خیرات حسان

جلد سوم (۳)

هو الله تعالی شانه العزیز

جلد

سیم کتاب خیرات

حسان از مؤلفات جناب جلالتمآب اجل

اکرم افخم محمد حسنخان اعتماد السلطنه

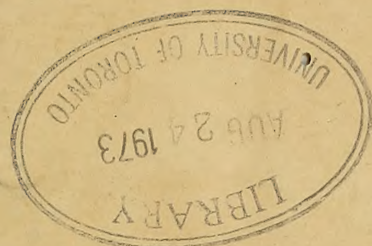
دام اقباله العالی

فی سنه ۱۳۰۷ هجری [illegible] ترکی

خیرات حسان

۲

المجلد الثالث من کتاب خیرات حسان



بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد والصلوٰة   مطالعه کنندگان محترم این اوراق دامت
عنایتهم البته بخاطر دارند که جلد دوم خیرات حسان در سر حروف
(ف ا ط) ختم شد و مقصود از این وضع اختتام آنکه جلد سیم این کتاب
ابتدا شود و شروع نماید بشرح حال جلالت اشتمال حضرت صدیقهٔ
کبری فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها و از این اسم مبارک که سماء ترفع و سمک
آسمان را نور و ضیا بخشد کسب میمنت و سعادت نماید و مقبول طباع
اکابر فضلا و افاضل علما کثر الله تعالی امثالهم گردد و استقصا و
تتبعی که در آن میرود وسیلهٔ نجات و اسباب عفو جرایم و سیئات شود
و باین قصد و نیت بود بلکه هر روز این رغبت می افزود تا اکنون که نوبت
تحریر و تالیف این مجلد رسید دست بکار شدم و پا براه نهادم گامی
برنداشته و فصلی ننگاشته بودم که سروش غیبم بگوش هوش گفت قدم
پیش منه که لغزیدی و قلم بیندازکه چون صفحه سیاه روی گردیدی
سیدهٔ نساء عالم و نور دیدهٔ حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و
سلم را که اشرف بنات مکرمات مرسلین و ریحانهٔ حدیقهٔ اینفهٔ اعلی علیین

وجامع صفات کمالیه موجودات ومجمل صور مثالیه ممکنات است در عرض
دیگر زنان قرار دادن گوهر را با خزف در یک معرض نهادن است وابواب
ملامت را بر روی خود گشادن نور را با نار چه مناسبت وگل را با خار
چه مجانست کریمهٔ قرآن مجید را با عمیقهٔ عبد الحمید جنسیتی نیست وآیات
بینات الهی را در شمار آثار ناقصهٔ انسان ضعیف الارکان آوردن نوعی
از بی ادبی است این اختلاط اختلاط لاهوت وناسوت است واین ارتباط
بمعنی نامربوط

حضرت خورشید را با ذره خواهی همعنان
توبه کن این خطا استغفر الله العظیم

همانا از خواب غفلت بیدار شدم ومهیای انابت واستغفار گردیدم نوشته ها را
باب دریه شستم واز سر اینخیال درگذشتم ترجمهٔ حال وشرح زندگانی ومناقب
رائقه وفضایل مأثورهٔ آنحضرت مطهره را ارجاع نمودم بکتب شریفهٔ احادیث
واخبار ائمهٔ اطهار علیهم صلوات الله الملک الجبار چه آن جلیله را علمای اعلام
با استقراء وبسطی تمام نگاشته اند وچیزی فرو نگذاشته ومن در این مضمار
مسابقت را جایز نمیشمارم ومبادرت را جسارت میپندارم توشیح این دفتر را
بذکر جواری معظمهٔ آن بزرگوار اقتصار مینمایم وچهرهٔ این اوراق را بالقاب
زاهرهٔ ایشان میآرایم این بود نکتهٔ تخلف وتقاعد وعلت تقرب وتباعد
وشاید که دقیقه یابان آفرین گویند ووراه تحسین پویند والسلام علی
من اتبع الهدی واتخذ سبیل الرشد والنهی

تلویح

هم اکنون کهنیم که طراز ووشاح این کتاب ترجمهٔ حال وذکر انساب و
القاب جواری معظمهٔ حضرت مقدسهٔ صدیقهٔ طاهره صلوات الله و
سلامه علیها میباشد . برهان لایح این دعوی وگفتار شرح حقایق احوال
وذکر محامد آثار خیرتیت دثار بانوی عقیلهٔ سرای سلطنت وخدر کریمهٔ

سرادق عفت وجلالت نواب علیه عالیه منیر السلطنه دامت شوکتها
میباشد که از پردگیان مجلله و مخدرات مفخمه بمزایای سعادت و خصایص
خیراندیشی و مکرمت و مساعدت توفیق و تایید الهی و عنایت بی نهایت
شاهنشاهی اختصاصی مخصوص دارد و اشاعه مبرات و افاضه خیرات
و اقدام بحسنات خاصه اخلاص باهل بیت نبوت و خاندان رسالت را از
وظایف و فرایض میشمارد دلیل اقوی و بینه اجلی آنکه هر سال با کمال
حشمت و جلال عید ولادت بتول عذرا ام السبطین حضرت فاطمه زهرا را
گرفته از شرایط و لوازم این عید و تشریفات این جشن سعید هیچ
فرو گذار نمینماید و هر نوبت بر مراسم مهمانی و بذل عطیات و احسان
و انعام بفقرا و سادات و تجلیل و تکریم محبین دوحه جلیله امامت
و مشکوة مضیئه هدایت و ولایت می افزاید اگرچه تاسیس این اساس
مبارک و ابداع این عید همایون را بخت مرحومه مغفوره ستر کبری
فاضله فریده عظمی صاحب مکارم و مآثر مشهوره مهد علیا طاب ثراها
(والده ماجده اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ناصر الدین شاه دام ملکه)
نمود اما بعدها کسیکه این رسم را مخلد ساخت و باستقرار و استکمال
آن پرداخت نواب متعالیه مشار الیها شکر الله تعالی مساعیها میباشد
و این اثری محمود و بنائی میمون و رسمی مقدس و شرفی بس عظیم است
که مرور دهور و توالی ادوار و قرون و تغییر ازمنه و رسوم و تطرق
حوادث و نوازل از رونق و شکوه آن نتواند کاست بلکه قضا و قدر
نتایج خیریه و حسن ثمر این فرخنده عمل را سرمدی خواهد ساخت و
افتخار این دوده بدین وسیله تا ابد باقی خواهد ماند و تا زبان در دهان
است ناطقه از این ضابطه سخن خواهد راند

خلل پذیر نباشد بنای خلد برین | بود همانا مشید رواق علیین
مگر که دست کشد از افاضه روح القدس | مگر که پیر شود در بهشت حور العین

و چون این شرافت زاهره و مزیت باهره آن نبیله نادره را امتیاز فائقه

فائده میباشد از جمله یکی آنکه فروزنده دری درخشانی چون شاهنشاهزادهٔ اسعد
اعظم حضرت مستطاب معظم امیر کبیر با فرهنگ وزیر جنگ نایب السلطنه کامران میرزا
دام اقباله العالی ازین مطلع منیر طالع گردیده و هرکه از فرط شهامت و علوّ همت و
مقام منیع و ذکاء وافر و رای اصیل و تبحّر این شاهنشاهزاده آزاده در فنون
علوم و مدارج کمالات باخبر است داند که آباء و امّهات والای ترفّع فوق الوصف
و ترکیب تام وجود چنین فرزند ارجمند صورت نبندد و بزرگان گفته‌اند اثمار
لطیفه از اغصان طیّبه حاصل آید و تا گلبن نباشد گل چهره ننماید امّا سایر
مفاخر و مآثر ائمه معظمه از خیرات و مبرّات و رعایت فقرا و مساکین و انفاق بر ارامل
و ایتام و اغاثه مستغیثین و حمایت ملهوفین چندانست که بوصف در نیاید و
سرامد الجمله قصاید بیست غرّا که در مدایح ائمّه طاهرین بنظم آورده که باقیات
صالحاتست و افضل عبادات توفیقش زیاد باد بالرّسول و آله الامجاد

فاطمه بنت سیّدنا ابی عبد الله الحسین بن امیر المؤمنین سلام الله علیهم

از اغصان شجرهٔ نبوّتست و اعراق دوحهٔ عصمت مناقب و فضایل آن بزرگوار
در نطاق نطق نمیگنجد یکی از معاجز آنحضرت که با هزاران مرتبت برابری میکند
آنست که پدرش ابو عبد الله ع و برادر شمایل و ملکات و ریاضت و عبادات
تالی جدّه اش سیّدهٔ نسوان عالم صلوات الله علیها قرار داده ابن صبّاغ در کتاب
الفصول المهمّه فی فضایل الائمّه میگوید حسن بن حسن بن علی ع خدمت عمّ خود ابو عبد الله الحسین ع
آمده یکی از دو دختر او را خطبه کرد و عرضه داشت که اختر لی احدیهما حضرت فرمود
فقد اخترت لک ابنتی فاطمه فهی اکثر شبهاً باُمّی فاطمه بنت رسول الله ص امّا فی الدّین فتقوم
اللیل و تصوم النهار و امّا فی الجمال فتشبه الحور العین و امّا سکینه فغالب علیها
الاستغراق مع الله تع فلا تصلح لرجل شیخ اجل محمّد بن محمّد بن نعمان مفید
رضوان الله علیه میفرماید حضرت ابو عبد الله ع را دو دختر بود یکی سکینه است
که از رباب بنت امرء القیس بن عدی کلبیّه بزاد و دیگری فاطمه که از امّ اسحق بنت
طلحه بن عبد الله تمیمیّه در وجود آمد ابن شهر آشوب سروی مازندرانی میگوید
نسل حضرت امام حسین ع از یک پسر و دو دختر ماند جمیع منتسبان آن دعامهٔ

بیت

خیرات حسان

ع

بنت رسالت انتسابا منتهی باین سطر بود که امیشود مراد بسبک پسر امام علی بن الحسین است
و بدو دختر سکینه و فاطمه و ما اولاد سکینه را در ضمن شرح حالات او از جلد ثانی این
تالیف منیف بشرحی که تاکنون احدی آن استقصا نکرده است ذکر نموده‌ایم اولاد فاطمه نیز
متعدد است هم از پسر عمش حسن مثنی فرزندان دارد و هم از شوی عثمانیش اشهر اولادش
از بنی الحسن عبدالله محض میباشد که پدر بعضی از ائمه زیدیه است و محمد دیباج را
از شوی عثمانی داشته این عبدالله محض و ابن محمد دیباج و بعضی دیگر از اولاد و نژاد
فاطمه را ابوجعفر منصور اسیر و از یثرب بعراق برده بعضی را در بندخانه بهلاک رسانید
و بعضی را بتازیانه و شکنجه‌های دیگر بکشت اخبار فرزندان حضرت فاطمه بنت الحسین را برخی
از مورخین مثل عز الدین بن اثیر بسبط تمام نوشته‌اند و از معاصرین شیخ اجل حبر نحریر
شیخ محمد مهدی عبد الرب آبادی شمس العلماء ایده الله در ترجمه ابراهیم قتیل باخمری
از جلد اول نامه دانشوران ناصری که مطبوع افتاده است باشباع تمام بر نگاشته و
مقام تتبع و احاطه خود را در اخبار و انساب و تواریخ و تراجم برهانی بزرگ گذاشته
علامه مجلسی اعلی الله مقامه از ارشاد شیخ مفید علیه الرحمه و غیره عن غیره روایت کرده‌اند که حسن بن حسن
شوی فاطمه در وقعه کربلا زخمی کاری خورده و میان قتلی افتاده بود چون شهدا را بحکم عمر سعد سر بریدند
اسماء بن خارجه بمناسبت پیوندی که با حسن داشت نگذاشت او را سر ببرند یعنی عمر چون حمیت اسماء
دید حسن را باوی بخشید و بروایتی حسن در میان اسیرها بود که اسماء او را مستخلص نمود بهر تقدیر
حسن مثنی بعد از مراجعت بمدینه زمانی لایق زنده بود تا در سن سی و پنج سالگی رحلت فرمود و وقتیکه
حسن در گذشت فاطمه از فرط علاقه که با پسر عمش داشت بر سر تربت وی خیمه افراشت و تا یکسال
معتکف آن خاک مطهر بود و چون سال بسر رسید با غلامان بفرمود که شبانگاه این خیمه فرود آرید
و این خرگاه در هم پیچید همینکه شبانه آن بیت الاحزان بهم بر زده راه مراجعت گرفتند ناگاه
هاتفی شنیدند که گفت هل وجدوا ما فقدوا و آواز دیگری شنیدند که گفت بل یئسوا فانقلبوا
این اتفاق بدیع و واقعه نادر از بخاری صاحب صحیح نیز مرویست که نوشته لما مات الحسن بن علی
ضربت امرأته القبة علی قبره سنة ثم رفعت فسمعوا صائحا یقول هل وجدوا ما فقدوا فاجابه
آخر بل یئسوا فانقلبوا و فی روایة انها انشدت بیت لبید الی الحول ثم اسم السلام علیکما
و من یبک حولا کاملا فقد اعتذر بالجمله این روایتی که بوجه نظافت فریقین از طریقین نقل نموده‌اند

نمیدانم

بمیدانیم ابو الفرج اصفهانی چگونه ابن دبیبه مجر شرف را قبل از تجهیز حسن مثنی با جانب خلیفه
غنمانی نسبت داده و در سوره نمودی کتب و موهبرگری برا و داده و مغازله را استاد کرده بتفصیلی که در
اغانی بنظر رسیده است آی در قصد لعنت بر آن تفصیل باد دو شاهد عقل و نقل
متعاضداً بر وضع و جعل آن خبر ظرافت اثر شهادت میدهند از آن قبیل موضوعات
دجالین و اکاذیب جعالین در کتاب اغانی مخصوصاً مکرر دیده شده است مثل نسبت داده میما بینهما
حضرت حسن بن حسن و امثال او و شوخ و شیهها حضرت سکینه همانا اینگونه اخبار ناروا
بعقیده نگارنده از دسایس زنادقه آن اعصار است که بتوسط وراقین و نساخ وامثالهم
در کتب مشاهیر محدثین درج میکرده اند و با بعض از مؤلفین را اشتباه و لع برجمع مسموعات
از فرط احتیاد خارج مینموده و از همین قبیل خرافات است آنچه مابین عوام الناس
اشتهار گرفته که حضرت فاطمه بنت الحسین را در کربلا با حضرت قاسم بن الحسن عقد بستند
هر کس منشأ این شهرت کاذبه را بخواهد بترجمه سکینه بنت الحسین از جلد ثانی خیرات حسان
رجوع کرده و هر کس در اولاد و نژاد حضرت فاطمه بنت الحسین مزید بصیرت بجوید ترجمه ابراهیم
امام زید را از جلد اول نامه دانشوران بگشاید و محل حضرت فاطمه بنت الحسین
حدساً و قیاساً باید در مدینة الرسول اتفاق افتاده باشد ولی در محله مصر مزاری معتبر بنام
آن بزرگوار برپاست و جماعتی از محدثین قطر مزبور مرقد مطهر آن حضرت را بطور تحقیق در مصر میدانند

فاطمه بنت ابو الاسد

ابو الاسد از رجال بنی مخزوم بوده و دختر او فاطمه
که برادر زاده ابو سلمة بن عبد الاسد مخزومی میباشد از صحابیات بشمار میآید
با اینکه از اشراف قریش شمرده شده ارتکاب سرقت نموده پس از ثبوت حضرت رسول
امر به بریدن دست او فرمودند رجال قبیلهٔ بنی مخزوم اسامة بن زید را واسطه قرار داده
عفو او را استدعا کردند حضرت رسول فرمودند هر کار ممکن است اما اهمال در اجرای
حدود الهی ممکن نیست بنابرین دست او مقطوع شد بقولی فاطمه بنت ابی الاسود است

فاطمه ام عبد الله

بنت الشیخ الامام المقری المحدث جمال الدین سلیمان بن عبد الکریم بن عبد
الرحمن بن سعد الله بن ابو القاسم الانصاری الدمشقی است که از اعیان
و صلحای عصر خود میباشد مشارالیها خاتونی محدثه بوده و از علمای مائه

فاطمه بنت اسد
اشرف زنان و
اعظم اشراف دختر
اسد بن هاشم بن
عبد مناف صدف
معظم گوهر امامت
و خلافت مادر
فرخنده اختر حضرت
یعسوب الدین و
امام المتقین امیر
المؤمنین علی بن ابی طالب

ششم که در عراق و اصفهان سکنی داشته و از مشاهیر دمشق الشام اجازه
گرفته و تدریس کرده شمار مشایخ محدثین که فاطمه ام عبدالله از آنها
سماعاً یا اجازةً روایت حدیث نموده بقول صفدی زیاده از یکصد نفر است
ولادت فاطمه تقریباً در ششصد و بیست و وفاتش در دوازدهم ربیع
الآخر سال هفتصد و شصت اتفاق افتاده بنابر این از معمرین شمرده میشود
وچون ثروتش زیاد بوده در کتاب عنوان النصر ذکر او شده و از خیرات و
اوقاف بسیار و احسان او درحق اقارب شرحی مسطور است

فاطمه بنت ابرهیم

دختر ابرهیم بن عبدالله بن ابی عمر المقدسی است ابرهیم نیز از اعیان عصر
صفدی بوده و دختر او فاطمه محدثه ایست معمره و اخوان کتابی است که از
مثل محمد بن الهادی و ابن السروری مشایخ اهل حدیث اجازه گرفته و روایت
کرده است و مشار الیها هم خاتمه اصحاب محدث مشهور ابرهیم بن خلیل میباشند
و از و اخذ حدیث نموده اند فاطمه بنت ابرهیم در ماه ذیقعده سال هفتصد
چهل و هفت درحالتی که زیاده از نود سال داشت پا بعالم آخرت گذاشت

فاطمه بنت ابرهیم

مشار الیها را فاطمة المسنده نیز گفته اند و او دختر ابرهیم بن محمود بن جوهر
و مادر شیخ ابرهیم بن المقریه است شیخ ابرهیم از اعیان عصر صفدی بوده
و مشار الیها عابده صالحه و در علم حدیث مهارت و شهرت تمام داشته و
صحیح بخاری را نزد ابن زبیدی و صحیح مسلم را نزد علامه حصیری خوانده است
با وجود معاصر بودن با ابن عبد الدائم محدث تدریس حدیث کرده و بخاری
شریف را چندین بار درس گفته و قاضی القضاة امام تقی الدین السبکی و
سراج الدین بن الکویک و تقی الدین بن ابی الحسن و شیخ الذهبی و بعض دیگر
از علما نزد مشار الیها استماع حدیث نموده ولادت او در سال ششصد
بیست و پنج و وفاتش در سال هفتصد و یازده میباشد

فاطمه بنت ابرهیم

سلیمان

علیه السلام و
طالب و عقیل و جعفر
و خواهرهای آن
حضرت ام هانی
و جمانه است جناب
مشار الیها مکناة
بام عقیل بوده و
اینکه صاحب قاموس
عقیل را برادر صلبی
نزاعیانی شاه ولایت
دانسته خلاف مشهور
است بزعم بعضی پیش
از آنکه سید و مولای
ما صلوات الله علیه
از آن بطن مطهر قدم
بعرصه عالم نهند و
آفاق و انفس را منور
نمایند جناب ابیطالب
را مطهره قدس بود
این است که تسمیه آن
حضرت باختیار
مادر بزرگوار بوده
آن ذات مقدس را
حیدر نامید چنانکه
در جنگ خیبر در مبارزت
با مرحب میفرماید
انا الذی سمتنی امی حیدره
کلیث غابات کریه المنظره
اکیلکم بالسیف کیل السندره
و برخی گفته اند حضرت
ابیطالب اجابت داشتند
و میخواستند اسم سید
اصفیا را زید گذارند
آن خود ای است
وقد سمته مشار الیها یعنی فاطمه فرزند بزرگوار را
باسم پدر خود اسد نامید بهرحال این

سلیمان افندی مستقیم زاده در تذکرهٔ خود گوید فاطمه بنت ابرهیم از
نساء مشهوره و خاله زادهٔ من است مشار الیها زوجهٔ خطاط مشهور محمود
افندی توقادی بوده خط نسخ و ثلث را نزد شوهر خود مشق کرده و خوب
نوشته است

فاطمه بنت احمد

دختر احمد بن ابرهیم بن محمد بن ابرهیم الطبری از محدثات مشهوره مذکور
در انباء ابن حجر میباشد نزد جد خود رضی استماع حدیث کرده و در سال
هفتصد و هفتاد و نه درگذشته است او را ام الحسین نیز گویند

فاطمه بنت احمد

ابن فاطمه را که دختر احمد بن محمد بن علی بن محمد بن عبد الله بن جعفر بن زید
الحلبی است ام الحسن نیز گویند سیده ایست محدثه ولادتش در هفتصد و
سی و دو یا سی و سه بوده و از جد مادری خود جمال الدین بن ابرهیم بن
الشهاد المحمود المحدث اخذ علم حدیث نموده و اکثری از محدثین او را اجازه
داده اند و در حلب تدریس حدیث کرده او را بعقل و تدین ستوده اند
در ماه ربیع الاول سال هشتصد و سیزده در حالتی که زیاده از هشتاد
سال از عمر او گذشته بود درگذشت

فاطمه بنت احمد الحسنی

دختر احمد بن عبد الله بن اخی کمال است مشار الیها زوجهٔ شریف نسابه
و مادر الف و عایم و از جملهٔ اشیاخ امام سیوطی است از لطیفه بنت الامامی
و عایشه بنت الشرابحی و محمد بن محمد بن محمد بن المحب اجازه گرفته است

فاطمه بنت احمد الرضی

دختر رضی طبری است در تحصیل علم با ابن حجر عسقلانی مشارکت داشته
و نزد جد خود و سایر علما استماع حدیث کرده و اجازه گرفته در ماه ذیحجه
سال هشتصد و هشتاد و سه درگذشته است

فاطمه بنت احمد الشاغاتی

زنی که مادرش ماه مردان است
خیلی زود بحضرت رسالت
پناهی صلعم ایمان آورد و دارای
این تقدم و جلالت گردید
حضرت رسول صلعم بعد از جناب
ابوطالب در حق او احترامات
مادری میفرمود امیدواری داشتند و
چون در مدینهٔ منوره درگذشت
با قمیص مبارک او را کفن
و بدست مصطفی با کرامت
پیغمبری دفن نمودند گویند خود
آنحضرت جلب فتوحات و المجمر در
قبر در آمد بعد از آن مشار
الیها را خواباندند دعای خیر در
حق او کرده بیرون آمدند اما
ولادت حضرت سید اولیا امیر
المؤمنین علی ع را از بطن
طاهر خانه عتیق در سیزدهم رجب
سال سی از واقعهٔ فیل و در سنهٔ
بیست و هشت نوشته
اند فهو لد راه هکی خانهٔ کعبه
گفته و یکی از اکابر شعرا این
در رقیمتی را سفته میگوید
طواف خانهٔ کعبه از آن شد بر همه واجب
که ایجاد وجود آمد علی ابن ابی طالب
ابن اثیر
در اسد الغابه از امام زهری
محدث نقل کرده گوید اول
هاشمیه که از صلب هاشمی
فرزند آورد فاطمه بنت اسد
بود و از هاشمیات اول
کسی که ام الخلیفه شد باز
جناب مشار الیها بود بعد
حضرت صدیقهٔ کبری
سلام الله علیها و بعد
زبیده مادر امین عباسی
و العجب که خلافت این هر سه
خلیفه بطور دلخواه نشد
چنانکه بر ارباب خبر پوشیده
نیست

دختر احمد بن علی الساعاتی مؤلف کتاب البدیع در اصول فقه و مجمع البحرین در فقه میباشد مشار الیها در علم فقه مهارت داشته و داخل در طبقات فقهاست علی القاری در کتاب الاثمار الجنیه فی الاسماء الحنفیه ذکرے ازو کرده گوید فاطمه بنت احمد الساعاتی نزد پدر خود تحصیل علم فقه نموده و کتاب مجمع البحرین را بخط خود نوشته چه خط تعلیق را خوش می نوشته و در تذکرة الخطاطین مستقیم زاده شرح حال او مسطور است

فاطمه بنت الشهاب احمد

دختر احمد بن قاسم بن عبد الرحمن بن ابی بکر الجزایری است اصل او از مکه معظمه زادها الله شرفا میباشد و بعدها منسوب بمدینه منوره شده بتحصیل علم حدیث کرده و نزد جد امی خود رضی الطبرے استماع حدیث نموده در مجلس درس برادر خود صفی الدین حاضر شده و محدث معروف فخر الدین التوزری و عفیف الدلاصی و ابو بکر البالسی و بعض دیگر از علما باو اجازه داده اند در ماه شوال سال هفتصد و هشتاد و سه در سن هفتاد و سه سالگی وفات کرده است

فاطمه بنت تقی الدین

دختر تقی الدین الجعبرے است در انباء ابن الحجر در جرگ وفیات سال هفتصد و نود و پنج مذکور و محدثه ایست با مهارت در مجلس درس اسماء بنت صصران حاضر شده و نزد ابن ابی الرضی استماع حدیث نموده محدث مزے جد مادر او میباشد و خود در شام تدریس حدیث کرده چنانکه ابن حجر گفته است

فاطمه بنت الخرستانی

منسوب بخلیل بن علی الخرستانی و از اساتذه امام سیوطی است از طرف مادر نواده تقی الدین عبد الله بن علی الخرستانی میباشد در سال هشتصد و هفتاد و چهار وفات کرده است

فاطمه بنت الخشاب

از نساء

از نساء مشهورهٔ عصر صفدیه و شاعرهٔ شامیه بوده صلاح الدین در کتاب عنوان النصر فی اعیان العصر نقل از قاضی شهاب الدین فضل الله کرده گوید فاطمهٔ بنت الخشاب در شام در نزدیکی قاضی شهاب الدین سکنی داشت قاضی مشار الیه در ماه رجب سال هفتصد و هفده بجهة امتحان مشار الیها قصیدهٔ مشتمل بر بیست و شش بیت نظم کرده نزد او فرستاد و ابیات ذیل از مطلع آن قصیده است

هل ینفع المشتاق قرب الدار — والوصل ممتنع علی الزوار
یا نازلین بمهجتی و دیارهم — من ناظری بمطلع الابصار
هیجتم شجنی فعدت الی الصبا — من بعد ما وخط المشیب عذاری

فاطمه نیز قصیدهٔ مشتمل بر بیست بیت بهمان وزن و قافیه گفته و نزد قاضی فرستاده وضمنا بعضی کنایات او را جواب گفته و این دو بیت از آن است

ان کان غرکم جمال ازاری — فالقبح فی تلک المحاسن واری
لا تحسبوا انی اماثل شعرکم — انی یقاس جداول ببحار

فاطمه بنت الشعری

دختر شهاب الدین احمد بن محمد الشعری از اساتذهٔ امام سیوطی است امام مشار الیه در کتاب المنجم فی المعجم گوید فاطمه بنت الشعری در سال هشتصد و ده قدم بعرصهٔ وجود نهاده است

فاطمهٔ بنت عباس

دختر عباس بن ابی الفتح بغدادی است و در جلد اول در حرف الثاء در ذکر رباط البغدادیه از بناهای تذکار بای خاتون بعنوان ام زینب فاطمه اشاره از و شد مشار الیها در علم و عمل و عبادت و مجاهدت شهرتی بکمال داشته علم فقه را خوب میدانسته و بحلیهٔ صلاح آراسته درایت و فطانت و خشوع و بکاء او اسباب تعجب و حیرت بوده و از دنیا بکفاف قناعت نموده در رباط البغدادیه انزوا اختیار کرده در تربیت و ارشاد نسوان جدی داشته و بموعظه و نصیحت ایشان همت میگماشته گاهی نیز بالای منبر رفته مردان را

مستفیضین فرموده و در مباحث علمیه با مهرهٔ علما مباحثه نموده با صدر الدین بن وکیل که از اکابر علمای آن عصر بوده در مسائل حیض سخنان گفته وبراو غلبه کرده و باو اظهار داشته است که تو آنچه در این موضوع میدانی فقط علما میباشد اما من علماً و عملاً میدانم عبد الرؤف المناوی در طبقات کواکب رتبه گوید ابن تیمیه صاحب رد الروافض قصد کرد فاطمه بنت عباس را از صعود بمنبر منع نماید حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در خواب دید باو فرمودند فاطمه زنی است صالحه چون ابن شهادت را از آنحضرت در حق این زن شنید از قصد و نیت خود دست کشید وفات مشارالیها در روز عرفه سال هفتصد و چهارده در مصر اتفاق افتاده است

فاطمه بنت عبد الملک

دختر عبد الملک بن مروان از خلفای بنی امیه و زوجهٔ عمر بن عبد العزیز اموی و عمزادهٔ اوست و در جلد اول در ترجمهٔ احوال ذات الخمار ذکری از وی شد با آنکه شوکت و سلطنت از دو جانب مشار الیها را میرسید در اقتصاد و ترک اسباب تجمل و حشمت پیروی شوهر خود مینمود گویند چون عمر بن عبد العزیز بر سریر خلافت جلوس کرد بنا بر تنسک و دیانتی که داشت قصد جلوگیری هر نوع اسراف و تبذیر نمود و ابتدا ابداره خود کرد و بفاطمه زوجهٔ خود گفت اگر میخواهی اطاعت من کنی و من از تو رضا باشم و با هم زندگانی نمائیم هر قسم اسباب زینت و جواهر که داری باید مجموع را تسلیم بیت المال کنی و تا چیزی از آنها نزد تو باشد اتحاد و اتفاق ما ممکن نیست فاطمه اطاعت و تمکین این گفته نموده آنچه نزد او بود تسلیم بیت المال نمود چون عمر بن عبد العزیز درگذشت و نوبت خلافت بیزید بن عبد الملک برادر فاطمه شد خواست نفائس متروکهٔ فاطمه را از بیت المال بمشار الیها مسترد سازد او قبول نکرد و گفت من در حیات شوهر خود اطاعت او نمودم در ممات او چگونه مخالفت نمایم گو شوارهٔ ماریه از قرار مذکور از اموال فاطمه بوده

وبقول بعضی از اصحاب تواریخ یزید بن عبد الملک انهارا بعائله خود بخشید اسم خاله عمر بن عبد العزیز که دختر مروان باشد نیز فاطمه بوده وذکر او بیاید

فاطمه بنت العجمی

خواهر علی بن العجمی محدث وام الحسن بنت الشیخ تاج الدین محمد بن الشیخ العارف بالله یوسف العجمی است مشارالیها محدثه واز مشایخ امام سیوطی میباشد وهمان اشخاصی که برادر او اجازه داده اند او را نیز مجاز نموده اند

فاطمه بنت علم الدین

دختر علم الدین البرزالی است وعلم الدین از مشاهیر واستاد صلاح الدین صفدی میباشد مشارالیها از نساء مشهوره عصر صفدی است ودر کتاب عنوان النصر فی اعیان العصر نام او مذکور شده از کثیری از مشایخ حدیث ذکوراً اناثاً استفاده نموده واخذ علم کرده ومخصوصاً بخاری شریف را نزد ست الوزرا بنت ابن المنجا خوانده وتحصیل خط خوش را رنج برده وتعلیم گرفته واز فرائض کتاب ربعه وکتاب الاحکام ابن تیمیه وصحیح بخاری وکتابهای بزرگ دیگر را استنساخ نموده ودر سفر حج وهنگام زیارت حرمین شریفین به تدریس حدیث پرداخته در فرائض ونوافل مداومت داشته بعمل خیر زاید الوصف راغب ودر راه حق جاهد روزها یکه بحمام میرفته برای آنکه وقت فضیلت از او فوت نشود تا نماز ظهر را نمیکرده داخل حمام نمیشده وپس اندخول بجهة اینکه نماز عصر نیز بتاخیر نیفتد چندان در حمام درنگ نمیکرده بعد از ماه رمضان روزهٔ ایام حیض رمضان را قضا میکرده وهرگز از طریقهٔ احتیاط ومسلکی که در تنسک وتقوی اختیار کرده منحرف نگردیده وفات او بقول ابوالفدا در ماه صفر سال هفتصد وسی ویک اتفاق افتاده است

فاطمه بنت عمر

دختر عمر بن یحیی المدنی است که معروف به بنت الاعمی واز محدثه های مذکوره

در انباء ابن حجر میباشد مدتی در مصر تدریس علم حدیث کرده در آخر سال هفتصد و نود و سه درگذشته است

فاطمه بنت القاسم

دختر قاسم بن جعفر بن ابی طالب و نوادهٔ جعفر برادر حضرت علی بن ابی طالب ع و زوجهٔ حمزة بن عبد الله بن الزبیر است مشارالیها در حسن و جمال بیعدیل و مثال بوده شوهرش حمزه در مرض موت چون متذکر بود که بعد از فوت او زوجه اش بطلحة بن عمرو شوهر خواهد کرد زیاده از حد اضطراب و خلجان داشت فاطمه ملتفت این معنی شده برای آسایش خاطر و خیال او گفت آنچه دارم در راه خدا دادنی باشم و تمالیک من همه آزاد باشند اگر بعد از تو شوهر کنم چون حمزه درگذشت بعد از انقضای مدت عده طلحه فاطمه را خواستگاری کرد فاطمه سوگند خود را باو اعلام نمود طلحه گفت اگر بهمسری من رضا شوی من دو مقابل کفارهٔ یمین تو را خواهم داد فاطمه قبول کرد و بعد از مزاوجت طلحه را از فاطمه پسری آمد ابرهیم نام و دختری مسماة برمله و ابرهیم از افاضل ناس گردید و رمله را بکابین یکصد هزار دینار بشخصی تزویج کرد بطلحه گفتند تو از مزاوجت با فاطمه سود فراوان بردی مشارالیها را بکابین چهل هزار دینار تزویج کردی و بیست هزار دینار هم کفارهٔ یمین او را دادی اینک دختر تو را بصد هزار دینار تزویج کرده اند چهل هزار دینار از این راه منتفع شدهٔ علاوه بر وجود پسری مثل ابرهیم (نقل از تزیین)

فاطمه بنت القاضی کریم الدین

دختر عبد الکریم بن احمد بن عبد العزیز از مشاهیر مذکوره در انباء ابن حجر است که در جزو وفیات سال هشتصد و چهل و نه ذکر او رفته مشارالیها چهار خواهر داشته پدرشان چنانکه ابن حجر گفته در ماه ربیع الاول سال هشتصد و هفت وفات کرده است

فاطمه بنت المثنی

بزرگان

بزرگان و عرفا فاطمهٔ بنت المثنی را دارای مقام ولایت دانسته اند و در
فتوحات محی الدین عربی شرحی ازو مسطور است مولانا جامی در نفحات الانس
گوید من سالها خدمت این زن کردم در حالتی که سن او زیاده از نود و
پنج سال بود چون روی از چهرهٔ او ساطع میشد من حیا میکردم بصورت
او نظر نمایم در راه حق حالات عجیب غریب داشت هر کس او را میدید
چهارده ساله گمان میکرد

فاطمه بنت محمد

دختر محمد بن عبد الرحیم الأسیوطی و خواهر شیخ جمال الدین و خاتونی محدثه
بوده است بتحصیل علم حدیث را مشار الیها نزد محدث مشهور حجاز نموده
بنا بر مسطورات ابن حجر در سال هفتصد و نود و سه در گذشته است

فاطمه بنت محمد

دختر محمد بن عبد الهادی بن عبد الحمید بن عبد الهادی و معروف بفاطمهٔ
ام یوسف است اصل او از شام و ساکن صالحیه بوده پدرش که عم حافظ
شمس الدین باشد محتسبی صالحیه نموده مشار الیها نیز نزد محدث مشهور
حجاز و غیره تحصیل علم حدیث کرده و از ابو نصر ابن الشیرازی و محدثین مصر
و شام اجازت گرفته ابن حجر گوید من نزد مشار الیها در صالحیه مبلغی درس
خوانده ام

فاطمه بنت المنجا

از اشیاخ ابن حجر و از محدثه های مشهوره است ابن حجر در کتاب معتبر خود موسوم
به انباء الغمر فی ابناء العمر ذکر او نموده گوید من روایت بسیار از فاطمهٔ
بنت المنجا نموده ام

فاطمه بنت نصر الله

دختر نصر الله بن ابی محمد بن محمد السلامی و از اقربای محدث ابن رافع و از محدثه های
است که در انباء ابن حجر در عداد وفیات سال هفتصد و هفتاد و چهار مذکور
گردیده و خاتونی خیره و متدینه بوده ولادت او تقریباً در سال هفتصد و ده

ووفات او در سال هفتصد و هفتاد و چهار اتفاق افتاده است

فاطمه بنت یحیی العفیف

دختر عفیف بن عبد السلام بن محمد بن مزروع المضری البصری واز محدثه هاست ذکر او در انباء ابن حجر در جمله وفیات سال هفتصد و نود و هشت مذکوراست از احمد بن علی الجزری اجازه گرفته و بتدریس علم حدیث پرداخته بنا بر مسطورات ابن حجر خواهر او رقیة المحدثه سالها بعد از وی زنده گانی کرده است

فاطمه بنت الیسیر

دختر ابو القاسم علی بن احمد بن علی بن الیسیر الیسیری است واورا ستیته هم گفته اند از اساتذه امام سیوطی و محدثه مشهوره میباشد که ابو هریره ابن الذهبی و شهاب ابو العباس احمد بن محمد بن عثمان الخلیلی والتقی احمد بن محمد بن عیسی الیاسوفی الدمشقی واحمد بن ابی الغر بن صالح بن وهب الاذرعی الحنفی که آنرا ابن النور هم میگویند واحمد بن علی بن یحیی بن تمیم الحسینی الدمشقی باو اجازت داده اند وابن جمله را امام سیوطی در کتاب خود موسوم بر المنجم فی المعجم ذکر کرده است

فاطمه الجوزدانیه

دختر عبد الله بن احمد الجوزدانیه واشهر نساء محدثه میباشد فاطمه دختر سعد الخیر انصاری محدثه مشهور واز مشار الیها اخذ علم حدیث کرده است

فاطمه شب صفا قادین

در زمان سلطان حمید خان اول سلطان عثمانی و در سرای آن پادشاه بوده و محبتی بکمال بسلطان داشته گویند شبی نوبت یکی از زنهای سلطان بیک حلقه انگشتری که اینها ابتیاع نموده بود بزنهار اختصاص رفت سلطان را اینکار خوش آمد و جامع زیرک را با یک مکتب بنام مشار الیها بنا نمود چنانکه مشار الیها در مقبره همان جامع مدفون است

فاطمة الفقیهه

دختر علاء الدین محمد بن احمد السمرقندی مؤلف کتاب معتبر مشهور تحفة الفقهاست

که بفقاهت و فضل مشهور بود پدرش او را بمولانا علاء الدین الکاشانی
تزویج نمود و مولانا تحفة الفقهاء را شرح کرده بدایع الصنایع فی ترتیب
الشرایع نام نهاد و در حق شارح گفتند (شرح تحفته و تزوج ابنته)
علاء الدین کاشانی با زوجه و پدر زن خود همیشه در کاشان در یک خانه
منزل داشتند و باهالی فتوی میدادند و در هر مسئله که شبهه برای
علاء الدین کاشانی حاصل میشد آن را بزوجهٔ خود عرضه میداشت و
او حل مینمود بعد از چندی بحلب رفته در آنجا سکنی گرفتند در طبقات
حنفیهٔ علی القاری که موسوم بالأثمار الجنیه فی اسماء الحنفیه میباشد
مذکور است که بعد از آنکه علاء الدین کاشانی چندی در حلب بماند
زوجهٔ او هوای کاشان نمود و مولانا رعایت میل او را مصمم شد که از
حلب بکاشان معاودت نماید سلطان عصر ملک نور الدین الشهید
از این عزم مستحضر شده علاء الدین را احضار کرد و از وی خواهش نمود که
در حلب بماند علاء الدین گفت این میل و قصد از طرف عیال من است و
چون او دختر استاد و معلم من است مخالفت میل او را روا ندارم و تبعیت
وی را لازم میشمارم سلطان با مولانا قرار داد خواجه را از طرف خود نزد
فاطمة الفقیهه فرستند و توقف در حلب را از وی درخواست کند و امر سلطان
را تبلیغ نماید و چنین کرد یعنی خواجه بر در خانهٔ فاطمه آمده دق الباب
نمود و اذن دخول طلبید فاطمه بواسطهٔ همان خواجه بشوهر خود پیغام داد
گفت آیا شما اینقدر از عالم فقاهت دور افتاده اید که نمیدانید نظر
کردن من باین خواجه همان طور حرام است که نظر کردن بسایر مردان چون
خواجه در حضور سلطان پیغام فاطمه را بعلاء الدین رسانید سلطان نامهٔ
مخصوصی بفاطمه نوشته مطلب را در آن درج نمود و بتوسط خاتونی آنرا برای
فاطمه فرستاد فاطمه خواهش سلطان را قبول کرد و در حلب رحل اقامت انداخت
و در آنجا بود تا درگذشت و در مقبره که مشهور بقبور الصالحین است مدفون
گردید چندی بعد از فوت فاطمه علاء الدین نیز درگذشت و در جنب قبر فاطمه

بخاک سپرده شد و عوام حلب قبور این زن و شوهر را قبر المرئة و زوجها گفتند
علی القاری گوید فاطمة الفقیهه از فقهای حلاویه ساکن در حلب بوده است
و وجه این تسمیه آنکه در یکی از ماههای رمضان المبارک فاطمه دستبند
خود را فروخته از پول آن هر شب قسمی از شیرینی خریده جمعی را افطار داد
بعد از آن سایرین باو اقتفا کرده و این رسم عادت و جاری شد و طبقهٔ که
این رسم را مرسوم داشتند معروف بفقهای حلاویه کردیدند
چون فاطمة الفقیهه خط را نیز خوش مینوشته مستقیم زاده او را در تذکرة
الخطاطین نام برده گوید در زمان او اشخاصی که استفتا مینمودند نزد فاطمه
میرفتند او فتوای مسئلهٔ آنها را نوشته امضا میکرد بعد پدر و شوهر او
هم امضا مینمودند و فتوی باین سه امضا مجری میشد

فاطمهٔ نیشابوریه

از قراریکه در کتاب نفحات الأنس مسطور است زنی بوده دارای مقام
ولایت در ولایت خراسان متولد شده و با ابو یزید بسطامی و ذو النون
مصری معاصر بوده در مکهٔ معظمه اجلها الله سکنی کرفته و گاهی هم به بیت
المقدس رفته و معاودت نموده مولانا بایزید بسطامی گوید یک زوج و
یک زوجه دیدم که از مقامات عارفین و کمالات اهل یقین هرچه از ایشان
سؤال نمودم جوابی دادند که دلیل بر خبرت و بصیرت آنها بود و مقصود
از زوجه فاطمهٔ نیشابوریه بوده و ذو النون مصری نیز در حق مشار الیها
همین قسم شهادت داده است

ام البهاء فاطمه

همان ست قریش است که در حرف السین مذکور و گفته شد که از اشیاخ امام
سیوطی است

فاطمه

شیخ محمد الجزری را دختری بوده فاطمه نام حافظهٔ قرآن و محدثه و مانند
خواهرهای خود عایشه و سلمی که ترجمهٔ حالشان گذشت از نوراء پرده

طلاب را مستفیض نموده درس مبداء چنانکه در تاریخ خواجه مفصلاً بیان شده است

فاطمه

یکی از ادیبه‌های اندلس است که بحسن کتابت مشهور زمان و نادرهٔ دوران بوده حکم پسر عبدالرحمن الثالث او را برای استنساخ کتب استخدام مینمود

فاطمه آبجی

آبجی فاطمه خاتون است صاحب دیوان مرتب وحسن خط و شهرت وشان وخواجهٔ زنان بوده ترجمهٔ حال او در حرف الالف گذشت

فاطمه خانم

از زوجات خاقان خلد آشیان مغفور (فتحعلی شاه) طاب ثراه بوده و دختری آورده مسماة به سرو جهان خانم که او را بزنی بمرحوم آقاخان بن شاه خلیل الله داد ند ومشارالیها صاحب اولاد گردیده فرزندان او بعد از مرحوم آقاخان در هند وستان بر اسمعیلیه ریاست تامه بهم رسانیدند

فاطمه

خواهر خلیفهٔ ثانی و دختر خطاب بوده وقبل از عمر اسلام اختیار نموده وسعید بن زید از عشرهٔ مبشره او را در حبالهٔ نکاح خود در آورده است ودر کتب سیر در شرح اسلام قبول کردن عمر اسمی از او برده میشود و غیر از آنها شیکه در اینجا ذکر شد بموجب مسطورات ابن حجر در اصابه نوزده نفر دیگر از صحابیات فاطمه نام داشته اند که با فاطمهٔ خواهر عمر بیست نفر میشوند

فواطم

مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و اله پارچهٔ قماشی بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام داده فرمودند شققها خمراً بین الفواطم یعنی این قماش را برای پوشیدن سر بفواطم قسمت کن بنا برین در تعیین فواطم

اختلاف کرده اند بقول اشهر مقصود از فواطم درین حدیث حضرت فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها و فاطمهٔ بنت اسد مادر حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه دختر حمزهٔ سید الشهداء و فاطمه بنت عتبة بن ربیعه زوجهٔ عقیل بن ابی طالب است و بعضی بجای فاطمهٔ بنت عتبة بن ربیعه فاطمه بنت شیبة بن ربیعه را نوشته اند پس بروایت اول فاطمه خواهر هند بنت عتبه مادر معاویه میباشد و بقول ثانی عم زادهٔ اوست صاحب مشارق گوید فواطم مذکوره درین حدیث سه نفر بوده اند فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها و فاطمهٔ بنت اسد و فاطمهٔ بنت حمزه

امّا فواطمی که بخدمت تولد حضرت مصطفی صلعم مشرف گردیده بگفتهٔ صاحب قاموس هفت نفر بوده اند یکی از آنها قرشیه و دو نفر قیسیه و دو نفر یمانیه و یکی ازدیه و دیگری خزاعیه بوده است

چند نفر از جده های حضرت خیر البریّین صلوات الله و سلامه علیه نیز فاطمه نام داشته و خود آنحضرت فرموده اند انا ابن الفواطم و عاتکات ابن فواطم و عواتکی که در حرف عین گذشت در کتاب المعارف ابن قتیبه و در فصل مخصوصی از فصول اول کامل التاریخ نگاشته شده است

عبد الباقی افندی شاعر مشهور که از متاخرین فصحای عراق است و بعد از ورود عرب شاعری باین قدرت و مهارت نیامده در قصیدهٔ بلیغه که در مدح حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بنظم آورده ذکری از فواطم مذکوره نموده و مطلع آن قصیده این است

انت العلی الذی فوق العلی رفعا   ببطن مکة عند البیت اذ وضعا

و بیتی که ذکر فواطم در آن است این است

لله در فتی الفتیان منک فتی   ضرع الفواطم فی مهد الهدی رضعا

آلوسی افندی مرحوم صاحب تفسیر قصیدهٔ مزبوره را شرح نموده و آن شرح مشتمل بر فواید بسیار است و در مصر طبع شده

فاخره

از عرب

از عرب زوجهٔ مرة الأسدی و قائل این مثل مشهور است (خیر قلیل
و فضحت نفسی) گویند شوهر مشار الیها بسفر رفته چند سال او را
تنها گذاشت و او را در آن وقت غلامی بود که مواشی وی را میچرانید و
فاقره کمال میل را باو داشت وقتی شهوت غالب شده قصد صحبت غلام
کرده در حال متذکر شده گفت یا نفس لا خیر فی الشره فانها تفضح الحرة و
تحدث المعرة و از آن قصد گذشت بعد از مدتی باز میلش بجنبید این
دفعه نیز عنان نفس را کشیده گفت یا نفس موتة مریحة خیر من الفضیحة
و رکوب القبیحة و ایاک و العار و لبوس الشنار و سوء الشعار و لؤم الدثار
و ترک هوا نمود بار سیم که این خیال پیش فاقره آمد او را مقهور کرده ناخود
اندیشیده گفت ان کانت مرة فقد تصلح الفاسدة و تکرم العائدة مرتکب
آن فعل قبیح شد اتفاقا شوهرش از سفر باز گشته همان وقت وارد منزل
خود میشد و چون از کهانت و عیافت خبری داشت در عرض راه از نالهٔ
غرابی دریافت که زوجه‌اش تا آن شب خیانتی نکرده اما در این دم آخر مصدر
کاری ناشایسته شده مختصر چون بخانه رسید فاقره تازه از عمل فارغ گردیده
نادم گشته از شدت پشیمانی می گفت (خیر قلیل و فضحت نفسی) شوهرش این
سخن را شنیده از فرط غضب لرزان شد و داخل خانه گردید فاقره از تاریکی
و حالت اغتشاش مره را نشناخته گفت از چه میلرزی مره جوابی داد و فاقره
از صدا دانست شوهر اوست و کلام او را شنیده از واهمه زهره‌اش چاک
شده صیحه کشید و بخاک افتاده جان بداد مره این دو بیت را بگفت و غلام
خود را بکشت

لحی الله رب الناس فاقرة انه — واهون بها مفقودة حین تفقد
لعمرک ما تعتادنی منک لوعة — ولا انا من وجد علیک مسهّد

فتنه

جاریهٔ مغنیهٔ جعفر بن یحیی البرمکی است که در حسن و بها و طیب لهجت و غنا
بی‌همتا بوده هرون الرشید چند بار از جعفر این کنیزک را خواست و او

هر دفعه عذری آورده جاریه را انداد پس از آنکه هرون از برامکه رنجید وجعفر را بکشت فتنه را در جرگ جواری خود منسلک نمود بعضی از کتاب منتظم ابن جوزی نقل کرده و گفته اند شبی هرون در بزم عیش بفتنه گفت چیزی بخوان فتنه گفت من بعد از فوت آقای خود چیزی نخوانده ام هرون از این جواب و عدم امتثال فتنه متغیر شده النطعی را که در دست او بود گرفته بر سر او زد و وی را هلاک نمود برخی این مطلب را برخلاف سیرهٔ هرون دانسته و انکار کرده اند

فخر الملوک

از بنات معظمهٔ اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ناصر الدین شاه دام ملکه و اول فرزند مفخم آن شهریار و بملکات عفت و جلالت و کمالات نفسانی آراسته است مخصوصاً طبع شعری دارد نقاد و روان و دقیق و نکته دان و اشعاری که میسراید همه آبدار و لطیف و فصیح و بلیغ تخلصش فخری و هر ساله در عید مولود مسعود پدر تاجدار خود اعلیحضرت خسرو صاحبقران عز نصره ابیاتی بمناسبت حاوی تشکر و تهنیت میسراید و تقدیم آستان سپهر نشان معلی مینماید و بحلیهٔ قبول و تلطف شاهانه محلی میگردد در اشاعهٔ خیرات و مبرات و اغاثهٔ مساکین و فقرا و سایر خصایل محموده و صفات ممدوحه بکمال است

فخر الدوله

نیز از بنات مکرمات شاهنشاهی و مخدرات معظم و فروزندهٔ سماء عصمت و اوج سربلندی و نبالت است در صنایع عالیه از قبیل نقاشی و منبت کاری و خط خوش بوصف سلیقه و مهارت موصوف و بهنرهای عزیزه و اوصاف و اخلاق و آیینهٔ حمیده مشهور و معروف میباشد طبع موزونش با دقت نظر و علو خیال انباز و از ابنای جنس و امثال خود بهر جهت ممتاز است در بذل صدقات و بث خیرات و دستگیری ارامل و ایتام سعی تمام و جد اهتمام را بعمل میاورد و از طلب مرضات الله و شرایط تنسک دقیقه

فخر جهان خانم

که فخر الدوله لقب داشته از دخترهای بسیار محترم خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه بود نواب اشرف ارفع والا عضد الدوله دام اقباله در نگارش خود که بتاریخ عضدی اشتهار یافته گوید فخر جهان خانم ملقب بفخر الدوله دختر سنبل خانم و از صبایای زمان جهانبانی حضرت خاقانی است او را بزنی بمیرزا محمد خان پسر عوضش دادند نه سال در حباله او بود با حالت بکارت طلاق گرفته دیگر شوهر اختیار نکرد در حضرت خاقانی خیلی تقرب و دستگاه و عمارت جداگانه داشت بلیاطاق مخصوص هم در عمارت خاصهٔ خاقان برای فخر الدوله معین بود که تمام شاهزادگان وقت شام و نهار بانجا میرفتند و بهیئت اجتماع در سر سفره حاضر میشدند و در خدمت پدر نامور صرف غذا مینمودند (میرزا محمد خان پسر سیف الله میرزا ... دختر خاقان است که مدت العمر در قریهٔ دزاشیب شمیران طهران ساکن بود)

فرو نمیگذارد شکر الله مساعیها

فخری

فخری شاهزاده خانمی بوده شاعره ظاهراً از بنات خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه باشد
محمود میرزا ابن خاقان در تذکرهٔ نقل مجلس گوید فخری خواهر بزرگ نواب فتح الله میرزا میباشد با عصمت و عفت و شکفتگی مفرط و ظرافت لایق فنون شاعری را از من آموخته ابیات ذیل از منتخب اشعار اوست

محبت را بلا گویند یارب
کسی بی این بلا هرگز مبادا
گفتا خیال وصل مرا کن ز دل برون
گفتم گذشتن از سر جان کار مشکلی است
چنین کاین نوجوانان جلوه دارند
بحسرت بایدم مردن به پیری

فخریه بنت عثمان

بنا بر مسطورات طبقات المناوی از زهاد و عابدات مشهورهٔ مائهٔ هفتم و معروفه به ام یوسف البصریه و دارای جلالت قدر بوده بترک لذت گفته و قناعت اختیار کرده هر شب در بیت المقدس بر در حرم شریف تا طلوع صبح نماز میکرده و چون باب بیت المقدس باز میشده پیشتر از همه کس داخل شده بعد از همه کس خارج میگردید بدینمنوال چهل سال در آن محل اقامت و مداومت داشته و صیت شهرت او باطراف رسیده اکابر و اعیان عصر بزیارت او آمده و جلب توجهات و اثر دعوات او را انقیاد بهم داده و او قبول نکرده بخود اظهار دمی نموده و همیشه آرزو داشت در مکهٔ معظمه زادها الله

شرفا

فخر الدوله

حاجیه ماه رخسار خانم دختر نواب رضوان مآب معظم نایب السلطنه عباس میرزای مرحوم طاب ثراه و خواهر صلبی و بطنی شهریار مبرور ماضی محمد شاه غازی انار الله برهانه میباشد مشار الیها از نساء مشهورهٔ مجلله عالم و از جملهٔ نواب مقدم بشمار می آید قدر و جلالتش زیاده از حد وصف و کمال و معرفتش بیش از بیان و شرح در نظم و تنسیق امور از مدبران کافی گوی سبقت میربود و تا بود بحسن کفایت بر مدارج اعتبار و تمول خود می افزود و در بث مکارم نظیر نداشت و سائل را محروم نمیگذاشت عفتش بکمال سراپا مردی و جلال در شعر و نقاشی و خط بی بدل و بهوش و ذکا ضرب المثل محمد حسن خان سردار ایروانی معروف به خان بابا خان از اکابر رجال بشرف همسری این عقیلهٔ معظمه مباهی گردید بعضی موقوفه و خیرات او باقی است ابد الآباد مشمول رحمت رب العباد باد

شرفا در کذرد و در جوار حضرت خدیجه مدفون شود اتفاقا بان آرزو
و شرف مستعد کشته در سال هفتصد و سه در سن هشتاد و شش
سالکی در مکه درکذشت و در جوار خدیجه مدفون کشت

فرحه

دختر ابن حجر مشهور است و اسم او در کتاب انباء ابن مصنف مذکور ند در
سال هفتصد و بیست و هفت با شوهر خود شیخ محب الدین بن الاشقر
بمکه معظمه رفته در آنجا مریض شده و مغاودت کرده در روز چهارشنبه
نهم ربیع الآخر سال هشتصد و بیست و هشت در حالیکه بیست و سه سال
و نه ماه از سن او کذشته بود درکذشت

فرحه

دختر فجاة ابن عمرو بن قطری بن الفجاءة بن الخارجی و در کمال صباحت و
نیکوئی و فصاحت بوده با وجود خارجیه حروریه بودن در حبالۀ نکاح سمهر
حمری سبعی که مذهبا ضدیت کامل با او داشت درآمده تا هنکام وفات
با او بسر برد صورت عقد و نکاح آنها در کتاب ثمار القلوب و اغانی در
مثل نکاح ام خارجه مسطور و مشروح است

فریده

چنانکه در جلد سیم کتاب الاغانی مسطور است دو نفر مغنیۀ مشهورۀ عرب
مسماة بفریده بوده اند یکی در حجاز متولد شده و در همانجا نشو و نما کرده
و تربیت یافته پس از تکمیل فنون موسیقی در عراق او را انجا نواده برامکه
فروختند بعد از استیصال برامکه و قتل جعفر فریده فرار کرده هرون هرچند
در جستجوی او کوشش نمود فایده حاصل نشد چون چندی کذشت برد امین
خلیفه آمد همینکه امین را خلع و هلاک نمودند از حرم او خارج شد هشیم بن
مسلمه او را بزنی کرفت و پسری آورد عبدالله نام بعد از وفات هشیم بدبکری
شوهر نمود و در تحت مزاوجت او بود تا درکذشت کویند شعر مسطور در ذیل
که از ولید بن یزید است در او اثری کامل داشته و در تغنی آن تغییر حال

کلّی بهم میرسانیده است

ویح سلمی لو ترانی | لعناها ما عنانی
واقفاً فی الدار ابکی | عاشقاً حور الغوانی

فریده شاعره

معروفه ومسمّاة بفریده خانم از ادیبه های اسلامبول است وبعضی اصلاً اورا قسطمونی وساکن اسلامبول دانسته اند دختر راشد افندی خامی وزوجه رائف افندی کاتب بوده این غزل از و مشهور است

فکر ایدوب بخت سیاهم قنی باندم بو کیجه
جور لدار ایله جانمدن اوصاندم بو کیجه
شول قدر هجرک ایله آقدی کوزمدن خوناب
باشدن آیاغه دکین قانه بویاندم بو کیجه
خواب ایچنده کوروب اول ماهی اولنجه بیدار
شوق حسنی ایله اطرافمی آراندم بو کیجه
چرخ ایتدمسه نوله سیم سرشکم یولکه
سن کبی برمه نامهربه قواندم بو کیجه
شویله مست ایندی بنی جام می محنت عشق
بیلمدم یارمی بیکانه یی صاندم بو کیجه
شب فرقت اوزادی درد محبت کبی آه
کاه خوابیده اولوب کاه اویاندم بو کیجه
آه وداریه باقوب قلبی ترحم بکا یار
ای فریده هله بن اندن اوتاندم بو کیجه

فُرَیعه

بفتح فاء بروزن جهینه اسم نه نفر از صحابیات بوده از آنجمله یکی فریعه بنت عمر بن خنیس میباشد که مادر حسّان بن ثابت انصاری شاعر النبی است

بنا بر این حسان را همانطور که باضافت اسم پدرش حسان بن ثابت گفته اند
باضافت اسم مادرش حسان بن فریعه نیز نام برده اند و فریعه بنت وهب
الزهریه بنا بر گفته ابن اثیر خاله حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده است

فضهٔ نوبیه

جاریه حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و صحابیهٔ جلیل القدر بوده در سبب
نزول آیهٔ شریفه یوفون بالنذر ذکری از وی شده است

فضه

در نفحات الانس مسطور است که فضه دارای مقام ولایت بوده و گوسفندی
داشته که شیر او با عسل آمیخته و شیخ ابو الربیع المالقی گفته است تا اینکه
ما بزیارت زنان معتاد نبودیم نظر بشهرت فضه بقریه که در آنجا سکنی داشت
رفتیم و کوزهٔ تازه خریده برمشار الیها وارد شده سلام کرده گفتم درخواست
من اینست که فیض و برکت گوسفند شما را مشاهده کنم او گوسفند را بمن
سپرد و من در کوزه دوشیدم شیر و عسل از پستان آن میش آمد حقیقت
حال را از خود او سؤال کردم گفت من شوهری داشتم صالح و فقیر بودیم
در یکی از عیدهای اضحی فقط گوسفندی ماده داشتیم شوهرم گفت این میش را
قربان کنیم من گفتم ما باین میش محتاجیم و خدا دانای حال است و در ترک اضحیه
بر ما باکی نیست آن روز اتفاقاً میهمانی بر ما وارد شد خوردنی نداشتیم
که نزد میهمان آوریم بشوهر خود گفتم اکرام ضیف را این گوسفند را ذبح
کن تا طعامی برای او ترتیب دهیم شوهرم گفت میترسم اطفال گریه کنند
گفتم از خانه بیرون و پشت دیوار برو آنجا ذبح کن چون چنین کرد و خون
گوسفند را بریخت گوسفندی بر فراز دیوار آمده پایین و بدرون خانه
آمد من بگمان اینکه همان گوسفند خود ما است فرار کرده چون از خانه
بیرون آمدم شوهرم را دیدم پوست آن گوسفند را میکند واقعه را
برای او گفتم گفت دل قوی دار که حضرت ایزد گوسفندی بما عطا فرماید
بهتر از آنکه برای میهمان ذبح کردیم و بدانکه از برکت اکرام ضیف و منا

ازین میش شیر و عسل حاصل می آید بعد از آن بما خطاب کرده گفت ای
فرزندان من این گوسفند مادر قلوب مریدهای ما بیچرد اگر دلهای آنها
پاک باشد شیر این گوسفند نیز طیب و پاک میشود و اگر قلوب آنها متغیر گردد
این شیر نیز تیره و متغیر خواهد شد بر شما باد که قلوب خود را مطیب دارید
امام یافعی گوید برخی از اهل علم و خبر از من پرسیدند مقصود فضه از مریدان
چه اشخاص بوده گفتم بعقیده من قصد فضه از مریدان خود و شوهر او بوده
و در اطلاق عام اراده خاص کرده و از مسئود داشتن حال خود مریدان را تشویق
و تحریض بر پاکی قلب نموده چه در این پاکی انواع اسرار طیب حاصل میگردد
مقصود ازین کلمات آن است که چون قلوب ما طیب و ظاهر است هر چیز نزد
ما پاک و ظاهر شده شما هم دلهای خود را پاک دارید تا اشیائی که نزد
شماست پاکیزه باشد

فضل

در جلد اول در ذکر حالات بنان جاریه شاعره از جواری متوکل عباسی ذکری
از فضل شد و از طبع روان و بدیهه گوئی او سخنی رفت نتمیم ترجمه حال او را
در اینجا گوید بنابر آنچه در کتاب ابن ظاهر مسطور است روزی متوکل خلیفه
بیت مسطور در ذیل را که قافیه آن تنگ است بنظم آورده گفت

لاذ بها یشتکی الیها　　فلم یجد عندها ملاذا

و متمم آن را از فضل خواست فضل در حال بطور ارتجال این دو بیت را
نظم کرد

ولم یزل ضارعا الیها　　تهطل اجفانه رذاذا
فعاتبوه فزاد شوقا　　فمات عشقا فکان ماذا

متوکل را بسیار خوش آمده دویست دینار بفضل بذل نمود نیز روزی این
شعر را که میگوید

ومن تفتح باب لبلاء بنظرة　　تردد منها قلبه حسرة الدهر

بنظر گرفته باین بیت بدیع مرتجلا آنرا استکمال نمود و گفت

فوالله ما تدری اتدری بما جنت   علی قلبه ام اهلکته ولا تدری

فضل

شاعره سخن سرا و ادیبه با فطنت و ذکا و از معاصرین خلفای بنی عباس بوده سعید بن حمید کاتب شاعر مشهور از شعرای آن عصر و زمان با او مهر و محبت میورزیده وقتی در مجلسی فضل از روی غفلت و نسیان دیگری را بر سعید بن حمید مقدم داشته و برتری داده محض اعتذار ابیات ذیل را گفته است

یا من اطلت تفرسی   فی وجهه وتنفسی
افدیک من متدلل   یزهو بقتل الانفس
هبنی اسأت وما اسا   ت بلی اقول انا المسی
احلفتنی ان لا اسا   رق نظرة فی مجلس
فنظرت نظرة مخطئ   اتبعتها بتنفس
ونسیت انی قد حلفـ   ت فما یقال لمن نسی

نیز وقتی فضل محض استرضای سعید بن حمید این ابیات را بنظم آورده است

عاد الحبیب الی الرضا   فصفحت عما قد مضی
من بعد ما بصدوده   شمت الحسود وحرضا
نفس البغیض فلم نزل   لصدوده متعرضا
هبنی اسأت وما اسا   ت واذ اسأت لک الرضا

وقتی فضل شنید سعید بن حمید با دختری از طائفه چنگی و مطرب عشقبازی مینماید ابیات ذیل را بخط خویش نوشته برایش فرستاد

یا غالی السن سیئ الادب   شبت وانت الغلام فی الطرب
ویحک ان القیان کالشرک المنصوب بین الغرور والعطب
لا یتصدین للفقیر ولا یطلبن الا معادن الذهب
بینا تشکی هواک اذ عدلت عن زفرات الشکوی الی الطلب
تلحظ هذا وذا وذاک وذی لحظ محب وفعل مکتسب

وازجمله

و از جمله اشعار وی است قطعهٔ سعید که محض تحصیل رضا و خشنودی فضل سروده این ابیات است

تعالی نجدد عهد الرضا	ونصفح فی الحب عما مضی
ونجری علی سنة العاشقین	ونضمن منی وعنک الرضا
ویبذل هذا لهذا هواه	ویصبر فی حبه للقضا
وتخضع ذلا خضوع العبید	لمولی عزیز اذا اعرضا
فانی مذ لج هذا العتاب	کانی ابطنت جمر الغضا

صاحب فوات الوفیات گوید فضل شیعی مذهب بوده و نزد سلاطین اعتباری داشته و حمایت و وساطت هم مذهبان خود مینموده و این قطعه در باب ثیب نیز از وست

ان المطیة لم یلذ رکوبها	ما لم تذلل بالزمام وترکب
والحب لیس بنافع اربابه	ما لم یؤلف بالنظام ویثقب

گویند قطعهٔ مزبوره را فضل در جواب این قطعهٔ ابو دلف العجلی گفته است

قالوا عشقت صغیرة فاجبتهم	اشهی المطی الی ما لم یرکب
کم بین حبة لؤلؤ مثقوبة	من بین حبة لؤلؤ لم تثقب

و دو بیت مسطوره ذیل را در حق سعید سروده

الصبر ینقص والسقام یزید	والدار دانیة وانت بعید
اشکوک ام اشکو الیک فانه	لا یستطیع سواهما المجهود

وفات فضل در تاریخ دویست و شصت اتفاق افتاده

فضل المدنیه

از اماء مدینهٔ منوره است و در عنوان علم المدینه در حرف عین ذکری از وی شده و ادیبهٔ مشهوره میباشد از اندلس که از عربستان شرقی بدانجا مهاجرت نموده در بغداد در حرم جوادی یکی از دختران هرون الرشید منزلت بوده و در بغداد تحصیل کرده بعد از آن بمدینهٔ مطهره رفته در آنجا از موسیقی دانهای ماهر فنون این علم را فرا گرفته این است که بمدینه

مشهور

مشهور شده مختصر پس از مهارت در فن مذکور باندلس رسیده و پرا با علم المدینه امیر اندلس عبد الرحمن بن الحکم بجهت هنری که داشت اندخر پداست

فطنت

از نساء مشهوره عثمانی و دختر محمد اسعد افندی شیخ الاسلام و خواهر محمد شریف افندی شیخ الاسلام و شاعره مشهوره بوده مسماة بزبیله شوهر او درویش افندی از علمای عصر سلطان عبد الحمید خان اول است و در صورتیکه مانند فطنت خانم از ارباب دانش و هنر نبوده با زدر هنگام جلوس سلطان سلیم خان ثالث منصب نقیب الاشرافی داشته
فطنت خانم در عصر راغب پاشا مشهور شده ولی او ایل زمان سلطان عبد الحمید خان را هم درک کرده است در سرودن اشعار نهایت ماهر بوده و غزل مسطور در ذیل دلیل کمال مهارت اوست

کللر قیزاردی شرم ایله اول غنچه کولنجه — سنبل خم اولوردی رشک ایله کاکل بوکولنجه
عنقا دیچی اولور سردوش پنجۀ عشقه — صید دله شهباز نگاهک سوزولنجه
اول غنچۀ نشکفته اولور کل کبی خندان — شبنم کبی اشک دل شیدا دوکولنجه
هر تار بر رومار اولور کنج حسنده — رخسار کرز زلف سیاهک شانه بولنجه

جان ویرملک ایسه قصدک اکر عشق ایله فطنت
خاکدرزدن لرا اردن آبرلمه اولنجه

شریف افندی شیخ الاسلام برادر فطنت نیز دارای طبع شعر و ذوق بوده و شعر فارسی و ترکی را نیک میسروده این دو بیت فارسی از وست

حق علیم است نه دانی بحقیقت احکام — چون بتحقیق در افلاک مقوّم باشی
عالم الغیب خداوند حکیم است همان — سخنت کذب بود کو تو منجّم باشی

فطنت خانم

نیز از نساء مشهوره شاعرۀ عثمانی و دختر مرحوم احمد پاشا والی طرابزان و تولد او در این ناحیه در بیست و سیم شوال سنه هزار و دویست و پنجاه و هشت اتفاق افتاده در تاریخ شصت و یک باسلامبول آمده در تربیت او مساعی

واهتمامات

واهتمامات مبذول شده وابن مجاهدات وقابلیت وی اسباب تکمیل او
کردیده از حافظ افندی قرآن کریم آموخته واز خواجه لطیف افندی مقدمات
عربی وفارسی واز خواجه شاکر افندی ویا از خواجه حافظ واز عثمان افندی
ارزنة الرومی خط ثلث را تعلیم وشهادتنامه کرفته واز علی شکری افندی
نیز خط رقاع ومقدمهٔ انشاء را فرا کرفته در صغر سن شوهر کرده واز تفاف
تحصیل جدا شده مع ذلک بواسطهٔ اهتمامی که مادر مشار الیها در تکمیل
او داشته در همان حال مشغول تحصیل بوده است پس از شوهر اول با منشی
اول وزارت بحریه محمد علی بیک مزاوجت نموده آثار ادبیه بسیار نظماً
ونثراً ابیاد کار کذاشته وانها نها معلوم است کردر درجهٔ مقدمات
نمانده ومبلغی پیش رانده است ودر مسائل حکمیه وفکریه تدقیقات کرده
که قابل ملاحظه است اشعار ذیل از مشار الیها میباشد

سرنکون ایتدی فلک آسایشم بیمانه سن | چونکه دلشاد ایلمز نشو یله بن مستانه سن
عزم سوی میکده ایلوبرمدی چکدم ایاق | باشنه چالسون همان اول بیوفا دیخانه سن
عیش ونوش وصحبتی دکمز انک هیچ بر پوله | سلرم ظل سراب آسا شو مهمانخانه سن
جرعه نوش بادهٔ الطاف اولمقد محال | بندکان ترک ایتمسون مجلس شاهانه سن
وادی آلام عمده قالدم ای ساقی دهر | محرم ایندی بادر بر مجلسه بیکانه سن
شمعهٔ سوزانه حاجت قالمدی چونکه بتر | آتش جورنده یاقدی عاقبت پروانه سن

پرتو جام جم دارا ایله فخر ایلسون
بعد از آن یاد ایتمسون نظمتکبی دیوانه سن

فکیهه

چهار نفر از صحابیات معروف ومسماة به فکیهه بوده اند وصاحب تاریخ کامل
کوید خلیفهٔ دوم را زوجهٔ بوده است فکیهه نام

فوز

جاریه بوده ماه منظر وپری پیکر در عصر عباسیه واصلا مملوکهٔ محمد بن المنصور
مشهور به فتی العسکر وبعد یکی از جوانان برامکه او را تصاحب وتملک نموده

ومدبره شده ومدبره جاریه ایست که آزادی او معلق بمرگ صاحبش باشد
وشاعر مشهور عباس بن الاحنف درحق همین فوز گفته

الا قد قدمت فوز   فقرت عین عباس

واشعار بسیار عباس مشار الیه درحق مشار الیها گفته که بعضی از آنها بحکایاتها
در جلد پانزدهم اغانی مسطور است

حرف القاف

قادینجق آنا

در کتاب شقایق مسطور است که قادینجق آنا از قدمای نساء عثمانی وخاتونی
صالحه ودارای مقام ولایت بوده است

قاسم

تاجی زاده جعفر چلبی در ترجمه انیس العارفین گوید قاسم محبوبه ابوحاتم
خزینه دار معتصم خلیفه عباسی بوده وابوحاتم او را بشصت هزار درهم
خریده گویند روزی معتصم با بوحاتم حکم کرد جایزه بیکی از شعرا بدهد
ابوحاتم تعلل ورزیده بتأخیر انداخت وددها نحال جاریه مز بوره را خریداری
کرد شاعر ملتفت وخبردار شده گفت

تصففنی یا ابا حاتم   او لیصیرن الی حاکم
ستورن الغانی کر قاسم   من مال هذا الملک النائم

حاجب خلیفه این رباعی را شنیده فرا گرفته بحضور خلیفه میخواند خلیفه
از حکایت وما جری سؤال میکند ومیپرسد این قاسم کیست حاجب میگوید
جاریه ایست با صباحت وملاحت که ابوحاتم آنرا خریده خلیفه میگوید
ملک نائم کیست حاجب سرخود را بزیر انداخته جواب نمیدهد خلیفه متنبه
شده میگوید ملک نائم منم اگر بیدار بودم ابوحاتم در ظرف دو سال خدمت
نمیتوانست جاریه باین مبلغ گزاف بخرد پس از شنوافعه خلیفه ابوحاتم را
از منصب خود معزول کرد   واز اطلاعات ادبیه مناسب اینمقام آنست که

ابوجعفر منصور دومین خلیفهٔ عباسی هنگام عزیمت مدینهٔ منوره از
ابوالفضل ربیع وزیر خود شخصی را خواست که ظریف و ذکی و عالم به آثار
و احوال مملکت باشد و با او همراه شده خانه‌های بنی العباس را که واقع در
مدینه و جاهای دیگر است باو نشان دهد و معرفی کند ابوالفضل شخصی را
برای این خدمت انتخاب کرد که کمال ظرافت و عقل را داشت و همانطور بود که
خلیفه میخواست یعنی تا چیزی از و نمیپرسید جواب نمیداد و چون میپرسید
جواب کافی میداد خلیفه از وضع او خرسند شده امر کرد انعامی باو دهند
این حکم بتأخیر افتاد و آن شخص احتیاج بعطیه بهم رسانید روزی در خدمت
خلیفه بود رسیدند مقابل خانهٔ عاتکه بنت عبدالله بن یزید بن معاویه
آن شخص برخلاف عادت خود بدون اینکه خلیفه سؤالی کند گفت یا امیرالمؤمنین
این خانهٔ عاتکه است که احوص بن محمد الأنصاری در حق او گفته

یا بیت عاتکة التی اتعزل　　حذر العدا و به الفؤاد موکل
انی لامنحک الصدود و انّنی　　قسماً الیک مع الصدود لأمیل

خلیفه که این حرکت خلاف عادت را از وی دید دانست قصدی در کار است
ابیات قصیده را یک یک بخاطر آورد همین که باین شعر رسید

وأراك تفعل ما تقول و بعضهم　　مذق اللسان یقول ما لا یفعل

خلیفه استنباط کرد که انعام آن شخص نرسیده از ابوالفضل وزیر پرسید
معلوم شد درست فهمیده عطیه را مضاعف نمود و نظیر این حکایت است
آنچه فیما بین علم الهدی سید مرتضی و ابوالعلای معری اتفاق افتاده و آن
اینست که روزی ابوالعلا در مجلس شریف سید مرتضی بود سخن از متنبی
رفت سید اشعار او را تحسین کرده و بعضی نقایص نیز از سخنان او ایراد
نمود ابوالعلا گفت لطافت و رجحان ابیات و کلمات او را همین بس که میگوید
(لك یا منازل فی القلوب منازل) سید ابوالعلا را از مجلس راند و
بحضار گفت معنی این حرکت او را ندانستید گفتند نه گفت از این مصرع قصد او
این بیت این قصیده بود که میگوید

واذا اتتك مذمتی من ناقص　　فهی الشهادة لی بانی کامل

واین کنایه بمن بود والا متنبی اشعار هم از این دارد

قبة الدیباج

بنا بر مسطورات کامل مبرد قبة الدیباج همان ام حکیم البیضاء دختر عبد المطلب است که بسبب نرمی و نعومت بدنش باین لقب ملقب شده و در جلد اول این مطلب و اشعار مشار الیها نگاشته شد

قبیحه

جاریه رومیه متوکل عباسی است که ام ولد یعنی مادر پسر او معتز باشد چون حسنی بکمال داشته متوکل من باب تسمیه بضد او را قبیحه نامید عقل و فطانتش معروف و در نزد متوکل حظوتی داشته و مطایبات زیاد از آنها ذکر کرده اند از جمله گویند روزی متوکل فصد کرده بود قبیحه در موقع احوال پرسی جاریه بتقدیم او کرده و جامی بدست جاریه داده که این ابیات در آن نگاشته شده بود

قطعت عرقا تبتغی صحة　　البسك الله به العافیه

فاشرب بهذا الجام یا سیدی　　مستمتعا من هذه الجاریه

واجعل لمن اهداکها حصة　　یحظی بها فی اللیلة الآتیه

متوکل را خیلی خوش آمده قبول کرد و علی الصباح پنجهزار جاریه و پنجهزار اشرفی برای قبیحه فرستاد او گفت یا امیر المؤمنین یک شب مصاحبت تو برای من با دنیا و ما فیها برابر است دیگر اینهمه را چکنم و هدایا را پس داد در خلافت پسرش المعتز وقتی دسته جات عساکر شورش نموده از و مطالبه مواجب مینمودند و برا و سخت گرفته بودند در خزینه نخواهی موجود نبود المعتز از مادر خود قبیحه پنجاه هزار دینار قرض خواست او داشت و نداد لهذا در تواریخ اسم او بدنامی مانده همینکه المعتز از خلافت مخلوع و هلاک شد مدتی قبیحه مخفی گردید و خواست اموال خود را نیز مخفی نماید نتوانست و چون خود ظاهر شد اموال او نیز آشکارا بچنگ آمده و ضبط کردند بعد از آن

مشار الیها مدتی در مکه معظمه اقامت کرده آنگاه بمصر رفته در سال دویست وشصت وچهار در آنجا درگذشت
(در چاپهای سابق از سهو محی الدین وخطا مقرزی بغلط نام مشار الیها فتیحه نوشته شده است)

قتیله

پنجنفر صحابیه مسماة بقتیله بوده اند وقتیله بنت قیس اخت الأشعث بن قیس الکندیه را صاحب مواهب از زوجات حضرت رسول صلی الله علیه وآله دانسته است

قدامه

دختر شیخ شمس الدین ابو الفرج بن ابی عمر واست که مکناة بام عبد الله بوده ودر جلد دویم در حرف زاء در جرگ جده های زینب بنت عبد الرحمن ذکری از وشد مشار الیها از نساء مشهوره وصاحب علم وورع شمرده شده است

قره

بنا بر مسطورات ابن ظافر قره دختر هنروری است از شواعر عرب که بر شافت قد ولطافت خد آراسته بوده ومشاعره او تا الآن فیما بین او ودعبل خزاعی شاعر مشهور اتفاق افتاده که تفصیل آن از اینقرار است

روزی دعبل در راه بر قره برخورده میگوید

دموع عینی لها انبساط ونوم عینی لها انقباض

قره بدون تامل وتفکر میگوید

وذا قلیل لمن دهته بسحرها الأعین المراض

دعبل میگوید

فهل لمولای عطف قلب او للذی فی الحشا انقراض

قره میگوید

ان کنت تبغی الوصال منا فالوصل فی دیننا قراض

قرة العین

قرة العین بمعنی روشنائی چشم است وجاریهٔ صبیح المنظری که آزاد
کردهٔ القائم بامر الله العباسی ومادر المقتدی بالله است و ارجوان نام داشته
معروف بقرة العین بوده مشار الیها از نساء صالحه وصاحب خیرات حسنات
میباشد چندین دفعه بحج رفته و در مکهٔ معظمه زادها الله تعالی شرفا وتعظیما
و در بغداد بعضی ابنیهٔ خیریه بنا کرده مدتها عمر نموده وچهار فرزند
آورده خلافت پسرش مقتدی وپسر او مستظهر وپسر او منصور المسترشد را
دیده و آخر الامر در سال پانصد و دوازده در گذشته است تا اینجا نقل
از وافی میباشد مولانا محی الدین در مسامرات گوید روزی در اثنای
گردش حالتی عارض من شد از خلق کناره گرفتم بر روی ریگها طواف میکردم
ناگاه اشعار ذیل بخاطرم خطور کرد با آهنگی که خود میتوانستم شنید آنها را
میخواندم و گریه میکردم و میگفتم

لیت شعری هل دروا	ای قلب ملکوا
وفؤادی لو دری	ای شعب سلکوا
اتراهم سلموا	ام تراهم هلکوا
حار ارباب الهوی	فی الهوی وارتبکوا

ناگاه از پشت سر در کمال ملایمت دستی بشانه‌ام رسیده شد برگشته
دیدم دختری رومی است و من صورتی بآن صباحت وتکلمی بآن حلاوت
مدت العمر ندیده بودم گذشته از ظرافت وحسن وجمال در ادب و
معرفت وکمال او را از جمیع زنان که دیده بودم برتر یافتم مختصر از من پرسید
ابیاتی که بدان مترنم بودی چه بود گفتم

لیت شعری هل دروا	ای قلب ملکوا

گفت از شما تعجب مینمایم که با وجود عارف زمان خود بودن اینگونه سخنان
میگوئید مملوک تا مشخص و معلوم نگردد چگونه صحیحا ملک میگردد و اینکه
شما میگوئید کاش میدانستم این سخن دلالت بر ندانستن شما میکند و
حال آنکه راه راست گفتن است و اشخاص مانند تو چگونه سخن بتسامح کنند

بعد از آن گفت بیت ثانی را بخوان گفتم

وفؤادی لو دری ای شعب سلکوا

گفت شعب مابین قلب و غشاوه قلب است و او مانع معرفت قلب است پس
چیزی را که فهمیدن آن غیر ممکن است چگونه تمنا میکنی راه راست گفتن
است آنگاه بخواندن شعر سیم اشارت نمود گفتم

اتراهم سلموا ام تراهم هلکوا

گفت آنها سالم شدند شما باید از خود سؤال کنید که در سلامت میباشید
یا در هلاکت آنوقت بیت چهارم را خواست گفتم

حار ارباب الهوی فی الهوی وارتبکوا

آن دختر صیحه کشید و گفت تعجب است برای اهل عشق جائی نمانده که در
حیرت بمانند عشق و شور از احاطت است جمیع حواس را باهم وصل کند
و عقل و فکر را باهم ببندد خال دهشت و جای حیرت نماند چیزی دیده نشود
که انسان از و تحیر نماید راه راست گفتن است و امثال تو را سزاوار نیست
که سخن بتمام گویند گفتم خواهر را نامت چیست گفت قرة العین گفتم آری
روشنائی چشمی و این قصیده را خواندم

ما رحلوا یوم بانوا البزل العیسا	الا وقد حملوا فیها الطواویسا
من کل فاتکة الالحاظ مالکة	تخالها فوق عرش الدر بلقیسا
اذا تمشت علی صرح الزجاج ترئی	شمسا علی فلک فی حجر ادریسا
یحیی اذا قتلت باللحظ منطقها	کانها عندما تحیی به عیسا
توراتها لوح ساقیها سنا وانا	اتلو وادرسها کانتی موسی
اسقفة من بنات الروم راهبة	تری علیها من الانوار ناموسا
وحشیة ما لها انس قد اتخذت	فی بیت ناموسها للذکر ناووسا
قد اعجزت کل علام بملتنا	وداودیا وحبرا ثم قسیسا
ان اومئات تطلب الانجیل تحسبها	اقسا او بطاریقا شماسا
نادیت اذ رحلت للبین ناقتها	یا حادی العیس لا تحدو بها العیسا

عیبت اجناد صبری یوم بینهم — علی الطریق کرادیسا کرادیسا
سئلت اذ بلغت نفسی تراقیها — ذاك الجمال وذاك اللطف تنفیسا
فاسلمت ووقانا الله شرتها
وزحزح الملك المنصور بلقیسا

مولانا محی الدین در بیت آخر اشعار بمسلمان بودن او مینماید و شکر میکند که مفتون حسن و جمال او نشده لکن لا یخفی ما فی بعض ابیاته

قرة العین اسم صحابیه بوده است و آن مادر عبادة بن الصامت صحابی میباشد و قرة العین تابعیه بوده است در سی چهل سال قبل که نسبت شعر و بعضی کمالات باو داده اند و در صباحت و حسن گفتار او حرفی نیست

قضیب البان

از اماء شواعر و مغنیه بوده است در عصر خلفای بنی عباس مملوکهٔ ابو الحسن نام تاجر و دو بیت مسطور در ذیل را در حضور هرون الرشید تغنی نموده است

یا مقیما مدی الزمان بقلبی — وبعیدا بشخصه عن عیانی
انت روحی اذ کنت لست اراها — فهی ادنی الی من کل دان

قطام

بفتح قاف و بنای میم بر کسر از اهالی کوفه ملعونهٔ مشهوره و دختر شحنه و از طایفهٔ طاغیهٔ خوارج است که در حسن و جمال ظاهر بیهمال بوده چون پدر و برادر او را حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام کشته بودند آنحضرت را دشمن میداشت وقتیکه عبد الرحمن بن ملجم بقصد شهید کردن حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بکوفه می آمد مفتون قطام شده میل بتزویج او نمود و برای او پیغام داد قطام در جواب گفت مهر من سه هزار دینار طلا و یك غلام و یك کنیز و قتل علی علیه السلام است عبد الرحمن غلام و کنیز و مبلغ مزبور را داد و پس از تزویج قطام را نیز متعهد شد

و وودان نام عمزادهٔ آن ملعونه را با شبیب بن بحرة الأشجعی همراه بود
و کرد آنچه کرد و از فرط اشتهار تذکار و تکرار آن در ینمحل چندان مناسبت
ندارد و مطبوع بنت قطام خیلی حاضر جواب بوده و بعضی حکایات را
که از آنها نیز اعراض نمودیم

قطر الندی

اسماء دختر ابو الجیش خماره‌ویه میباشد که از کمال حسن او را قطر الندی
گفته اند یعنی در اثر شبنم مشار الیها ادیبه بوده بدیع الجمال صاحب فضل
و کمال المعتضد بالله عباسی او را تزویج کرد پدرش ابو الجیش پسر ابو العباس
احمد بن طولون صاحب مصر است احمد بن طولون در عصر المعتز بالله عباسی
امیر تمام خطهٔ مصر و بر شام بود چون او در گذشت پسرش ابو الجیش نیز در عهد
المعتمد علی الله بانتخاب رؤسا وارث امارت پدر گردید و بر دشمنان و رقبای
خود غلبه کرده بر قلمرو امارت خود افزود همینکه المعتمد علی الله وفات نمود
و خلافت بر المعتضد بالله رسید ابو الجیش با بعضی تحف و هدایا بدرگاه خلیفه
آمده اظهار انقیاد کرد و دختر خود قطر الندی را که همراه داشت درخواست
نمود که بزنی بر المکتفی بالله ولیعهد پسر المعتضد بالله دهد خلیفه امارت
مشار الیه را تصدیق و امضا کرده گفت دخترت را خود تزویج خواهم نمود
و دو کرور درهم پول نقره شیربها داده در سال دویست و هشتاد و یک
امر مزاوجت صورت گرفت و هنگام حرکت دادن قطر الندی از مصر عمه‌ٔ
او عباسه بنت احمد که ترجمهٔ او در جلد دوم گذشت برادرزادهٔ خود را بدرقه
کرد و تا سرحد مصر که در طرف شام است آمد و در آنجا قریهٔ عباسه را
باسم خود ساخت و معاودت نمود گویند قصد معتضد از گرفتن دختر خماره‌ویه
این بود که دولت بنی طولون را ضعیف سازد و امرای آنها را فقیر نماید چه
خماره‌ویه بملاحظهٔ اینکه دختر خود را بخلیفه میدهد بقدری جهیزیه دید و
تکلفات و تشریفات بجای آورد که نظیر آن دیده و شنیده نشده بود
اهل محاضره در معرفت و ادب قطر الندی گفته اند مشار الیها در شب زفاف

چون بحضور خلیفه معتضد مشرف شد رخال نقاب از چهره برداشت و بدون
انداخت خلیفه سبب پرسید قطر الندی گفت یا امیر المؤمنین لان وجهی
ان کان حسناً کنت اول من راه وان کان قبیحاً کنت اول من راه خلیفه از
جواب و ذکاء متنار الیها خیلی مسرور گردید و از ظرایف عروسان که در شب
زفاف اظهار شده فقرهٔ خالیتی است که در آن شب برای بوران بنت الحسن
دست داد و چون خلیفه مامون قصد صحبت او کرد گفت اتی امر الله فلا
تستعجلوه و این شرح در جلد اول در ترجمهٔ حال بوران ذکر شد و چه نیکو
گفته است متنبی

خف الله واستر ذا الجمال ببرقع — فان لحت ذابت فی الخدور العواتق

وابو الفتح ابن الجنی بجای ذابت حاضت گفته است و بعضی واقعهٔ مزبوره را
ناشی از اشتداد شهوت دانسته و گفته اند شدت شهوت بنات سبب عادت
زنانه میشود صاحب کشاف نیز قصد بقا یمعنی نموده و کلمهٔ اکبرنه در کریمه
فلما رأینه اکبرنه را که در سورهٔ مبارکهٔ یوسف است به حیض تفسیر کرده
و هاء را سکت گرفته و قول عرب را که میگویند اکبرت المرأة به حاضت معنی نموده
وحقیقته دخلت فی الکبر لانها بالحیض تخرج من حد الصغر الی حد الکبر انتهی
گویند روزی معتضد بالله با قطر الندی مجلس عیش خلوتی منعقد ساخت و
احدی از جوار را بآن محفل راه نداد پس از عیش و نوش خواب بر خلیفه غلبه
نمود سر خود را در کنار قطر الندی نهاده خوابید قطر الندی بملایمت سر
خلیفه را بر روی بالشی نهاده خود بساحت قصر رفت چون خلیفه بیدار شد و
او را در کنار خود ندید برآشفت و او را طلبید و گفت من تو را از مرتب و اختصاص
داده با تو خلوت کردم و سر بر زانوی تو گذاشتم و باطمینان تو خوابیدم جهت چه بود
که تو بیرون رفتی قطر الندی گفت یا امیر المؤمنین قدر عنایات و مراحم خلیفه را
بدرستی میدانم اما پدرم بمن نصیحت کرده که در مجلس بیداران نخوابم و در
جایی که شخصی بخوابست نمانم و ننشینم از این جهت بیرون رفتم معتضد چون این
حرف شنید متفقاً علاوه آرام گردید قطر الندی در تمام ماه رجب سال دویست و

هشتاد و هفت در گذشته ابیات مسطوره در مدح پدر ابن رومی در قسطنطنیه عروسی او گفته است

یا سیّد العرب الذی وردت له ... بالیمن والبرکات سیّدة العجم
فاسعد بها کسعود ها بك انها ... ظفرت بما فوق المطالب والهمم
شمس الضحی زفّت الی بدر الدجی ... فتکشّفت بهما عن الدنیا الظلم
ظفرت بما فی ناظریها بهجة ... وضمیرها نبلا وکفّها کرم

قلم الاندلسیه

ادیبه ایست که در اندلس شهرت یافته اصلا جاریه اسپانیائی بوده در صغر سن بعربستان شهر دار السلام بغداد رفته و از آنجا بخطّهٔ حجاز و مدینه منوره که در آن زمان محل تحصیل فن موسیقی بوده سفر نموده در آنجا فن مزبور را با فنون ادب آموخته بعد ها در اندلس او را فروخته اند و با علم و فضل که ترجمهٔ حال هر دو گذشت در سلك جواری منتخبه عبد الرحمن ثالث سلطان اندلس منسلك گردیده چون در علوم ادبیه و خطّ خوش مهارتی داشته اخبار و اشعار عرب را بخوبی نقل و روایت میکرده و مینوشته است

قلم الصالحیه

مملوکهٔ واثق بالله عباسی و مغنّیهٔ مشهوره بوده است و در جلد اوّل باسم اغتباط ذکر او شد مشار الیها باسم صاحب اوّل خود صالح بن عبد الوهاب منسوب میباشد بعد از انکه مملوکهٔ واثق بالله شد مسمّاة باغتباط گردید یعنی واثق بالله تغزّل اب او را شنید و طالب وی گردید صاحبش در بهای او یکصد هزار دینار زر و امارت مصر را خواست خلیفه او را نخرید و بر گردانید ثانیا یکی از غزلیات او را شنید و تحسین نموده صالح را احضار کرده و از خرید آن سخن بمیان آورد صالح گفت چون امیر المؤمنین باو رغبتی دارد بلا عوض او را هدیه و تقدیم مینمایم و چنین نمود خلیفه زاید الوصف خوشوقت گردید امر کرد بجهز او شرحی بمشار الیها بدهند ابن زیات خزینه دار خلیفه در ایصال وجه مزبور تعلّل کرد صالح حال را بتوسط جاریه بعرض خلیفه رسانید خلیفه

مبلغی خطیر بر این مبلغ افزود و حکم نمود سریعاً بصالح کارسازی کنند صالح با آن پول مزرعهٔ پرمنفعتی ابتیاع کرده دیگر مدت العمر آرزوی مأموریت ننمود

قمر

از نساء مشهورهٔ سلسلهٔ قاجاریه و در خدمت مرحوم شاهزاده علیشاه ظل السلطان بوده و اشعار شرخالی از لطف و ملاحت نیست این دو بیت ازوست

همیدانم چرا پیش رقیبان سخن پرسند از عاشق جیبان
اندر سر کوی تو بسی منتظرانند شاید ز وه لطف تو از خانه درآئی

قمر

جاریه بوده است بغدادیه صاحب صباحت و جمال و فصاحت و کمال شوخ و هنرمند سخن سرا او را لبند ابراهیم بن حجاج اللخمی از ملوک اشبیلیه او را باندلس آورده بنابر این از ادیبه های اندلس بشمار می آید اشعار ذیل از افکار اوست

آهاً علی بغداد ها و عراقها وظبائها والسحر فی احداقها
و مجالها عند الفرات باوجه تبدو اهلّتها علی اطواقها
متبخترات فی النعیم کانّما خلق الهوی العذری من اخلاقها
نفسی الفداء لها فای محاسن فی الدهر تشرق من سنا اشراقها

دو بیتی ذیل نیز او گفته و دلیل است که نزد ابراهیم بن حجاج حظوتی بهم رسانیده و روزگار خوشی داشته است

ما فی المغارب من کریم یرتجی الا حلیف الجود ابراهیم
انی حللت لدیه منزل نعمة کل المنازل ما عداه ذمیم

قنقرات خاتون

خواهر رضاعی سلطان ابوسعید بهادرخان بوده شاعر مشهور سراج الدین قمری در مجلس صفیهٔ زاهده که زوجهٔ خال او گذشت لطیفه بمشار الیها گفته

اورا مجمل نموده است

حرف الکاف

کاعب

چنانکه در مستطرف مسطور است کاعب جاریهٔ اسماء بنت المهدی بوده و ابو نواس شاعر را با او داستانی است که خود در قطعهٔ مسطوره در ذیل شرح داده است

وناهدة الثديين من خدم القصر	مقرطقة الخدين ليلية الشعر
كلفت بها دهراً على حسن وجهها	طويلاً وما حب الكواعب من امري
فما زلت بالاشعار حتى خدعتها	ودوضتها والشعر من خدع السحر
اطالبها شيئاً فقالت بعبرة	اموت ولا هذا ودمعها تجري
فلما تقاوضنا توسطت لجة	غرقت بها يا قوم في لجج البحر
فصحت اغثني يا غلام فجاءني	وقد زلقت رجلي وصرت الى الصدر
ولولا صياحي بالغلام واته	تداركني بالحبل صرت الى القعر
فاقسمت عمري لا ركبت سفينة	ولا سرت طول الدهر الا على ظهر

کبشه

دختر عمار بن عدی بن سحیم و مادر کعب بن زهیر انصاری مادح حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سایر اولاد زهیر ابن ابی سلمی است

کبشه بنت عروه

زنی است که مثل ولدك من دمی عقبیك ابتدا با و خطاب شده و نظیر این مثل بمردهم خطاب شده و گفته اند ابنك ابن بوحك و بوح از اسامی آلت رجولیت است کبشه عقیل پسر طفیل بن مالك را فرزند خود خوانده روزی عقیل را اما در حقیقی او زد کبشه با و گفت پسر مرا چرا اذیت میکنی و مثل مزبور را در جواب کبشه گفت

(فائده) جاحظ در مثل عرق الخال لا ینام گفته است مشابهت فرزند بخال و خالو زیاده از عم و عمه است چه مناسبت ولد باو الده زیاده از والد است

را اکثر تعیبت عرق مادر خود نمایند و کریمه قل کل یعمل علی شاکلته را بعضی بر ابنه تفسیر کرده اند و بهمین جهت است که اولاد بسیار شده که عصیان به پدر وورزیده خصوصا و قتیکه فرومایه بوده از بعضی حکما پرسیدند که با اینکه ما نسبت بپسران خود کال مهر و شفقت را داریم چرا انها تلطف در رستی نسبت بما ندارند بلکه گاهی دشمن مال و جان ما میشوند یکی در جواب تفسیر مسطور در فوق را گفت دیگری اظهار داشت که ولد ما جزئی است از ما البته کل بجزء مایل است دیگری گفت چون حضرت آدم پدر نداشت بیچرای از خوف پدر را برای اولاد خود ارث گذاشت شخصی نیز رند انه گفته است چون ما سبب شدیم که آنها بدار بلا و محنت آیند خود را اند که با ما خصومت و کینه میورزند

کبشه

ده نفر از صحابیات مسماة به کبشه بوده اند یکی از آنها ام سعد است که در جلد اول ترجمه حال او نکاشته شده مشار الیها مرثیه برای سعد بن معاذ پسر خود گفته و آن این است

ویل ام سعد سعدا	براعة ونجدا
ویل ام سعد سعدا	صرامة وجدا

این شعر با اختلاف کمی در جلد اول نیز نکاشته شده

کثیره

چند زن باین اسم نامیده شده و از نساء مشهوره میباشند یکی صحابیه است که او را عایشه آزاد کرده و فضالة بن حصین از او روایت حدیث نموده دیگر کثیرة بن جبیر که از پدر خود روایت حدیث کرده و احمد الطویل نیز از او روایت نقل نموده دیگر کثیره بنت ابی سفیان الخزاعیه است که بشرف صحبت حضرت رسول صلی الله علیه و آله فایز گردیده (نقل از تاج العروس)

کریمه

ام الحسن دختر احمد الاصفهانی محدثه ایست مشهوره و کریمه بنت عبد الوهاب

استاد ست القضاة بنت محمد است که در ترجمه ست القضاة اسمی از وی برده شد و کریمه مروزیه نیز از محدثه‌های مشهوره بوده است

کریمة الدارین

لقب نبیل ست نفیسه از ساداتِ عالی درجات است و در حرف نون ترجمه حال او نگاشته خواهد شد

کریمه بنت کلثوم الحمیریه

زوجه عکاف بن وداعة الهلالی صحابی بوده و خود از صحابیات بشمار می‌آید

کریمه قادین

وقتی در نواحی اسکدار در قریه باسی سوک مجدو به این اسم مشهور شده است

کل پیرهن خانم

تفلیسیه و اصلاً از ارامنه بوده بشرف مزاوجت خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه مشرف گشته و مرحوم اعتضاد السلطنه علیقلی میرزا صاحب فضایل و مآثر مشهوره جلیله که بوزارت علوم دولت علیه و چندین وزارت دیگر نایل گردید از بطن مشار الیها بوجود آمده و ابن اعظم مفاخر کل پیرهن خانم است

(سیده) کلثوم

بنت القاسم بن محمد بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی زین العابدین بن الحسین بن علی بن ابی طالب سلام الله علیهم است که نواده حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام میباشد مرقد مطهر او در مصر (قاهره) در نزد یکی خندق در مقابر قرافه است جعفر بن موسی بن اسمعیل بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق ع از بطن مشار الیها بوجود آمده و خود از زاهدات عابدات بشمار می‌آید (نقل از خطط مقریزی)

کلثم بنت الحافظ

دختر حافظ تقی الدین محمد بن رافع السلامی محدثه شامیه و مکناة بام عمر بوده نزد محدث عبد الرحیم بن ابی الیسر و سایر تحصیل علم حدیث نموده

بابن

با ابن حجر عسقلانی اجازه داده چنانکه در انباء ابن حجر مسطور است در ماه ربیع الاول سال هشتصد و پنج درگذشته است

کلثم بنت محمد

دختر محمد بن محمود بن معبد البعلی و از محدثه های بعلبک بوده ابن حجر در انباء خود او را از نساء مشهوره شمرده از حجار روایت کرده و ابن بردوس و بعض دیگر از مشار الیها روایت حدیث نموده اند وفاتش در ماه صفر سال هفتصد و هفتاد و هفت اتفاق افتاده

کمالیه

از اهالی مصر و اعیان عصر صفدی و شاعره خوش طبعی بوده و شعر را نیکو میسروده صلاح الدین صفدی گوید در زمان کمالیه در مصر کسی اشعر از و نبود دو بیت مسطور در ذیل از اشعاری است که خطاب بفتح الدین البکری که از ادبای آن عصر است نموده و سروده و برای او فرستاده است

سمعت من شعرک سحرا غدا ... یحار الالباب اذ ینفث

اصبح کالجمرة فی فعلها ... فهو بالباب الوری یعبث

کمالیه بنت علی بن احمد

نواده فقیه شهاب الدین احمد بن عبد العزیز بن ابو القاسم النویری محدثه بوده است مصریه

کمالیه بنت الکنانی

از اشیاخ امام سیوطی بوده و از محدثه های مشهوره بشمار می آید

کمالیه بنت عفیف الدین الاصفهانی

نیز محدثه و از اشیاخ امام سیوطی بوده

کمالیه بنت نجم الدین المرجانی

هم از اشیاخ امام سیوطی است و در ماه محرم سال هفتصد و نود و چهار متولد شده

کنجشک

خاتونی

خاتونی بوده است ترک از نساء مشهوره مائه هفتم و از اعیان عصر خود که در دمشق شام سکنی داشته و امیر سیف الدین تنکز بنظر احترام باو میدیده بنابر این با نفوذ و اقتدار میزیسته

کوسم والده

مسماة بماه پیکر خاتون زوجهٔ سلطان احمد خان اول سلطان عثمانی و مادر سلطان ابراهیم است در کتب تواریخ در وقایع سلطان محمد خان اوچی بر اسم بیوک والده ذکر او شده است

کوهر بیکم اذربایجانی

ادیبهٔ مشهوره و شاعرهٔ شیرین سخن بوده ابیات ذیل که خود را بدان ستوده از نتایج افکار اوست

اگر بباد دهم زلف عنبر آسا را — بدام خویش کشم آهوان صحرا را
کذا رمن بکلیسا اگر فتد روزی — بدین خویش کشم دختران ترسا را
ببک نگاه دو صد مرده میکنم زنده — خبر دهید ز اعجاز من مسیحا را

کوهر خانم

از معقوده های خاقان خلد آشیان فتحعلیشاه طاب ثراه و خواهر اللهیار خان آصف الدوله و صاحب شان و احترام بوده است

کوهر خان سلطان

دختر سلطان سلیم خان ثانی سلطان عثمانی است و سلطان مشار الیه اورا به پیاله پاشا نام سالار تزویج نمود

حرف اللام

لاله خاتون

از نژاد سلاطین و زنی با حشمت و تمکین بوده سالها در کرمان حکمرانی نموده ارباب کمال و بزرگان را معزز و محترم میداشته و با رعایا بحسن سلوک حرکت میکرده علو همت و کمال عصمت و عفتش از گفتارش معلوم

حاجیه کوهر خانم

دختر موسی خان قاجار از اکابر رجال این دولت جاوید قرار و از بطن شاهزاده حاجیه طیغون خانم صبیهٔ خاقان مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه است باسباب خواناو نویسا و با کمال است ختر و پاک طینت و حمیده خصال در علم نجوم نظر در ستی دارد شعر را بسیار خوب میگوید در مدح حضرت رسالتپناهی صلی الله علیه و آله گفته است

پیغمبری که اشرف اولاد آدم است — بلکه پایهٔ منبر او عرش اعظم است
ختم رسل شفیع جزا فخر کاینات — مخلوق حق و خالق مخلوق عالم است

و لها

ایصبا نافهٔ از طرهٔ تو آهی کشاید — که دل از سلسلهٔ زلف کره بکشاید

و لها

ایخالق خلق زانکه تو غفاری — جز معصیت نکرده ام من کاری
نازند بطاعت تو خلق و من — جز لطف عمیم تو ندارم یاری

وحضا بلمرضیه اش از اشعارش معین ومفهوم میگردد دیوان شعرش
پنجهزار بیت میشود شاهزاده محمود میرزای مرحوم در تذکره نقل مجلس
فرماید بمیانم لاله خاتون تخلص اوست یا تخلص دیگر داشته بهر حال ابیات
ذیل نمونه از افکار عالیه اوست

من آن زنم که همه کار من نکو کاریست | بزیر مقنعه من بسی کله داریست
درون پرده عصمت که جایگاه منست | مسافر صبا را گذر بدشواریست
جمال سایه خود را دریغ میدارم | ز آفتاب که آن شهر گرد و بازاریست
نه هر زنی بدو گز مقنعه است کدبانو | نه هر سری بکلاهی سزای سرداریست
اگر چه بر همه عالم مرا خداوندیست | ولی بنزد خدا پیشه ام پرستاریست

وله ایضا

من اگر توبه ز می کرده ام ای سرو سهی | تو خود این توبه نکردی که بمن می ندهی

این رباعی نیز از مشار الیهاست

بر غصه که از چشمه نوش تو رسید | تا دست مرا مروز بدوش تو رسید
در گوش تو دانه های در می بینم | آب چشم مگر بگوش تو رسید

لبابة الکبری

صحابیه محترمه بوده است مکناة بام الفضل و ترجمه حال او در حرف الف
نگاشته شد مشار الیها خواهر بوده معروفه بلبابة الصغری و مکناة
بام خالد یکی از اخبار صحیحه که در باب عقب نمودن دولت بنی عباس
دولت بنی امیه را وارد شده راوی آن لبابة الکبری میباشد و در
صحایف الاخبار قضاعی در تاریخ خلفا مسطور است

لبابه بنت عبد الله

دختر عبد الله بن جعفر طیار است و زوجه عبد الملک بن مروان اموی
چون دهان عبد الملک را رایحه کریهه بود روزی سیبی را با دهن
خود پاره کرده بمشار الیها داد او جای دندان خلیفه را با کاردی برید
آنگاه سیب را خورد عبد الملک از این معنی خجل و متغیر شده او را طلاق داد

ابو الاملاک علی بن عبد الله بن العباس او را بنی کرفت ولبید بن عبد الله بهانه ایکه تزویج امهات خلفا تحقیر بآنهاست ابو الاملاک را زد اکو چرا و معذرت را کفت انما ارادت الخروج من هذا البلد وانا ابن عمها فتزوجتها لاکون لها محرما

لبابة المتعبدة

از اهالی بیت المقدس است واو دارای مقام ولایت دانسته اند در نفحات الانس مسطور است که مشار الیها می کفته من از حق تعالی شرم دارم که مرا بغیر خود مشغول بیند شخصی که عازم بیت الله بوده از لبابهٔ متعبده سؤال نموده که من در آن ناحیهٔ مقدسه چه دعا کنم او کفته از خدا بخواه که از تو خشنود شود و ترا خشنود سازد

لبابة الکردیة

مادر مروان بن محمد بن مروان بن حکم آخرین ملوک امویه بوده است

لبابهٔ بنت علی

از نوادهٔ العباس و دختر علی بن المهدی است

لبنی

دختر حباب الکعبیه و مکناة به ام معمر است و در حرف الفی کریمی از وشده قیس بن ذریح عاشق او بوده صاحب اغانی کوید قیس بن ذریح برادر رضاعی حضرت امام حسین علیه السلام بود و بنا بوساطت آنحضرت بمزاوجت لبنی نایل شده مدتی بوصال او متمتع کردید بعد باصرار پدرش ذریح کرها او را طلاق داد و بمصاعب هجر دوچار شد تفصیل احوال او در جلد هشتم اغانی و در فوات الوفیات و تزیین الاسواق ضبط شده این بیت او را که میکوید

واخرج من بیت البیوت لعلنی احدث عنک النفس فی السر خالیا

ابن خلدون پسندیده و تحسین کرده است و لبنی خواهر حسان بن ثابت صحابیه و لبنی بنت الخطیم الاوسیه و لبنی بنت قیس الانصاری سه نفر

صحابیهٔ انصاریه میباشند

لبنی بنت عبد المولی

دختری بوده است صاحبجمال از ادیبه‌های اندلس که در علم صرف و علم حساب و شعر و انشاد اشعار مهارت داشته و در فن خط و کتابت تالی تا عدیل عبد الحمید و ثانی اثنین ابن عمید بشمار می‌آید چون ماشند یاقوت بسیار خوش مینوشت حکم پسر عبد الرحمن ثالث او را در خدمت کتابت مستخدم داشت چنانکه در تاریخ اندلس مسطور است

لطیفه بنت الامامی

از نساء عالمه بوده الف بنت حسام الدین از اساتذهٔ امام سیوطی او نو اجازه گرفته است

لطیفه

بنابر مسطورات صاحب تزیین الاسواق لطیفه محبوبه و زوجهٔ عمرزاده و اصف نامی بوده و زن و شوهر هم محبت مفرط داشته‌اند و اصف در جوانی در گذشته و لطیفه غالباً مجاور قبر او بوده از آنجا که در حال حیات همیشه به لطیفه می‌سپرده که با لباس فاخر و مزین و آراسته باشد ابیات ذیل را بقبر شوهر خود خطاب نموده است

یا صاحب القبر یا من کان یونسنی	وکان یکثر فی الدنیا مواساتی
قد زرت قبرک فی حلی وفی حلل	کأننی لست من اهل المصیبات
لزمت ما کنت تهوی ان تراه وما	قد کنت تألفه من کل هیئاتی
فمن رأنی رأی عبری مولهة	مشهورة الزی تبکی بین اموات

لیلی الاخیلیه

دختر عبد الله الاخیلیه و از نساء مشهوره شاعره و منسوب بعشیرهٔ بنی الاخیل میباشد و از عشیرهٔ در مقام مفاخره گفته‌اند

نحن الاخایل لا یزال غلامنا	حتی یدب علی العصا مشهورا

نزد اشعراء عرب فقط خنسا برا و برتری دارد و از اشعار او سند می‌گویند

تبکی الرماح اذا فقدن اکفنا | جزعاً و تعرفنا الرفاق بحورا
ولنحن اوثق فی صدور نسائکم | منکم اذا بکر الصراخ بکورا

اندر جال عشیرهٔ لیلی شخصی بوده معروف و موسوم به توبة بن الحمیر با کمال قوت و عفت مشهور به فتی لقتیان وی بلیلی عاشق شده و لیلی نیز بعفت و پاکی او را دوست میداشته چون هر دو طبع شعر داشتند در حق هم اشعار بلیغ گفته اند مخصوصاً لیلی برای توبه مراثی مطول نظم کرده اکثر آنها در جلد دهم اغانی ضبط است گویند وقتی لیلی حاجتی بظالم مشهور یعنی حجاج بهمرسانید ابیاتی در مدح او گفت و در خواست مطلب خود نمود حجاج حاجت او را برآورده و از وی پرسیده گفت راست بگو به بینم در جوانی مابین تو و توبه هیچ امری شهوانی اتفاق افتاد گفت لا والله همینقدر شبی با او تنها بودم حرفی بمن گفت که مرا بشبهه انداخت این قطعه را گفتم

وذی حاجة قلنا له لا تبح بها | فلیس الیها ما حییت سبیل
لنا صاحب لا ننبغی ان تخونه | وانت لاخری فارغ وحلیل

پس از آن حرفی از او نشنیدم که موهم قصد و خیال ناپسندی باشد گویند توبه از پدر لیلی درخواست کرد که مشارالیها را بزنی باو دهد پدرش نپذیرفت و او را بیکی از بنی الادلع تزویج نمود توبه در ایام عروسی بعشیرهٔ شوهر لیلی رفت که از دور بدیدار او نایل گردد با آنکه طریق عفت مسلوک داشت در آن عشیره دوچار صدمات شد و این دو بیت را آن وقت در برائت ذمه و پاکی دیدهٔ خود گفته است

علی دماء البدن ان کان بعلها | یری لی ذنباً غیر انی ازورها
وانی اذا ما زرت قلت لها اسلمی | فهل کان فی قولی اسلمی ما یضیرها

معروف است که چون امام اصمعی این دو بیت شنید گفت شکوی مظلوم و فعل ظالم وی پاک نهادی توبه را تحسین کرد و ابیاتی که لیلی در مدح حجاج گفته از قرار ذیل است

احجاج لا یفلل سلاحك انما	المنایا بکف الله حیث تراها
اذا هبط الحجاج ارضا مریضة	تتبع اقصی دائها فشفاها
شفاها من الداء العضال الذی بها	غلام اذا هز القناة سقاها
سقاها دماء المارقین وعلها	اذا جمحت یوما وخیف اذاها
اذا سمع الحجاج صوت کتیبة	اعد لها قبل النزول قراها
اعد لها مصقولة فارسیة	بایدی رجال یحلبون غذاها
احجاج لا تعط العصاة مناهم	ولا الله یعطی للعصاة مناها
ولا کل حلاف تقلد بیعة	فاعظم عهد الله ثم شراها

تجاوز الله عنها چه بشعر خود اعانت ظالم نموده است مخصر وقتیکه لیلی بر حجاج وارد شده با او سؤال وجواب مینمود از جمله حجاج از وی پرسید آن زمان که از قبیله خود حرکت نمودی آنها در چه حال بودند گفت ترکتهم فی حال الخصب والامن والدعة اما الخصب ففی الاموال والکلاء واما الامن فقد امنهم الله عز وجل بك واما الدعة فقد خامرهم من خوفك ما اصلح بینهم پس ازین گفته اشعار مدح حجاج را که در فوق مسطور شد خواند

توبه عاشق لیلی پیش از لیلی درگذشت و لیلی این شعر را در قصیده از قصاید مرثیه او گفته است

اتته المنایا دون درع حصینة واسمر خطی وجرد ضامر

وازین شعر چنین بر می آید که توبه در وقتی کشته شده که اسب و سلاح نداشته اما در باب وفات لیلی قصه غریبی نقل کرده اند و صاحب اغانی آنرا تصدیق مینماید و آن قصه این است که لیلی و شوهر او با چند نفر از اهل عیره از سفری مراجعت میکردند گذارشان بر قبر توبه افتاد لیلی گفت خوبست بتوبه سلام کنم و شتر خود را بجانب قبر توبه براند بر تپه که قبر بر روی آن بود رسید و گفت السلام علیك یا توبه چون جوابی نشنید رو بهمراهان کرده گفت تا کنون نمیدانستم توبه دروغگو است مگر

خود نگفته است

ولو انّ لیلی الاخیلیّة سلّمت	علی و دونی تربة و صفائح
لسلّمت تسلیم البشاشة اوزقی	الیها صدی من جانب القبر صائح

هنوز در کار خواندن این دو بیت بود که بومی از حول قبر توبه بطرف هودج لیلی پرواز کرده خود را بشتر هودج لیلی زد شتر رم کرد و لیلی را بزمین انداخت و از آن آسیب در گذشت و همانجا مدفون گشت و این قضیه را هم از ان لیلی دلیل صدق قول توبه دانسته‌اند و از اشعاری که لیلی در باب صفات حمیدهٔ توبه گفته دو بیت مسطور در ذیل است

کریم یغضّ الطرف فرط حیائه	و یدنو و اطراف الرماح دوان
و کالسیف ان لاینته لان متنه	و حدّاه ان خاشنته خشنان

نیز در مدح توبه گفته است

فتی کان احیی من فتاة حییّة	و اشجع من لیث بخفّان خادر

نیز در همان باب سروده

فنعم الفتی ان کان توبة فاجرا	و فوق الفتی ان کان لیس بفاجر

(لطیفه) لیلی اخیلیه از اخیلیّه بهرا نیه بوده و اهل این قبیله عادةً حرف مضارع را مکسور میخوانند مثلاً نَضرِبُ بفتح نون را نِضرِبُ بکسر نون تلفظ میکنند روزی لیلی بحضور عبد الملک اموی رفته اتفاقاً امام شعبی نیز در آنجا بود عبد الملک بشعبی اشاره کرده باو فهمانید که با لیلی شوخی کند او مطایبه را گفت یا لیلی ما بال قومک لایکتنون لیلی گفت ویحک اما نکتنی و نون را بعادت قبیلهٔ خود مکسور خواند شعبی گفت لا والله لو فعلت لاغتسلت لیلی خجل شد و حضار خندیدند و ما رسم ادب را بتوضیح این سؤال و جواب نپرداختیم آنها که فی الجمله در عالم ادبیات هستند ملتفت خواهند شد
شیخ بهائی علیه الرحمه این حکایت را بدون تعیین اشخاص در کشکول نگاشته و میگوید از آن پس زن بطرف مقابل خود گفت توهم این بیت

تقطیع

تقطیع نما

حوّلوا عنّا کنیستکم   یا بنی حمّالة الحطب

آنزن گفت حوّلوا عن فاعلاتن تا کنی فاعلن زن گفت من الفاعل
در عقد امر به این حکایت را با بو نواس و عنان نسبت داده در هرحال
مطایبه بوده است

و ابیات مسطوره در ذیل را لیلی الاخیلیه در مرثیه عثمان بنظم
آورده است

ابعد عثمان ترجو الخیر امّته   وکان آمن من یمشی علی ساق

خلیفة الله اعطاهم وخوّلهم   ما کان من ذهب جوم واوراق

فلا تقولن لشئ لست افعله   قد قدّر الله ما کلّ امرء لاق

لیلی الاخیلیه از نسوان مائه اول هجریه بوده و با نابغه الجعدی از شعرای
اصحاب که از معمّرین بشمار می آید مهاجات نموده و لیلی بر نابغه در هجا
غالب شده و هر دو در اوایل عهد خلفای بنی امیه زندگانی کرده اند

لیلی العامریّه

لیلی بنت مهدی بن سعد العامریه است که مجنون معروف عاشق لیلی مجنون
و عاشق این لیلی بوده و کتابها در سرگذشت آنها بنظم آورده و چیزها
گفته اند و حکیمی چون نظامی علیه الرحمه که در نظم مطالب عالیه حکمت
و تحقیقات عرشیه نسبت بشاپرور ربّ النوعی و احد است و خداوندگاری
وحید و فرید در خمسه خود یعنی پنج کتابی که به پنج خزینه گوهر و حقّه‌ها
دُرر ماند کتاب لیلی و مجنون دارد و مکتبی که نیز در عالم خود فردی بی
بدل میباشد داستان این عاشق و معشوق را طوری نظم کرده که در ادبیات
عرب و عجم که حالا فی الحقیقه ادبیات یک ملّت است نقطه مخصوصی را متصرف
میباشد و در اختتام این ترجمه از آن حکیم اعلم و از این شاعر اوحد بیتی
چند نمونه را درج خواهیم نمود و بعضی ابیات که سابرا سائید سخن و
خداوندان ادب و امراء کلام در این موضوع فرموده بر آن خواهیم افزود

عجالةً گوئیم از قرار مسطورات ارباب فن لیلی العامریه گفته است

لم یکن المجنون فی حالة　　الا وقد کنت کما کانا
لکنه باح بسر الهوی　　واننی قد ذبت کتمانا

مجنون عاشق این لیلی نیز از قبیلهٔ بنی عامر بوده اسمش قیس پسر ملوح بن مزاحم و بعضی اسم او را عامر دانسته و جماعتی مهدی و زمرهٔ اقرع و طایفهٔ معاذ گفته اند و اشهر قیس است هرچه باشد در معروف بودن بمجنون خود اعتراف نموده و سروده است

یسموننی المجنون حین یروننی　　نعم بی من لیلی الغداة جنون

لیلی و مجنون در صورت صحت و وجود در اوایل عصر خلافت خلفای بنی امیه بوده اند در اوان طفولیت عاشق و معشوق گوسفندان قبیله را میچرانند در مرعی بهم انس گرفته و رفته رفته انس مولد مهر و مهر شدت بهم رسانیده بدرجهٔ عشق رسیده چه در حقیقت معنی عشق میل مفرط است و مجنون خود در مبادی این معاشقه گوید

تعلقت لیلی وهی ذات ذؤابة (طفل صغیرة)　　ولم یبد للأتراب من ثدیها حجم
صغیرین نرعی البهم یا لیت اننا　　الی الیوم لم نکبر ولم تکبر البهم

و فطانت فطری این عاشق و معشوق را دو بیت مسطور در ذیل که مجنون گفته معلوم مینماید

کلانا مظهر للناس بغضا　　وکل عند صاحبه مکین
تبلغنا العیون بما اردنا　　وفی القلبین ثم هوی دفین

بعضی بر این میباشند که بنی عامر عموما سخت دل بوده و مهر و محبت در قلوب قاسیهٔ آنها اثری نمینموده اتفاقا در عصر قیس و لیلی یکی از معتبرین بنی امیه با نزدیکان خود حالت معاشقه بهم رسانیده اخفای این مطلب و مغلطه را ابداع داستان عشق قیس و لیلی را نموده لیلی و مجنون از این رو ساخته شده است و اشعار بسیار بآنها نسبت داده اند که پرده صحیح تر و بیشتر ساز مطلب باشد　　ابو الفرج اصفهانی صاحب اغانی تضعیف

این قول مینماید و بمعاشقه این لیلی و این مجنون معتقد است و از اشعار
لطیفه که نسبت بلیلی داده اند دو بیت مسطور در ذیل است

نفسی فداؤك لو نفسی ملكت اذا ما كان غیرك یجزیها و یرضیها
صبراً علی ما قضاه الله فیك علی مرارة فی اصطباری عنك اخفیها

و از ابیات رائقه مجنون که در ادبیت و رقت مکانتی دارد این دو بیت است

و ادنیتنی حتی اذا ما سبیتنی بقول یحل العصم سهل الاباطح
تنائیت عنی حین لا لی حیلة و خلفت ما خلفت بین الجوانح

و این دو بیت

اتوب الیك یا رحمن مما عملت و قد تکاثرت الذنوب
فاما من هوی لیلی و حبی زیارتها فانی لا اتوب

و این چهار شعر

لقد لامنی فی حب لیلی اقاربی ابی و ابن عمی و ابن خالی و خالیا
یقولون لیلی بالعراق مریضة فیا لیتنی کنت الطبیب المداویا
تعشقت لیلی و هی طفل صغیرة و کنت ابن سبع ما بلغت ثمانیا
فشاب بنو لیلی و شاب ابن بنتها و حرقة لیلی فی فؤادی کما هیا

و این بیت

ما بال قلبك یا مجنون قد هلعا من حب من لا تری فی وصلها طمعا

و این دو شعر

یقولون لیلی بالعراق مریضة فما لك لا تضنی و انت صدیق
شفی الله مرضی بالعراق فاننی علی کل مرضی بالعراق شفیق

و بسا نظمهای دیگر را که گوئیم این شعرها منسوب بمجنون یعنی قیس عامری است
و فی الحقیقه از وی نیست شاید دور رفته باشیم اما برای آن عاشق و معشوق
همین شان و رفعتی است که صاحبان افکار لطیفه از قول آنها سخن گفته
و ابکار مضامین بدیعه خود را بآنها تقدیم نموده باشند و بالاتر ازین
شان آن است که عارف معروف حکیم نظامی روح الله روحه قیس و لیلی را

مطرح نموده خیالات سود مند خود را باین عنوان بعالم حکمت و ادبیت وانسانیت هدیه مینماید و در فضیلی میفرماید

رخشنده شبی چو روز روشن ... زو تازه فلك چو سبز گلشن
از مسلسلهای زر حمایل ... زرین شده چرخ را شمایل
از نافهٔ شب هوا معنبر ... از گوهر مه زمین منور
هر قد برزك جنیبه رانده ... کشتی بجناح در رسانده
صد گونه ستارهٔ شباهنك ... بنمود سپهر بر بلاورنك
پروین زجر برزده وازرق ... بر سنجق شب کشیده بیرق
با شکل عطارد و کمانش ... تیر بیت کرزد بر آسمانش
از شکل بروج و از منازل ... افتاده سپهر در زلازل
مجنون زسر نظاره سازی ... میکرد بچرخ حقه بازی
بر زهره نظر کماشت اول ... کفتای بتو بخت را معول
ای زهرهٔ روشن شب افروز ... وی طالع دولت از تو پیروز
ای مشعلهٔ نشاط جویان ... صاحب صدسرود کویان
لطفی کن از ان لطف کدازی ... بکشای در امید وازی
زان یار که او دوای جانست ... بوئی برسان که وقت آنست
چون مشتری از افق بر آمد ... با او زدرد کرد در آمد
کای مشتری ای ستارهٔ سعد ... ای درهمه کار صادق الوعد
ای منشی نامهٔ عنایت ... بر فتح و ظفر تورا ولایت
ای بختمرا بلندی از تو ... دل را همه زورمندی از تو
در من بوفا نظارهٔ کن ... کرچارهٔ هست چارهٔ کن
از دوست بمن رسان پیامی ... کم کبر کلی زکلستانی
چون دید کر آن بخار خیزان ... هستند ز اوج خود کریزان
دانست کزان خیال بازی ... کارش نرسد بچاره سازی
نالید بر آنکه چاره سازاست ... از جمله وجود بی نیاز است

گفت ای درِ تو پناه گاهم — جز در تو کسی چرا پناهم
ای زهره و مشتری غلامت — سرنامهٔ نام جمله نامت
ای هفت فلک فکندهٔ تو — ای هر که بجز تو بندهٔ تو
ای خاک من از تو آب گشته — بنگر بمن خراب گشته

آن کن ز عنایت خدائی
کاید شبِ من بروشنائی

و مکتبی گفته است

ای بر احدیتت ز آغاز — خلق ازل و ابد هم آواز

نیز گوید

نزدیک قبیله بود کوهی — مه کنگرهٔ فلک شکوهی
بر قلهٔ آن فلک حصاری — بر دامن آن زمین غباری
بر پشت وی آسمان نمودی — چون بر شتری جل کبودی

و در رفتن پدر مجنون بسراغ مجنون گوید

آتش زنه وار پیر دلتنگ — میکوفت قد خمیده بر سنگ
ز آتش زنه اش بسنگ خاره — افتاده ز هر طرف شراره

نیز از زبان مجنون در جواب نصیحت پدرش گوید

گفتی که ز روی خاک برخیز — زین وادی هولناک بگریز
صد کوه بدل چگونه خیزم — صد خار بپای چون گریزم
چندان ندویده ام ز آغاز — این ره که توانم آمدن باز

و شیخ مصلح الدین سعدی علیه الرحمه فرماید

مجنون عشق را دگر امروز حالت است — کاسلام دین لیلی و دیگر ضلالت است

و گوید

مجنونِ رخ لیلی چون قیس بنی عامر — فرهاد رخ شیرین چون خسرو پرویزم

و میرزا محمد حسین ادیب نیشابوری دار الطباعهٔ دولتی و دار الترجمهٔ خاصهٔ همایونی که تقریباً بیست سال است در صحبت و مصاحبت نگارنده میباشد در ترجمه

شعر

شعر خود مجنون که میگوید

تداویت من لیلی بلیلی من الهوی   کما یتداوی شارب الخمر بالخمر

گوید

گفت خسته از چه غم لیلی تنم   باز چارهٔ آن بلیلی میکنم
درد لیلی را بلیلی میبرم   زان قنینه باز باده میخورم

واین دو بیتی عربی که بمجنون نسبت داده اند در حسن مضمون ولطف جناس وغیره امتیازی دارد

لیلی ولیلی نفی نومی اختلافهما   بالطول والطول یا طوبی لو اعتدلا
یجود بالطول لیلی کلما بخلت   بالطول لیلی وان جادت به بخلا

لیلی بنت حسان

دختر حسان بن ثابت انصاری شاعر و مادح حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و در طبع شعر و فصاحت فطری وطبیعی تالی پدر خود بوده ابن ظافر در کتاب خود گوید روزی حسان این شعر را بنظم آورده گفت

منا ربك ادبار الامور ذا اعترت   ترکنا الفروع واجتثثنا اصولها

و در تتمهٔ کلام در ماند دخترش لیلی که حاضر بود گفت

مقاویل بالمعروف خرس عن الخنا   کرام یعاطون العشیرة سولها

حسان را اهتزازی حاصل شده شعر ذیل را بنظم آورد و خواست بر دختر خود بواسطهٔ پیدا کردن قافیه اظهار برتری ومفاخرت نماید و گفت

وقافیة مثل السنان رزینة   تناولت من جو السماء نزولها

دخترش لیلی این شعر را که هم مشتمل بر ستایش حسان است هم بر عجز او درین قافیه گفت

یراها الذی لاینطق الشعر عنده   ویعجز عن امثالها ان یقولها

ابن ظافر گوید حسان بجهت این بیت لیلی گفت تا تو زنده من دیگر شعر نخواهم گفت و بر طبق این گفته سوگند یاد کرد آما لیلی توبه کرد که دیگر در حضور پدر خود شعر نگوید و حسان را دختر دیگر مسماة بر نعم هست که ترجمهٔ حال

آن در حرف نون بیاید

لیلی بنت طریف

خواهر ولید بن طریف از مشاهیر خوارج است واو زنی شاعره و پر دل وصاحب شجاعت وجلادت بوده است وولید برادرش قائل این رجز است ومیگوید

انا الولید بن طریف الشاری قسورة لا یصطلی بنار
جورکم اخرجنی من داری

خارجی مشار الیه در سال یکصد وهفتاد وهشت جمع کثیری در تحت لوای خود جای داده بر هرون الرشید یاغی شد ویک سال تمام علم عصیانش افراشته بود در ماه رمضان سال صد وهفتاد ونه یزید بن مزید سردار هرون اورا مقهور ومغلوب نمود وکشته شد پس از قتل او خواهرش لیلی بنت طریف سلاح پوشیده وبر اسب سوار شده بجای برادر خود بحرب پرداخت اما در مقابل حملات یزید مقاومت نتوانست نمود اسبش مجروح شد وخود مراجعت کرد بجای استعمال سیف وسنان تیغ زبان را از نیام خاموشی برون کشید مراثی بسیار در حق برادر خود گفت از جمله مراثی او اشعار ذیل است

تبل نهاکے رسم قبر کانه علی جبل فوق الجبال منیف
تضمن مجداً عدملیا وسوددا وهمة مقدام ورای حصیف
فیا شجر الخابور ما لک مورقا کانک لم تجزع علی ابن طریف
فتی لا یحب الزاد الا من التقی ولا المال الا من قنا وسیوف
ولا الذخر الا کل جرداء صلدم معاودة للکر بین صفوف
کانک لم تشهد هناک ولم تقم مقاماً علی الاعداء غیر خفیف
ولم تستلم یوماً لورد کریهة من السرد فی خضراء ذات رفیف
ولم تسع یوم الحرب والحرب لاقح وسمر القنا ینکزنها بانوف
حلیف الندی ما عاش یرضی به الندی فان مات لا یرضی الندی بحلیف

فقدناک

فقدناك فقدان الشباب ولیتنا　　فدیناك من فتیاننا بالوف
وما زال حتی ازهق الموت نفسه　　شجا لعدو او نجا لضعیف
الا یا لقومی للحمام وللبلی　　وللارض همت بعده برجوف
الا یا لقومی للنوائب والردی　　ودهر ملح بالکرام عنیف
وللبدر من بین الکواکب اذ هوی　　وللشمس لما ازمعت بکسوف
ولللیث کل اللیث اذ یحملونه　　الی حفرة ملحودة وسقیف
الا قاتل الله الحثی حیث اضمرت　　فتی کان للمعروف غیر عیوف
فان یك ارداه یزید بن مزید　　فرب زحوف لفها بزحوف
علیه سلام الله وقفا فاننی　　اری الموت وقاعا بکل شریف

ودر مرثیه دیگر گفته است

ذکرت الولید وایامه　　اذا الارض من شخصه بلقع
فاقبلت اطلبه فی السماء　　کما یبتغی انفه الاجدع
اضاعك قومك فلیطلبوا　　افادة مثل الذی ضیعوا
لو ان السیوف التی حدها　　یصیبك تعلم ما تصنع
نبت عنك او جعلت هیبة　　وخوفا لصولك لا تقطع

گویند وقتی هرون الرشید یزید بن مزید بن زائده الشیبانی را مامور حرب ولید کرد گفت

لا تبعثن الی ربیعة غیرها　　ان الحدید بغیره لا یفلح

چه یزید بن مزید وولید هر دو از بنی ربیعة ابن وائل بودند ومزید برادرزاده معن بن زائده جوانمرد مشهور از امرای نامدار عباسیه بود ودر شجاعت عدیل ونظیر نداشت

خوارج میگویند ما نظر بآیه شریفه اِنَّ اللهَ اشْتَرَی مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اَنْفُسَهُمْ بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ نفوس خود را ببهای بهشت فروختیم بنابرین خود را شراة بروزن قضاة میخوانند وشاری مفرد شراة است واینست که ولید گفته انا الولید بن طریف الشاری　در ابن خلکان اسم خواهر ولید را

که صاحب ترجمه وابیات مزبوره است فارعه وفاطمه نوشته اند اما اغانی
از اسماء بلیلی دانسته ودر شرح کشاف نیز تصریح بهمین اسم نموده

لیلی

از ادیبه های اسلامبول نیز یکی مسماة به لیلی خانم بوده مشار الیها
از خویشان مرحوم فؤاد پاشا میباشد واز قراریکه در تذکرهٔ فطین مسطور
است دختر موره لی زاده حامد افندی است ودر سال هزار ودویست
وشصت وچهار وفات کرده دیوانش ضبط ومرتب شده بهترین اشعار
او این است

اینجه‌مه سن احبابکی اینجینمه سندن — بو عالم فانیده ظرافت بوداشتر

واین ابیات نیز لسان حال اوست

قیل مجلسی آماده ندیرلر سه دیسونلر — ایچ دلبر ایله باده ندیرلر سه دیسونلر
عالمده ندر فرقی بکا مدح ایله ذمک — صاغ اولسون احباده ندیرلر سه دیسونلر
ایچ باده یه گلشنده ندیرلر سه دیسونلر — عالمده سن اکلنده ندیرلر سه دیسونلر

گویند لیلی بتاکرد موم فروشی مهر وجهه زیبا وغالبا بر دردکان موم فروش
رفته داد وستدی میکرده یکی از ظرفا ملتفت این حال شده مصرع
ذیل را بنظم آورده به پسر یاد داده گفت هر وقت لیلی نزد تو آمد
برای او بخوان

شمع رخمه دقت ایله باقمه یانارسین

چون لیلی نزد پسر آمد وپسر مصرع را بخواند لیلی مرتجلا گفت

خطک کلیجک سن ده بنی مومله آرارسین

لیلی خانم

دختر شیخ مشیخهٔ اسبق مرحوم اسمعیل پاشاست که در شعر وانشا نادرهٔ
دوران وسر آمد مخدرات زمان بوده این غزل از اشعار منتخب اوست

عکس حسن یار اشک چشم بیقردن کچر — فلک گوهر دار گوبا بحر احمردن کچر
یکن اولمق استیین اولکلبه ملای گوکل — پیره حق دیش سنه سن چاک ایلیوب سردن کچر

باقی بو لعبتگاه دهرک روز و شب مهر و مهی   اکمه طفل نازنین درصانکه چیبر زنجیر

قامتن سیر ایلین طوبایه ایلرمی نکاه

لعل جانبخشن امن البته کوثردن کچر

صانمه تأثیر ایلمز لیلی او سنکین طینته

ناوک آه درون پولاد و مرمردن کچر

از قرار مذکور مشار الیها زبان فرانسه و روم را تحریراً و تقریراً میدانسته
غیر از لیلی بنت حسان صحابیه که ترجمهٔ حالش گذشت هفده نفر صحابیه
دیگر مسماة بلیلی بوده و لیلی بنت مسعود بن خالد النهشلیة التمیمیه
از زوجات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است دو پسر آنحضرت
که عبد الله و ابو بکر نام داشتند و در کربلا در رکاب حضرت سید الشهدا
شهید شدند از بطن این لیلی بودند   و لیلی بنت جابر خواهر اقرع بن
جابر از مؤلفهٔ قلوب مادر فرزدق شاعر مشهور میباشد و مقصود از لیلی
در شعر عبد الله بن رواحه دختر قیس بن الخطیم است   و عمره بنت رواحه
خواهر عبد الله را شرف مزاوجت حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست داد
اما طلاق خواسته و مطلقه و عاقبت گرگ او را هلاک کرد   و بنت الجودی
که در جلد اول ترجمهٔ حالش گذشت نیز لیلی نام داشته
و از همهٔ زنانی که مسماة به لیلی بوده لیلی بنت ابی مرة ابن عروة بن مسعود
الثقفیة اشهر و اعرف در شان و جلالت بالاتر و والاتر بوده پدرش از
قبیلهٔ مختار بن ابی عبید و حجاج بن یوسف ظالم مشهور است و مادرش
از نژاد ابو سفیان اموی پدر معویه از اینجاست که در بعضی تواریخ
معتبر نوشته اند روزی معویه گفت میدانید امروز خلعت خلافت شایسته
پیکر کیست حاضران هر یک چیزی گفتند او گفت شایستهٔ مقام خلافت
امروز علی بن الحسین است که از لیلی در وجود آمده چه در وی زهو
بنی ثقیف و سخاء بنی امیه و شجاعت بنی هاشم جمع است شرفی که در
میان نسوان آن عصر با این مستورهٔ خدر عفاف نصیب شده بتری

حضرت ابی عبدالله الحسین سلام الله علیه است و شرف ثانوی ولادت حضرت علی بن الحسین الشهید علیه السلام میباشد در اشعار مشهوره که علی بن الحسین را مدح کرده اند اشعار باین شرف شده یعنی از بین عقیله قبیله نام برده اند محمد بن احمد بن ادریس عجلی حلی رضوان الله علیه در کتاب سرائر میگوید در خاک مقدس علی بن الحسین الاکبر سلام الله علیه را باید زیارت نمود مادر او لیلی بنت ابی مره بن عروة بن مسعود الثقفی باشد وی از آل ابی طالب نخستین کسی است که در یوم الطف بسعادت شهادت مبادرت جست تولدش در عهد امارت عثمان اتفاق افتاده از جد بزرگوارش امیر المؤمنین علی ع احادیث روایت نموده خداوندان سخن در ستایش وی اشعار آبدار پرداخته اند ابو عبیده و خلف الاحمر تصریح کرده اند که این ابیات فصیح در مدیح علی بن الحسین مقتول گفته شده

لم تر عین نظرت مثله	من محتف یمشی و لا ناعل
یغلی نیء اللحم حتی اذا	انضج لم یغل علی الآکل
کان اذا شبت له ناره	یوقدها بالشرف الکامل
کیما یراها بائس مرمل	او فرد حی لیس بالآهل
اعنی ابن لیلی ذا السدی و الندی	اعنی ابن بنت الحسب الفاضل
لا یؤثر الدنیا علی دینه	و لا یبیع الحق بالباطل

یعنی همانا در تمامت جهانیان هیچ دیده مانند وی ندیده بر اطعام مساکین و اکرام واردین چندان حریص و مولع است که پیوسته انواع لحوم و اطعمه با قیمتی گزاف و بهائی گران بخرد و در بازار مردی و مصرف میزبانی بیدریغ ارزان بکار برد و همواره برعادت اشراف بر بنگاه همت نار قری بیفروزد تا مردم نیازمند از هر طرف با سنان وی بشتابند و بر خوان نعمتش گرد آیند آن ممدوح عظیم الشان فرزند لیلی باشد که خود خداوند جود و عطا و دست پرورد آیه شرافت و حسب است هیچگاه دنیا بر دین نگزیند

وحق بر باطل نفروشد

حرف المیم

ماجدة القرشیة

از نساء صالحه امت بوده و بعضی از مناقب او در طبقات شعرانی مذکور است

مارده

از زوجات هرون الرشید خلیفه و مادر محمد المعتصم بوده و معتصم را اهل تاریخ ثمانی و مثمن گفته اند و جهت آن این است که معتصم در سال دویست و هجده بخلافت نایل شد در حالتی که هشتمین خلیفهٔ عباسی بود و هشت سال و هشت ماه و هشت روز خلافت نمود و در مدت خلافت هشت فتح نصیب او شد و هشت نفر از دشمنان خود را مقهور ساخت و در چهل و هشت سالگی درگذشت و هشت ملیون دینار و هشت ملیون درهم و هشت هزار شتر و اسب و هشت هزار کنیز و غلام گذاشت و در بعضی کتب اسم مادر معتصم را ماریه بنت شبیب نوشته اند

ماریهٔ قبطیه

از زوجات مطهرات حضرت رسول صلی الله علیه و آله است در سال هفتم یا هشتم هجرت حاطب ابن ابی بلتعه فرستادهٔ حضرت رسول اکرم صلعم بمصر از آن مملکت مراجعت نمود مقوقس که از جانب قیصر روم حکمرانی مصر داشت با این فرستاده ماریه قبطیه و شیرین خواهر او را با قاطر دلدل نام و حمار مشهور به یعفور وغیرها هدیه برای حضرت رسالت پناهی فرستاد و ماریه بشرف مزاوجت آنحضرت مشرف گردید و حضرت ابراهیم بن رسول الله از بطن مطهر او متولد شد و تولد حضرت ابراهیم در ماه ذیحجه سال هشتم هجرت بود و از انحال او در سال دهم و اکثر سن ابراهیم را شانزده ماه نوشته اند و نوشته اند که حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله

براو بسیار بگریست اما وفات ماریه در سال شانزدهم هجرت در خلافت خلیفهٔ دویم اتفاق افتاده وقبط اسم طوایف قدیمهٔ مصر وحوالی آنست

ماریهٔ ذات القرطین

یعنی ماریهٔ صاحب دو گوشواره واو ماریهٔ بنت ارقم از خانوادهٔ ملوک بنی جفنه بوده کو بند دو گوشواره داشته هریک ازیک دانه مروارید که بیزهٔ کبوتری بوده وآن یک زوج گوشواره را تخمینا بچهل هزار دینار قیمت میکرده اند مشار الیها بقصد نیل سعادت اخروی گوشواره ها هدیهٔ کعبهٔ معظمهٔ اجلها الله تعالی نموده وخزانه دار کعبه آنها را در بیت شریف او بخت بروایتی آن دو گوشواره یدا بید بدست عبد الملک بن مروان رسید ووقتیکه او دختر خود فاطمه را بعمر بن عبد العزیز تزویج نمود آنها را باو بخشید اما عاقبت الامر عمر آنها را در اول خلافت خود از زوجهٔ خود گرفته در بیت المال نهاد واعز من قرط ماریه که از امثال عربیست نظر باین دو گوشواره دارد وباز چون کسی را میخواهند بخرید ن چیزی ترغیب نمایند میگویند خذوه ولو بقرطی ماریه

ماریه

جاریهٔ هرون الرشید و در حسن وجمال وادب وکمال بی نظیر وهمال بوده روزی یکی از شعرای دانشمند بحضور خلیفه رفته طبقی از گل در آنجا دید بمناسبت در باب ان گفت

کانه خد محبوب یقبله   فم الحبیب وقد ابدی به خجلا

خلیفه بماریه گفت تو در این باب چگوئی مشار الیها گفت

کانه لون خدی حین تدفعنی   کف الرشید لامر یوجب الغسلا

مال خاتون

دختر شیخ اده بالی از مشایخ ومتمولین عصر سلطان عثمان غازی اول سلطان دولت عثمانی وزوجهٔ سلطان عثمان ومادر سلطان اورخان

غازی و علاء الدین پاشا که دو فرزند اوست بوده قبل از انکه سلطان
عثمان بر اریکهٔ سلطنت قرار گیرد با شیخ اده بالی مؤالفت حاصل
نموده که بکلبه و زاویهٔ او آمد و شد مینموده در آنجا مال خاتون را
می بیند و دل بمهر او میدهد شبی در عالم رؤیا چنین مشاهده مینماید
که از سینهٔ شیخ اده بالی نوری لامع ساطع گردیده در سینه یا شکم
او جای گرفت پس از آن از ناف او درختی روییده و بدرجه بزرگ شد
که سایهٔ آن تمام روی زمین را فرا گرفت و تمام اهل عالم در سایهٔ آن
جمع شدند این خواب خود را برای شیخ اده بالی حکایت کرد شیخ بسلطنت
و دولت عظیمه او را اشاره و مژده گفت تو مالک ممالک وسیعه خواهی
شد و دختر خود مال خاتون را بسلطان عثمان بزنی داد و علاء الدین
پاشا و سلطان اورخان چنانکه ذکر شد از بطن او بوجود آمدند
خلاصه بعد از این مزاوجت مقدمات سلطنت سلطان عثمان نمودار
گردید پس شیخ اده بالی جد مادری سلاطین عثمانی است فوت مال
خاتون در اواخر سال هفتصد و بیست و پنج سه ماه قبل از سلطان
عثمان و بیکماه بعد از شیخ اده بالی اتفاق افتاده چون علاء الدین
پاشا برادر بزرگ سلطان اورخان بوده و در لغت ترکانی برادر
بزرگ را پاشا میگویند او را علاء الدین پاشا گفته اند بعقیدهٔ
بعضی پاشا مخفف پای شاه است چون امنای دولت هر پادشاه بمثابهٔ
دست و پای او میباشند آنها را پاشا گفته اند در هر حال بعد از
سلطان علاء الدین پاشا در دولت عثمانی لقبی شد که برجال
و اولیای دولت دادند اما سلطان در ملوک اسلام سلطان
محمود بن سبکتکین اول پادشاهی است که باین عنوان نامیده
شده است

ماه پیکر سلطان

مشهور بکوسم والده و از حلائل سلطان احمد خان اول سلطان عثمانی

بوده و مادر سلطان مراد خان رابع و سلطان ابراهیم میباشد و سلطان
عثمان خان ثانی برادر بزرگ مشار الیهما از مادر دیگر که مسماة به ماه
فیروز خاتون بود بوجود آمد و این زن حلیلهٔ بزرگ سلطان احمد
خان شمرده شده و ماه پیکر سلطان زمان سلطنت این دو شاهزاده
و اوائل سلطنت نوادهٔ خود سلطان محمد خان رابع را درک نموده و
منتهای شوکت و جلال و نفوذ را در امور دولت داشته تمولش بسیار
و تجملش بیش از آنکه بگفتار آید عمرش بدرازی رسیده و آخر الأمر در
ماه رمضان سال هزار و شصت و یک درگذشته است یعنی بدست زوربرها
کشته گشته و در مقبرهٔ سلطان احمد خان مدفون شده بخیرات و حسنات
میل زیاد داشته ابنیهٔ خیریه از مساجد و غیره بنا کرده در شهور مبارکه
زیاده از دویست نفر از زنان و مردان شرفای حجاز را باسم سادات
علوفرسی وجه معاش میداده و هرسال بنام بیوك سقا و کوچك سقا
دو نفر را مأمور میکرده که با قافلهٔ حاج همراه شوند و بحجاج آب و
شربت دهند نیز در هرسنه در ماه رجب با لباس مبدل بزندانخانه
رفته جستجو کرده اشخاصی را که بجهت داشتن دین حبس نموده بودند
دیون آنها را ادا و خود آنها را رها مینموده و آنها که بواسطهٔ جزئی جنایت
در بند نکایت بودند باقیماندهٔ مدت حبس آنها را می‌بخشید و مستخلص
میکرده در بذل خیرات اعتماد بخواجه سراها نکرده خود بنفسها عطیات را
بمستحقین میرسانده دخترهای فقیر را در وقت مزاوجت جهاز میداده
کوسفندهائی که در این زمان در عید اضحی بخدام ماین همایون میرسد
از مآثر اوست ینگی جامع اسلامبول و جامع حنبلی واقع در اسکدار را او
ساخته و در سال هزار و پنجاه بتکمیل این بنای خیر پرداخته یك مکتب
و یك سقاخانه و یك دار الحدیث و دو حمام را بانی اوست بعلاوه
کاروانسرائی بزرگ در اسلامبول که اهالی ایران در آن سکنی دارند
و معروف بخان والده است در این کاروانسرا و در گردنهٔ قره دکز و قلعهٔ

اناطولی نیز سه مسجد بنا نموده چون اهل خبر بوده ذکرش بخبر باد و روحش شاد

ماه تابان خانم

جلیلهٔ معظمه که مسماة باین اسم است وهم اکنون در جهان مردمی کار مردان کریم کند و دست جلالت بنام او درایت نکویم برقیمهٔ تفخیم زند قمر السلطنه لقب دارد و عاقلهٔ عقل او را از عقایل مستورات شمار نواب علیهٔ عالیه مشار الیها از بنات مفخمات خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه و مادرش نوش آفرین خانم دختر بدرخان برادر علیمرادخان زند و معلومات و مسطورات ارباب خبر و اصحاب سیر گوید که نجابت طرفین از خصایصی است که مخصص الطاف یزدانی با بهی مواهب و عطایا باین شاهزاده خانم ارزانی فرموده و از آن بخشایش در ذیل مجملی از مفصل و مختصری از مطول نگاشته خواهد شد مرحومهٔ نوش آفرین خانم را اگر برج نوش دار الخلافه بنام او بنا شده از حضرت خاقانی دو فرزند ماند یکی مغفورهٔ افتخار السلطنه که مرحوم میرزا نبی خان امیر دیوان پدر حاجی میرزا حسینخان مشیر الدوله صدر اعظم و سپهسالار او را بهمسری آن دختر با آباء علوی از امهات طریق مفاخرت پیمود و با ارکان و عظماء همچشمی نمود دیگری مجللهٔ مفخمه قمر السلطنه دامت شوکتها و حشمتها که از ازدواج او با مرحوم حاجی میرزا حسینخان مشیر الدوله سپهسالار و صدر اعظم ایران قدر و عظمت این شخص جلیل الشان را از جمله امثال و اقران کذرانید و بجائی رسانید که مادون سلطنت و مافوق مراتب مناصب جلال دولت او را حاصل شد و با علی درجه نایل آمد آنچه از مقامات منیعه دید و بدان رسید مستغنی از بیان است و در عین معاصرین امری مشهود و عیان پس قمر السلطنه مالک المآثر است و جامع مفاخر آنش پدر که کمترین نسبت اش جهانبانی بود و این شوی که خود را از اوج ترفع بعالیان نمود و شبکه خاقان مغفور

راه دار السرور کرفت مشار الیها زینت افزای مهد بود ولب بر لبن کرامت می آلود دایه اش در کهوارهٔ عصمت می پرورد وبعفت ونبالت تربیت میکرد چون از رضاع بفطام رسید در مسالک هنر وکمال صاحب همت واقدام کردید خواند ونوشت ودانشمند هنری کشت مکارم اخلاق آموخت وچراغ هوش وذکا افروخت نفایس فنون ایران وفرنک بدانست وآنچه خواست توانست

ذبی هنرمند شد زجمله مردان فزون
بمردی ومردمی کرام را رهنمون

علاوه بر مبلغی معارف وفضایل دره التنزء فرانسه ونرکی وعثمانی متکلمه قابل شد کفت وشنیدش پسندیده تر از عدل خالی از حشو وفارغ از هزل این سیارهٔ اوج رفعت که اخترش از هبوط مصون باد الحق داد بزرکواری داد فطرت پاکش همواره او را برافت ومهربانی داشت وسر موئی جانب ارحام واقارب بلکه اباعد واجانب فرو نکذاشت درهمینوقت وزمان واین خجسته دوران امیدگاه فقرا است وقوت ضعفا حسن عقیدت وخلوص نیت بر آن داشتش که دو بار خانهٔ کعبه ومدینه الرسول اجلهما الله تعالی را زیارت نماید واین منهج صعب مستصعب را بپای ارادت بپیماید یکی در سنه سالکی ودیکر در سال سشتم که ضعف ان منتها امل وامانی خیرخواهان است ومأمول مردمان قدردان نیز بقدر بیا پنجاه هزار تومان از املاک خود را که در حوالی طهران است وقف ائمهٔ اطهار علیهم صلوات الله الملک الغفار نموده وحاصل آن طلاب علوم دینیه را که در اماکن مشرفه مشغول تحصیل اند آسوده میدارد ودرمانده وعاطل نمیکذارد در حضرت رضا علیه الاف التحیة والثناء مسجد زنانه را باتمام با آئینه منور ساخته ودر دار الخلافه ناصری تکیهٔ برای ذکر مصیبت خامس آل عبا جناب سید الشهداء برداخته وخانه وحمام جنب تکیه را موقوفهٔ آن قرار داده وبنیان

صورت اسامی دهات واملاک موقوفهٔ معظمهٔ مشار الیها از اینقرار است (علی آباد که از محال فشافویه وغار است وکیفیاد ونصر آباد از توابع او است شش دانک) (حصار خوبان که از محال فشافویه وغار است شش دانک) (نعمت آباد که از توابع دار الخلافه است شش دانک) (وشطره که از محال طالقان است شش دانک) نصف محصول این دهات بجهت روشنائی اماکن مشرفه است ونصف دیکر مستمری طلابی که در نجف اشرف وکربلای معلی تحصیل می کنند

خیال دارد با اخلاص بخاندان رسالت و طهارت نهاده پس از فوت مرحوم سپهسالار و صدر اعظم طیب الله مضجعه مضاجعت را ناشایسته شمرده بوحدت راه خیر و سعادت سپرده و این جمله نمونه ایست از مدارک و شعور او که نظیر آن نایاب یا نادر است ورنه اگر از تصور این گونه معرفت و انسانیت قاصر خلاصهٔ اهل فهم و علم است و شخص وقر و حلم در زنان کمتر کسی شعر را چون او خوش مضمون و روان گوید و غبار چهرهٔ فضل و ادب را باب تفضل شوید اگر در خصایل مرضیه اش براه اطناب بوئیم از موضوع خارج شویم و از راه خود بیرون رویم سه بیت مسطور در ذیل را در سفر حج ثانی بنظم آورده و کار ناظم تحفة العراقین کرده است

چه بودی گر زراه مهر برهمن بدبگوئی	زاغیارم نهان برد بیه جانم عیان بودی
بهر جا هست بیمار از خدا خواهد شفا خود	مریض عشق تو هرگز نبارد نام بهبودی
براه کعبه گر آتش ببارد رو نگردانم	خلیل آسا گلستانست بر من نار نمرودی

ماه چچک بیگم

از زوجات همایون شاه است و مادر میرزا محمد حکیم ابو المفاخر که در اواسط مائهٔ نهم هجری در غزنه و کابل و قندهار استقلالی داشته بواسطهٔ اقبال و نفوذ مشار الیها در تواریخ نام او مسطور است همایون شاه از اولاد سلطان ابو سعید بهادر خان میباشد که در هندوستان حکمرانی داشته و مادر او دختر یکی از اعیان خراسان و مسماة به ماهم بیگم بوده است

ماهم انا

مرتبیهٔ محمد اکبر شاه پسر همایون شاه است بواسطهٔ انتساب باین پادشاه کمال شوکت و نفوذ را داشته پس از بیرام خان وزیر اعظم محمد اکبر شاه ماهم انا طوری مسلط شد و در امور دولت دخالت بهم رسانید که منعم خان وزیر اعظم بمنابه وکیل او بود پسرش ادهم خان از اکابر امرای آن

دولت بشمار آمده و برای عروسی پسر بکرش باقی خان ترتیب جشنی داده که نظیر آن کمتر دیده شده است

ماه ملک خاتون

دختر سلطان سنجر سلجوقی از سلاطین مشهور است که پای تخت آن مرو بود چون مشار الیها وفات نمود سلطان سنجر برای اینکه مرثیه بقاعده برای او گفته شود عمعق بخارایی را مخصوصاً از بخارا بخراسان خواست و گفت برای ماه ملک خاتون مرثیه سرایی نمای کو بندد و آن وقت عمعق پیر و ناتوان بود و نمیتوانست چندان طبع را و اراد بنظم اشعار نماید عذر خواست و باین دو بیت اقتصار نمود

هنگام آنکه گل دمد از صحن بوستان رفت آن گل شکفته و در خاک شد نهان
هنگام آنکه شاخ شجر نم کشد ز ابر بی آب ماند نرگس آن تازه بوستان

و ازین دو بیت معلوم میشود که ماه ملک خاتون در فصل بهار بدرود زندگانی گفته است

متعه

در نفح الطیب مسطور است که متعه جاریه بوده مغنیه تربیت شده زریاب مغنی مشهور حسنی را تو داشته و در شعر و انشا بر اقران خود فائق روزی در حضور عبد الرحمن ثالث میخواند و سقایت میکرد از وضع و حالت این پادشاه ملتفت شد که طرف میل و رغبت او گردیده خواست این توجه پادشاه را استقبال کند عبد الرحمن باو اشاره نمود که شرط ادب را باستتار کوشد و این سر پوشد متعه این ابیات بخواند

یا من یغطی هواه	من ذا یغطی النهارا
قد کنت املک قلبی	حتی علقت فطارا
یا ویلتی اتراه	لی کان او مستعارا
یا بابی قرشی	خلعت فیه العذارا

و بعضی

وبعضی بجای منغه اسم این جاریه را منفعه نوشته اند

متمنیه

از نسوان مدینه منوره بوده و اسم او معلوم نیست محض تمنا ها که در اشعار ذیل نموده بمتمنیه مشهور و معروف شده

هل من سبیل الی خمر فاشربها	ام من سبیل الی نصر بن حجاج
الی فتی ماجد الاعراق مقتبل	سهل المحیا کریم غیر ملجاج
تنمیه اعراق صدق حین تنسبه	اخی وفاء عن المکروب فراج

شبی خلیفه ثانی در شهر مدینه گردش میکرد متمنیه این ابیات را باواز بلند میخواند و آرزو میکرد که از جام شرابی سرخوش شود یا بدیدار نصر بن حجاج نایل گردد خلیفه این ابیات شنیده گفت من هذه المتمنیه نامدار نصر بن حجاج را احضار کرد دید جوانی بدیع الجمال است و حسنی بکمال دارد برای انکه از حسن او بکاهد و زنان کمتر مفتون آن جمال شوند حکم نمود موی سر او را تراشیدند چون شب شد و بگردش رفت دید متمنیه مترنم بوده میخواند

حلقوا راسه لیکسوه قبحا	غیرة منهم علیه وشحا
کان بدرا یقل لیلا بهیما	کشفوا لیله وابقوه صبحا

علی الصباح باز نصر بن حجاج را طلبید و گفت صباحت و سیمای تو مخدرات اسلام را شیفته میسازد و در خانه های خود آرزوی وصال تو می کنند خوب نیست من و تو در یک بلد باشیم تبعید تو ازین شهر لازم است بنا برین اورا نفی کرده ببصره فرستاد این واقعه در مدینه مشهور شد و متمنیه بصبابت که عشق و هوا باشد شهره بهم رسانید و بعدها هرکس را خواستند بعشق یاد کنند و در هوا و مهر او مبالغه نمایند گفتند اصب من المتمنیة و این ضرب المثل شد بعضی این حکایت را بفارعه یا فریعه بنت همام نسبت داده اند در نزهة الاسواق مسطور است که چون عمر نصر بن حجاج را تبعید نمود متمنیه ترسید

این ابیات را گفته نزد خلیفه فرستاد

قل للامام الذی تخشی بوادره	ما لی و للخمر او نصر بن حجاج
انی غنیت ابا حفص بغیرهما	شرب الحلیب و طرف غیره ساج
ان الهوی زمه التقوی فقید	حتی اقر بالجام و اسراج
امنیة لم اطرفیها بطائرة	و الناس من هالك فیها و من ناج
لا تجعل الظن حقا او تبینه	ان السبیل سبیل الخائف الراج

چون عمر قبل از وقت تحقیق حال متمنیه را کرده و دانسته بود پاکدامن است بعد از شنیدن این اشعار برای او پیغام داد که در خانه خود آسوده و مطمئن باش که در بارهٔ تو شهادتهای نیکو داده اند

باز گویند شبی عمر در کوچه از کوچه های مدینه میگشت شنید در خانهٔ زنی میخواند

تطاول هذا اللیل و اسود جانبه	و لیس الی جنبی خلیل الاعبه
فو الله لو لا خشیة الله و الحیا	لحرك من هذا السریر جوانبه

عمر ملتفت شد که از بی شوهری شکایت میکند پرسید شوی این زن چه شده گفتند بسفر رفته خلیفه چند نفر زن باداننش و هوش که از طبیعت نسوان بدرستی باخبر بودند طلب کرد و گفت زن چه قدر وقت میتواند بی شوهر نماید گفتند چهار ماه زیاده از آن زحمت و عذابست احکام و ارقام نوشت و باطراف و جوانب فرستاد که عساکر اسلام که در سفر هستند در هر چهار ماه عوض شوند یعنی پس از مدت عزبور باوطان خود باز گشته دسته دیگر بجای آنها روند

متیم الهاشمیه

از مغنیه های عصر بنی عباس و جاریه ام ولد علی بن هشام بوده و در بصره متولد شده موسیقی را از موسیقی دانان مشهور اسحق موصلی و پدرش ابراهیم آموخته در انشاد و نظم شعر خاصه بدیهه گوئی مهارت داشته و بفصاحت مشهور است و شرح حال او در جلد هفتم اغانی مسطور ابن ظافر

در کتاب خود می نویسد روزی مأمون خلیفه به متیم الهاشمیه گفت
این دو بیت را گوش کن و قطعه مناسب نظم نما

تعالی تکون الکتب بینی وبینکم	ملاحظة نومی بها ونشیر
فعندکم من کتب المشوقة حیرة	وعندی من شوم الرسول امور

متیم در حال این قطعه را سرود

جعلت کتابی عبرة مستهلة	ففی الخد من ماء الجفون سطور
ورسلی لحاجاتی وهن کثیرة	الیک اشارات بها وزفیر

بمناسبت هاشمیه این حکایت بنظر آمد که در زمان محمد المعتصم ابن هرون
الرشید رومیها هاشمیه را اسیر کرفتند چون آن زن خود را دستگیر
دید باواز بلند گفت وا معتصماه شخصی اینخبر را بعرض معتصم رسانید
خلیفه جام شربتی بدست داشت چون این بشنید جام را بر زمین گذاشت
وگفت این شربت قبل از رهانیدن هاشمیه واستخلاص او بر من حرام
وناگوار است هماندم امر بجمع آوری وتجهیز عساکر نمود و بجانب رومیها
حرکت کرد عموریه را که آنوقت قاعده بلاد روم بود محاصره نمود هاشمیه را
از بند اسیری رهانید و بعضی از ممالک رومیها را منهدم ساخت و بنوشت
محاصره عموریه طول کشید منجمین کفتند تا انجیر وانکور نرسد این قلعه
مفتوح نخواهد شد معتصم بعزم راسخ مدتی قبل از موعد منجمین عموریه را
کرفت لهذا قصیده هنیتی باین عنوان برای او کفتند

السیف اصدق انباء من الکتب	فی حده الحد بین الجد واللعب
بیض الصفائح لا سود الصحائف فی	متونهن جلاء الشک والریب

نیز ابیات ذیل از این قصیده تعریض بمنجمین است

والعلم فی شهب الارماح لامعة	بین الخمیسین لا فی سبعة الشهب
وخوفوا الناس من دهیاء داهیة	اذا بدا الکوکب الغربی ذو الذنب
تخرصا واحادیثا ملفقة	لیست بنبع اذا عدت ولا غرب
لیعلموا ان کأس الشری نضجت	جلودهم قبل نضج التین والعنب

و این دو بیت قدمت و حصانت حصن را ظاهر میسازد

من عهد اسکندر او قبل ذلک قد — شابت نواصی اللیالی و هی لم تشب
بکر فما افترعتها کف حادثة — و لا ترقت الیها همة النوب

مرحوم اعتضاد السلطنة علیقلیمیرزا که حبری فاضل بود در تالیف منیف خود که موسوم به فلک السعاده میباشد میفرماید تمام منجمین عصر معتصم از استخراج و فی الجمله طالع حرکت معتصم و سایر دلائل فلکی حکم کردند در این جنگ یعنی جنگ عموریه شکست فاحش بلشکر معتصم خواهد افتاد و بعکس فتح بزرگ از عسکر او بظهور رسید و ابو تمام شاعر معتصم این قصیده غرا را در تهنیت بگفت و تمام قصیده را در آن کتاب ثبت فرموده اند

بعضی گفته اند هاشمیهٔ مسطورهٔ در فوق وقتی اسیر شد رومی معصم او را گرفته کشید چون آن موضع زیاد در رد گرفت فریاد بر آورده گفت وا معتصما شخصی پنداشت میگوید وا معتصماه بمعتصم خبر داد و او اقدام بآن کار زار نمود و بعضی بجای هاشمیه زنی از عجم را نوشته اند چنانکه شاعر گفته است

شنیدم که در دولت معتصم — اسیری گرفتار شد از عجم
بنالید کای معتصم داد داد — اسیرت بدست مخالف فتاد

محبوبه

جاریه شاعره بوده است که علی بن طاهر سپهسالار متوکل عباسی باین خلیفه تقدیم نموده وقتی متوکل بر این جاریه غضب مینماید و او را در طرفی از عمارت تنها متوقف میسازد چندی مهجور میماند بعد شبی خواب می بیند که خلیفه بر سر لطف آمده با او بصلح و صفا رفتار میکند اتفاقا همان شب متوکل نیز همان خواب می بیند و روز آن شب محبوبه ابیات ذیل را نظم کرده به آواز میخواند

ادور فی القصر لا اری احدا — اشکو الیه و لا یکلمنی
کانتی قد اتیت معصیة — لیس لها توبة تخلصنی

فهل شفیع لنا الی ملك قد زادنی فی الکری وصالحنی
حتی اذا ما الصباح لاح لنا عاد الی هجره وصارمنی

متوکل او از وا این ابیات را شنیده بی اختیار نزد او میرود و از مضامین اشعار استفسار میکند محبوبه خوابخود را اظهار میکند توافق دو رؤیا و مضامین مزبوره متوکل را طبعا با آشتی و ملاطفت با محبوبه وا میدارد

مخفی

شاعرهٔ فارسیه بوده همانا این تخلص اقتضا کرده که حالش باندازهٔ مقالش معلوم نباشد بعضی اورا اهل ایران دانند وجماعتی زادهٔ هندوستان ودختر اورنك زیب معروف بعالمگیر ومرحوم شاهزادهٔ محمود میرزا در تذکرهٔ نقل مجلس شرحی از مشار الیها نگاشته گوید پانزده سال قبل دیوانی از مخفی دیدم تقریبا پانزده هزار بیت وحالم آنوقت مقتضی نبود که بر انتخاب آن پردازم بالجمله اسم مشار الیها اهم جا زیب النساء نوشته اند و از گفتارش معلوم میشود که اسمی با مسمی داشته ومصداق الأسماء تنزل من السماء صاحب خط و ربط بوده و در شعر سحر مینموده شاهزاده خانم بودنش فوت دارد و کلماتش این قول را اصحه میکند دارد فکرهای باریکش میگوید که هندی است یا معتقد بسبك هندیها و گفته اند در بدیهه ید طولی داشته ومدح وهجا وغزل وغیرها را خیلی خوب میگفته است نمونه این است

بیگانه وار میکند ای نور دیده حب وطن در دل تو نیست ارد بار چشم

ولها

هر یك قطرهٔ آبی جگرت بشگافند ای صدف تشنه بمیر و سوی نیسان منگر

ولها

هالی سرکش گل بوفا و لاله دورنك درین چمن بچه امید آشیان بندم

ایضا

آنچه

آنچه ما کردیم با خود هیچ نابینا نکرد ‏ ‏ در میان خانه گم کردیم صاحب خانه را

ایضاً

در سخن مخفی شدم مانند بو در برگ گل ‏ ‏ هر که دارد میل دیدن در سخن بیند مرا

ایضاً

برو طواف دلی کن که کعبهٔ مخفی است ‏ ‏ که آن خلیل بنا کرده این خدا خود ساخت

مراجل

مادر مأمون بن هرون خلیفهٔ عباسی از جواری هرون الرشید بوده
و دختر استاد سیس مجوس که در سال یکصد و پنجاه هجری خراسان را بهم
زد و باعث فتنه و آشوب شد و ولات تا ینولایت که از جانب ابی جعفر
منصور المشهور بالدوانیقی درین خطه حکمرانی داشتند او را مغلوب
کردند مختصر پس از آنکه استاد سیس مقهور شد و کارگذاران خلیفه بغما
و اسیر پرداختند مراجل را هم با اسیری به پیشگاه خلیفه بردند و در سلک
جواری منسلک شد و بود تا زمان خلافت هرون الرشید و مأمون
از بطن او متولد گردید و بعد از وضع حمل در مدت نفاس در گذشت
شیخ کمال الدین محمد بن علی بن عیسی دمیری در حیات الحیوان در ترجمهٔ محمد امین
عباسی نقلاً عن عیون التواریخ گوید روزی مأمون خلیفه ام جعفر زبیده
مادر امین را دید لبهایش حرکت میکند و آهسته چیزی میگوید مأمون
گفت همانا بسبب آنکه باعث قتل پسرت امین شده ام و جای او را گرفته
مرا نفرین میکنی گفت لا والله یا امیر المؤمنین مأمون کشف سر را اصرار
کرد زبیده گفت ذم لجاج میکنم و خود را از بابت اینکار ملامت مینمایم
چه روزی با پدرت شطرنج میباختم از من برد و گفت باید برهنه
دور قصر گردش کنی التماس کردم که از اینکار مرا معاف دارد نپذیرفت
ناچار امتثال نمودم و کینهٔ او در دلم ماند پس از آن باز ببازی پرداختیم
این دفعه من بردم تشفی قلب را گفتم باید با زشت ترین کنیزی نزدیکی
نماید پدرت خراج مصر و عراق را بمن میداد که ازین خیال منصرف شوم

لج کردم واز ابرام نمود صرف نظر نمودم دستش را گرفته بمطبخ بردم و مراجل را باو نشان داده مطبخ قرار دادم امر گذشت و تو بوجود آمدی و مرا بدین روز نشاندی مامون گفت لعن الله الملاحه

صاحب کتاب مستطاب وصاف که مستغنی از تعاریف و اوصاف است اسم مادر مامون را فائزه نوشته و او را حبشی دانسته حبشی است یا خراسانی خدا داند اما ممکن است با ین هر دو اسم یعنی مراجل و فائزه او را نام برده باشند و در جلد اول کتاب مسطور در ضمن شرح سلطنت اتابکان فارس بمناسبتی حکایت لجاج زبیده و هرون را بعبارتی رائق نگاشته که عین آن را ما در جلد دویم خیرات حسان در ترجمهٔ حال زبیده ام جعفر درج کرده ایم وصاحب وصاف در مقدمهٔ این حکایت میگوید اللجاج اقل الأشیاء منفعة فی العاجل و اکثرها مضرة بالآجل و اعتبار اولی الأبصار را نیکو گفته و برای اهل استبصار دری قیمتی سفته است چه مطالعه کنندگان دانند زبیده بنت جعفر مادر امین محمد بن هرون الرشید که بوده وچه کرده و تا چه حد راه مقامات عالیه پیموده و آخر الأمر بواسطهٔ لجاج بروزی افتاده که علاوه بر فوت دنبهٔ مادری خلیفه وداغ فرزند که او را کشتند بذلت بحضور طاهر ذو الیمینین گرفتار شد چنانکه در شرح حال زبیده باین مطلب هم اشاره کرده ایم

عالم فاضل ابی العباس احمد بن یوسف بن احمد الدمشقی الشهیر بالقرمانی اسم مادر عبد الله المامون را همان مراجل نوشته گوید و امه ام ولد اسمها مراجل ماتت فی نفاسها

و هندو شاه بن سنجر بن عبد الله الصاحبی الکیرانی صاحب تجارب السلف نیز هما انها را امتماء بهمین اسم دانسته و با لأخره مامون فرزند مراجل یا فائزه انکسی است که بفلسفه وحکمت و علوم عقلیه خدمتی شایان نموده و اوست که بعد از اندراس و انطماس فنون حکمت فضلای حران را که

حافظ عقاید یونان بودند و عیسویهای نسطوری که در علوم یونانی
مهارتی بکمال داشتند با حکمای ایران که فی الحقیقه از بقایای عهد سلاطین
ساسانی منتفع و مستفید شده بکار ترجمه و تدوین کتب فلاسفه قدیم
وا داشت و سرمویی از اهتمام و دقت و جمع آوری اسباب و لوازم و
شرایط آسایش علما و دانشمندان مشار الیهم فرو نگذاشت و تا آنکه
بعضی از قشریین در رفض این عمل و سب و تشنیع عامل میکوشیدند
بلکه گاهی تکفیر میکردند مامون آن کرد که آب دفتر بجوی آمد و باز
از معقول سخن در افواه افتاد و خود نیز از آن علوم نصیبی وافر
و بهره کامل یافت مخصوصا در نجوم یدی طولی بهم رسانید و تبحر
این خلیفه در ادبیات و اشعار بدرجه اشتهار است
ابو العباس احمد قرمانی سابق الذکر در تاریخ اخبار الدول و آثار
الاول میگوید عبد الله المامون ابی العباس ابن هرون الرشید
بویع له بالخلافة فی حیوة اخیه و کان ابیض مربوعا ملیح الوجه طویل
اللحیة دینا عارفا بالعلم ذا دهاء و سیاسة قرء العلم فی صغره مع
اخیه الامین علی ابی حنیفة رحمه الله و سمع الحدیث من ابیه ولد
سنة سبعین و مائة فی لیلة النصف من ربیع الاول و کانت لیلة الجمعة
و هی اللیلة التی مات فیها الهادی
و ذکر ابن خلکان ان المامون کان عظیم العفو و کان جوادا بالاموال
عارفا بعلم النجوم و غیره و لم یل الخلافة من بنی العباس اعلم
منه
نیز میگوید و کان من افرس الشعراء
عن عمارة بن عقیل قال و الله انا لننشد اول البیت عند المامون
فیسبقنا الی آخره من غیر ان یکون سمعه
و از برای مامون همین بس است که گفته اند تا زمان او پادشاهی
نبود که بعلم او باشد و اگر بتاریخ و ترجمه حال او بپردازیم از موضوع
خارج

خارج شوم و این فصل زیاده از حد مفصل شود همینقدر گوئیم فضل
و درایت او بروی معلوم نمود که زیبنده او رنگ خلافت و پیشوائی
حضرت مقدس رضا علیه الاف التحیة والثناء میباشد جنابش را
بولایت عهد تعیین و تصریح کرد تا یا فتنه بعد از یا تفتین مردم
بدنهاد نگذاشت حق بمرکز قرار گیرد و حقیقت صورت پذیرد
خدا داند

باز فاضل قرمانی گوید و فی سنة احدی و مائتین جعل ولی العهد
من بعده علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق احد الائمة
حمله علی ذلک افراطه فی التشیع حتی قیل انه هم ان یخلع نفسه
و یفوض الامر الیه فاشتد ذلک علی بنی العباس جداً و
خرجوا علیه

و فی سنة احدی عشر و مائتین امر المامون بان ینادی برئت
الذمة ممن ذکر معاویه بخیر و ان افضل الخلق بعد رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم علی بن ابی طالب صلوات الله
و سلامه علیه

مختصر دانشمندان امامیه از همین حق شناسی که ناشی از علم
است ممنون اند اگرچه گویند عاقبت منجر بنا سپاسی گشت

مرد خاتون

از تاریخ مشهوره ایست که در اعیان عصر صفدی مذکور است این زن
زوجه تاج الملوک توری ابن طغتکین و مادر شمس الملوک اسمعیل
و شهاب الدین محمود و اهل تحکم و نفوذ بوده شوهرش که امارت دمشق
شام داشت در سال پانصد و بیست و شش درگذشت و پسر انش جای
او گرفتند اما اسمعیل چون مردی ظالم بود و بمردم تعدی و ظلم مینمود
مادرش مرد خاتون با جمعی متفق شده او را بکشت و بعضی جهت این
قتل را مطلب دیگر دانسته اند بهرحال در همان اوان عماد الدین زنگی

که بر حمص مستولی شده بود بقصد نصاحب و تصرف شام مشار الیها را بزنی گرفت لکن مقصودش حاصل نشد و از وی اعراض نمود مدرسه که مرد خانون در دمشق شام بنا کرده بوادی اشقر ناظر است

مروانیه

زوجه حسین بن عبد الله بن عبید الله بن عباس و منسوب بخانواده مروان بن حکم و از خوانندهای عرب بوده لهذا او را مروانیه گفته اند و مکنونه مادر علیه بنت المهدی که ذکر او بیاید جاریه مروانیه بوده است

بمناسبت لفظ مروان گوئیم اخطل شاعر در حق یزید بن مهلب میگوید

ایا خالد بادت خراسان بعدکم	وقال ذوو الحاجات این یزید
ولا مطر المروان بعدک قطرة	ولا اخضر بالمروین بعدک عود
فما لسریر الملک بعدک بهجة	ولا لجواد بعد جودک جود

و مقصود از مروان در اشعار مزبوره دو مرو مشهور خراسان است که مرو شاهجهان و مرو الرود باشد گویند یزید بن مهلب را حجاج از امارت خراسان معزول کرد و جهت این بود که میگفت حاصل و فائده مملکت را دریافت و پنهان نموده بنابرین او را در حبس داشت و هر روز شکنجه میکرد روزی یزید یکصد هزار درهم اماده کرده بود که بحجاج دهد و آن روز را از عذاب او آسوده باشد همان روز اخطل آمد و اشعار مسطوره را بر او خواند یزید مبلغ مزبور را بعنوان جائزه باخطل بذل کرد و تن بعذاب در داد حجاج این بشنید و شفقت او بجنبید یزید را خلاص و رها نمود و پوشیده نیست که آل المهلب در دولت مروانیه چون آل برمک بودند در دولت عباسیه یعنی بجود و سخا معروف و مشهور بودند و از بنرو گفته اند

نزلت علی آل المهلب شاتیا	بعیدا عن الاوطان فی زمن المحل
فما زلت فی احسانهم وافتقادهم	وانعامهم حتی ظننتهم اهلی

مریم البصریة

عارفه ایست که در بصره متولد شده و او را دارای مقام ولایت دانسته اند
در نفحات الانس ذکر او شده بار ابعه عدویه عارفهٔ مشهوره معاصر بوده
و ملازمت و خدمت مشار الیها را اختیار نموده پیوسته از دوستی خدا
گفتگو میکرده و بواسطهٔ عشق و جذبات الهیه از هوش میرفته و در همین
حال یعنی در وقتیکه از محبة الله سخن می گفته و مستغرق جذبات رحمانی
بوده بدرود زندگانی نموده راه حظیرهٔ قدس گرفته و بساحت قرب رفته

مریم بنت ابی یعقوب

دختر ابو یعقوب الفیصولی وادیبهٔ اندلسی است در شهر اشبیلیه سکنی
داشته و فن شعر و انشا را تعلیم داده و درس گفته و چون خود شاگردان
تربیت نموده چون صاحب فضل و دیانت بود او را محترم میداشتند
بعد از سال چهار صد هجری در بلدهٔ مزبوره شهرت او بکمال رسید
و در حق او گفته اند

یا فذة الظرف فی هذا الزمان و یا	وحیدة العصر فی الاخلاص و العمل
اشبهت مریم العذراء فی ورع	وفقت خنساء فی الاشعار و المثل

این دو بیت در کتاب مشاهیر النساء بهمین صورت ثبت شده لکن
پوشیده نیست که در بیت ثانی لحنی هست و از اشعار مریم بنت ابی یعقوب
که ضمناً هفتاد و هفت سالگی او را معلوم مینماید این دو شعر است

و ما یرتجی من بنت سبعین حجة	و سبع کنسج العنکبوت المهلهل
تدب دبیب الطفل تسعی الی العصا	و تمشی بها مشی الاسیر المکبل

مریم بنت احمد

دختر احمد بن ابی بکر محمد بن ابراهیم بن احمد الدمشقی از اهالی دمشق شام
و فقهای اواسط مائهٔ هفتم هجری است مشار الیها صاحب علم و فضل
بوده و بمجلس درس محمد بن عبد الملک بن عثمان المقدسی که از فقهای
آن عصر است حاضر میشده و از امام کاشغری و ابن القبیطی و بعضی

از اعیان علما اجازه گرفته صلاح الدین صفدی گوید مریم بنت احمد خواهر امام محب الدین عبد الله المقدسی محدّث و زوجهٔ شیخ محمد بن ابی محمد العطّار بوده علم الدین البرزالی استاد صلاح الدین کتاب فوائد ابی عروبة الحرّانی را نزد مشاد الیها خوانده ولادت او در سال ششصد و سی و پنج و وفاتش در سیزدهم ماه جمادی الاولی سنهٔ ششصد و نود و نه اتفاق افتاده است

مریم بنت الکلوتاتی

مکنّاة بام الفضل و دختر شهاب الدین احمد بن عثمان بن محمد بن عبد الله الکلوتاتی و از اشیاخ امام سیوطی است و از نساء محدّثه بشمار می آید در ماه ذیقعدهٔ سال هشتصد و بیست و شش متولد شده و نزد پدر خود تحصیل علم کرده است

ابن اثیر گوید دو نفر صحابیه مسمّاة بمریم بوده اند

مریم بنت مروان

دختر مروان بن محمد الاموی از نجبای امویه است در جواهر ملتقطه نوشته است از پدرم ابو موسی الفضل شنیدم و او نیز از زینب بنت سلیمان بن علی بن عبد الله بن عباس شنیده یعنی زینب گفته من روزی نزد خیزران ام ولد مهدی خلیفه که مادر هادی و هرون الرشید است بودم و هر وقت خیزران با من بود خود در صف نعال می نشست و مرا در مجلی که جای مهدی خلیفه بود می نشانید با هم وضع نشسته صحبت میکردیم که یکی از جواری خیزران داخل شد و گفت اعز الله السیّده خاتونی بر در است صاحب حسن و جمال که آثار بزرگی در ناصیهٔ او پدیدار است امّا جامه اش کهنه و حالش پریشان میباشد میخواهد با شما ملاقات کند چه میفرمائید خیزران نگاهی بمن کرده گفت شما چه میفرمائید اگر میل دارید اجازت میدهید داخل شود و الا فلا گفتم مانعی ندارم بیاید شاید فایده و ثوابی از ملاقات او حاصل شود

جاریه رفته او را وارد نمود در یکجانب وایستاده سلام کرد و گفت
من مزنه بنت مروان بن محمد الاموی هستم در یوقت من تکیه کرده بودم
چون این سخن شنیدم برسر دو زانوی خود ایستاده گفتم تو مزنه هستی
فلا سلمك الله ولا حیاك ولا سلم علیك حمد خدا را که از تو آن نعمت گرفت
و تو را میان مردم خوار ساخت ای دشمن خدا یاد داری که زنان بنی
عباس نزد تو آمده در باب دفن ابراهیم بن محمد خواهش میکردند و در
خواست مینمودند که نزد پدرت شفاعت کنی تو با آنها درشتی کردی و بد
گفتی آیا دانستی آنها بچه حال از پیش تو خارج شدند مزنه چون این سخنان
شنید بقهقهه خندید قسم بخدا اگر من آنوقت لطافتی از دندانهای او
دیدم و لطفی در هنگام خنده در صورت او مشاهده کردم که هنوز آن را
فراموش ننموده ام بالجمله مزنه در جواب من گفت ای دختر عم من چه چیز
از صنع الهی تو را در حق من متعجب ساخت و چه شد که با من اینمعامله مینمائی
بلی آن رفتاری که گفتی با زنان بنی عباس نمودم اما خدای تعالی مرا
گرسنه و برهنه ذلیل و حقیر نزد تو آورده مثل این است که دست بسته
بتو تسلیم کرده نسبت بمن هرگونه قدرت داری و آنچه بخواهی بکنی میتوانی
اما شکر این نعمت و موهبت الهی اینست پس از این تقریر گفت سلام
علیکم و خارج شد و رفت زینب گوید دیدم خیزران از فرط شفقت و
رقت قلب میگرید و مزنه را صدا میکند و میگوید تو باذن من داخل شدی
باز باید باجازه من خارج شوی پس رو بجواری خود کرده گفت او را برگردانید
مزنه را چون برگردانیدند گفت بخدا سوگند مرا ناچاری و احتیاج باینجا
آورد خیزران از جای خود برخاسته با مزنه قصد معانقه نمود مزنه ابا
و امتناع کرده گفت من با اینحال در خور اینکار نیستم خیزران کنیزان خود را
گفت او را بحمام بردند و شستشو دادند پس از آن بهترین لباسهای
خیزران را باو پوشانیدند چون از حمام باز گشت و وارد مجلس شد خیزران
برخاسته جای خود را باو داد طعام حاضر کرده بدست خود برای او لقمه میگرفت

بهترین اطاقهای حرم سرا را مخصوص او کرد و جاریه‌ها برای خدمت او
معین نمود و پانصد هزار درهم برای او فرستاد که برای بعضی مخارج دست
تنگی نکشد چون مهدی خلیفه بحرمسرا آمد خیزران بخدمتش شتافته تمام
ماجری را باز گفت و سؤال و جواب خود و زینب را معروض داشت مهدی
نسبت بزینب متغیر شده گفت اگر تو را نزد من حرمتی نبود بخدا قسم دیگر
با تو سخن نمیگفتم خیزران گفت یا امیرالمؤمنین دل مزنه بدست آمده و
رفع رنجش و کدورت او شده است من نسبت باو احترامات بعمل آورده‌ام
و چنین و چنان کرده‌ام مهدی دلخوش شده خادمی نزد مزنه فرستاد
و گفت او را از من سلام برسان و بگو از آمدن تو باینجا بقدری ممنون
شدم که مدت العمر از هیچ چیز اینقدر ممنون نشده بودم هر قصد
و مقصودی که داری باید اظهار کنی تا در حصول آن مبادرت رود اگر
میدانستم اسباب حجاب تو نمیگردد خود بنزد تو می‌آمدم و بتو دیدن
میکردم خادم چون سلام و پیغام خلیفه را بمزنه ابلاغ کرد مشار الیها
خود برخاسته بخدمت خلیفه آمد و سلام کرد و گفت یا امیرالمؤمنین چون
خود را یکی از جواری تو میشمارم از تو حجاب نمیکنم و بی نقاب بحضور
تو می‌آیم مهدی گفت نه والله از جواری من نیستی دختر عم منی و از فرزند
عزیز تر و محترم تر مختصر مزنه تا آخر عمر آسوده و مرفه با احترام تمام
در حرم سرای مهدی بود

مستوره

از زوجات خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه بوده مرحوم
شاهزاده محمود میرزا در تذکرهٔ نقل مجلس گوید مستوره از بزرگ
زادگان طایفهٔ زند است نواب شاهقلی میرزا از آن صدف یکتا
پدیدار آمده در پاک طینتی مسلم حرم است گاهگاه در کارگاه خیال
نقش مضمونی می‌بندد تخلص از این ضعیف گرفته این دو بیت از نتایج
افکار اوست

خاك پایت سبب روشنئ من گردید   چشمم از خاك کف پای تو روشن گردید
بودی از روضهٔ فردوس اگر بگریزد   بجز از کوی تو جای دگرش مامن نیست

مسندة الشام

امة العزیز بنت المحدث نجم الدین است که ترجمهٔ خالش در حرف الف
گذشت از زینب بنت اسمعیل اخذ حدیث کرده چون در شام در امر
اسناد منفرد بوده معروف وملقب بمسندة الشام گردیده است

مصابیح

از قرابی که در نفح الطیب مسطور است مشار الیها جاریهٔ ابو حفص عمر بن
قلهیل الکاتب بوده وحسن وجمالی داشته موسیقی را نزد زریاب مغنی
مشهور تحصیل کرده او از اخیلی خوب میخوانده مالك او عمر خیلی خواست
او میل نموده ومقید بوده که کیمسه صدای اورا نشنود بنا برین ابن عبد ربه
مؤلف کتاب عقد الفرید این دو بیت را در تعریض بر عمر بنظم آورده

یا من یضن بصوت الطائر الغرد   ما کنت احسب هذا الضن من احد
لو ان اسماع اهل الارض قاطبة   اصغت الی الصوت لم ینقص ولم یزد

مصرلی خانم

دختر عارف بیك پسر خلیل حمید پاشا ومسماة بفاطمه زهرا خانم بوده
چون بعنوان عروس بودن بمصر رفته در آنجا اورا گلین خانم گفتند
از مصر که باسلامبول باز گشت خیلی با تجمل حرکت میکرد لهذا معروف
بمصرلی خانم گردید خلیل پاشا جد مشار الیها از وزرای سلطان
حمید خان اول بوده ومنصب صدارت داشته وسنبلزاده در
دیباچهٔ دیوان خود اورا باین دو بیت ستوده

مخلص پاکی کبی خلقی حمید   نجم مسعودی کبی ذاتی سعید
یعنی همنام خلیل الرحمن   که او در مظهر عدل واحسان

ودر حق پدرش عارف بیك نیز گفته است (بی بدر عارف بی مثل ونظیر)
عارف بیك چهار دفعه قاضی عسکر روم ایلی شد ودر دفعهٔ چهارم بود

کردرگذشت و فاتیکه در مصر اقامت داشت دخترش فاطمه زهرا خانم با
اسمعیل پاشا والی و خدیو مصر همبازی بود و محمد علی پاشا او را بخوبی
میشناخت چندی بعد در وقتیکه به اسلامبول بودند محمد علی پاشا آدم
فرستاده این دختر را بزنی برای پسر خود اسمعیل پاشا گرفت بعد از
آنکه اسمعیل پاشا در سفر سودان هلاک شد محمد علی پاشا عروس
خود را در ماندن مصر و بازگشتن به اسلامبول مخیر نمود او در جواب
گفت پس از این برای من شوهر لازم نیست پدر و مادر من شمائید
در سایهٔ مرحمت شما زندگانی میکنم محمد علی پاشا را این جواب خیلی خوش
آمده مدة العمر او را مانند ملکهٔ مصر معزز و محترم نگاه داری
کرد بعد از وفات محمد علی پاشا مصرلی خانم باسلامبول معاودت کرده
و انبه او از طرف ابراهیم پاشا و عباس پاشا مع شیء زائد باو میرسید
مرحوم سلطان عبد المجید خان هم باو کمال التفات را داشت و همانطور
که در مصر با عزت و حرمت میزیست در اسلامبول هم تمام عمر را بزرگی
و احترام گذرانده

مضغه

خواهر بشر بن الحارث الحافی است که او را عرفا از اولیا میشمارند
مقامات بشر معلوم است و حاجت باظهار و تکرار ندارد او را سه خواهر
بوده مسماة به مضغه و مخه و زبده بزرگتر آنها مضغه است که سنا
از خود بشر هم بزرگتر میباشد در حیات بشر درگذشته و بشر در فراق
او بسیار گریسته سر این جزع و سوگواری از و پرسیدند گفت در
بعضی کتب دیده ام که بنده چون در عبادت خدای تعالی قصور کند
خداوند انیس او را از او میگیرد خواهرم مضغه انیس من بود و چون
او را خدا از من گرفت میترسم هم در عبادت قصور کرده باشم هم از
انیس خود مهجور مانده و معلوم است کسی که بشر باو انس گرفته باشد
اگرچه خواهرش باشد شخصی است شاخص و فردی واحد

مطربه

شاعرهٔ فارسیه و کاشغری الاصل بوده در تذکرهٔ آتشکده و سایر تذکره‌ها ازو نام برده اند شاهزادهٔ محمود میرزا نیز در نقل مجلس او را بلطف طبع ستوده میگوید در عصر خود نسبت بتمام مطربان و خنیاگران سمت استادی و تقدم داشته اما عجب اینست که از اشعار او جز این رباعی که در مرثیهٔ طغانشاه گفته چیزی بدست نیست میگوید

در ماتم آن شاه سیه شد روزم | بی روی تو دید کان خود بردوزم
تیغ تو کجاست تا بدو بنمائی | خون ریختن از دیده باو آموزم

معاذه

معروف به معاذة العدویه تابعیهٔ باجلالت و شانی بوده او را در کمالات نفسانی ثانی اثنین رابعهٔ عدویه میشمارند و دارای مقام ولایت میدانند صحبت عائشه دریافته و از وبعضی احادیث روایت نموده گویند در ظرف بیست و چهار ساعت ششصد رکعت نماز میکرده و چهل سال در آسمان میدید بعد از فوت شوهرش سر ببالین نگذاشت بنابر مسطورات تاریخ کامل اسم شوی معاذه صلة بن اشیم ابو الصهباء العدوی بوده و مشار الیه در جنگ سجستان مقتول شده است

معاذه

سه نفر از صحابیات نیز مسماة باین اسم بوده یکی از آنها که مشهور به معاذهٔ المازنیه میباشد زوجهٔ اعشای بنی مازن است که از سرای اصحاب بوده و بواسطهٔ قطعهٔ ذیل از زوجهٔ خود بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله شکایت نموده میگوید

یا سید الناس و دیان العرب | اشکو الیک ذربة من الذرب
کالذئبة الغبشاء فی ظل السرب | خرجت ابغیها الطعام فی رجب
فخالفتنی بنزاع و حرب | وقذفتنی بین عیص مؤتشب
اخلفت العهد و لطت بالذنب | وهن شر غالب لمن غلب

را و علت شکایت آنکه در یکی از شهور رجب برای جلب غله بیرون رفته در آنوقت زوجه اش از خانه اش فرار نموده بخانهٔ مطرف بن نهشل از اقربای او میرود چون اعشی بخانه می آید خانه را خالی می بیند بتفحص میپردازد زوجهٔ خود را در منزل مطرف میپابد باو میگوید با ابن عم زوجهٔ مرا بمن مسترد دار او تمکین نمیکند بنابرین خدمت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شاکی میشود و از نشوز معاذه حکایت میکند آنحضرت امر باسترداد مشار الیها فرموده آن امر مجری میگردد درینحال اعشی میگوید

لعمرک ما حبی معاذة بالذی … یغیره الواشی ولا قدم العهد

ولا سوء ما جاءت به اذ ازلها … غواة رجال اذ یناجونها بعدی

در اینجا بمناسبت ذکر اعشی حکایتی بنظر آمد که خالی از غرابت نیست و آن اینست که شاعر دیگر معروف به اعشی الهمدانی موسوم بعبد الرحمن بن عبد الله بن الحارث الهمدانی در زمان حجاج ظالم بوده حجاج وقتی دستهٔ قشونی بدیلم فرستاد و اعشی الهمدانی در آن عساکر بود و اتفاقا یکی از دیلمیان او را اسیر نمود پس از آن دختر آن دیلمی با اعشی راه معاشقه و صحبت پیمود شبی که دیلمیه بمواصلت اعشی گذرانید هشت نوبت او را نزدیک بخود دید از او پرسید تمام مسلمانان را با زوجات خود اینگونه میل و معاملت است یا این خاصهٔ تست اعشی گفت همه را این قوت نیست و عموم را این طبیعت دختر گفت از این است که ظفر همیشه مسلمین راست حالا حرفی دارم از تو میپرسم اگر من ترا خلاص کنم و با تو راه دیار اسلام گیرم مرا بهمسری خود قبول خواهی کرد یا نه اعشی گفت بلی قول میدهم چون شب دیگر شد دختر اعشی را از قید رها نمود و از بیراهه با هم ببلاد اسلام آمدند این است که در حق او گفته اند

فمن کان یفدیه من الأسر ماله … فهمدان یفدیها الغداة ایورها

گویند اعشی الهمدانی شبی خوابی دید وارد محلی شده که در آنجا هم کندم وجود دارد

دارد هم جو او گندم را کذاشته بجو پرداخت روز بقیای خود را برای امام شعبی نقل کرد او گفت اگر راست میگوئی باید ترک تلاوت قران کرده مشغول شعر گفتن شده باشی و امرا ز قرار بی بود که شعبی اظهار نمود بالجمله اعشی الهمدانی یکی از اشخاصی است که طعمه شمشیر ظلم حجاج ظالم گردید

مقلات

بکسر میم زنیرا گویند که فرزندانش نماند وچون از مسلمات کسی را نمیشناسیم که مسمّاة به مقلات باشد از موضوع ما این شرح خارج است امّا از انجا که مختصر است ومفید مطلبی اد بیّه گفته میشود که اعراب در جاهلیت برا این بوده اند که مقلات اگر بر کشته از مقتولین اعاظم و شرفا کذرد بعد از آن فرزندانش خواهد ماند این است که بشر بن ابی خازم در مرثیه یکی از بزرگان میگوید

نظل مقاليت النساء يطأنه　　يقلن الا يلفى على المرء مئزر

وزنی که فرزندانش نماند رقوب نیز نامیده شده است واحلی من میراث العمّة الرقوب ضرب المثل است

مکنونه

کنیزکی بوده است اصلاً مملوکهٔ مروانیه مغنیّهٔ دانا و هنرمند اوازرا بسیار خوب میخوانده بعد ها در سلک جواری مهدی خلیفه منسلک گردیده و علیّه بنت المهدی که ترجمهٔ حالش در جلد دوّم در حرف عین کذشت از بطن او بوجود امده بواسطهٔ هنر و کمالی که مکنونه داشته از خیزران مادر هادی و هرون در حظوت نزد مهدی در کذشته صاحب اغانی نیز متوجه شرح حالش گردیده است

مکیه

دختر فرزدق شاعر مشهور و مادرش جاریه زنگی بوده و فرزدق خود میگفته که من ابومکیّه ام وباین کنیه میلی داشته زوجهٔ فرزدق نوار

نوار که ترجمهٔ حال او بیاید روزی نامهٔ بفرزدق نوشت و از مکیه شکایت کرد فرزدق ابیات ذیل را در جواب او نوشت

وکنتم زعمتم انها قد ظلمتکم	کذبتم وبیت الله بل تظلمونها
فان لا تعدوا امها من نسائکم	فان اباها والدا لا تشینها
فان لها اعمام صدق واخوة	وشیخا اذا شئتم تایم دونها

این اشعار اشعار میشماید که فرزدق نوار را بطلاق تهدید کرده در جواب این ابیات نوار گفت خیر نمیخواهم و فرزدق در حق جاریهٔ زنگیه خود که مادر مکیه بوده گفته است

یا رب خود من بنات الزنج	تنقل تنورا شدید الوهج
اغبر مثل القدح الخلنج	یزداد طیبا بعد طول الهرج

نقل از عقد الفرید ابن عبد ربه

ونظیر این است حکایتی که ابو الفرج در اغانی گفته میگوید ابو الشیص شاعر کنیز سیاهی داشت مسماة به تبر و باو عشق میورزید و شعرها برای او میگفت ابیات ذیل از آنجمله است

لم تنصفی یا سمیة الذهب	تتلف نفسی وانت فی لعب
یا ابنة عم المسک الذکی ومن	لولاک لم یتخذ ولم یطب
ناسبک المسک فی السواد وفی الریح فاکرم بذاک من نسب	

ملائه

بضم میم دختر زراره بنت اوفی الحارثیه تابعی زاده بوده که بیدرش از فقها و محدثین تابعین است فرزدق ملائه و دخترهای او غاتکو نائله را در تغزلات خود نام برده و این اسباب منیا از آنها شده است کذا فی الوافی

ملک

دختر نواب محمد تقی میرزای حسام السلطنه ابن خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه است شاهزادهٔ محمود میرزا در کتاب نقل مجلس او را بصفات حمیده یاد کرده و نام برده اند و اظهار نموده

که بجهت تکرار ذهاب و ایاب من در بروجرد بعضی اشعار او را جوح و تعدیل نموده ام خلاصه مشار الیها سواد فارسی و خط و ربط و ذوقی داشته این دو بیت از نخبه اشعار اوست

دردیده ام آن شوخ ز هر عیب بری بود | در خوبی و زیبائی چو حور و پری بود
در یاری تو منت کس را نکشم من | این کار خدا بود نه کار دگری بود

ملکه خاتون

ام المظفر ملکه دختر ملک عادل ابو بکر بن ایوب از سلاطین ایوبیه مصر و زوجه ملک منصور بوده در سال ششصد و شانزده در گذشت و شوهرش چنان متألم شد که لباس سیاه پوشید و عمامه نیلی بر سر گذاشت شعرا در مرثیه مشار الیها قصاید و قطعات بنظم آوردند از جمله حسام الدین خشری قصیده گفته که مطلع آن اینست

الطرف فی لجة و القلب فی سعر | له دخان و فیه طار بالشرر

و از ابیات این قصیده یکی این است

ما کنت اعلم ان الشمس قد غربت | حتی رایت الدجی ملقی علی القمر

و این شعر سیاه پوشیدن ملک منصور را اشعار مینماید

ملکه بنت الشرف

دختر عبد الله بن العزیز ابراهیم بن عبد الله بن ابی عمر المقدسی است که اصلا از اهالی قدس بوده بعد ها در صالحیه سکنی گرفته مشار الیها که از محدثه های مشهور میباشد در طفولیت بمجالس درس محدث حجاز و محمد بن فخر البخاری و ابی بکر بن الرضی و زینب بنت الکمال که ترجمه حالش گذشت حاضر شده پس از آن ابن شیرازی و ابن عساکر و ابن سعید و اسحق الآمدی باو اجازه داده اند و مدتی متمادی در علم حدیث تدریس کرده و با بن حجر عسقلانی اجازه داده در نوزدهم ماه جمادی الاولی سال هشتصد و دو در حالتی که زیاده از هشتاد سال داشت قدم بساحت قدس گذاشت

ملكه

غازيه خاتون دختر ملك مظفر صاحب حماكه ترجمهٔ حالش كذشت نيز معروف
بملكه بوده و امير تيمور نيز دو همباين داشته كه يكيرا ملكهٔ كبرى و ديكريرا
ملكهٔ صغرى ميكفته اند

ملكى اوسته

خديجه سلطان مادر سلطان محمد رابع كه ترجمهٔ حالش كذشت مصاحبه
داشته است مسماة باين اسم كه در اوايل سال هزار و شصت و شش بواسطهٔ
واقعهٔ مشار اليها از چنار آويخته شد در صحايف الاخبار اين زن را
باسم ملكى قادين نام ميبرد اما شرح واقعهٔ مزبوره اينكه در تاريخ مذكور
عساكر زور بر اظهار داشتند كه در سراى سلطانى بعضى اشخاص هستند
كه مداخله در مهام و امور دولت ميكنند و بواسطهٔ آنها در خزينهٔ دولت
و مواجب اهل خدمت كسر و نقصان حاصل ميشود و از آن اشخاص پنج شش
نفررا نام برده و قتل و اعدام آنهارا درخواست كرده اصرار داشتند
و هريك را بدستى آورده ميكشتند و جسد آنهارا در ميدان سلطان
احمد (در اسلامبول) بچنارى كه در آنجا بود مى آويختند ملكى اوسته
و شوهرش شعبان خليفه و خواجه بلال آغا از خواجه هاى حرم سلطانرا
حسب الشهرة از همان اشخاص دانسته كفتند اينها در عزل و نصب وزرا و
امور دولت دخالت دارند بنا بر اين آنهارا بهر تدبير كه بود بدست آورده
كشته و اجساد آنهارا بهمان چنار آويختند شاعرى پسنديده اطوار طرزى
مناسب اينحال ميكويد

كوش بهر بجز ايوب طنطنهٔ جاه وجلال	لرزه ناك ايندى بو غوغا كه آفاقى
اولدى مخمور نجه مست مدام دولت	جام اقبال نه طرح ايتدى بيلمز ساقى
باغبانا قلدى كينه كذارى سير ايت	آت ميداننده كى شجره قواقى

واز شجره قواق كه در شعر اخر ذكر شده شرحى غريب نوشته اند كه باور
كردنى نيست نقل قول را نكاشته ميشود صاحب برهان قاطع ميكويد

این درخت داواق وواقواق نیز میگویند وجغرافی دانهار اعتقاده این است که یکی از جزایر چین در دو وادی جبل اصطیفون موسوم بر وقواق است درختی در آن میروید که برگ آن شبیه برگ انجیر است در ماه اذر گلی میدهد مانند شکوفهٔ خرما و چیزی از آن در می آید مثل دو پای انسان و تا آخر ماه نیسان بتدریج تمام بدن آدمی ظاهر شده الغرض چنین بنظر می آید که دخترهای خوبرو با گیسوهای خود از شاخه آویخته شده بعد از حزیران شروع با فتادن کرده تا نیمه این ماه تماما می افتند و در وقت افتادن صدائی میکنند که بواقواق شباهت دارد گویند این دختران مانند زنان عورت و پستان دارند و بعضی با آنها نزدیک شده بوی خوشی استشمام نموده و حظ عظیمی برده اند این درخت و جزیره را بملاحظهٔ آن صدا وقواق مینامند از افاعیل طبیعت و تلاعب امزجه بعید نیست که چنین چیزی وجود بهمرساند چرکیاه یبروح الصنم نیز شبیه بانسان است شیخ الرئیس میگوید دع ما تسمعه من الخوارق فی فسحة الامکان فلا تری ضرراً (انتهی)

ملیکه

دختر سنان بن حارثة المری وخواهر هرم بن سنان و زوجهٔ زبان بن سیار بن عمرو الفزاری است چون در زمان جاهلیت رسم بوده که زنها بعد از فوت شوهرشان پسرهای شوهرشان را که از زوجهٔ دیگر داشته بشوهری اختیار میکرده اند ملیکه را بعد از زبان پسرش منظور بزنی گرفت و از این زن و شوی خوله بوجود آمد و او را حضرت امام حسن بن علی علیهما السلام در حبالهٔ نکاح خود در آورد و حسن بن حسن از بطن خوله متولد شد بعد از ارتحال آنحضرت محمد بن طلحة بن عبدالله او را تزویج نمود و ابراهیم بن محمد معروف بخولهٔ اعرج از آن شکم آمد (مرکتاب المعارف)

هرم بن سنان ملک قطفان از اجواد ملوک عرب بوده و زهیر ابن ابی سلمی شاعر مشهور بذل عطیات موفوره نموده و در ازای مدح و ثنا او

چو ابن داده وهم اوست که در قصیدهٔ بردهٔ شرف الدین ابی عبد الله محمد بن سعید المصری البوصیری در بیت تمام بردهٔ شده میگوید

ولم ارد زهرة الدنیا التی اقتطفت ... ید از هیر بما اثنی علی هرم

نیز ملیکه اسم جاریهٔ مغنیهٔ احیحه بن الجلاح است که در حق او گفته

یشتاق قلبی الی ملیکة لو ... امست قریبا ممن یطالبها

ما احسن الجید من ملیکة واللبات اذ زانها ترائبها

و ترجمهٔ حال احیحه و سرگذشت او با ملک یمن در حرف الفاء در شرح حال فکیهه در جلد سیزدهم اغانی مسطور و حالات جاریه مزبوره نیز مشروحا مذکور است وعایشهٔ دختر معتصم نیز کنیزکی مسماة باین اسم داشته وشرحی از او در جلد دوم خیرات حسان در ترجمهٔ حال عائشه نگاشته شده است

و ملیکه اسم هفت زن صحابیه بوده وملیکهٔ بنت داود اللیثیه آن زن است که حضرت رسول اکرم در سال فتح مکه او را تزویج نموده و بعد جدائی اختیار فرموده اند یعنی روز فتح مکهٔ معظمه پدرش کشته شد و بعد خود در حبالهٔ نکاح آنحضرت در آمد بعضی از زنها او را اغوا و ملامت کرده گفتند چگونه تو با کسی بسر میبری که قاتل پدر تو است آن زن دل سرد شد لهذا آنحضرت هم دوری از او را اولی دانستند و ملیکه بنا بر مسطورات مسامرات محی الدین زنی بوده است دارای مقام ولایت معاصر با مالک بن دینار و ابو ایوب سختیانی و ملیکه بروزن سفینه دختر ابو الحسن محدثه بوده است نیشابوریه

منجاب

زنی بوده است در بصره و حمامی داشته است معروف بحمام منجاب و از بابت حمام خود اشتهاری حاصل کرده و در جلد ثانی در ترجمهٔ حال طیبه اجمالا ذکری از و شده گویند وقتی زنی در شهر مزبور میخواهد بحمام منجاب برود و راه آنرا نمیدانند از جوانی که بدر خانهٔ خود ایستاده

وشغفی بوا صلت نی نان داشته ودر خانه اش نیز بدر حمام بی شباهت نبوده میپرسد راه حمام منجاب کدام است جوان خانه خود را نشان داده میگوید این است حمامی که میخواهی واو را بخانه وارد میکند زن چون ملتفت میشود بملاطفت بعضی چیزها که باید از بیرون خانه بدست آورد از جوان میخواهد جوان میرود که آنها را حاضر کند زن در غیبت او فرار میکند جوان چون بر میگردد و خانه را خالی می بیند آشفته میشود این شعر را ورد زبان میسازد و میگوید

مرنی بقائلة هام الفؤاد بها ... این الطریق الی حمام منجاب

روزی بهمان عادت از کوچه میگذشته و بیت مسطور را میخوانده زنی از بالا خانه در جواب او میگوید

هلا جعلت علیها اذ ظفرت بها ... حرزا علی الدار او قفلا علی الباب

میگویند تا دم مرگ جوان بهمان آشفتگی باقی بوده و همان شعر را تکرار مینموده است

ابن قتیبه در کتاب المعارف میگوید حمام منجاب منسوب است بمنجاب ابن راشد الضبی و چون در باب ابن حمام گفته اند

یا رب قائلة یوما وقد لغبت ... این الطریق الی حمام منجاب

منجاب و حمام او بر سر زبانها افتاده است

منجبات

جمع منجبه است و منجبه زنی است که فرزندان کرامی آورد چنانکه منجب مردی است که فرزندان کرامی آورد و بعضی گفته اند منجابه نساء مخدرات که اقلا سه نفر فرزند ذکور آورده باشند منجبه گویند و هر وقت منجبات بجمع گویند مقصود سه نفر از مشاهیر نساء عرب یعنی فاطمة بنت الخرشب الانماریه و حبیبه بنت ریاح الغنویه و ماویة بنت عبد مناة التمیمیه میباشد چنانکه در جلد شانزدهم اغانی در فصل بیان نسب ربیع بن زیاد میگوید معاویه از علمای

الناب پرسید منجبات کیانند آنها بشرح مذکور در فوق جواب داد
(منجبات بضم میم و سکون نون و کسر جیم است)

منفوسه

دختر زید ابن ابی الفوارس است که از صلحا بوده و منفوسه را دارای مقام ولایت دانسته اند و در طبقات مولانا شعرانی ذکر او شد از جمله گفته اند که بقضای الهی دو ثلثه عالی داشته و هر وقت طفلی از و میمرده او را در آغوش میگرفته و بروی او نظر میکرده و میگفته است والله مردن تو قبل از من نزد من بهتر از آن است که بعد از من بمانی و صبر کردن من بر تو بهتر است از جزع کردن اگرچه فوت تو اسباب حسرت من است ولی امید اجر دارم و این خیر و فضیلتی است برای من آنگاه این بیت عمرو بن معدی کرب را میخوانده

وانا لقوم لا تقبض دموعنا ... علی هالک منا وان قصم الظهر

منوسه

از قرار یکه در جلد بیستم اغانی مسطور است منوسه جاریه معتبره یکی از دخترهای مهدی عباسی بوده و مان الموسوس او را باین ابیات وصف کرده گوید

وکیف صبر النفس عن غادة ... تظلمها ان قلت طاوسه
وجرت ان شبهتها بانة ... فی جنة الفردوس مغروسه
وغیر عدل ان عدلتا بها ... لؤلؤة فی البحر منفوسه
جلت عن الوصف فما فکرة ... تلحقها بالنعت محسوسه

گویند در وقتی که در نزد یکی از امرای عباسی مشغول تغنی بود و میخواند

حجبوها عن الریاح لانی ... قلت یا ریح بلغیها السلاما
لو رضوا بالحجاب هان ولکن ... منعوها یوم الریاح الکلاما

مان الموسوس که در آنجا حضور داشت اجازه طلبید و مرتجلا در همان مجلس ابیات سابق الذکر را در وصف منوسه گفت در کتاب ابن طاهر

منوسه را

منوسرا شوسه نوشته ودر جلد اول پیروی آن ضبط شده است

منیة الکاتبة

از فرادی که در تاریخ خطیب بغدادی نگاشته شده مشار الیها ام ولد معتمد علی الله خلیفه بوده وابو الطیب محمد بن اسحق بن یحیی بن الوشا روایت حدیث از او کرده همچنین عبید الله بن الحسین بن عبد الله بن البزاز الانباری

مونسه

دختر ملک عادل ابو بکر بن ایوب محدثه ایست که در جلد اول باسم الجلیلة السلطانیه ترجمهٔ حال او نگاشته شد

مهجة القرطبیة

از ادیبه‌های اندلس واز اهالی قرطبه وشاعره بوده است که نظیر آن در زنان کمتر دیده شده حسن وجمالی بکمال داشته وولاده که شرح حالش بیاید باو زاید الوصف مایل بوده ودر تعلیم وتدریس او جد مینموده آخر الامر روزی میان آنها کدورت ونزاع در گرفته ودر حق ولاده گفته

ولادة قد صرت ولادة	من غیر بعل فضح الکاتم
حکت لنا مریم لکنه	نخلة هذی ذکر قائم

وقتیکه یکی از دوستان او برای او شفتالو میفرستد او در جواب این دو بیت را گفته ارسال میدارد

یا متحفا بالخوخ احبابه	اهلا به من مثلج للصدور
حکی ثدی الغید تفلیکه	لکنه اخزی رؤس الأیور

مهرماه سلطان

دختر سلطان سلیمانخان اول از سلاطین عثمانی وحلیلهٔ رستم پاشا از وزرای سلطان مزبور بوده وقتیکه سلطان سلیمان میخواست رستم پاشا را بشرف مصاهرت خود مشرف سازد او در دیار بکر والی آنشهر

ودیاربکر بود بدزبانان بغمازی وسعایت پرداختند وگفتند رستم پاشا
مرض جذام دارد سلطان متردد گردید و بعد از تامل بسیار بار ئیس الاطبا
در این باب سخن گفت رئیس الاطبا گفت تحقیق مسئله آسان است صاحب
این مرض شپش بهم نمیرساند یکبرا مدیاربکر بفرستید و قمیص او را مامور
کنید که بتواند البسه رستم پاشا را وارسی کند اگر شپش در آن دید
مسلم است که آن حرف دروغ و از روی غرض و حسد بوده است پس سلطان
از معتمدان اطبا یکی را برگزیده مامور دیاربکر نمود دستخطی باو داد
منهی از منصب صدارت رستم پاشا و اختیار او بصهر بیت و مقرر شد
که ابتدا این دستخط را ابراز نکند و بپاشای مشار الیه نمایند وند هد
و فرمانی نیز بنام طبیب نوشته شد که در دیاربکر مختار مطلق میباشد
هر کار که بخواهد همراهی او حکم و حتم است پس طبیب را گفتند در دیار
بکر جامه‌های رستم پاشا را بدقت می بینی اگر شپش در آن دیدی و
دانستی ناخوشی جذام ندارد دستخط سلطان را باو مده هی و الا فلا
مامور بمحل حکمرانی پاشا رسید و بموجب شقه و فرمان با حکمران خلوت
نمود و بجامه‌دار او حکم کرد لباسهای پاشا را باو بنماید چون ملاحظه نمود
معاینه دید ند شپشی پیدا شد جامه‌دار بخیال اینکه پاشا از طبیب
خجالت خواهد کشید در اخفای آن کوشید طبیب از وضع حال جامه‌دار
ملتفت شد اظهار را اصرار نمود و بعد از انکه شپش را برای العین دید
سر مسئله را ظاهر ساخت و دستخط سلطان را برستم پاشا داد و
حیرت مبدل بشعف و مسرت کامل گردید و در این ماموریت هدایا
و هبات وافره از پاشا بطبیب رسید و یکی از شعرا مناسبت واقعه بر (؟)
گفته است

او بیتجو بر کشینک بختی قوی طالعی بار   کهله بیت دخی محلنده انک ایشه یرار

بالجمله سلطان سلیمان غیر از مهرماه سلطان دختر نداشته و مشار الیها
در هوش و فطانت و خیرات و مبرات بوده پدرش او را از سایر فرزندان

بیشتر

بیشتر دوست میداشته مسجد ادرنه قپوسی و اسکدار از بناهای اوست
سلطان محمود خان ثانی هم دختری مسمّاة بهمین اسم داشته و بسعید پاشای
بروسه‌ئی داده است

مهری

اسمش مهر النّساء و از نساء مشهورهٔ زمان میرزا شاهرخ کورکان است
و در فضایل و کمالات شهرهٔ جهان با گوهرشاد بیگم شاهزاده خانم
آن دودمان مأنوس و معاشر بوده و مطایبات و شوخیها در آن محضر
گفته و نموده گویند روزی خواجه عبد العزیز طبیب مکرّم شوهر
بیگم از دور پیدا میشود بیگم چند تن را میفرستد که خواجه را زودتر
بیارند خواجه که پیر و ناتوان بود در آمدن و آهستگی تعمّد مینماید
بیگم بمهری میگوید مناسب حال او چیزی بگوی او میگوید

مرا با تو سر یاری نباشد | دل مهر و وفاداری نباشد
ترا از ضعف پیری قوّت و زور | چنانکه پای برداری نباشد

و لطیفه‌ئی که در شعر اخیر بکار رفته پوشیده نیست نیز روزی خواجه
عبد العزیز دست بریش سفیدِ خود کشیده متأثّر شده میگوید آه با این
ضعف پیری بارِ این کلاف چگونه کشم مهری میگوید اگر گستاخی نباشد
همانطور که در جوانی لحاف میکشید

معروف است مهری به پسر خواهر گوهرشاد بیگم محبّت و مهری بهم رسانیده
میرزا شاهرخ باستدعای خواجه عبد العزیز مشار الیها را حبس کرد
در محبس او این رباعی را گفت

شه کنده نهاد سرو سیمین تن را | زین واقعه شیون است مرد و زن را
افسوس که در کنده بخواهد فرسود | پایی که دو شاخه بود صد گردن را

از نخب اشعار و نتایج افکار مهری ابیات و رباعیات ذیل است با بعضی
نتایج که اهل فن داند

حل هر نکته که بر پیر خرد مشکل بود | آزمودیم بیک جرعهٔ می حاصل بود

کفتم از مدرسه پرسم سبب حرمت می — در هر کس که زدم بیخود و لا یعقل بود
در خانه تو آنچه مرا شاید نیست — بندی ز دل رمیده بکشاید نیست
گوئی همه چیز دارم از مال و منال — آری همه هست آنچه میباید نیست
شوی زن نوجوان اگر پیر بود — تا پیر شود همیشه دلگیر بود
آری مثلست اینکه گویند زنان — در پهلوی زن تیر به از پیر بود

شاهزاده محمود میرزا در تذکره نقل مجلس میفرمایند اگر مهری مرد پیر را
سوهان روح زن جوان دانسته چندان عجب نیست چه پیر باعث آزار
جهان است اما این مضمون که در این رباعی شکسته و ناقص شده کامل
و درست از شیخ اجل سعدی روح الله روحه در گلستان فرموده و
این است که زن جوان را اگر تیری در پهلو نشیند به که پیری

مهری خاتون

از ادیبه‌ها اسلامبول و بانیت خاتون شاعره عصر سلطان محمد خان
ثانی که ترجمه حالش در اوائل جلد دوم گذشت معاصر بوده و مطایبات
کثیره فیما بین آن دو گفته و شنیده شده است شعر را بسیار خوب
میگفته غزل ذیل از وست میگوید

خوابدن اچدم گوزم ناگاه قالدردم سری — قارشومه گوردم طوررور بر ماه چهره دلبری
ظالعم سعد اولدی باخت قدره ایردم عاقبت — کیم محلم الحجره گوردم کیجه طوش مشتری
نور آفاق گوردم جمالنده اگرچه ظاهرا — کندوسی بکزر مسلمانه لباسی کافری
گوزمی اچوب بو منجم اولدی چشمده نهان — شوبله تخییل ایدر مکه نا ملک دریائی

ایردی چون آب حیاته مهری اولمز خضر دک
کوردی چون شب ظلمتده اول عیان اسکندری

مردم بواسطه این غزل با بوسایط دیگر او را متهم ساختند که با اسکندر نام
سری و سری دارد او بر ائتز ذمه را گفت

نیجه اسکندری لعلم زلالی — صو بیرا یلتدی و صوسز گوزدی

نیز از وست

سنکه کلزار جنانک کل نو رسته سی ... برده‌ا اوله که هر خار و خسی یاد اوله‌یدی

مهستی

از نساء شواعر که در فارسی شعر گفته‌اند کو با احدی بلطف طبع و حسن نظم مهستی نبوده الحق میتواند با اساتید سخن همسری نماید بعضی او را گنجه و برخی نیشابوری دانسته‌اند و هر حال در عصر سلطان سنجر میزیسته و در مجلس سلطان حضور بهم میرسانده چنانکه گویند روزی هوا ابر بود و او در مجلس سلطان سنجر حاضر سلطان با و گفت بیرون رو و ببین هوا چگونه است او بیرون آمده دید برف می آید بر گشت و بدیهه این رباعی را گفته بعرض رسانید

شاها فلکت اسب سعادت زین کرد ... وز جمله خسروان ترا تحسین کرد
تا در حرکت سمند زرین نعلت ... بر گل ننهد پای زمین سیمین کرد

اما مهستی که تخلص اوست کلمه ایست مرکب از مه بمعنی بزرگ و ستی بمعنی خانم و بعضی ستی را مخفف سیدتی دانسته‌اند و میگویند روزی او بسلطان سنجر عرض کرد من از کنیزان سلطان هستم یعنی کنیز و کوچکترم سلطان گفت مه استی یعنی بزرگتر هستی او این کلمه را با اندک تخفیفی بشرف گفته سلطان تخلص خود قرار داد و برخی گفته‌اند سلطان مه استی بکسر میم نگفت بلکه گفت مه استی بفتح میم یعنی ماهی و این جمله او هام است بلکه مهستی بمعنی خانم بزرگ است و همینطور که حالا معمول است بعضی زنها خانم بزرگ مینامند آنوقت مهستی میگفته چنانکه حکیم سنائی علیه الرحمه در ضمن حکایتی فرموده است

ملک الموت من نه مهستیم ... من یکی پیر زال محنتیم

بالجمله از جنس شعر مهستی برباعی میلی داشته و با آنکه از اقسام شعر گفتن آن مشکلتر است خوب میگفته نمونهٔ آن چند رباعی ذیل است

قصاب چنانکه عادت اوست مرا ... بفکند و بکشت و گفت این خوست مرا
سر باز بعذر مینهد در پایم ... دم میدهد تا بکند پوست مرا

هر شب ز غمت تازه عذابی بینم | در دیده بجای خواب آبی بینم
وآنگه که چو نرگس تو خوابم ببرد | آشفته تر از زلف تو خوابی بینم
ما را بدم پیر نگه نتوان داشت | در حجرهٔ دلگیر نگه نتوان داشت
آن را که سر زلف چو زنجیر بود | در خانه بزنجیر نگه نتوان داشت
از ضعف من اینچنان توانم رفتن | کز دیدهٔ خود نهان توانم رفتن
بگداختنم چنانکه گر آه کشم | با آه بر آسمان توانم رفتن

میسون

بنت بجدل الکلبیه از زوجات معاویه و مادر یزید کافر کیش بد منش بود شعر را خوب میگفته روزی معاویه قطعهٔ از اشعار او شنید از و ملکه شد و او را با یزید بقبیلهٔ وی معاودت داد و یزید ملعون چون چندی در بادیه بود کسب فصاحت و طبع شعر نمود و قطعهٔ که اسباب استخلاص میسون شد اینست

للبس عباءة وتقرّ عيني | احبّ الیّ من لبس الشّفوف
وبيت تخفق الأرياح فيه | احبّ الیّ من قصر منيف
واكل كسيرة في كسر بيتي | احبّ الیّ من اكل الرّغيف
واصوات الرّياح بكلّ فجّ | احبّ الیّ من نقر الدّفوف
وبكر تتبع الأظعان صعب | احبّ الیّ من بغل زفوف
وكلب ينبح الأضياف دوني | احبّ الیّ من هرّ الوف
وخرق من بني عمّي فقير | احبّ الیّ من علج عنيف

در اغانی در ترجمهٔ حال نعمان بن بشیر مذکور است که معاویه دختر دیگر از قبیلهٔ بنی کلب بزنی گرفت روزی بمیسون گفت برو آن دختر را ببین چگونه است رفت و دید و آمد و گفت بمثل و مانند است عیبش همین است که خالی در زیر ناف دارد که سر شوهرش باید بریده روی آن خال گذاشته شود معاویه را دلچرکین شده او را طلاق داد بعد از آن حبیب بن مسلمه او را تزویج نمود و رها کرد آخر الأمر نعمان بن بشیر او را

درحبالهٔ نکاح در آورد در ایام ابن زبیر اهالی حمص نعمان را کشتند و بخواهش زوجه او سر او را در آغوش او انداختند

میلاء

لقب عزة المیلاء است که ترجمهٔ حالش در حرف عین گذشت و از قرار یکه در تزئین الاسواق مسطور است میلاء نیز اسم دختر لابی ابن رباح معشوقهٔ ابوخثعم کعب بن مالک از بدویان حجاز و خواهر زن او میباشد و ماجرای آنها در آن کتاب نگاشته شده

میمونه

بنت الحارث بن الحزن الهلالیه از زوجات حضرت فخر کاینات رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بوده مشار الیها در ماه ذیقعدهٔ سال هفتم هجرت در احرامیکه در خلال عمرة القضا داشتند تزویج کردند ارتحال او در سنهٔ پنجاه ویک و بروایتی در شصت و سه اتفاق افتاده در مسامرات مولانا محی الدین هفتاد و شش حدیث از و روایت شده

میمونة السوداء

معاصر عبد الواحد بن زید از قدماء اهل الله و اهل کوفه بوده و او را دارای مقام ولایت داشته اند در موعظه و تذکر نفس خود میگوید

یا واعظا قام لاحتساب	تزجر قوما عن الذنوب
تنهی و انت السقیم حقا	هذا من المنکر العجیب
لو کنت اصلحت قبل هذا	عیبک او تبت من قریب
کان لما قلت یا حبیبی	موقع صدق من القلوب
تنهی عن الغی و التمادی	و انت فی النهی کالمریب

گویند مشار الیها در کوفه چوپانی میکرد گرگان در میان گوسفندان او آمده مطلقا آسیبی نمیرسانند ابن زید چون اینحالت بدید علت را از وی پرسید او در جواب گفت لما اصلحت ما بینی و بین الله اصلح الله ما بین اغنامی و الذئاب قدس الله تعالی سرها

میمونه بنت شافوله و میمونه اخت ابراهیم بن احمد الخواص از متعبدهای امت میباشند و هفت نفر صحابیه هم مسماة باین اسم بوده از جمله میمونه بنت عبدالله است که در مقابل هجویکه کعب بن الاشرف در روز وقعه بدر برای اهل اسلام گفته ابیات ذیل را بنظم آورده میگوید

تحنن هذا العبد كل تحنن	ويبكي على قتلي وليس بناصب
بكت عين من يبكي لبدر واهله	وعلت بمثليها لوي بن غالب
فليت الذين ضرجوا بدمائهم	يرى ما بهم من كان بين الأخاشب
فيعلم حقا عن يقين ويبصروا	مجرهم فوق اللحى والحواجب

ابن هشام گوید واکثر اهل العلم بالشعر ینکر ابیاتها هذه لها وینکر نقیضتها للکعب بن الاشرف

میه بنت ضرار الضبیه

از شواعر عرب وقائله دو بیت مسطور در ذیل است که در مرثیه برادر خود قبیصه بن ضرار گفته و در باب المراثی دیوان حماسه ضبط شده میگوید

لا تبعدن وكل شيء ذاهب	زين المجالس والندي قبيصا
يطوي إذا ما الشح أبهم قفله	بطنا من الزاد الخبيث خميصا

حرف النون

نائله بنت الفرافصه

فرافصه بضم فاء میباشد و نائله دختر فرافصه بن الاحوص بن عمرو بن ثعلبه بن الحرث بن حصن بن ضمضم بن علی بن جناب الکلبی از زوجات عثمان بن عفان بوده و او را بفطانت و درایت ستوده اند و شرح مزاوجت او با عثمان از اینقرار است که سعید بن العاص وقتیکه در کوفه بود هند بنت الفرافصه خواهر نائله را تزویج نمود این خبر بعثمان رسید بسعید نوشت شنیده ام از قبیله بنی کلب دختری بزنی گرفته

نماید

با بد نسب و شرح حسن و ادب او را بمن بنویسی سعید در جواب نوشت
او دختر فرافصة بن الاحوص است سفید پوست و بلند بالا است
عثمان در ثانی بسعید اعلام نمود که او را اگر خواهر است بحبالهٔ نکاح
من در آور و تو درا پنکار وکیلی سعید بدرون خود را از ماجری خبر کرد
وگفت خلیفه سیم میل دارد با دختر تو هم با این کردد سعید ضب
پسر خود را وکالت داد که این مهم بپردازد پسر اینکار بپرداخت
نائله را بعقد عثمان در آورد و خود مصمم شد که ان دختر را از کوفه
بخدمت خلیفه رساند و باید دانست که فرافصه خود علیسوی بود
و پسرش ضب مسلمان و در آنوقت که ضب و نائله عازم حرکت و مصمم
خدمت خلیفه گردیدند فرافصه نصیحت را بدختر خود گفت فرزندا تو
نزد زنان قریش میروی مکنت و استطاعت آنها از تو زیاد تر است
عطریات بسیار استعمال مینمایند و تو در اینفقره با آنها برابری
نتوانی کرد پس باید دو کار بکنی یکی آنکه هرگز چشمهای خود را بی سرمه
نکذاری دیگر آنکه استمرار ابدن خود را بشوئی تا اندام تورا آن
رایحه باشد که مثل باران رسیده را بعد از اصغای این نصایح
و اجرای رسم بدرود نائله با ضب راه مدینهٔ منوره پیمود و در بین
راه چون غربت و مفارقت اقارب باو اثر مینمود بدین ابیات مترنم بود

الست ترى يا ضب بالله اننى — مصاحبة نحو المدينة اركبا
اذا قطعوا حزنا تحثد كانهم — كما زعزعت ريح يراعا مثقبا
لقد كان في ابناء حصن بن ضمضم — لك الويل ما يغنى الخباء المطنبا

در کتاب مسامرات مولانا محی الدین اشعار مسطور از قرار ذیل مزبور است

الست ترى بالله يا ضب اننى — مرافقة نحو المدينة اركبا
اما كان في اولاد عمرو بن عامر — لك الويل ما يغنى الخباء المحجبا
ابى الله الا ان اكون غريبة — بيثرب لا ام لدى ولا ابا

بعد از وصول بمدینهٔ منوره عثمان او را بمحل مرتضی برده در برابر خود
نشانید

نشانید و سلسلهٔ مفاوضت را جنبانید از صحبت و لطف محاورت او بی اندازه مشعوف گردید پیوند مهر و محبت مستحکم گشت و نائله نسبت بخلیفه سر موئی از وفاداری فرو نگذاشت چنانکه در ایام طغیان بر عثمان و محصور بودن او آبی از وی جدا نشد بلکه در انوقت که معاندین خلیفه با شمشیرهای برهنه بر سر او دویدند نائله بقصد وقایه روی شوهر خود افتاد و ضربت شمشیری بدست او وارد آمده دو انگشت او افتاد چون عثمان درگذشت نائله گفت

الا ان خیر الناس بعد ثلثة　قتیل التجیبی الذی جاء من مصر
و ما لی لا ابکی و تبکی قرابتی　و قد غیبوا عنا فضول ابی عمرو

و پس از این اشعار که بصدای بلند قتل خلیفه سیم را اشعار و اعلام کرد نامهٔ بمعاویه نوشت و با پیراهن خون آلود عثمان بتوسط نعمان بن بشیر با عبد الرحمن بن حاطب بن ابی بلتعه بشام فرستاد و صورت آن مکتوب از قرار ذیل است

من نائلة بنت الفرافصة الی معاویة بن ابی سفیان　اما بعد فانی اذکرکم بالله الذی انعم علیکم و علمکم الاسلام و هداکم من الضلالة و انقذکم من الکفر و نصرکم علی العدو و اسبغ النعمة و انشدکم بالله و اذکرکم حقه و حق خلیفته الذی لم تنصروه و بعزمة الله علیکم فانه قال و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احدیهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفیئ الی امر الله　و ان امیر المؤمنین بغی علیه و لو لم یکن له علیکم حق الا حق الولایة ثم اتی الیه ما اتی لحق علی کل مسلم یرجو ایام الله ان ینصره لقدمه فی الاسلام و حسن بلائه و انه اجاب داعی الله و صدق رسوله و الله اعلم به اذ انتخبه فاعطاه شرف الدنیا و شرف الاخرة و انی اقص علیکم خبره لانی کنت مشاهدة امره کله حتی قضی الله علیه ان اهل المدینة حصروه فی داره یحرسونه لیلهم و نهارهم قیاما علی ابوابه بسلاحهم یمنعونه کل شیئ قدروا علیه

حتی

حتى منعوه الماء يحصرونه الأذى ويقولون له الأفك فمكث هو ومن معه
خمسين ليلة واهل مصر قد اسندوا امرهم الى محمد بن ابي بكر وعمار بن ياسر
وكان علي مع الحضريين من اهل المدينة ولم يقاتل مع امير المؤمنين ولم ينصره
ولم يأمر بالعدل الذي امر الله تبارك وتعالى به فظلت تقاتل خزاعة
وسعد بن بكر وهذيل وطوائف من مزينة وجهينة وانباط يثرب ولا
ارى سائرهم ولكني سميت لكم الذين كانوا اشد الناس عليه في اول
امره وآخره ثم انه رمي بالنبل والحجارة فقتل ممن كان في الدار ثلثة
نفر فاتوه يصرخون اليه ليأذن لهم في القتال فنهاهم عنه وامرهم
ان يردوا عليهم نبلهم فردوها اليهم فلم يزدهم ذلك على القتال الا جرأة
وفي الامر الا اغراء ثم احرقوا باب الدار فجاءهم ثلثة نفر من اصحابه فقالوا
ان في المسجد ناسا يريدون ان يأخذوا امر الناس بالعدل فاخرج الى
المسجد حتى يأتوك فانطلق فجلس فيه ساعة واسلحة القوم مظلة عليه من
كل ناحية وما ارى احدا يعدل فدخل الدار وقد كان نفر من قريش على عامتهم
السلاح فلبس درعه وقال لاصحابه لولا انتم ما لبست درعا فوثب عليه القوم
فكلمهم ابن الزبير واخذ عليهم ميثاقا في صحيفة وبعث بها الى عثمان ان
عليكم عهد الله وميثاقه الا تغزوه بشيء فكلموه وتخرجوا فوضع السلاح
فلم يكن الا وضعه حتى دخل عليه القوم يقدمهم ابن ابي بكر حتى اخذوا
بلحيته ودعوه باللقب فقال انا عبد الله وخليفته فضربوه على رأسه
ثلث ضربات وطعنوه في صدره ثلث طعنات وضربوه على مقدم الجبهة
فوق الانف ضربة اسرعت في العظم فسقط عليه وقد اثخنوه وبه
حياة وهم يريدون قطع راسه ليذهبوا به فاتتني بنت شيبة بن
ربيعة فالقت نفسها معي عليه فتوطأنا وطأ شديدا وعرينا من ثيابنا
وحرمة امير المؤمنين اعظم فقتلوه رحمة الله عليه في بيته وعلى فراشه
وقد ارسلت اليكم بثوبه وعليه دمه وانه والله لئن كان اثم من قتله لما
سلم من خذله فانظروا اين انتم من الله جل وعز فانا نشكو ما مسنا اليه

ولینتصر ولیه وصالح عباده ورحمة الله علی عثمان ولعن الله من قتله
وصرعهم فی الدنیا مصارع الخزی والمذلة وشفی منهم الصدور
وفای نائله وحزن او بر قتل شوهر خود البته امریست مستحسن است وکیفیت را
در آن حرفی نیست اما انچه نسبت بمولای ما امیر المؤمنین علی علیه السلم
داده از حقیقت دور و قولی مهجور است چه سند وقایع وسوانح تاریخی
اقوال واسناد مورخین معتبر است وعامه نویسند گان از سنی وشیعه
مبسوطا ومشروحا تایید آنحضرت علیه الاف التحیة را بعثمان نوشته اند
بلکه مقتدای ما پیش از برپا شدن این هنگامه اورا از اموری که داعی
وموجب این فساد گردید منع کرده وکذشته از علم امامت بقواعد عقلیه ودلائل
مصالح ملکی بتذکر عثمان پرداخته که چنین مکن چنان میشود او نپذیرفت
وبهمان راه که میرفت رفت وترک آن طریقه نکفت تا دید آنچه دید ودر
خون خود غلطید وآنها که بمطالعه اخبار وکشف مطالب مشعوف ومایل اند
البته این مبحث را در کتب تواریخ وسیر اهل سنت مخصوصا خوانده و
معرفت کامله بدقایق کار بهم رسانده ما در اینجا بشهادت فاضل متتبع محمد
ذهنی افندی صاحب کتاب مشاهیر النساء که مبنای این تالیف است واز روی
حسن انصاف کلمه چند گفته اقتصار مینمائیم مصنف مشار الیه میگوید
(حضرت علی محض اینکه بعثمان صدمه وارد نیاید سبطین مکرمین را
مسلح فرمود وبرامداد خلیفه سیم فرستاد وچون او مقتول شد
آنحضرت برآشفتند وبفرزندان خود اعتراض کردند بلکه بصورت
حضرت حسن سیلی زدند که چرا گذاشتید دشمن برعثمان دست یابد
پس گفتار نائله دراینباب مشوب بغرض وحمیت جاهلیت است)
گویند چون نامه نائله بشام رسید وقرائت کردند جماعتی از اهل شام
متفق شده سوگند یاد نمودند که تا انتقام خون عثمان نکشند بروی
زوجات خود نه بینند ومعلوم است که محرک اینحرکت وهیجان که بود
واینکار برای چه نمود

حکایت

حکایت

شنیدم در آن زمان که علامهٔ دوران وحکیم و ادیب ناصر خسرو علوی علیه الرحمه در سیاحت اقطار جهان بود و در معضلات کون و مکان تدبر و تعمق مینمود و هر روز بوجهت مبلغی راه می پیمود یکی از طلاب که تازه ضرب زید عمرو را خوانده و باعتبار تکرار غسل ید و بستن تحت الحنک حمد یعنی وسواس عوام الناس او را بر صدر تقدم نشانده شنید جهانگردی است که سخن از معقول میراند و مردم را بطلب حکمت و معرفت میخواند طلبه گفت من باید با او ملاقات نمایم و او در مناظره در آیم تا بدانند فاضل کیست و فضیلت چیست شاعرک خانه خرابی جمال میکند همین که نشست و فکر کرد و بیتی دو بنظم آورده و گفت
بالای هفت سقف مقرنس دو گوهر اند
کز نور هر دو عالم و آدم منور اند
کاری کرده و چیزی تازه نیاورده زندقه میگوید و نحوم میبافد طامات میبافد و از گردش آسمان میناالدهر و کم باشد تا اصل حقیقت را باو نشان دهم و مبتدی از این راه بر سراو نیم رفت و نداتم کجا بناصر خسرو رسید همین قدر دانم انجمن مباحثه منعقد گردید طلبه گفت بقصد صحبت علمی بلکه راهنمائی راهی دراز پیموده و قصد صحبت شما نموده بالای هفت سقف مقرنس که گفته اید دو گوهر اند و عالم از آن دو منور این شرک است در آنجا خدا است قرآن نخوانده که میفرماید الرحمن علی العرش استوی وخدا یکی است دو نیست ناصر گفت معلوم است شما حکمت نخوانده اید اصطلاح نمیدانید این شعر گفته ام و معنی این شعر در مانده اید مقصود من عقل و نفس است خدا نیست اینجا چه جای خدا نیست گفت ای وای کافر شدی میگوئی خدا نیست واین سفینه مستغنی از ناخدا نیست ناصر گفت میگویم غرض از آن دو گوهر دو مخلوق است که خالق آفریده آفریننده را و بنده نه اینها ست بالاست و بالاست وهم انجات

و دی انجاست که این دو هم او را بد رستی ندیده گفت پس از این فرار خدا جائی معین دارد و قدم در دنیا بر امکنه نمیگذارد ناصر گفت نعوذ الله او خالق کون و مکان است و هستی عالم امکان طلبه گفت یاران شنیدید این نادان وحدت وجودی است این است که بر و تش قایل بیکبودی است ناصر گفت نعوذ بالله تو هم از موجوداتی و از سلک من تو را چگونه پدید آورنده آن دو گوهر و موجد و خالق شمس و قمر فرشته نا تیز دانم طلبه گفت نسبت بطلاب علوم دینیه جسارت از بیدینی است و دلیل بی ایمنی یقین است که تو شک و سهو خود را درست نکرده و مسئله نمیدانی ناصر در اینجا کمیت خود را لنگ دید دم در کشید سر بجیب تفکر فرو برد و بعد از انکه مقداری خون جگر خورد رو با هل انجمن نمود و این قطعه سرود

گفتم با دین تو اتی آسود	زیرا که بخیر دفع شر شد
گفتا نه چنین بود که گفتی	افسوس که به لشد بتر شد
مردم دانی بهانه جو بیند	گو بیند آن خشك از چه تر شد
دست تو غلط نمود ور نه	آن زیر برای چه زبر شد
چون معنی دین نگشت معلوم	آن جنت جانفزا سقر شد
دنیا طلبان بد گهر را	دین نیز بهانه دگر شد

سخن در از گشت نیز مسماة باین اسم نائلة بنت سعد بن مالك الانصاریة صحابیة ایست از بنی ساعده که با حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بیعت نمود ذکرها ابن الاثیر و نائلة بنت غاتکه دختر غانکه بنت علاثه است که در اشعار فرزدق نام او ذکر شده

نابغه بنت حرمله

مادر عمرو بن العاص صحابه است در باب سی و ششم کتاب مستطرف مینویسد در ایام والیگری عمرو بن العاص روزی که با احتشام تمام سوار شده بود و بجائی میرفت چند تن از پردلان باهم گفتند آیا کسی

هست

هست که آن جرأت داشته باشد که برود از عمرو سؤال کند مادر
تو که بوده است و هرکس اینکار نماید ده هزار درهم باو داده خواهد
شد یکی از میانه داوطلب شده رفت عنان استر عمرو بن عاص را
گرفت و گفت اصلح الله الامیر پدر شما عاص معلوم است وحسب و نسب
او را میدانیم بفرمائید مادر شما کیست عمرو بدون اینکه آشفته و متغیر
گردد و تغییر حال دهد گفت سؤالی بموقع نمودی و مطلب را از اهلش
پرسیدی مادر من نابغه بنت حرملة بن عزه میباشد که اعراب آن را
باسیر گرفتند و در سوق عکاظ فروختند عبد الله بن جدعان او را
خرید و بپدرم عاص بن وائل بخشید از صلب او آبستن شد و فرزند
نجیبی آورد اگر قرار داده اند از بابت این جرأت تو بتو چیزی دهند
برو و بگیر و عنان استر را رها کن

نیز در مستطرف مسطور است که نظر ببعضی اقوال نابغه بنت حرمله
مزنیه عبد الله بن جدعان بوده در طهر واحد چهار نفر که ابو لهب
و امیة بن خلف و ابو سفیان و عاص بن وائل باشند با او جمع شدند آبستن
شد و عمرو را زائید هر یك از آنها گفت از صلب من است و اخر الامر
خود او را حکم قرار دادند چون عاص بن وائل باو نفقه میداد
گفت از عاص است با آنکه شباهت عمرو بابی سفیان زیادتر بود

در اینجا مناسب است شرحی از وضع مناکحت زمان جاهلیت نگاشته
شود بنا بر این گوئیم بموجب فصلی که در یکی از ابواب کتاب النکاح بخاری
است عروة بن زبیر خواهرزاده عایشه از عایشه نقل و روایت کرده
میگوید در زمان جاهلیت چهار قسم نکاح معمول بوده است یکی نظیر یا
مثل نکاحی که معمول اسلام است هر کس دختری را میخواست بولی
یکی دیگر او خبر میداد و شیربها میفرستاد و مناکحت صورت میگرفت
دیگر آنکه شخص بزوجه خود میسپرد که در آنوقت که حایض نباشد بفرستد
مرد معتبری را بمواقعه خود دعوت کند بعد از آن تا مدتی که حمل یا عدم

آن معلوم شود انشخص با زوجهٔ خود نزدیکی نمیکرد و این را نکاح الاستبضاع میگفتند سیم آنکه جماعتی که کمتر از ده نفر نبودند با زنی نزدیک میشدند اگر او آبستن میشد بعد از وضع حمل همهٔ آنها خبر میداد جمله بدون امتناع در مجلس حاضر میشدند زن میگفت معین است که شما هر یک با من جمع شده اید اکنون من فرزندی آورده ام بعد از آن هر کس را که میخواست صدا میکرد و میگفت ای فلان این فرزند تست و او ناچار از قبول بود چهارم آنکه بعضی فواحش بودند و بیرقی محض علامت بر در خانه های خود نصب مینمودند و هر کس میخواست با آنها نزدیک میشد و هر وقت حمل برمیداشتند و فرزندی می آوردند آنهارا که با ایشان نزدیک شده جمع میکردند فرزند را بیکی ملحق میکردند و از آن ببعد فرزند و مادرش از آن او بود بحمد الله تعالی شریعت مقدس ناپسندهارا منسوخ نمود

نبث

جاریهٔ مغنیه بوده است از شواعر عرب بهنر و کمال و حسن و جمال معروف در حق او گفته اند

نبث اذ اسکتت کان السکوت لها ... زینا و ان نطقت فالدر ینتثر
و انما اقصدت قلبی بمقلتها ... ما کان سهم و لا قوس و لا وتر

نیز گفته اند

یا نبث یا نبث قد هام الفؤاد بکم ... و انت والله احلی الخلق انسانا
الا صلینی فانی قد شغفت بکم ... ان شئت سرا و ان احببت اعلانا

میگویند این ابیات را ابراهیم ابن المدبر شاعر و کاتب مشهور که از متمیزان عراق بوده گفته چه عشقی به نبث و به عریب که ترجمهٔ حالش گذشته داشته و در کتاب ابن ظافر از قدرت طبع نبث شرحی نوشته گوید روزی شخصی محض امتحان این مصرع را نظم کرده گفت

یا نبث حسنک یغشی بهجة القمر

و مصرع

ومصرع ثانی را از نبت خواست و بدون تأمل در خال گفت

قد کاد حسنک ان یتبرّنی بصری

تا باز آن شخص گفت

وطیب نشرک مثل المسک قد نمّت ‌ ‌ ‌ ‌ ریّا الریاض علیه فی دجی السحر

نبت در تجدد گفت

فهل لنا منک حظ فی مواصلة ‌ ‌ ‌ ‌ او لا فانی راض منک بالنظر

نتیله

بنت جناب از زوجات عبد المطلب و مادر عباس بن عبد المطلب است ابن اثیر گوید اوّل کسی که در عرب بیت شریف را بحریر و دیباج پوشانید او بود یعنی پسرش عباس در کودکی گم شد نذر کرد پیدا شود بیت معظم را بپوشاند چون پیدا شد بوعده وفا کرد اما در روض انف که شرح سیره ابن هشام است میگوید پوشاندن بیت از آثار اسعد الحمیری از تبابعه یمن است و حدیث است که لا تسبّوا اسعد الحمیری فانه اول من کسی الکعبه وخود اسعد نیز گفته است

وکسونا البیت الذی حرّم الله ملاء معضدا وبرودا
فاقمنا به من الشهر عشرا ‌ ‌ ‌ ‌ وجعلنا لبابه اقلیدا
ونحرنا بالشعب ستة الف ‌ ‌ ‌ ‌ فتری الناس نحوهن ورودا
ثم سرنا عنه نؤم سهیلا ‌ ‌ ‌ ‌ فرفعنا لواءنا معقودا

تبع مشار الیه چنانکه خود درین ابیات گفته بحجاز آمده کعبه معظمه را زیارت کرده و پوشانده و ده ماه در آنجا اقامت نموده و بخدام کعبه امر فرموده که حرم شریف را از اقذار و اصول جاهلیت پاک دارند

نخله

خواهر زن احوص بن جعفر شاعر مشهور است احوص مدتها با و عشق داشت و پنهان میکرد بعد از آنکه نخله بمطر نامی شوهر کرد عشق احوص شدت کرده راز از پرده بیرون افتاد و در اشعار خود او را نام برد این بیت که

در مقدمات بدان استشهاد میکنند و میگویند

الا یا نخلة من ذات عرق　　علیک ورحمة الله السلام

از احوص است که در حق نخله گفته وما بقی آن اینست

سئلت الناس عنک فخبرونی　　هنا من ذاک یکرهه الکرام
ولیس بها احل الله باس　　اذا هو لم یخالطه الحرام
سلام الله یا مطر علیها　　ولیس علیک یا مطر السلام
فلا غفر الاله لمنکحیها　　ذنوبهم وان صلوا وصاموا
فان یکن النکاح احل شئ　　فان نکاحها مطر حرام
فلو لم ینکحوا الا کفاء　　فکان کفیها الملک الهمام
فطلقها فلست لها بکفو　　والا یعل مفرقک الحسام

نزهون

ادیبه ایست از اهالی شهر غرناطه اندلس معروف به بنت القلاعی در بلده مزبوره فضلای بزرگ و علمای صاحب اثر بسیار وجود بهم رسانیده از جمله این فاضله نادره بوده که نظیر آن کمتر آمده طبعی بس شیوا داشته در سال پانصد هجری از مشاهیر شمرده میشده وزیر ابو بکر بن سعید که از حیثیت علم و ادب در میان وزرا فرید و وحید بود بنزهون مهر میورزید و در میان آنها محاورات ادبیه و مطایبات گفته و شنیده میشد گویند روزی این شعر را که مشتمل بر تعریض است ابو بکر بنزهون نوشت

یا من له الفضل من عاشق وصدیق　　اراک خلیت للناس منزلا فی الطریق

مثار البهاد وجواب نوشت

حللت ابا بکر محلا منعته　　سواک وهل غیر الحبیب له صدری
وان کان لی کم من حبیب فانما　　یقدم اهل الحق حب ابی بکر

روزی نزهون در مجلس وزیر مزبور با شاعر مشهور ابو بکر مخزومی اعمی که سخن سرائی هجوگو بود ملاقات نمود و بنای مشاعره و محاوره را گذاشت ابو بکر مخزومی گفت

علی وجه نزهون من الحسن مسحة | وان کان قد امسی من الضوء عاریا
قواصد نزهون توارک غیرها | ومن قصد البحر استقل السواقیا

نزهون نیز بهجو مخزومی پرداخته گفت

قل للوضیع مقالا یتلی الی حین یحشر | خلقت اعمی ولکن تهیم فی کل اعور
جازیت شعرا بشعر فقل لعمری من اشعر | ان کنت فی الخلق انثی فان شعری مذکر

مخزومی گفت

الا قل لنزهونه ما لها | تجر من التیه اذیالها
ولو ابصرت فیشة شمرت | کما عودتنی سربالها

چون سخن از حد ادب تجاوز مینماید ابوبکر بن سعید هر دو را سوگند میدهد که خاموش شوند و ترک مهاجات گویند باز نزهون را با ابن قزمان که از علمای آن زمان بود داستانی است و آن این است که هنگامی که عالم مشار الیه وارد شهر غرناطه میشد لباس زرد رنگی که شعار فقهای آن وقت بود پوشیده چون با نزهون ملاقات کرد او گفت احسنت یا بقرة بنی اسرائیل الا انک لا تسر الناظرین ابن قزمان در جواب گفت راست است که من ناظرین را بمیتوانم مسرور کنم اما سامعین را بمطالب علمیه شاد میدارم تو نباید ناظرین را بدیدار خود مسرت بخشی این مطلب از تو مطلوب است نه از من

نسب خاتون

دختر مظفر الدین یونس بن شمس الدین محمود بن الملک العادل ابوبکر بن ایوب از سلسله ایوبیه و خاتون محدثه ایست که در محضر خطیب مردا و ابن عبد الدائم که از مشاهیر محدثین بوده استماع حدیث کرده بعد از آن بافاضت و تدریس پرداخته مولانا علم الدین البرزالی استاد صلاح الدین صفدی کتاب ابو مسهر را نزد مشار الیها خوانده در ماه ربیع الاول سال ششصد و نود و هفت نسب خاتون در حالتی که زیاده از نود سال داشت درگذشت

نسیبا

از ادیبه‌های اسلامبول و مسماة بنوفیقه خانم بوده است از افراد مسطورات تذکرهٔ فطین مشار الیها دختر سعید بک پسر شریف پاشا و گویندهٔ این غزل لطیف غرا است

تیر نکهک ایلدی اوزجانمه تاثیر	جانا بو کمانکشلک ایله پیر اوله سین پیر
شول خنجر غمزهٔ ایدی دلان کچن اما	چکدی ینه ابروی سیه سینه شمشیر
سودا ایله دیوانه لکم کوردی نیم یار	قلدی او سیه کا کلینی بو نیمه زنجیر
بن یوسف ثانی دیسه م اولمزمی سکا	چون ایلدی یاردلبری بو حسنله تعبیر
لطفکدن اکر اولسه نسیبا دهر حضرت	سبکدن بریسن ایلیه لحوالنی تقریر

نسیبه بنت کعب

از اهالی مدینه و از نژاد مازن بن نجار دختر کعب و زوجه زید بن عاصم انصاری رضی الله عنهما باشد که در جلد اول بعنوان ام عماره ذکری از او شد قبل از هجرت بمکهٔ معظمه رفت و با حضرت رسالت بیعت کرد در غزوهٔ احد شوهر و دو پسر او حاضر بودند خود او نیز بجهاد پرداخت و با مشرکین جنگی سخت کرده و چند زخم برداشته و اهتمامات آن روزه او را بتلطف و توجه خاطر مبارک جناب ختمی مآب صلی الله علیه و آله نایل ساختند در حق مشار الیها و شوهر او زید و پسرانش حبیب و عبد الله دعای خیر کرده و فرموده اند خدایا در بهشت اینان را مصاحب و رفیق من نما مختصر نسیبه بنت کعب از صحابیات مشهوره است و دو صحابیهٔ دیگر نیز مسماة باین اسم بوده اند یکی نسیبه بنت الحارث معروف بام عطیة الانصاریه و دیگری نسیبه بنت نیار

نشوی

بروزن دعوی جاریهٔ شاعرهٔ محمود الوراق است که مسماة بسکن بوده و او را نشوی هم میگفته اند و ترجمهٔ حال او در جلد دوم در حرف سین نگاشته شد

نشوان بنت عبد الله العسقلانی

جمال عبد الله بن علی العسقلانی الکنانی از علمای حنابله بوده نشوان که او را سوده هم میگفته اند دختر او است و از محدثه های مشهوره بشمار می آید خواهر احمد بن عبد الله العسقلانی محدث و الف بنت الجمال الکنانی محدثه که در جلد اول ذکر آن شده میباشد و این هر سه از اشیاخ امام سیوطی بوده اند ولادت نشوان تقریبا در سال هفتصد و هشتاد و هشت اتفاق افتاده از پدرش و سایر محدثین اجازت گرفته است

نصیبین

جاریه بوده است مغنیه از جواری خلیفه مأمون عباسی و در حدیقة الأفراح مسطور است که مأمون خواست ببیند یحیی بن اکثم قاضی مشهور شراب میخورد یا بواسطه زهد از یفعل اجتناب مینماید ابو نواس را گفت در صدد این امتحان باش ابو نواس دختر خود و نصیبین را بر آن داشت که قاضی یحیی را بخوردن شراب تشویق کنند آنها او را مست طافح کردند مأمون خواست ماجری را برای العین ببیند بر سر قاضی آمد دست دفتر آمد و چند نوبت او را باسم او آواز کرد او حال الجواب دادن نداشت نصیبین را گفت بخوان

نادیته وهو میت لا حراک به　　مکفن فی ثیاب من ریاحین
فقلت قم قال رجلی لا تطاوعنی　　دعنی فانی مشغوف باشین

نصیبین بخواند و قاضی فی الجمله بهوش آمد و خواند

یا سیدی و امیر الناس کلهم　　قد جار فی حکمه من کان یسقینی
انی غفلت عن الساقی فصیرنی　　کما ترانی سلیب العقل والدین
لا استطیع نهوضا قد وهی جلدی　　ولا اجیب المنادی حین یدعونی
فاختر لنفسک غیری اننی رجل　　الراح یقتلنی والعود یحیینی

مأمون که این شنید قاضی را بحل کرده نصیبین را باو بخشید و بقولی یحیی دختر ابو نواس را بزنی گرفت و این همان قاضی است که در باب

متعه با مامون معارضه کرد و تفصیل آن اینکه در یکی از اسفار مامون بعنا کوخود جواز متعه را اظهار کرد و متمسک شد بکریمه فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن قاضی ابن بشنید و بجضور خلیفه آمده گفت مردم را مامون بر نا نمود بی جواز استمتاع زنان در اسلام بموجب آیه والذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم مقصور در دو صورتست یکی عقد دائمی یکی مالک رقبه بودن و بفحوای فمن ابتغی وراء ذلک هرکه استمتاع را از دو دیگر در آید خارج از حدود الهیه حرکت کرده بالجمله قاضی متعه را داخل در عنوان ازواج ندانسته و کریمه مبارکه فما استمتعتم را نیز بر وجهی غیر خیال مامون تفسیر نموده نقیض قول خلیفه را اعلان و اعلام کرد

نضار

بضم نون و تخفیف ضاد بمعنی طلاست و دختر ابوحیان نحوی که از ادیبه های اندلس شمرده میشود مسماة باین اسم بوده پدرش شارح تسهیل ابن مالک میباشد و کتاب لادراک للسان الأتراك و زهو الملك فی نحو الترك و کتاب الأفعال را تصنیف کرده و قواعد زبان ترك را بلسان تازی منتشر ساخته چون نضار ذکائی ثاقب داشته پدرش او را از حیان برادرش بیشتر دوست میداشته و او را تمجید میکرده و میگفته کاش حیان مثل خواهرش باهوش و استعداد بود نضار در خدمت پدر تحصیل کرده و در هنگام عزیمت حج از اصحاب ابن الزبیدی حدیث استماع نموده در ماه جمادی الاخری از سال هفتصد و دو متولد شده و در جمادی الاخری سنه هفتصد و سی درگذشته ابوحیان یکسال تمام ملازم تربت او گردید و برای تسلی دل خود باسم نضار رساله نوشت و آنرا النضار فی المسلاة عن نضار نامید صلاح الدین صفدی قصیده در رثاء نضار گفته و برای ابوحیان فرستاده کرد و بیت اول آن این است

بکینا باللجین علی نضار — وسیل الدمع فی الخدین جار
فیالله جاریة تولت — فنبکیها بادمعنا الجواری

نضار نیز اسم دختر ابو حیان محدث است و ترجمه حال ابو حیان زوجه اثیر الدین نادر نضار در جلد دوم در حرف راء گذشت صلاح الدین صفدی میگوید مشار الیها از نساء مشهوره او اسط مائه هفتم هجری است و در مصر وفات کرده در اثمار علی القادری مسطور است که فقیهه حنفیه که خواهر ملک دقاق و مادر شمس الملوک است زمرد خاتون نام داشتند

نضیره

اسم جاریه ام سلمه است و در کتب احادیث ذکری از وی شده

نضرة العبدیه

صاحب تاج العروس گوید نضرة العبدیه تابعیه ایست که از حضرت امام حسن بن علی علیهما السلام روایت حدیث کرده

نعم

بضم نون و سکون عین دختر حسان بن ثابت الانصاری شاعر النبی صلعم و زوجه شماس بن عثمان المخزومی صحابی است شاعره مشار الیها از فصحای صحابیات بوده چون شوهر او شماس در غزوه احد شهید شد در مرثیه او گفت

یا دمع جودی بعین غیر ابساس — علی کریم من الفتیان لباس
صعب البدیهة میمون نقیبته — حمال الویة رکاب افراس
اقول لما خلت منه مجالسه — لا یبعد الله منا قرب شماس

نعم

جاریه مغنیه مامون عباسی است که در حسن و جمال بی عدیل و مثال بوده سیوطی در کتاب حدیقة الافراح از ابو محمد الیزیدی نقل کرده گوید مشار الیه گفت روزی بحضور مامون رفتم بهار بود و در باغچه دلکشائی نشسته نعم در حضور او تغنی میکرد و میخواند

وزعمت انی ظالم فهجرتنی — ورمیت فی قلبی بسهم نافذ
فنعم ظلمتك فاغفری وتجاوزی — هذا مقام المستجیر العائذ
هذا مقام فتی اضر به الهوی — اولیس عندکم ملاذ اللائذ
ولقد اخذتم من فؤادی لبه — لاشل ربی کف ذاك الآخذ

مأمون از این ابیات زائد الوصف محظوظ گردید چند بار حکم بتکرار آن کرد بعد از من پرسید آیا بهتر از خالی که در آن هستیم خالی هست گفتم بلی یا امیر المؤمنین خال شکر این نعمت عظمی که بخلیفه عطا شده است گفت آری چنین است عطیه ها بمن داد و امر کرده هزار درهم آورده بفقرا بذل نمودند و این بیت ابن فارض که اسم نعم در آن ذکر شده هم اسماء نساء است میگوید

اذا انعمت نعم علی بنظرة — فلا اسعدت سعدی ولا اجملت جمل

نفیسة الطاهرة

ست نفیسه دختر حسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است که در قرافه مصر مدفون و مزارش زیارتگاه خاص و عام است و بطاهره و کریمة الدارین ملقب میباشد در سال صد و چهل و پنج هجری در مکه معظمه متولد شده و در مدینه منوره با زهد و عبادت بسر برده با اسحق المؤتمن پسر حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیهم بالین شده و از آن صلب پاك یك پسر و یك دختر آورده که قاسم و ام کلثوم نام داشته اند پس از آن با شوهر و فرزندان خود بمصر رفته و چون هفت سال در آنجا سر کرده در ماه رمضان سال دویست و هشت برای قرب شناقه اهالی مصر را با و عقیدت و اعتقادی کامل حاصل شده پس از ارتحال شوهرش میخواست آن جسد شریف را بمدینه منوره حمل کرده در قبرستان یا روضه بقیع دفن نماید مصریها مستدعی شدند که محض تبرك و کسب یمن آن نعش پاك را اینجا که مصر است سپارد قبول کرده بعد از انجام اینکار اسحق المؤتمن با دو فرزند خود بوطن یعنی مدینة الرسول معاودت

نمود گویند در تشییع جنازۀ ست نفیسه بقدری ازدحام کرده بودند که
صحرا چون بلاد پر جمعیت مینمود آن ذات مقدس متمول و کرم داشت
بفقرا و مرضی تلطفات میکرد قائم اللیل و صائم النهار بود و میگویند
در ظرف سه شبانه روز یکبار طعام میخورد و ناشوهرش حاضر نمیشد دست
بتناول غذا ای نمی آلود و در حال احتضار روزه دار بود جمعی افطار صوم
او را مسئلت کردند گفت سبحان الله سی سال است مسئلت کرده ام که صائما
از دنیا بروم چگونه از آرزوی سی ساله دست کشم و در آنحال این بیت
میخوانده است

اصرفوا عنی طبیبی	ودعونی وحبیبی
زادنی شوقی الیه	وغرامی ونحیبی

چون این بیت بخواند شروع بتلاوت سورۀ انعام کرد و چون باین آیۀ
شریفه رسید که لهم دار السلام عند ربهم جان بداد و قدم در
حظیرۀ قدس نهاد
امام شافعی در آن عصر ساکن مصر بود بزیارت ست نفیسه میرفت
و از پس پرده طلب ادعیۀ خیریه مینمود و در صلات تراویح اکثر بمسجد
معظمۀ مشار الیها روح الله روحها حاضر میشد
در بعضی کتب نوشته اند در آن زمان احمد بن طولون در مصر حکومت
مینمود و در اوائل حال راه ظلم و تعدی می پیمود اهالی بحضرتش
شاکی شدند گفت چه روز احمد سوار میشود عرض داشتند آنروز
بر سر راه احمد آمد و چون موکب او رسید او را صدا کرده طلبید احمد
پیاده شده بخدمتش شتافت او صفحۀ بر احمد داد که در آن نوشته بود
(ملکتم فاسرتم وقدرتم فقهرتم وخولتم فعسفتم وردت الیکم
الارزاق فقطعتم هذا وقد علمتم ان سهام الاسحار نافذة غیر مخطئة
لاسیما فی قلوب اوجعتموها واجساد اعریتموها اعملوا ما شئتم فانا
صابرون وجوروا فانا مستجیرون واظلموا فانا الی الله المتظلمون

وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون) احمد بن طولون بعد از مطالعهٔ این سطور در حضور ست نفیسه استغفار کرد و دست از تعدی وظلم کشید و عدل و انصاف را پیشنهاد نمود اما این روایت ضعیف و خالی از صحت است چه حکومت احمد بن طولون در مصر سی چهل سال بعد از زمان ست نفیسه است شاید با سلطان دیگر این محاوره و معامله اتفاق افتاده باشد

نفیسة الطرابلسیة

از نساء غریبه ایست که در سال هفتصد و پنجاه و چهار در زمان معتضد بالله ابو الفتح ابو بکر ثانی خلفای عباسیهٔ مصر پیدا و ظاهر شد این دختر را سه دفعه بزنی گرفته اند و هیچیک از شوهرهای او قادر بنزدیکی با او نشده او را ازتقا فرض نموده رها کرده اند چون سال عمر این زن بپانزده رسید پستانهای او در سینه اش ناپدید گردید و از محل معهود چیزی بقدر انگشت بیرون آمد که در حقیقت آلت رجولیت بود با حجبه من صحائف الاخبار و از امثال و نظایر این فقره است که در کتاب اخبار الدول مسطور شده میگوید شیخ محمد الدمامینی در کتاب عین الحیات نوشته است همسایهٔ ما را دختری بود صفیه نام همین که پانزده ساله شد آلت رجولیت در او ظاهر آمد و ریشش شروع بدر آمدن کرد و آخر الامر این صفیه هم دارای فرج بود هم ذکر

نفیسه سلطان

چند نفر از خواتین دودمان آل عثمان مسماة باین اسم بوده اند اقدم آنها نفیسه سلطان دختر سلطان مراد است که او را در سال هفتصد و هشتاد و هفت بر قرمان اوغلی علی بیک تزویج کرده اند علی بیک مشار الیه چون باین شرف نایل گردید راه عصیان پیمود و کفران نمود اما بشفاعت زوجهٔ خود رها گردید و نفیسه مادر ابو العمیطر السفیانی است که در اوان خلافت محمد الامین العباسیی

در شام خروج کرد و دختر عبد الله بن العباس بن علی بن ابی طالب ع
ابو العمیطر که اصل اسمش علی است چون پسر عبد الله بن خالد بن یزید بن
معاویه است در مقام مفاخرت گفته است انا ابن شیخی صفین

دو نفر صحابیه بنیز مسماة به نفیسه بوده اند و نفیسه بنت عبد الله بن
عبد الرحمن بن ابی بکر از عایشه بنت طلحه که ترجمهٔ حالش گذشت متولد
شده و نفیسه بنت منیة خواهر یعلی بن منیه زنی است که فیما بین جناب
خدیجه و حضرت رسول صلی الله علیه و آله واسطه بوده در یوم الفتح
قبول اسلام نموده حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله با و احترام
میفرموده اند

نوار

بفتح نون و تخفیف واو زنیرا گویند که در کمال عفت و پرهیزکاری باشد
و از نساء مشهورهٔ عرب چند زن مسماة باین اسم بوده اند یکی از آنها
نوار بنت اعین المجاشعیه دختر عم شاعر مشهور فرزدق است که او را بزنی
گرفت و طلاق داد مشار الیها مسمای اسم خود بوده و پیوسته راه عفت
و استقامت پیموده و مشربا با فرزدق پسر عم خود کمال مباینت و ضدیت
داشته چه او شاعری متجاهر بفسق بود و نوار از هرچه جز صلاح
و تقوی اجتناب مینمود اما داستان مزاوجت این پسر عم و دختر عم
از اینقرار است که نوار در آنجا که اقامت داشت از اقاربش جز فرزدق
کسی نبود که متصدی امر ولایت او گردد در اینحال یکی از قبیلهٔ قریش که
کفو نوار بود طالب تزویج او شد نوار گفت اختیار با فرزدق است
فرزدق به نوار گفت تو در شام خویشان داری که از من بتو نزدیکتر اند
بیم دارم یکی از آنها بیاید و امر ولایت مرا در بارهٔ تو تصدیق نکند بنابرین
تو باید نزد چند نفر اقرار و اعتراف کنی که خود مرا ولی قرار دادی نوار
نزد چند نفر اقرار کرد فرزدق رو بجماعت شهود کرده گفت شاهد باشید
که من نوار را در مقابل یکصد نفر شتر ماده برای خود تزویج کردم

مَن عمّ زادهٔ او هیثم و از همه کس باینامر اصلح و احق میباشم بدینوضع
نوار در حبالهٔ نکاح فرزدق در آمد امّا از آنجا که فرزدق اهل فجور بود
و منظری کریه داشت نوار از و گریزان بود و رو باو نمینمود هرچه
فرزدق باستمالت پرداخته میگفت

هلمّی لابن عمّك لا تکونی — کمختار علی الفرس الحمارا

نوار تمکین نکرد و چنانکه در حرف ثاء اشاره نمودیم بر تماضر زوجهٔ عبد الله
بن زبیر متوسّل شد باینمعنی که نوار از بصره بمکّهٔ معظّمه که ابن زبیر در
آنجا سلطنت داشت رفت و بزوجهٔ او توسّل نمود فرزدق نیز از
عقب او وسیله بر پسر ابن زبیر ملتجی گشت نوار در کار غلبه بود
که فرزدق بر عبد الله وارد شده خواند

لیس الشفیع الذی یأتیك مؤتزرا — مثل الشفیع الذی یأتیك عریانا

بعد از آن عبد الله ساعی شده التیامی در میانه پدید آمد و پنج فر
زند از بطن نوار فرزدق را آمد که لبطه و سبطه و حبطه و رکضه و زمعه
نام داشتند امّا فرزدق از خوی خود دست نکشیده نوار را آزار میکرد
بعلاوه حدراء نام عیسویّه را بزنی گرفت رفته رفته صبر نوار بطاقت
آمده طلاق را مستعدّ شد و مطلّقه گردید نوار آزاد و مشعوف
گشت و فرزدق پشیمان چنانکه اشعار ذیل را ورد زبان کرده میگفت

ندمت ندامة الکسعی لمّا — غدت منّی مطلّقة نوار
وکانت جنّتی فخرجت منها — کآدم حین اخرجه الضرّار
وکنت کفاقئ عینیه جهلاً — فاصبح لا یضیئ له نهار
ولو انّی ملکت یدی و قلبی — لکان علیّ للقدر الخیار
وما طلّقتها شبعاً ولکن — رایت الدهر یاخذ ما یغار

و نوار مریه محبوبهٔ شاعر مخضرمی لبید بن ربیعة العامری بوده و در
قصیدهٔ معلّقهٔ خود از آن نام برده
و نوار اسم زن خولی اصبحی بوده که بعد از حرکت شنیع و کار کفرآمیز

مشهور او قسم خورده دیگر سربا لین او نگذارد

و دو نفر صحابیه هم مسماة بنوار بوده که یکی از آنها از نژاد عدی بن النجار دختر صرمة بن مالك و مادر زید بن ثابت الانصاری کاتب النبی است

نوربانو

مادر سلطان مراد خان ثالث و بانوی سرای سلطان سلیم ثانی بوده و اول خاتونی است که در دولت عثمانی بمهد علیا یی کسب نفوذ نموده جامع عتیق والده را که در اسکدار واقع است او بنا کرده

نورجهان بیگم

از بانوان حرم سرای جهانگیر پادشاه ابن اکبر پادشاه از سلاطین هند بوده خوش طبع و شیرین زبان و بعضی اشعار او همان دقت و نازکی شعر شعرای هند دارد و از آنجمله است شعری که در مدح شوهر خود جهانگیر گفته وضمنا با و اظهار محبت کرده میگوید

توانه تکمهٔ لعل است بر لباس حریر ‌ ‌ ‌ شده است قطرهٔ خون منگریبان گیر

و در مطلع غزلی میگوید

نام تو بردم و زدم آتش بجان خویش ‌ ‌ ‌ در آتشم چو شمع ز دست زبان خویش

گویند ابتدا شیرافکن نامی از سرداران پادشاه او را تزویج کرده و خود باین مناسبت گفته

نورجهان گرچه باسم زنست ‌ ‌ ‌ در صف مردان زن شیرافکن است

بعد از آنکه شیرافکن در گذشت در حرم پادشاه راه یافت و در سلك بانوان منسلك گشته در هر حال از نساء مشهوره است صاحب ابیات رشیقه از وست

بقتل چون منی کر خاطر خشنود میگردد ‌ ‌ ‌ بجان منت ولی تیغ تو خون آلود میگردد

و قطعهٔ ذیل را که با تغییرات دیده شده با و نسبت داده اند میگویند گفته است

وای بر شاعران نادیده ‌ ‌ ‌ غلطی را بخود پسندیده

سرو را قد یار میگوید بند | ماه را روی او لشنجیده
ماه جرمی است نا تمام عیار | سرو چوبی است نا تراشیده

نهالی

شاعرۂ فارسیہ است از اہالی شہر سمرقند در سال نہصد ہجری حیات داشتہ در شہر سمرقند محل دلکشائی است معروف بر بین الطاقین روزی مشفقی شاعر با چند نفر از شعرای دیگر بانجا رفتہ انجمنی کردہ بودند نہالی از انجا گذشتہ آنہا را دیدہ نزدیک ہیر رود و میگوید دیشب شعری گفتہ ام کہ مضمونی بکر دارد و آن شعر اینست

هلال نیست کہ بر اوج چرخ جا کرده | فلک بکشتن من تیغ بر هوا کرده

اهل انجمن بسیار تمجید میکنند و نہالی بر اعجاب بخود می افزاید و اصرار میکند کہ اگر میتوانید نظیر این بیت بیارید مشفقی کہ طبعاً بہزل مایل بوده گفتہ

مناره نیست کہ پہلوی طاق جا کرده | زمین .... تو ... بر هوا کرده

نہالی شرمندہ شدہ دیگر گرد مشاعرۂ مردان نگشت انتہی

اینست انچہ در شرح حال نہالی نوشتہ اند و نگارندہ تعجب مینماید از تمجید اہل انجمن شعر اشعر نہالی را و امر از اعجابی کہ او بخود داشتہ چہ بگفتۂ شیخ اجل بزرگوار سعدی رحمۃ اللہ علیہ ہمہ کس را عقل و کفایت خود بکمال نماید و فرزند خود بجمال مخصوصاً نہالی کہ شعری موزون کردہ و بعقیدۂ خود مضمونی تازہ آوردہ شنیدہ است میگویند تیغ بالا برد یا شمشیر بلند کرد نمیدانند تیغ بر هوا کردہ دو غلط دارد و مضمون بالفرض کہ چیزی باشد با این دو غلط موهون است فلینبذ غالباً در کار از بی بصیرتی است

ہندیہ

از جواری عشیرۂ بنی ہند و نساء عصر رسالت یعنی کنیزی بکی از خانمہای

قبیلهٔ عبد الدار بوده خود راه توحید و مالکش طریق شرک می پیمود بنا برین پیوسته او را آزار مینموده و میگفته تا یکی از اصحاب محمد صم تو را از من نخرد از جفای من آسوده نخواهی شد ابوبکر این بشنید او را خرید و آزاد کرد و مولانا جلال الدین رومی روح الله روحه داستان هدیره را در مثنوی بابیی حقایق معنوی نظم کرده و دقیقه با بان داند که چه کرده و چه گفته است

نیلوفر خانم

زوجهٔ غازی سلطان اورخان و مادر سلطان مراد و سلیمان پاشای غازی و دختر تکفور یارحصار بوده او قاپی که سلطان عثمان غازی جد سلاطین عثمانی عثمان بک بود و در اناطولی فتوحات مینمود و ملوک اطراف که حکمرانان روم و ملقب به تکفور یعنی صاحب بودند و در باطن ازو کمال وحشت و اندیشه را مینمودند هریک با اورخان راه مودت می پیمودند و هدایا و تحف از هر جانب ارسال و مرسول میشد و عثمان غازی هم در موقع ییلاق بعضی اشیاء گرانبها و زنان را که سنی داشتند به تکفور بیله جک میسپرد و اظهار اعتماد و اطمینان باو میکرد در آن اوان خواستند دختر تکفور یارحصار را که نیلوفر خانم باشد بزنی به تکفور بیله جک دهند و تکفور بیله جک چون می اندیشید که اگر عثمان غازی در آن حدود تمکن بهم رساند و دایرهٔ استقلال خود را وسعت دهد او و سایر تکفوران مضمحل میشوند همیشه در صدد بود که او و اتباعش را از آن حدود بتدبیری طرد یا نابود کند در موقع این مواصلت و مزاوجت با تکفورها بمشاورت پرداخته قرار داد عثمان غازی را بولیمهٔ عروسی و ازدواج با دختر تکفور یارحصار دعوت کند چون اجابت کند و بیاید او را مقتول و معدوم سازد مختصر در سال ششصد و هشتاد و نه تاسیس اساس عروسی مفصل و مجللی نموده و میخائیل کم خرمن قیا را که سابقهٔ محبت و الفتی با عثمان غازی داشت

نزد او بدعوت فرستاد او بنا بر عالم مصادقت و مخالصتی که با غازی داشت مواضعهٔ تکفورها را بوی اظهار و اعلام کرد اتفاقاً زمان ییلاق بود عثمان غازی میخائل را مرخص نمود و گفت صندوقهای اشیا قیمتی را با پیرزنان نزد تکفور بیله جك خواهم فرستاد و خود با خواص حرم وافاریب عزیمت ییلاق کرده بمحل عروسی خواهم آمد و چون جمعیت زیاد است و در هر جا نمی گنجد بهتر آنکه عروسی را در محل با وسعتی قرار دهند تکفورها که فقط باعدام عثمان غازی راضی بودند بخود وعده بعضی غنایم هم دادند و پیغامی را که میخائل رسانده از بشارات دانستند و چون چاقر پیکار برای سور گاه معین شد عثمان غازی چهل نفر از عساکر خود انتخاب کرده با آنها لباس پیرزن پوشانید و بقلعهٔ تکفور بیله جك فرستاد و خود با خیلی از سواران و دلیران متوجه محل ضیافت گشت دلاوران چون بقلعهٔ مزبور رسیدند بمناسبت جشن عروسی جز بعضی مستحفظین کسی را در قلعه ندیدند آنها را از دم شمشیر گذرانیدند و قلعه را متصرف شدند و بعثمان غازی واقعه را خبر دادند غازی بعد از اطلاع بر اسب خود سوار شده براه افتاد و چنان وانمود کرد که فرار میکند و بعضی عساکر خود را در عقب گذاشت و خود با جمعیتی در محل مناسبی کمین کرد تکفورها فریب خورده و مغرور شده گفتند دشمن را حاضر شاید گذاشته جان بدر برد دنبال او را گرفتند همینکه بکمین گاه نزدیک شدند عثمان غازی با دلیران چون شیر بیرون آمده منتقماً وقتی را طعمهٔ شمشیر کردند نیلوفر خانم عروس را اسیر نموده وی را بفرزند خود اورخان غازی بزنی داد و خود او را نیلوفر خانم نامید خلاصه این زن صاحب خیرات و مبرات است و آثار بسیار از او بیادگار مانده است از جمله پلی است بر روی نهری که در صحرای بروسه جاریست بنا ساخته که معروف به نیلوفر صویی شده

حرف الواو

حرف الواو

واصله

لقب ام حکیم زوجه عبد العزیز اموی و مادر او زینب است چون جمال هر عضو وصل بکمال بوده بهر یك از آنها واصله لقب داده و مخصوصا ام حکیم را واصلهٔ بنت واصله می گفتند و واصله که در حدیث او را لعن کرده اند زنی بوده است در جوانی فاجره که در پیری قیادت میکرده

وجیهه بنت اوس الضبیه

از نساء قبیلهٔ بنی ضبه و شاعره ایست خوش سخن ابیات ذیل از اشعار او در دیوان حماسه دیده شده میگوید

وعاذ له تغدو علی تلومنی	علی الشوق لم تمح الصبابة من قلبی
فمالی ان احببت ارض عشیرتی	واحببت طرفاء القصیبة من ذنب
فلو ان ریحا ابلغت وحی مرسل	حفی لناجیت الجنوب علی النقب
فقلت لها ادی الیهم تحیتی	ولا تخلطیها طال سعدك بالترب
فانی اذا هبت شمالا سئلتها	هل ازداد صداح النمیرة من قرب

وحشیة الجرمیة

معشوقهٔ یزید بن الطثریه برادر زینب بنت الطثریه است که ترجمه حالش در حرف زاء گذشت وحشیه نیز از اماء شواعر است و اشعار یکه در حرف زاء بزینب نسبت داده شد در اغانی ابو الفرج باین زن نسبت داده است

ورثه

بکسر واو و سکون راء بنت ثعلبه زوجه ذهل بن شیبان بن ثعلبه از مشاهیر نامداران عرب است و در اشعار او را یاد کرده اند چنانکه در کتب مقدمات شعر مسطور در ذیل باسم همین زن است

لوکنت

لو کنت من مازن لم تستبح ابلی   بنو اللقیطة من ذهل بن شیبانا

ورثه اوّل کسی است که گفته است بخ بخ ساق بخلخال و بعد این عبارت مثل شده و شرح آن این است که زنی از بطن بنی تغلبه مسمّاة برقاش از شوهر خود طلاق گرفته در حبالهٔ نکاح ذهل بن شیبان شوی ورثه در آمد و ورثه غالباً ناصر اتخود را آزار میکرد و اظهار افزاری مینمود روزی رقاش آرایش کرده خلخال بپا نموده نزد ورثه آمد و عرض جمال کرد ورثه بطور استهزاء گفت بخ بخ ساق بخلخال رقاش گفت اجل ساق بخلخال لا کخالک المختال ورثه متغیر شده بر رقاش حمله کرد که او را بزند چون جثه و زور رقاش بیشتر بود کار بعکس شد و ورثه این دو بیت گفت

ایا ویح نفسی الیوم ادرکنی الکبر   ا ابکی علی نفسی العشیة ام اذر

فوالله لو ادرکت فی بقیتی   للاقیت ما لا فی صواحبک الاخر

ذهل بن شیبان را از بطن رقاش چهار فرزند آمد و آنها مره و ابو ربیعه و محلم و حارث نام داشتند و محلم پدر عوف مشهور از رؤسای قوم ربیعه بوده و عوف در مثل لا حرّ بوادی عوف همان پسر محلم است

وزیره

بنت المنجا التنوخیة الدمشقیة از مشاهیر محدثه های شام است از ذکور و اناث جماعتی از مشار الیها اجازه گرفته اند

وشیکه

صاحب اغانی گوید وشیکه مملوکهٔ بذل مغنیه است که ترجمهٔ حالش بنحو اجمال در جلد اوّل گذشت و از آنجا که وشیکه بسیار خوش تقریر و بیان بوده بذل حاجتی که با امرا و ملوک داشت این جاریه را میفرستاده و بزبان او عرض میکرده امّا بذل خود نیز چنانکه اشاره شد از جواری و مملوکهٔ جعفر بن موسی الهادی از بزرگان خاندان عباسیه بوده است و انقدر هنرمند که قیمت گزافی بهم رسانیده گویند محمّد بن زبیده عمزادهٔ جعفر از جعفر خواهش کرد که بذل را باو بفروشد یا ببخشد جعفر گفت من کنیز فروش

نبستم و چون مدبره است نیز نمیتوانم بخشم
محمد بن زبیده شبی در وقتیکه جعفر مست بود بذل را کرین آنده بخانه خود برد و علی الصباح مخصوصاً جعفر را دعوت نمود جعفر چون بخانه محمد رفت بذل را آنجا دید و دانست خود نیز بی میل نیست که در خدمت محمد بن زبیده باشد رضا به بیع آن گردید این بود که حرّاقه یعنی سفینه را که نشسته و از راه دجله بخانه محمد آمده محمد کفش از نقره پر کردند و هنگام معاودت جعفر در بهای بذل باو دادند از این که نوشته اند محمد بن زبیده آنقدر جواهر باین جاریه داد که احدی بمعادل آن نایل نگردیده چون محمد درگذشت از امرای عسکریه و کتاب و اشراف بسیار کسان خواستگار بذل شدند او قبول نکرد و بی شوهر بسر برد و اسم مادر ابو مسلم صاحب دعوت بنی العباس نیز وشیکه بوده است

وفاء

مجدی افندی مترجم شقایق میگوید مادر شیخ مصلح الدین مصطفی از مشایخ عصر سلطان بایزید مسماة به وفا بوده در اینصورت میبایست شیخ مشار الیه به ابن الوفا مشهور شود لکن در سده تربت او این بیت نوشته شده

خواهی که بدانی سفر شیخ وفا را — دریاب ز تاریخ الی رحمة ربه

و در بعضی قطعات خط خود چنین رقم کرده (کتبه الحقیر مصطفی بن احمد الصدری القنوی المدعو بوفا) بنابرین معلوم میشود وفا لقب خود شیخ است

ولاده

بفتح واو و تشدید لام دختر المستکفی بالله محمد بن المستظهر بالله عبد الرحمن بن عبید الله بن الناصر لدین الله از ملکزاده های اندلس و فاضله و ادیبه های بسیار مشهور آن مملکت بوده در یکطرف تاج خود با کلابتون این بیت رقم نموده

انا والله اصلح للمعالی — وامشی مشیتی واتیه تیها

و بر طرف دیگر این بیت را

وامکن عاشقی من صحن خدّی ۞ واعطی قبلتی من یشتهیها

صاحب کتاب سرح العیون شرح رساله ابن زیدون گوید بعد از آنکه المستکفی پدر ولاده مغلوب ملوک الطوایف شد و مقتول گشت مشار الیها حجاب احتشام خود را مبتذل ساخت و با بزرگان اهل سخن بنای مشاعره و ملاقات گذاشت بعد از آن از ادبای عصر و الوزرا ابن ابو الولید احمد بن عبد الله بن احمد بن غالب بن زیدون المخزومی الاندلسی که جامع فضایل و کمالات بود مفتون ولاده گردید و وزیر ابو عامر بن عبدوس دربن معاشقه با او بنای رقابت گذاشت یعنی زنی را نزد ولاده فرستاد که میل و عشق ابو عامر را باو تبلیغ کند و او را بر آن بدارد که حفظ مواصلت خود را خاص ابو عامر نماید ابو الولید بن زیدون شنید رساله از زبان ولاده جواب بر ابو عامر نوشت و در آن رساله استهزا و سخریه بلکه هجای ابو عامر است و آن رساله معروف شد و بدست ادبا افتاد

نگارنده گوید سرح العیون شرح همین رساله است و ولاده چندی با ابن زیدون سرّی و سرّی داشته و در آنحال گفته است

ترقّب اذا جنّ الظلام زیارتی ۞ فانی رایت اللیل اکتم للسرّ
وبی منک ما لو کان بالبدر لم ینر ۞ وباللیل لم یظلم وبالنجم لم یسر

و وقتی آن خالصیت بکدورت مبدّل شده در آنحال گفته است

ان ابن زیدون علی فضله ۞ یلهج بی شتماً ولا ذنب لی
یلحظنی شزراً اذا جئته ۞ کانما جئت لاخصی علی

اشارت بذلک الی عبد للوزیر کان متهماً به نیز گوید

ولقبت المسدس وهو نعت ۞ تفارقک الحیاة ولا یفارق
فلوطی ومأبون وزان ۞ ودیّوث وقرنان وسارق

و ابن زیدون را قصاید غرّا و اشعار آبدار است و در رقابت ابو

عامر بن عبدوس میکوید

وغرك من عهد ولادة	سراب ترائی وبرق ومض
هی الماء یابی علی قابض	ویمنع زبدته من مخض

فتح ابن خاقان صاحب قلائد العقیان در محبت ابن زیدون بولادهٔ میکوید وکان یکلف بولادة ویهیم ویستضیئ بنور محیاها فی اللیل البهیم ودر وصف ولاده میکوید وکانت من الأدب والظرف وتتمیم السمع والطرف بحیث تختلس القلوب والألباب وتعید الشیب الی اخلاق الشباب ولاده خلیے عمر کرده وشوهر اختیار ننموده مهجة القرطبیه که ترجمهٔ حالش گذشت شاگرد او بوده در شب سیم ماه صفر سال چهارصد وهشتاد یا هشتاد وچهار درگذشت مادر ولید بن عبد الملک وسلیمان بن عبد الملک از خلفای بنی امیه که دختر عباس بن حزن العبسی بوده نیز ولادهٔ نام داشته است

وهبه

از قراری که در جلد سیزدهم اغانی در ذیل احوال احیحة بن الجلاح مسطور است وهبه مملوکهٔ محمد بن عمران القروی ومغنیهٔ با مهارت بوده در وصف او گفته اند

یا وهب لم تبق لی شیئا اسر به	الا الجلوس فتسقینی وتسقیا
وتمزجین بریق منک لی قدحا	کانه قبر رضاب المسک من فیك
یا اطیب الناس ریقا غیر مختبر	الا شهادة اطراف المساویك
قد زرتنی زورة فی الدهر واحدة	ثنی ولا تجعلیها بیضة الدیك
ما نلت منك سوی شیء اسر به	ولست ابصر شیئا من مساویك
فان ملکت ولم تملك فقلت لها	ما کل ما لکت نزدی بمملوك

حرف الهاء

ام الخیر هاجر

دختر

دختر قاضی علاء الدین علی بن محمد بن سعید بن محمد بن علی الحلبی معروف باین خطیب و از محدثه های مشهوره و از اشیاخ امام سیوطی است عایشه بنت محمد بن عبد الهادی و برخی از محدثین بمشار الیها اجازه داده اند

هاجر

نیز محدثه ایست که در سال هفتصد و نود در قدس متولد شده و او را عزیزة المقدسیه میگفتند او هم از اشیاخ سیوطی است و امام مشار الیه نایده در حیات ابن هاجر و ام الخیر هاجر بدرود زندگانی گفته باشد چه در کتاب المنجم فی المعجم تاریخ وفات انها را ننوشته است و هاجر خوند زوجه سلطان برقوق از نساء مشهوره بوده و در انباء ابن حجر در جزو متوفیات سال هشتصد و سی و سه اسم او مذکور و مسطور است

هاله بنت وهیب

دختر وهیب ابن عبد مناف بن زهره عمزاده آمنه بنت وهب و مادر حضرت حمزه است وقتیکه عبد المطلب آمنه را برای پسر خود عبد الله تزویج میکرد هاله را هم برای خود بزنی گرفت و حمزه از بطن هاله متولد شد چون حضرت رسول صلعم نیز متولد شدند بعقیده اهل سنت و جماعت ثوبیه آزاد کرده ابو لهب با شیر پسر خود مسروح چند روزی آن دو مولود مبارک را ارضاع نمود بنا بر این حضرت حمزه هم عم بزرگوار حضرت رسول و هم برادر رضاعی آنجناب است و هاله بنت خویلد خواهر حضرت خدیجه و مادر ابو العاص بن الربیع داماد حضرت رسول است

هدیه

از اعیان عصر صفدی و دختر علی بن عسکر الشیخ و مکناة بام محمد البغدادیه است و از محدثه هائی میباشد که در اواخر مائه ششم هجری در بغداد زندگانی میکرده زهد و صلاحش بکمال و اکثر بفرایض و نوافل اشتغال داشته از محدث ابن الزبیدی و جعفر الهمدانی و سایر اخذ روایت حدیث کرده علاء الدین برزالی استاد صلاح الدین صفدی که بدو من مسند الدنیا را

نزد او خوانده و در مسافرت از شام بقدس شریف با او همسفر شده هم در بیت المقدس هم در خلیل الرحمن بمن درس حدیث داد بخانهٔ ما آمد و شد داشت و روزها اقامت میکرد اکثری از طلبهٔ علوم از وی اخذ علم و استفاده مینمودند در هیجدهم جمادی الاولی سنهٔ هفتصد و دوازده در قدس وفات کرد

هزیله

پنجنفر از صحابیات هزیله نام داشته اند یکی از آنها هزیلهٔ بنت الحارث الهلالیه است که خواهر میمونه بنت الحارث الهلالیه باشد و اسم مادر شاعر مشهور جمیل وضاح الیمن نیز هزیله بوده

هند بنت اثاثه

دختر اثاثه بن عباد بن المطلب ابن عبد مناف القرشیه المطلبی از فصحاء صحابیات است در هزیمت احد زوجهٔ ابو سفیان هند بنت عتبه روی سنگ بلندی رفته این ابیات خواند

نحن جزيناكم بيوم بدر	والحرب بعد الحرب ذات سعر
ما كان عن عتبة لي من صبر	ولا اخي وعمه وبكر
شفيت نفسي وقضيت نذري	شفيت وحشي غليل صدري
فشكر وحشي علي دهري	حتى ترم اعظمي في قبري

هند بنت اثاثه ابیات ذیل را در جواب او گفت

خزيت في بدر وغير بدر	يا ابنة وقاع عظيم الكفر
صبحك الله قبيل الفجر	ما الهاشميين الطوال الزهر
حمزة ليثي وعلي صقري	اذ رام شيب وابوك غدري
فخضبا منه نواحي النحر	بكل قطاع حسام يفري

در جواهر ملتقطه مذکور است که اسناد این رجز بهند بنت اثاثه مغایر با مسطورات کتب معتبرهٔ سیر و ادب است چه آنها این ابیات را به اروی بنت عبد المطلب نسبت داده اند چنانکه در جلد اول ذکر شد

هند بنت اسماء

دختر اسماء بنت خارجه الفزاری از جوانمردان تابعین است و از زوجات حجاج ظالم او و هند دختر مهلب ابن ابی صفرة الازدی هر دو در بقعه نکاح حجاج بودند شبی حجاج در خواب دید هر دو چشمش کور شده در خیال خود تعبیری برای این رؤیا پیدا کرده آن دو زن را یک مرتبه طلاق داد چندی نگذشت که پسرش محمد در گذشت و همان روز فوت او خبر وفات برادرش محمد بن یوسف از یمن رسید آنوقت ملتفت تعبیر خواب شد و فرزدق دو بیت ذیل را در مرثیه آنها و تسلیت حجاج گفته

ان الرزیة لا رزیة مثلها	فقدان مثل محمد و محمد
ملکان قد خلت المنابر منهما	اخذ الحمام علیهما بالمرصد

هند بنت الحرث المریة

معشوقه شاعر مشهور عمر ابن ابی ربیعه است و در حق او گفته

وعدت هند وما کانت تعد	لیت هندا انجزتنا ما تعد
واستبدت مرة واحدة	انما العاجز من لا یستبد

عمر که پسر عبدالله ابن ابی ربیعه از اشراف بنی مخزوم و اکابر اصحاب است اهل فسق بوده و بر زنان دست اندازی مینموده از جمله با هند بنت الحرث راه جدا شد و هند در جائی بعمر ابن ربیعه خطاب کرده و گفته ویحک یا عمر اسمع منی لو رأیتنی منذ ایام واصبحت عند اهلی فادخلت رأسی فی جیبی فنظرت الی حری فاذا هو ملأ الکف ومنیة المتمنی فنادیت یا عمراه یا عمراه قال عمر فصحت یا لبیکاه یا لبیکاه ثلاثا ومددت فی لثالثة فضحکت (انتهی اغانی)

عمر ابن ابی ربیعه شب وفات عمر بن خطاب متولد شد لهذا هر وقت حرفی از و بمیان می آمد حسن بصری میگفت ای حق رفع وای باطل وضع واما قطعه مسطوره فوق را که بند بر هارون الرشید خواندند و تعریض

عدم استقلال و اختیار برامکه نمودند این فقره در دل هارون کینه شد و یکی از اسباب استیصال برامکه گردید

هند بنت زید

الضادیه و از اشیاع حضرت علی مرتضی علیه السلام و از فصحای صحابیات وقتیکه معاویه باغوای زیاد ابن ابیه حجر بن عدی صحابه را بکشت هند بنت زید در مرثیه او گفت

ترفع ایها القمر المنیر	تبصر هل تری حجر ایسیر
یسیر الی معاویة بن حرب	لیقتله کما زعم الامیر
تجبرت الجبابر بعد حجر	وطاب لها الخورنق والسدیر
واصبحت البلاد له محولا	کان لم یحیها مزن مطیر
الا یا حجر حجر بنی عدی	تلقتك السلامة والسرور
اخاف علیك ما اردی عدیا	وشیخا فی دمشق له زئیر
فان تهلك فکل زعیم قوم	من الدنیا الی هلك یصیر

حجر بن عدی از اصحاب کرام معروف بحجر الخیر و مردی نیکو و صاحب برکات بود چون در جنگی پشتش مجروح شد او را عدی الادبر میگفتند زیاد در وی الیگره کو فرا از و بمعاویه شکایت و سعایت کرد معاویه او را با چند نفر از اصحاب او مقیداً بشام خواست و همه را نابود نمود و این یکی از سیئات معاویه است حسن بصری گوید چهار خصلت در معاویه بود که هر یک از آن چهار برای هلاك نمودن صاحب آن خصلت کفایت مینمود یکی آنکه شمشیر بروی این امت کشید و در خلافتی که بقیهٔ اصحاب و ارباب فضیلت در آن بودند با آنها مشورت نکرد و امر و نهی را خود بر عهده گرفت دوتم آنکه پسر خود را که شراب میخورد و حریر میپوشید و طنبور میزد جانشین خود کرد سیم زیاد را بخود الحاق کرد با آنکه پیغمبر صلعم فرموده است الولد للفراش وللعاهر الحجر چهارم قتل حجر و اصحاب او فیا ویلا له من حجر و یا ویلا له من حجر و اصحابه

هند بنت عتبه

دختر عتبه بن ربیعه بن عبد شمس بن عبد مناف القرشی العبشمی از نسوان عصر رسالت و زوجهٔ ابی سفیان مادر معاویه است فصاحت فطری و نطق و بیانی داشته و زنی جری و جسور بوده قبل از فتح مکه در ملعنت و کفر مصر و در عداوت با اسلام و مسلمین کوشش میکرد چون مکه مفتوح گردید اسلام اختیار نمود روز فتح مکه بنابر سیئات عدیده که پیش ارتکاب کرده مخوفش هدر شد اما بعد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله او را عفو فرمودند گویند پس از قبول اسلام بتهای خانهٔ خود را یك یك می شکست و میگفت بتها فریب شمارا خورده‌ام وفات او در ایام خلافت عمر در محرم سال چهاردهم واقع شده ابو قحافه پدر ابو بکر نیز در آن روز درگذشته است آن بیقول چنین معلوم میشود که در خلافت معاویه مادر او زنده نبوده

در بعضی کتب نوشته‌اند روزی شخصی نزد معاویه آمده گفت مادر خود را بزنی بمن ده او گفت مادر من دیگر نیز اید بنابرین او محتاج بازدواج نیست آنشخص گفت پس والی گری فلان ولایت را بمن ده معاویه گفت

طلب الابلق العقوق فلما | لم یجده اراد بیض الانوق

اما نظر بخبری که ذکر شد و بتعیین سال وفات هند بنت عتبه این حکایت جعل و بی اصل است کمال الدین دمیری رجوع به نهایهٔ ابن اثیر کرده و این خبر را تصحیح نموده میگوید روزی شخصی نزد معویه آمده درخواست کرد چیزی بطور مستمری برای او برقرار کند معاویه قبول نمود چون موافقت دید برای پسر خود درخواستی کرد معاویه رد نمود بعد برای عشیرت خود انعامی خواست معاویه شعر مسطور در فوق را خواند

خلاصه وقتیکه هند در حالت کفر بود با مشرکین در غزوات بدر و احد حضور بهم رسانید و برادر و پدر خود که بشرف اسلام مشرف شده تشنیع میکرد چنانکه در ترجمهٔ حال ثبیته بنت یعار بدین فقره اشارت رفت و مخمریهٔ او در غزوهٔ احد در شرح حال هند بنت اثاثه مسطور گشت

از قرار یکه در کتب سیر نوشته اند هند زوجه ابوسفیان و چند زن از صنادید قریش که زوجه عکرمه بن ابی جهل و ام حکیم دختر حارث بن هشام و زوجه حارث بن هشام و فاطمه دختر ولید بن مغیره و زوجه صفوان بن امیه و برزه دختر مسعود الثقفی و زوجه عمرو بن عاص و ریطه دختر منبه سهمی و بعضی از زنان با شوهران خود در غزوه احد حاضر بودند و مخصوصا برای انتقام خون پدر و برادر خود عتبه و ولید که در بدر کشته شده بودند هند مشرکین را بقتال تشویق و تحریض میکرد و این رجز میخواند

نحن بنات طارق نمشی علی نمارق
الدر فی المخانق والمسک فی المفارق
ان تقبلوا نعانق او تدبروا نفارق
فراق غیر وامق

نیز میگفت

ویها بنی عبد الدار ویها حماة الدیار
ضربا بکل بتار

و در آن روز چنانکه در جلد اول مذکور شد وحشی نام غلام حبشی بعد از آنکه حربه انداخته حمزه را شهید کرد فرصت بدست آورد خود را بجسد مطهر او رسانید شکم او را پاره نمود و جگر او را بیرون آورده نزد هند آورد و او با کمال حرص آن جگر را بدندان گرفته خایید میگویند حضرت حمزه در جنگ احد مانند شیر بهر طرف حمله میکرد و مشرکین عقب میکشیدند و جرأت نزدیک شدن نداشتند وحشی بقاعده حبشیان در انداختن حربه مهارت داشت از دور انداخت و کار حمزه را ساخت چون این کار کرد مالک او جبیر بن مطعم او را آزاد کرد و هند بنت عتبه تمام حلی و زیور و اموالی که با خود همراه داشت بوحشی داد و گفت بعد از عود بمکه احسانها در حق تو خواهم نمود و بعد

العمر از تو شاکر خواهم بود و از این دو بیت که گفته است

شغلت من حمزة نفسی باحد | حین بقرت بطنه عن الکبد
اذهب عنی ذاک ما کنت اجد | من لوعة الحزن الشدید المعتمد

استنباط میشود که هند خود شکم حمزه علیه السلام را پاره کرده و جگر
او را بیرون آورده و در فتح مکه ابوسفیان شوهر او برای حصول اطلاع
از حالات اردوی حضرت رسالت که برای تسخیر مکه می آمدند بوادی
مر الظهران آمد و در آنجا بدلالت عباس قبول اسلام کرد و چون بمکه
باز گشت از انهاض مقدس نبوی صلعم خبر داد و بر خلاف معمول با اهالی
خطاب کرده میگفت ای جماعت قریش قبول دین اسلام کنید تا سالم بمانید
هند باو حمله کرده ریش او را گرفته گفت ای آل غالب بکشید
این مرد سر کشیده را

آخرین جرأت هند بنت عتبه این بود که چون مکه فتح شد و اعلان عفو
عمومی کردند و از آنجمله چند تن را مستثنی نموده خون آنها را هدر
قرار دادند و آنها چون خود میدانستند واجب القتل میباشند هر یک
بطرفی گریختند هند مخفی شده بدست نیامد وقتیکه بیت شریف
از اوثان و اصنام پاک شد و مأموریت سقایت زمزم و طواف کعبه
و خدمت آن بانجام رسید حضرت رسول صلی الله علیه و آله برد وی صفا
بر آمده مردم می آمدند با حضرت بیعت میکردند چون نوبت بزنان رسید
ام هانی خواهر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و ام حبیبه دختر
عاص بن امیه و اروی و عاتکه خاله های عتاب بن اسید و ام حکیم زوجه
ابی جهل و فاخته خواهر خالد بن ولید و سایر اکابر زنان قریش پیش قدم
نسوان شده بحضور حضرت مشرف شدند هند متنکراً آمده داخل در
جرگه آنها شد چون حضرت رسول که یٰٓاَیُّهَا النَّبِیُّ اِذَا جَآءَکَ
الْمُؤْمِنٰتُ یُبَایِعْنَکَ عَلٰٓی اَنْ لَّا یُشْرِکْنَ بِاللّٰهِ شَیْئًا وَّلَا یَسْرِقْنَ وَلَا یَزْنِیْنَ
وَلَا یَقْتُلْنَ اَوْلَادَهُنَّ وَلَا یَاْتِیْنَ بِبُهْتَانٍ یَّفْتَرِیْنَهٗ بَیْنَ اَیْدِیْهِنَّ وَاَرْجُلِهِنَّ

وَلَا یَعْصِیْنَکَ فِی مَعْرُوْفٍ فَبَایِعْهُنَّ را تلاوت فرمودند و امر کردند بشرط اجتناب از شرک و سرقت و زنا و عدم قتل اولاد و نگفتن بهتان و عصیان نکردن با مر خالق منان بیعت کنند هند پیش آمده گفت تو با ما همان شرطها میکنی که با مردان و هر حال ما همه شرایط را بجای می آوریم همین که حرف سرقت بمیان آمد هند گفت من از مال ابو سفیان بعضی چیزها برداشته ام ابو سفیان حاضر بود گفت هر چه برداشتی حلال تو باد آنگاه حضرت رسول صلعم فرمودند تو هند هستی عرض کرد بلی هندم گذشته را عفو فرمایید چون در اجتناب از زنا سخن رفت گفت آیا زنی که حره است هیچ وقت باینکار راضی میشود چون از کشتن اولاد گفتگو کردند گفت آنها را شما کشتید چون ذکر بهتان شد گفت والله بهتان بدست تو ما را بمکارم اخلاق امر میکنی آخر الامر حضرت فرمودند نباید گناه نکنید گفت ما باین دیوان علی بقصد عصیان نیامده ایم خلاصه اسلام او قبول شد و از قتل او در گذشتند

در سیره ابن هشام بعضی از اشعار ابن هند و هند بنت اثاثه که در غزوهٔ بدر گفته ثبت شده است ابیات ذیل از هند بنت عتبه در مرثیهٔ پدر و عم خود که روز بدر مقتول شدند گفته و از قرار مسطورات صاحب اغانی در این اشعار با خنساء قصد مشاعره داشته میگوید

من حس لی الاخوین کالغصنین او من راهما	قرمان لا یتظالمان و لا یرام حماهما
ویلی علی ابوی و القبر الذی واراهما	لا مثل کهلی فی الکهول و لا فتی کفتاهما

قبل از آنکه ابو سفیان هند را بزنی بگیرد او در حباله نکاح فاکه بن مغیره از کرماء قریش بود فاکه مشار الیها را طلاق داد و ابو سفیان بگرفت و پیش از آن مسافر بن ابی عمر از شعرای قریش هند را در اشعار خود نام برده است نیز دختر ابو سفیان مسماة بهند بوده و از فصحای نساء قریش شمرده میشود خواهر ام حبیبه و معاویه و مادر عبد الله بن الحارث و الی بصره است چون مشار الیها پسر خود عبد الله را در طفولیت که بقصر و بازی میداد این شعر را میخواند

لا نکحن ببّه جاریة خدبّه مکرمة محبّه یجبّ اهل الکعبه

عبد الله را ببه لقب داده اند و فرزدق شاعر مشهور که بصرا وی بوده ازبیعت با عبد الله اظهار امتنان کرده و او را بهمین لقب یاد نموده میگوید

وبایعت اقواماً وفیت بعهدهم وببّه قد بایعته غیر نادم

ببه بتشدید حکایت از صوت طفلی است که تازه بزبان آمده باشد واین دو بیت را هند در حق پدر خود بنظم آورده میگوید

من یشتری منّی شیخاً خبّا اخبّ من ضبّ یداجی ضبّا

کان خصیبه اذا اکبّا فروجتان نلفطان حبّا

هند بنت عذافر

آن زنی است که عمره بنت الحارس در حق او گفته است

حوثرة من اعظم الحواثر نبطت بحقوی صمیاً غاهر

اهدیتها الی ابنة العذافر

هند بنت عوف

دختر عوف الکنانی است وچنانکه پیش اشاره کرده ایم از زنهای خوش بخت عرب بوده نزد خرد دانشمند هم صحابیه که آنها را اخوات مومنات میگفتند اند و هر یک با یکی از شرفا هم بالین بوده اند میمونه از زوجات مطهرات حضرت رسول صلعم ولبابه کبری زوجه عباس و سلمی زوجه حضرت حمزه و اسماء زوجه جعفر طیار چهار تن از آنها بوده پس هند بنت عوف ازحیثیت داماد اکرم زنان شمرده میشود

هند بنت نعمان

دختر نعمان بن بشیر صحابی وخواهر حمیده بنت النعمان است که ترجمه حالش گذشت مشار الیها نیز مثل هند بنت اسماء در حباله نکاح ظالم مشهور حجاج بن یوسف الثقفی بود در مستطرف مسطور است که هند بنت نعمان در حسن و زیبائی یکانه زمان بود و از فصاحت وادب هم بهره کامل داشت صیت جمالش بحجاج رسید طالب تزویج او گردید مال زیاد بذل

کرد و او را بزنی گرفت مثلاً عهد کرد غیر از مهر دویست هزار درهم بدهد
هند با شوهر خود ببلدهٔ پدر خود معرّة النعمان آمده مدتی آنجا بماند
بعد بعراق رفتند اوقاتی که در عراق بودند روزی حجاج از نزدیک طاق
هند گذشت دید مشار الیها در آئینه نظر میکند و این دو بیت
میخواند

وما هند الا مهرة عربية — سليلة افراس تحللها بغل
فان ولدت فحلا فلله درها — وان ولدت بغلا فجاء به البغل

و در اغانی بیت ثانی را اینطور نوشته

فان نتجت مهرا كريما فبالحرى — وان كان اقراف فمن قبل الفحل

حجاج بدون اینکه بر هند معلوم کند که از اینطرف گذشته و این ابیات
شنیده برگشت و مصمم طلاق دادن هند گشت و عبد الله بن طاهر را
در اینکار وکیل نمود و گفت تا بید بد وکله اینعمل را تمام کنی و دویست هزار
درهم معهود را نیز فرستاده عبد الله نزد هند رفت و گفت ابو محمد الحجاج
بتو میگوید کنت فبنت اینهم دویست هزار درهم حق تو هند گفت والله
ما وقتیکه زن و شوهر شدیم شاکر نگشتیم حالا هم که جدا شدیم نادم نگشتیم
مبلغی را که آورده بمژده کافی بتو دادم که بمن مژدهٔ خلاصی از صحبت
کلب بنی ثقیف دادی مختصر هند طلاق گرفته بمعرّه رفت و عبد الملک بن
مروان خلیفهٔ اموی داستان این جدائی بشنید و طالب تزویج هند
گردید و کس نزد او فرستاد و با و خبر داد وی در جواب نوشت یا امیر المؤمنین
لکن را سک لیسید عبد الملک را اینعبارت اسباب ضحک و بشاشت شد
آن حدیث شریف که در باب لیسیدن سک لکن وارد شده و حاصل
کلام اینست که بعد از هفت دفعه شستن پاک میشود بهند نوشت هند
تسلیم شده عریضهٔ مشعر بر قبول بعرض رسانید و شرط اینکار قرار داد
که هنگام حرکت من از معره باید حجاج بباید مهار شتری که حامل هودج
من است بگیرد و پیاده و پا برهنه راه طی کند تا بپایتخت برسد

عبد الملک این تکلیف هم خنده قهقهه نمود و فرمانی در باب این مامور به باسم حجاج صادر شد حجاج هم جز اطاعت چاره نداشت از عراق بمعره النعمان آمد هند حاضر شد و در محمل قرار گرفت خدم و حشم در اطراف ایستادند حجاج هم آمده ادای تکلیف ماموریت نمود مهار ناقه را گرفت و پیاده و پا برهنه براه افتاد و همینطور او را تا شام برد در اثنای راه هند و دایه او هیفاء بحجاج میدیدند و میخندیدند و او را استهزا مینمودند گویند هند روزی بروی حجاج نگاه کرده بقهقهه خندید حجاج این بیت خواند

فان تضحکی منی فیا طول لیلة　　ترکتک فیها کالقباء المفرج

هند در جواب این دو بیت خواند

وما نبالی اذا ارواحنا سلمت　　بما فقدناه من مال ومن نشب
فالمال مکتسب والعز مرتجع　　اذا النفوس وقاها الله من عطب

نیز گویند چون بمقر خلافت نزدیک شدند هند پول طلائی از جیب خود بیرون آورده عمدا بزمین انداخت و بحجاج گفت ای شتربان یک درهم از دستم افتاد آن را بر دار حجاج دید آن مسکوک طلاست گفت درهم نیست بلکه دینار است و مسکوک را بهند داد هند گفت الحمد لله که حق جل و علا عوض درهم بما دینار کرامت فرمود و معلوم است که این کنایت نیز بحجاج را نکایتی بوده است

ابو الفرج در اغانی میگوید حجاج چندی هم ام ابان خواهر هند را در حباله نکاح داشت و در آن وقت هند این ابیات را در حق حجاج بنظم آورد

قد کنت ارجو بعض ما یرجو الراج　　ان تنکحیه ملکا ذا تاج
اذا تذکرت نکاح الحجاج　　تضرم القلب بحزن وهاج
وفاضت العین بماء ثجاج　　لو کان من عثمان قبل الاعلاج
مستوی الشخص قلیل الاوداج　　فانلت ما نلت بحبل الدراج

هند

هند جاریهٔ ابی محمد

جاریهٔ ابو محمد عبد الله بن مسلمة الشاطبی از ادیبۂ ہا اندلس و شاعرہ و مغنیۂ ماہرہ بودہ است اکابر ای آن عصر ابو عامر بن ینق روزی دو بیت مسطور در ذیل را باو نوشتہ میگوید

یا هند هل لك فی زیارة فتیة | نبذوا المحارم غیر شرب السلسل
سمعوا البلابل قد شدوا فتذکروا | نغمات عودك فی الثقیل الأول

هند در ظهر کاغذ ابن دو بیت را جواب نوشت

یا سیداً حاز العلی عن سادة | شم الأنوف من الطراز الأول
حسبی من الإسراع نحوك انّنی | کنت الجواب مع الرسول المقبل

مصرع (شم الأنوف من الطراز الأول) را هند تضمین کردہ واصلاً از حسان بن ثابت است از قصیدهٔ مشهورهٔ او که در حق جبلة بن ایهم گفته مصرع اول از مطلع قصیده اینست (اسئلت رسم الدار ام لم تسئل) درین قصیده غسانیان را که آل جفنه میباشند ستوده میگوید

لله در عصابة نادمتهم | یوماً بجلق فی الزمان الأول
اولاد جفنة عند قبر ابیهم | قبر ابن ماریة الکریم المفضل
بیض الوجوه کریمة احسابهم | شم الأنوف من الطراز الأول

چهارده نفر از صحابیات نیز مسمّاة بهند بوده از جمله حضرت ام سلمہ است و هند الجهینه صحابیه معشوقهٔ بشر الأسدی صحابی است و بشر بدرد عشق وفات کرده ومرد

هنیده بنت صعصعه

دختر صعصعة بن ناجیه صحابی است که در جلد اول بعنوان ذات الخمار ذکری از و شده و انّ من البیان لسحرا در حق بلاغت شوهر او زبرقان بن بدر گفته شده چنانکه زبرقان وقتیکه با عمرو بن الأهتم از عراق بمدینهٔ منوره آمده و خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشرف گردیدند زبرقان از روی مباهات در خدمت حضرت عرض کرد انا سید بنی تمیم و المطاع فیهم و المجاب

امنعهم من الظلم و اخذهم بحقوقهم پس بعمرو بن اهتم اشاره کرده گفت و هذا یعلم ذلك و مقصودش این بود که عمرو تصدیق کلام او نماید عمرو هیبن قد گفت انه لشدید العارضة مانع لجانبه مطاع فی ادنیه زبرقان عرض کرد یا رسول الله عمرو بسیاری از محاسن اخلاق مرا میداند و لی از حسد اظهار نمیکند عمرو بن اهتم گفت آیا بتو حسد میبرم بعد و بحضرت نبی اکرم نموده گفت والله یا رسول الله انه لئیم الخال حدیث المال احمق الوالد مضیع فی العشیرة والله یا رسول الله لقد صدقت فی الاولی وما کذبت فی الاخری ولکنی رجل اذا رضیت قلت احسن ما علمت و ان غضبت قلت اقبح ما وجدت حضار از سلاست بیان آن دو نفر متعجب شده و حضرت نبوی صلوات الله علیه تحسین را فرمودند ان من البیان لسحرا

و بر عکس ابو افعرو قتی حضرت رسالت حکمی در بارهٔ حمل بن مالك الهذلی صادر فرموده بودند یعنی حمل سنگی بر شکم ملیکه نام زده و او چون حمل داشت جنین را اسقط کرده دعوی بحضرت برده حضرت فرمودند حمل یك غلام یا یك کنیز بدهد حمل او نادانی گفت کیف اغرم یا رسول الله من لا شرب ولا اکل ولا نطق ولا استهل فمثل ذلك بطل حضرت در تقبیح این کلام مسجع او فرمودند انما هذا من اخوان الکهان

بمناسبت لفظ هنیده مسطور میدارد که در لغت عرب چنین ضبط شد که عرب عدد صد را هنیده میگویند و باین اشعار استشهاد کرده اند

ونصر بن دهمان الهنیدة عاشها ... وتسعین حولا ثم قوم فانصاتا
وعاد سواد الراس بعد بیاضه ... وراجعه شرخ الشباب الذی فاتا
فعاش بخیر فی نعیم وغبطة ... ولکنه من بعد ذا کله ماتا

چنانکه از مفاد این اشعار بر می آید میگویند نصر بن دهمان در عرب از روسای قبیلهٔ بنی غطفان یکصد و نود سال عمر کرده بعد از آن که موی او سفید شده بود و دندانها یش ریخته جوانی او عود نمود و مدتی که اینحالت داشت

مردم بر و دشك میبردند صدق و کذب این مطلب را خداداناست و در زهر الادب نصر را از معمرین شمرده و ضبط کرده اند و در مثل میکویند اعمر من نصر

نیز در او فیا نو شمرده ماده فصل مسطور است که قبل از ظهور نور اسلام در عرب شخصی از قبیله جهینه موسوم بعمیر بن جندب وفات کرد پس از تجهیز و تکفین او را در تابوت گذاشتند مرده بدست خود کفن از سر و روی برداشت و نشست و گفت این الفصل یعنی فصل را اگر ابن عم او بود خواست مردم تعجب کرده گفتند فصل را برای چه میخواهی او اینجا بود حالا رفت عمیر گفت انبت فقیل لی لامک الهبل الا تری الی حفرتك تنتثل وقد کادت امك تثکل ارأیناك ان حولناك الی محول ثم غیب فی حفرتك الفصل الذی مشی فاجزأل ثم ملأناها من الجندل انعبد ربك وتصل وتترك سبیل من اشرك واضل عمیر میکوید من بواسطه این کلمات تکلیف آنشخص را قبول کرده نعم گفتم بقول راوی عمیر بعد از آن سالها عمر کرد زوجات کرفت و فرزندان متعدد آورد اما فصل سه روز بعد از واقعه مذکوره در گذشت و در همان قبر که برای عمیر حفر کرده بودند مدفون شد

نیز از معمرین که در حق آنها مبالغه شده دوید ابن زید است صاحب قاموس میکوید در زمان جاهلیت شخصی چهار صد و پنجاه سال عمر کرده درك زمان سعادت اقتران اسلام نموده اما به بیعاد نبی بسر برده در حال الحضار این رجز خوانده است

الیوم یبنی لدوید بیته	لو کان للدهر بلا ابلیته
او کان نغرنی واحدا کفیته	یا رب نهب صالح حویته
ورب غیل حسن لویته	ومعصم مخضب ثنیته

یکی از معمرین نیز معاذ بن مسلم بضم میم بوده که تا ملوك بنی مروان و بعد از آنها با خلفای بنی عباس مصاحبت کرده یکصد و پنجاه سال تمام در این دار

زیسته و دو درازی عمر ضرب المثل گشته گفته اند اعمر من معاذ و یکی از شعرای آن عصر در طول عمر او اعجاب نموده و ابیات ذیل را در حق او بنظم آورده است

ان معاذ بن مسلم رجل   لیس یقینا لعمره امد
قد شاب راس الزمان واکتهل   الدهر واثواب عمره جدد
قل لمعاذ اذا مررت به   قد ضج من طول عمرک الابد
یا بکر حوا کم تعیش و کم   تسحب ذیل الحیاة یا لبد
قد اصبحت دار آدم خربت   وانت فیها کانک الوتد

در آخر بیت چهارم لفظ لبد است و آن اسم آخرین نسر لقمان است توضیح آنکه بزعم اعراب لقمان بن عاد از مشایخ و بزرگان عرب بصوابدید و درخواست قوم خود برای استسقا بحرم شریف رفت آن وقت که لقمان در آن مامن مقدس بود قهر الهی تمام قوم او را نابود نمود و خود از درگاه احدیت طول عمر خواست و مخیر شد که هفت راس گاو کوهی یا هفت کرکس اختیار کند که متعاقبا هرچه آنها در این سرا باشند او هم باشد بعبارة اخری بقدر آن هفت جانور زنده ماند لقمان هفت کرکس را اختیار نمود و نام آخری آنها لبد بود وی می پنداشت که این پرنده نمیمیرد اما بر خلاف ظن او این حیوان هم جان داد و عمر لقمان که بواسطه زندگانی کرکسان هشتاد سال بر آن افزوده بود بسر رسید گذشت و گذاشت بد بنو اسطر عرب لبد را مشئوم خوانند (نسور لقمان یعنی کرکسهای لقمان در عالم تاریخ یا اساطیر اولین معروف است)

نابغه الجعدی و لبید بن ربیعة العامری از شعرای صحابه نیز از معمرین بشمار می آیند در کتاب روض الانف و محاضرات راغب و غیرها از معمرین خبرها و داستانها است اما جمله بافسانه شبیه است آخر آنها بابارتن هندی است میگویند بعد از سال ششصد هجری در هندوستان ظهور نموده و ششصد سال هم زنده بوده در مردود بودن او شرح قاموس چیزها میگوید

ورا اِمناقشات میبوید

من اگر خبر ندارم ضرر و زباندارد   که درخت سرو آزاد برارغوان نبادد

حرف الیاء

یاسمینة السّبراوندیّة

سبراوند از قرای همدان و یاسمین عالمه بوده است منسوب باین قریه صلاح الدّین صفدی در کتاب عنوان النّصر فی اعیان العصر از مشار الیها نام برده و او را بحسن سیرت و علم و فضیلت ستوده میگوید یاسمینه بزنان پند میداد و موعظه میفرمود و در تفسیر قرآن سخن میگفت آخر الأمر از وعظ نیز در گذشته بحجاز رفت بعد از اکمال مناسک حج منزوی شد و در سال پانصد و دو و یا در قرب با ربیع الی یافت

یاقوته بنت المهدی

دختر محمّد المهدی از خلفای عبّاسی است پدرش او را بسیار دوست میداشت و از خود دور نمیکذاشت بلکه در سفرها لباس مردانه باو میپوشانید و همراه میبرد عجبا انکه این دختر مرد و دل پدر را بدرد آورد جگر مهدی سوخت و چون شعلهٔ آتش بافروخت در عالم رنج و الم برای تخفیف همّ و غمّ گفت هر که خواهد بتسلیت بیاید بیاید حاجب احدی را منع ننماید بار عام است و خلیفه بر سر و صدر اکرام هر کس آمد، چیزی گفت امّا آنکه شبیب بن شیبه بعرض رسانید از همه ابلغ بود و مهدی را اینشخص بهتر مشغول نمود گفت یا امیر المؤمنین ما عند الله ممّا عندك خیرٌ لها منك و ثواب الله خیر لك منها و انا اسئل الله ان لا یحزنك و لا یفتنك و ان یعطیك علی ما رزئت اجرًا و یعقبك صبرًا و لا یجهد لك بلاء و لا ینزع منك نعمة و احقّ ما صبر علیه ما لا سبیل الی ردّه   (نقل از کامل)

لبیده بنت لبید

دختر لبید بن ربیعة العامری از امراء شواعر سخن سرائی ماهر بوده پدرش

لبید از مخضرمین است یعنی درک زمان جاهلیت و اسلام هر دو نموده
عمرش دراز شده در پیری بشرف ایمان وی را نصیب گشته و خود گفته

الحمد لله اذ لم یاتنی اجلی — حتی اکتسیت من الاسلام سربالا

و این لبید قصیده دارد که مطلعش اینست

الا کل شیء ما خلا الله باطل — وکل نعیم لا محالة زائل

این شعر یا مصرع اول آن را حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله
پسند کرده و فرموده اند اصدق کلمة قالها الشاعر و منقول است که غالبا
این بیت را آنحضرت میخوانده اند اگرچه بلا خطا می شکستند و در اینجا تحقیق
اینست که فخر کاینات و اشرف موجودات دفع توهم را اگر زید و عمرو
نگویند بقوهٔ شعر تیر سخن میپراید و از بن و میفرماید آنچه میفرماید باید
شعر لبید را هم شکسته بخوانند والا اعدل امزجه و اکمل نفوس عقل کل
و صادر نخستین مصدر وزن میزان بحر عروض بیت هستی ارکان وجود
آنحضرت بود جمله شکسته ها را درست میکرد اینجا چرا خود بعمد می شکست
و آنچه این نقیصه بر خود می بست از جهل جاهل و نقص نادان لا یعقل از
آسمان بزمین می آمد تا خاکیان را پاک کند و مستعد فهم و ادراک

چونکه چشم احول آمد ابصنم — لازم آمد کاحولانه بنگرم

جملهٔ معترضه بود لبید از فحول شعرای عرب است مشهور بسخا و کرم در زمان
جاهلیت و عصر سعادت هر دو محترم در آخر عمر در کوفه ساکن بوده و در
گرما او را از رده نموده نذر کرده هر وقت باد صبا وزد شتری نحر کند و شبان
کشد بنا برین هر وقت باد صبا میوزید مغیرة بن شعبه والی کوفه میگفت مروت
ابو عقیل یعنی لبید را معاونت میکنند بعد از آنکه ولید بن عقبة ابن ابی معیط
والی کوفه شد و لبید هم در آن وقت فقیر و تهی دست بود همینکه باد صبا
می آمد مردم را بصلوة جامعه خبر کرده پس از اجتماع و ادای نماز بر منبر
رفته خطبه خوانده اعانت لبید را در بجای آوردن نذر مذکور خواهش
میکرد بدین منوال مال زیادی جمع میشد و لبید را برائت ذمه حاصل می گشت

ودر خبر

ودر چنین موقعی ابیات ذیل را ولبید به لبید نوشته میگوید

اری الجزار یشحذ شفرتیه	اذا هبت ریاح ابی عقیل
اغر الوجه ابیض عامری	طویل الباع کالسیف الصقیل
وفی ابن الجعفری بحلفتیه	علی العلات والمال القلیل
بنحر الکوم اذ سحبت علیه	ذیول صبا تجاوب بالاصیل

روزی از لبید پرسیدند اشعر شعرا کیانند گفت اوّل ملک ضلیل ثانی شاب قتیل بعد از آن دو شیخ ابو عقیل مقصود از ملک ضلیل امرء القیس است که شاهزاده بوده واز شاب قتیل طرفة بن العبد البکری است صاحب قصید

لخولة اطلال ببرقة ثهمد	تلوح کباقی الوشم فی ظاهر الید

که از قصاید سبعهٔ معلّقه است وطرفه در جوانی کشته شده وشیخ ابو عقیل خود لبید است گویند حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام نیز امرء القیس را بهمین وصف ستوده یعنی ملک ضلیل فرموده اند ومایه دانست که لبید بن ربیعه ناظم این قصیده است

عفت الدیار محلها ومقامها	بمنا تأبد غولها فرجامها

واین قصیده نیز از قصاید سبعهٔ معلّقه است مختصر چون اشعار ولید بر لبید رسید بدخترش گفت جواب آنرا گفته بگوی و بر ولید فرست گفت

اذا هبت ریاح ابی عقیل	دعونا عند هبتها الولیدا
اشم الانف اصید عبشمیا	اعان علی مروته لبیدا
بامثال الهضاب کان رکبا	علیها من بنی حام قعودا
ابا وهب جزاک الله خیرا	نحرناها واطعمنا الثریدا
فعد ان الکریم له معاد	وظنی یا بن اروی ان یعودا

چون پدر این ابیات بگفت وبر پدر خواند او را تحسین نمود وستود جز اینکه تمنّائی که در بیت آخر کرده از علو همت او را خوش نیامد پدر گفت ولید از ملوک وامراء است از این چیزها دلتنگ ومکدر نمیشود پدرش اینجمله را پسندید

بعضی را عقیده این است که لبید بعد از آنکه بشرف اسلام مشرف شده بیک شعر نگفت حتی روزی عمر باو گفت از اشعار خود چیزی بخوان او گفت بعد از نزول سورۂ مبارکۂ بقره و آل عمران دیگر انشاد شعر روا نیست عمر تحسین کرد اگر اینمطلب حقیقت داشت میگفتیم خلیفه بمصلحتی تحسین یا تصدیق نموده نه اینکه واقف کار نبوده اما روایت ضعیف است و وجوه ضعف آن عقلاً و نقلاً معلوم جواهر و نقود خزاین بیحساب فی شمار الهی را حبس و منع نتوان کرد جواز بکار ائمه علیهم السلام بشعرا داده اند بیجهت نبوده و بزرگان شعرا را احکام محکمه و مکررشه شهره دیار خداوندی خوانده اند و در پیر دیوان نبوت نشانده و از اشعاری که لبید در اوان مشرف بودن بشرف اسلام گفته و دانشمندان نوشته اند این شعر است میگوید

ماعاتب المرء الکریم کنفسه ... والمرء یصلحه القرین الصالح

و بهترین دلیل مطالب مسطوره در فوق همین شعر است و مکرر بیت سابق الذکر که گفته بود

الحمد لله اذ لم یأتنی اجلی ... حتی اکتسبت من الاسلام سربالا

روشن و مبرهن نمینماید که لبید بعد از قبول اسلام گفته و از اشعاری که لبید در مرض موت و حالت احتضار بنظم آورده این شش بیت است که خطاب بدو دختر خود نیره که ترجمۂ حالش موضوع این مقاله است و باسماء خواهر نیره نموده میگوید

تمنی ابنتای ان یعیش ابوهما ... وهل انا الا من ربیعة او مضر

وفی ابنی نزار و عبرة ان سئلتما ... وان تسئلاهم تلفیا فیهما الخبر

وفیمن سواهم من ملوک و سوقة ... دعائم عرش هده الدهر فانفغر

فان حان یوماً ان یموت ابوکما ... فلا تخمشا وجهاً ولا تحلقا الشعر

وقولا هو المرء الذی لا خلیله ... اضاع ولا خان الصدیق ولا غدر

الی الحول ثم اسم السلام علیکما ... ومن یبک حولاً کاملاً فقد اعتذر

و در شعر آخر اعتذار بمعنی اعذار است ای اتی بعذر قاله فی تاج العروس

یلقطلو

صلاح الدین صفدی در کتاب عنوان النصر گوید یلقطلو دختر ابغا بن هلاکو خان است اهل خیر و صلاح بوده وظایفه مغول او را احترام زیاد مینموده شوهرش در یکی از محاربات مقتول گشته او همان دم بر اسب سوار شده قاتل را بجنگ آورده سرش را بدست خود برید بر سینه بند اسب آویخته مدتی با آن حالت نگاهداشت مختصر بعد از آن دیگر شوهر اختیار نکرد در سال هفتصد و بیست و سه بحج و زیارت خانه خدا شتافت و در حرمین از قرار مذکور سی هزار اشرفی بذل کرد چون بدمشق الشام آمد امیر سیف الدین تنکز او را استقبال نمود

یهب الله الحبشیه

محدثه ایست از اشیاخ امام سیوطی و مادر حافظ تقی الدین بن فهد امام مشار الیه در کتاب المنجم فی المعجم ذکر او نموده اصلا جابر بوده در تاریخ هشتصد و شانزده در سن ده سالگی از حبشستان بمکه معظمه آمده و در آنجا نشو و نما کرده مسند امام احمد را با چند کتاب معتبر دیگر نزد شمس الدین بن الجزری خوانده اشخاص عدیده باو اجازه داده این زن شخص بود و نهم است که امام سیوطی در حدیث از آنها اجازه گرفته است

تکمله

بعضی حکایات و موارد از نساء شاعره شنیده شده که صاحبان آن بدرستی معلوم نیست لکن آن نادره و حکایت شنیدنیست لهذا تکمیل کتاب و مزید فایدت و افادت را نگاشته میشود

در محاضرات مینویسند یکی از شعرای عرب با دشمنی بود روزی در عرض راهی در حالت تنهایی دوچار او گردید و دید راه خلاص مسدود است

و دشمن او را هلاك خواهد كرد و بخصم نموده گفت میدانم مرا میکشتی و دل از جان برده اشته ام خواهشی از تو دارم و آن اینست که پس از اتمام کار من بردر خانهٔ من رفته بدو دختر من بگویی (الا ایها البنتان ان اباکما) دشمن قبول این تمنا کرده بعد از انکه شاعر را کشت بدر خانهٔ او رفت و آن مصراع را بر دختران او خواند آنها تدبر نموده هر دو یکمرتبه گفتند (قتیل خذا ابا لثار ممن اتاکما) قاتل را دستگیر کردند و بمحضر حکومت بردند و از وی اقرار شنیدند و پس از اعتراف قصاص کردند و از باب علم و معرفتی که داشتند خون پدر خود را هدر نگذاشتند

این قصه را دوکتابی لف با در صفحهٔ (۹۶) جزو ثانی نسبت بمهلهل شاعر داده میگوید وقتی در جایی تنها ماند و ملتفت شد غلامان او وی را مقتول خواهند نمود این بیت را گفت

من مبلغ الفتیان ان مهلهلا ۔۔۔ لله درکما و در ابیکما

بغلامان وصیت کرد و گفت حالا که مرا میکشید این شعر را بدختران من بخوانید آنها ضرر خود را انجام این وصیت فرض نکرده بجای آوردند دختر ها دیدند مصراع دویم شعر با مصراع اول مناسب و موافق نیست گفتند باید اینطور باشد

من مبلغ الفتیان ان مهلهلا ۔۔۔ امسی و اصبح فی التراب مجدلا
لله درکما و در ابیکما ۔۔۔ لا یبرح العبدان حتی یقتلا

غلامان را گرفته از اذا کرده تا اقرار نمودند بعد انها را کشتند

علما و فضلای رجال و نساء که در اندلس خاصه در ایالت غرناطه وجود و تربیت یافته اند بشمار نمی آیند از جمله یکی زوجهٔ قاضی لوشه است از مضافات ایالت غرناطه بوده صاحب نفح الطیب میگوید این زن در درك مطالب و احکام و فتاوی مهارتی بکمال و تفوقی کامل داشت مرافعه که بمحضر قاضی رجوع میشد زوجش تعمق و رسیدگی و تدقیق مینمود و با ایما و اشاره بشوهر خود میفهماند و لسان الدین ابن الخطیب در حق

مشار الیها

مشار الیها و مشار الیه گفته است

بلوشه قاض له زوجة　　واحکامها فی الوری ماضیه
فیا لیته لم یکن قاضیا　　ویا لیتها کانت القاضیه

زوجهٔ قاضی هم از جانب شوی خود بیت مسطور در ذیل را بان وزیر بی نظیر و منشی نحریر نوشته گوید

ان الامام ابن الخطیب لبشوب عاصیه
کلا لئن لم ینته لنسفعا بالناصیه

جاریهٔ را نزد یکی از خلفای بنی عباس آوردند که بخرد در او دید که گفتار در روی او لکه نبود و بیش فرود فتگی نداشت بخرید دم جاریه گفت تو بگفتار من نظر کن و این دو بیت خواند

ما سلم الظبی علی حسنه　　کلا ولا البدر الذی یوصف
الظبی فیه خنس بیّن　　والبدر فیه کلف یعرف

خلیفه را حسن تعبیر و لطف طبع جاریه نهایت پسندیده و خوش آمد او را خرید و در سلک جواری خود منسلک داشت

در ترجمهٔ تحفة الادیب مینویسد در سال چهار صد و نود و شش اهالی شهر فاس از حکمران خود احمد المرینی با بو فارس عبد العزیز که بجای پدر خود در تونس سلطنت میکرد شکایت نمودند او با جمعیتی کافی حرکت کرده آمد و فاس را محاصره کرد خواهر احمد المرینی از قلعه بیرون آمده خود را بحضور ابو فارس رسانید و کریمه انك میت وانهم میتون را طوری خواند که عدم وفا و بقای دنیا محسوس و آشکار پیش نظر ابو فارس نمود از آمد از جرم احمد درگذشت و او را در حکومت خود باقی گذاشت و با عساکر خود بطرف تونس عطف عنان نمود

بنا

بنا بر مسطورات مستطرف و نوادر سهیلی عبد الله بن المبارک گفته است
بقصد زیارت بیت الله الحرام و روضهٔ منورهٔ حضرت سید انام پا براه
نهاده بودم و قتی سیاهی مشاهده نمودم دقت کردم دیدم خاتونی است
پشم پوش سر و بر ش هر دو را صوف غیر مکشوف میدارد گفتم السلام علیک
و رحمة الله و برکاته در جواب گفت سلام قولا من رب رحیم گفتم در اینجا چه میکنی
گفت و من یضلل الله فما له من هاد دانستم راه گم کرده گفتم قصد کجا داری
گفت سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی
فهمیدم که مکهٔ معظمه را زیارت کرده عازم قدس شریف است گفتم چند روز
است که در اینجائی گفت ثلاث لیال سویا دانستم سه روز تمام است گفتم
از خوردنی و آشامیدنی چیزی نزد تو نمی بینم چگونه اینجا سر کرده گفت
هو یطعمنی و یسقین از این گفته توکلش معلوم شد گفتم با چه وضو ساختی
گفت فان لم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا گفتم از خوردنی چیزی
با من هست میل داری گفت ثم اتموا الصیام الی اللیل معلوم شد روزه
دار است گفتم ماه رمضان نیست گفت و من تطوع خیرا فان الله شاکر علیم
گفتم چرا مثل من سخن نمیگوئی گفت ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید
خواستم بدانم منسوب بکی است تعریض را گفت و لا تقف ما لیس لک
به علم ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا عذر خواستم
گفت لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم گفتم میتوانم ترا بر شتر
خود سوار کنم و بقافله رسانم گفت و ما تفعلوا من خیر یعلمه الله شتر را
خوابانیدم که او را سوار کنم گفت قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم
چشم خود را بطرفی بگردم تا او خود سوار شود در اینحال البسه او
پاره گشت گفت و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و خواند
سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین چون افسار شتر را
گرفته شروع بصیحه و سرعت در مشی کردم گفت و اقصد فی مشیک و
اغضض من صوتک چون بتر نم اشعار مشغول شدم گفت فاقرؤا

ما تیسر

مانتیسر من القرآن من از حسن موعظه او متنبه و متذکر شده کفتم لقد اوتیت خیراً کثیراً کفت وما یتذکر الا اولوا الالباب همینکه قدری راه پیمودیم ازو پرسیده کفتم آیا شوهر داری کفت یا ایها الذین امنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم معلوم شد مایل نیست دیکر از وچیزی پرسم دیکر سؤالی نکردم تا بقافله رسیدیم کفتم درین کاروان کسی داری کفت المال والبنون زینة الحیوة الدنیا یافتم که باید ابنای او در قافله باشند کفتم درین هیئت آنها چه رتبت دارند و نام ایشان چیست کفت وعلامات وبالنجم هم یهتدون واتخذ الله ابرهیم خلیلا وکلم الله موسی تکلیما یا یحیی خذ الکتاب بقوة دانستم سه پسر در اینکاروان دارد که ابراهیم وموسی ویحیی نام دارند و راهنمای قافله میباشند و در ینحال آنها ملتفت رسیدن مادر خود بکاروان شدند آمدند و نزدیک او نشستند الحق سه جوان بودند که روی آنها چون ماه میدرخشید و دیده درروی آنها بکمال رغبت میدید دردم مادر آنها کفت فابعثوا احدکم بورقکم هذه الی المدینة فلینظر ایها ازکی طعاما فلیاتکم برزق منه یکی از پسران رفته ترتیب غذائی داده آورد و در مقابل او بر زمین کذاشت مشار الیها کفت کلوا واشربوا هنیئا بما اسلفتم فی الایام الخالیة قصد او این بود که مجازات را بمن اکرامی نمایید من بر پسرهای او کفتم تا مرا از حالات این زن بد رستی خبر ندهید چیزی نخواهم خورد کفتند او مادر ماست اکر غلط نکنیم چهل سال است آنچه بر زبان او جاری میشود آیات مبارکات قران کریم است وحد بشر جمله کفته کوینده قدیم عز اسمه وجل ذکره بکلام دیکر متکلم نمیشود کفتم ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء

مأمون خلیفه عباسی را جاریه بود رعنا و زیبا حسنا و دلارا

چون آفتاب و ماه سماء فضل مفرط مأمون او را محسود آفتاب نمود گفتند از طرف مادر نسبی عالی ندارد و بنابرین نقیصه کسی او را چیزی نشمارد وی از این راه مهموم بود و گاهگاه دلتنگی می‌نمود آخر الامر خود را باین راضی کرد که گل از گل زاید و گوهر از سنگ آید بر نگین انگشتری خود حک نمود که (حسبی حسبی) یعنی من باد آرائی خود سازم به عظام رمیمه نپردازم

خاکم زاده است لیک ریحانم من	پرورده تن و لیک خود جانم من
آبا چکنم ز امهاتم چه شرف	گر غیر نبید اند مبدا انم من

دنیا چون مأمون را مولّه و شیفته او دید ندانعام آدمیت و انصاف دست کشیدند زهرش دادند و بارنسک اعدام او را بر دوش وجود نابود خود نهادند مأمون فوق الوصف متأثر گردید و از نادیدن آن روی نازنین و جمالی که از حور العین گرو میبرد متحسر گشت و ابیات ذیل را در مرثیه او سرود و گفت

اختلست ریحانتی من یدی	ابکی علیها آخر الأبد
کانت هی الأنس اذا استوحشت	نفسی من الأقرب و الأبعد
و روضتی کان بها مرتعی	و منهلا کان بها موردی
کانت یدی کان بها قوتی	فاختلس الدهر یدی من یدی

عربی از قبیلهٔ بنی سعد دورا هی دختری جمیل دید و از آنجا که آن بدیع صورت را از دل و جان پسندید گفت خوشبختی این است که شخص با چنین محبوبه هم بالین باشد و با نازنینی بدین ملاحت روزگار گذراند یکی را بخواستگاری او فرستاد و درخواست مزاوجت را پیغام داد دختر از واسطه پرسید پیشه و حرفهٔ خواهنده چیست و این مطلوب را طالب کیست عرب چون این سخن شنید این دو بیت را برشتهٔ نظم کشید و برای دختر فرستاد میگوید.

و سائلة

وسائلة ما حرفتی قلت حرفتی — مقارعة الابطال فی کل شارق
اذا عرضت خیل لدی فاننی — امام رعیل الخیل احمی حقائقی

دختر چون اشعار بخواند گفت اینچه خواندی شعر راست باید شعر مادۀ سراغ کند وبخواستکاری او فرستند اما من آنم وچنانم که نظم کرده ام واین دو بیت نوشته برای طلبگار فرستاد گفته است

الا انما ابغی جوادا بماله — کریما محیاه کثیر الصدائق
فتی همه مذ کان خود خریدة — یعانقها فی اللیل فوق النمارق

همچنین عربی بتزویج زنی رغبت کرد تا از وی ارتباطی کند شرحی از ادب وکتابت خود بیان نمود زن گفت یا ماص بظر امه الدیوان الرسائل اربک حاصل کلام زن اینکه مقامات تو معلوم اما من دیوان رسائل نه ادم که تو را برتایسش در آنجا که ادم از آب ونان سخن گوی نه از بیان وبنان وتبیین وتبیان

عمران بن حطان مادح ابن ملجم ملعون بغایت زشت بود وزوجه اش از کمال صباحت ماه تمام را خجل مینمود روزی منزبوده بشوی خود گفت ما هر دو انشاء الله اهل بهشتیم والبته دنیا با بیم از بن پشم که رشتیم عمران گفت از کجا میگوئی گفت چون من قسمت تو شدم شکر کردی چون تو نصیب من گشتی صبر نمودم وخدا گفته است که شاکر وصابر را جای در بهشت است مادح مخنث جاهل چند شعر گفته که از نکارش آن طبیعت ناپی دارد رحمت بر قاضی ابو الطیب طبری که در جواب آن خرافات وخزعبلات فرموده است

انی لابرء مما انت قائله — علی ابن ملجم والملعون حطانا
انی لاذکره یوما فالعنه — دینا والعن عمرانا وحطانا
علیک ثم علیه الدهر متصلا — لعائن الله اسرارا واعلانا

فانتم

فانتم من کلاب النار جاء به   نص الشریعة تبیانا وبرهانا

ومعین است لطیفه زنی که در عالم هجا نقلی دارد سبب نشود که عمران را بهشت سپارد چون شوهر ملعون خود را لطیف هجو کرده بود نکاشت و ایراد نمود فاضل ابو الطیب در بیت آخر حدیث الخوارج کلاب النار را تضمین کرده است (نقل از کتاب الاذکیاء ابن جوزی)

خلیفهٔ ثانی در ایام خلافت خود شنید اهل مدینه در مهر ازواج راه مغالات می پیمایند یعنی آن مهری که قرار میدهند خیلی زیادتر از مهرهائیست که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله برای زوجات مطهرات و بنات سعادت آیات قرار میدادند روزی خطبه در منع این مطلب خوانده گفت چون مهر ازواج مطهره و بنات مکرمهٔ حضرت رسول اکرم صلعم بیش از چهارصد درهم نبوده هر کس بعد از این حد تجاوز کند زیاده از آن برای بیت المال تصرف و اخذ خواهم نمود مستمعین و حضار جمله سکوت کردند جز زنی که در آخرهای صفوف جماعت بود و دستهای دراز داشت برخاست و گفت یا امیر المؤمنین گویا وَآتَیْتُمْ اِحْدٰیهُنَّ قِنْطَارًا را فراموش فرموده اید و بخاطر نیاورده که این کویه جواز مال کثیر را برای مهر زنان اجازت میدهد پس اگر شما زیادی را اخذ و تصرف کنید از کجا حلال است عمر گفت اصابت امراة و اخطاء رجل یعنی زنی درست گفت و مردی خطا کرد و از قراری که در شرح مقاصد مسطور است خلیفه گفته کل افقه من عمر حتی المخدرات در تواضع و فروتنی زده اعتراف بنقصان دلیل هضم نفس و کمال است خلافاً لزعم الروافض

این بود عبارت مشاهیر النساء نگارنده گوید هر کس چشم و گوش دارد و عقل و هوش عبارت می فهمد مطلب را میداند موقع میشناسد البته روافض نخواهند گفت فلان زن از خلیفهٔ پیغمبر باحکام الهی ابصر بوده

چون نجا هل عارف وقت و محل بخصوص هید اند بر آن مقوله حمل مینمایند و این فروتنی با صدق را نور اسباب تکذیب ردّ قرار نمیدهند از شوق عطای مسلمین صرفهٔ نبرده که اصرار کنند و در انکار کوبند

بیا که نوبت صلح است و دوستی و عتاب
بشرط آنکه نگوئیم از انچه رفت حکایت

مقدم ادبا عبد الملک اصمعی گوید روزی در بادیه بخاتونی رسیدم که چون حوری دست در خضاب بود و ماه بی نقاب دیدم سبحه در دست دارد و مشغول تسبیح و تقدیس باری تعالی است گفتم این زینت و آرایش چندان با تهلیل و ستایش مناسبت ندارد این بیت خواند

و لله منی جانب لا اضیعه   و لللهو منی و البطالة جانب

معلوم شد صالحه ایست که خود را برای شوهر آراسته و جز این چیزی نخواسته است

دو نفر از امرای معروف العبّاس بادیه پیمائی مینمودند و در سیدای سیر و سیاحت بود ندا عرابی دختری حسنا دیدند و مفتون حسن و جمال او گردیدند برای اینکه دقیقهٔ چند بتماشای آن حدیقهٔ انیقهٔ زیبائی پردازند و دل و دیده را متمتع سازند بدون اینکه تشنه باشند از او آب خواستند دختر قدحی آب برای آنها آورده و این بیت را قرائت نمود

هما استسقیا ماء علی غیر ظماة   لیستشفیا باللحظ من سقاهما

معلوم شد او نیز ملتفت کار است و هوشیار و بیدار

عبد الملک از ملوک اموی بحجاج ظالم نوشت از اسلم بن عبد البکری بعضی چیزهای نا هنجار شنیده ام سر او را ببر و برای من بفرست حجاج اسلم را احضار کرد و امر عبد الملک را باو اظهار نمود اسلم گفت ایها الامیر نوق

خاصی

حاضرے و امیر المؤمنین غائب آنچه از من باو گفته اند دروغ است و کفالت
بیست و چهار نفر زن بزرک و کوچک بر عهده من قرار گرفته و قوت یومیهٔ
آنها را من باید تحصیل کنم پس اکرم را بکشی بیست و پنج نفر را کشته و آن بیست و
چهار نفر الآن در سرای من حاضرند حجاج آنها را طلبیده دید فی الواقع
بیست و چهار نفر زن میباشند پرسید شما کیانید یکے گفت من خالهٔ اسلمم
یکے گفت عمه اویم و برین قیاس و از میانه دختر ده سالهٔ اسلم برهنه پیش کرفته
و در برابر حجاج زانو زد و گفت من دختر اوهستم آنگاه این ابیات بخواند

احجاج لم تشهد مقام بناته	وعماته یندبنه اللیل اجمعا
احجاج کم تقتل به ان قتلته	ثمانا وعشرا واثنتین واربعا
احجاج من هذا یقوم مقامه	علینا فمهلا ان تزدنا تضعضعا
احجاج اما ان تجود بنفسه	علینا واما ان تقتلنا معا

حجاج چون این اشعار شنید گریست وگفت والله من برغم وغصه شما
نمی افزایم سخنان اسلم و دختر را بعبد الملک فرستاد او نیز ترحم کرد
و از خون اسلم درگذشت و امر نمود باحترام حجاج او را رها کنند
و برای دختر هم انعامے فرستاد

لیلی الأخیلیه معشوقهٔ توبه بن الحمیر که ترجمهٔ حالش گذشت درپیرے
بحضور عبد الملک اموی آمد عبد الملک در او حسن وجمالے که در
خور عشق و شور باشد ندید گفت توبه چه بود که از قبایل عرب تورا
بمعشوقے برگزید لیلی گفت توبه در من آن دید که خلق در تو دیدند
و بخلافت برگزیدند

زنی از عشیرهٔ طے که قبیلهٔ حاتم طائے باشد نزد مهدی خلیفهٔ عباسی آمد
مهدی از و پرسید چرا دیگر مثل حاتم در قبیلهٔ شما پیدا نمیشود گفت
بجهت اینکه در میان ملوک و خلفا مثل تو پیدا نمیشود مهدی را خیلے

خوش آمده او را بجوایز سرفراز نمود

شاه شجاع از سلاطین آل مظفر را حلیلهٔ بود که در نظم شعر یدی طولی داشت و از شاه شجاع درخواست میکرد که با شعرا مشاعره نماید با آنکه پادشاه از قبول این استدعا استنکاف داشت اما از فرط میل بآن زن تن در میداد روزی خواجه شمس الدین حافظ علیه الرحمه را احضار کرده مشوره از پس پرده با خواجه مشغول مفاوضه شد و پس از تعارفات معموله گفت مطلعی انشاد فرمائید خواجه گفت بهترین زنان بفرمایند او گفت بهترین مردان شمس الدین بفرمایند چون در این باب ابرام نمود خواجه این مطلع را خواند

دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند

با نور ناظر افتی بنظر آمده بخواجه از روی استهزا گفت شما از آن محل تشریف می‌آورید که حضرت آدم را در آنجا از گل ساختند خواجه گفت بلی خانم گفت آیا در آن گل گاه هم بوده خواجه گفت خیر مشار الیها گفت بچه دلیل میفرمائید خواجه گفت اگر گاه داشت رخنهٔ میان دو پای انسان بهم متصل میگردید شاه شجاع ازین گفتگو نهایت متأثر گشت و بانو هم نزد شوهر خود خیلی خجالت کشید و از آنجا که مقام خواجه معلوم بود متعرض او نگشتند و متذکر شدند که بی ادبی در محضر اکابر اسباب خجلت و شرمساری میشود در جواهر ملتقطه نظیر این شرمساری را به بهائی که ترجمهٔ حالش گذشت نسبت داده اند

در ثمرات الاوراق مینویسد یکی از جواری مغنیه در حضور الواثق بالله عباسی تغنی میکرد و این شعر میخواند

اظلوم ان مصابکم رجلاً اهدی السلام تحیة ظلم

این شعر از عرجی قائل آن بیت است که میگوید

اضاعونی و ای فتی اضاعوا   لیوم کریهة وسداد ثغر
بعضی لفظ رجلا را در شعر پیش مرفوع خوانده اند اما چون جاریه
از استاد خود ابو عثمان مازنی منصوب شنیده اصرار بر نصب داشت
واثق بالله با حضار مازنی حکم کرد او خود برای مبرد حکایت کرده و گفته
است چون بحضور خلیفه مشرف شدم گفت از کدام قبیله هستی
گفتم مازن گفت از کدام عشیرهٔ مازن گفتم از مازن ربیعه چون اهل
قبیلهٔ ما حروف با و میم را که در اوائل اسامی واقع شود بیکدیگر قلب
میکنند خلیفه بزبان قبیلهٔ من گفت با اسمک یعنی ما اسمک و چون اسم
من بکر بود اگر برطبق سؤال واثق جواب میدادم باید بگویم مکر و بی
ادب کرده گفتم اسمم بکر است یا امیر المؤمنین خلیفه ملتفت ظرافت
جواب من شد و تحسین کرد بعد فرمود در شعر اظلوم ان مصابکم
رجلا اهدی السلام تحیة ظلم چه میگوئی رجلا میخوانی یا رجل منصوب
یا مرفوع گفتم یا امیر المؤمنین منصوب موجه   است زیرا که لفظ
مصابکم مصدر است بمعنی اصابتکم از جملهٔ حضار یزیدی بانکار
برخاست گفتم عبارت مذکوره بعینه مثل این است که بگوئی ان ضربک
زیدا ظلم لفظ رجل مفعول مصدر است که مصاب باشد و منصوب بان است
تمام کلام متعلق بلفظ ظلم است که آخر ازهم واقع شده و خبر ان میباشد
و کلام باو تمام میشود خلیفه جواب مرا پسندید و هزار اشرفی بمن
انعام داد انتهی
گویند پیش از این واقعه یکی از اهل ذمه که تابع دین اسلام بود بمازنی
یکصد اشرفی میداد که کتاب سیبویه را باو درس دهد مازنی با آنکه فقیر
بود بملاحظهٔ اینکه تقریبا سیصد آیهٔ شریفه در آن هست امتناع
نمود مبرد باو ملامت میکرد چون هزار اشرفی انعام واثق را گرفت
نزد مبرد رفت و گفت چون من لله از آن صد اشرفی گذشتم خدا هزار
اشرفی در عوض داد   اما شعر دیگر عرجی که گفته است   اضاعونی

وای فتی اضاعوا از اشعار مقبول و مشهور است و بسیاری آنرا تضمین کرده و بدان تمثل نموده و لفظ سداد که در مصرع دویم واقع است بمعنی ما یسد به الشئی میباشد و ثغر بمعنی سنور است
صاحب قاموس از درة الغواص نقل کرده گوید شبی نضر بن شمیل المازنی در حضور خلیفه مامون بمحاورات ادبیه مشغول بود بمناسبت مامون گفت حدثنا هشیم عن مجاهد عن الشعبی عن ابن عباس قال قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم اذا تزوج الرجل المرأة لدینها و جمالها کان فیها سداد من عوز و سدادرا بفتح سین قرائت نمود نضر گفت حدثنا عوف ابن جمیلة عن الحسن عن علی بن ابی طالب قال قال النبی صلی الله علیه و آله اذا تزوج الرجل المرأة لدینها و جمالها کان فیها سداد من عوز و سدادرا بکسر سین خواند مامون گفت وجه مکسور بودن سین چیست نضر گفت مفتوح خواندن آن صحیح نیست مامون گفت نسبت لحن بمن میدهی نضر گفت حاشا که نسبت لحن بخلیفه دهم اما هشیم بالذات لحانه یعنی کثیر الغلط بود این خطا از و صادر شده است و گرنه اهل ادب دانند که سداد بفتح سین بمعنی استقامت است و بکسر بمعنی چیزیست که سد ثلمه نماید مامون چون منتقل شد گفت قبح الله من لا ادب له و بوزیر خود فضل نوشت پنجاه هزار درهم بنضر عطا نماید چون فضل از ما جری خبردار گردید سی هزار درهم نیز خود بر آن افزود و نضر به یک افادهٔ مختصر علمی هشتاد هزار درهم رسید
یکی از همسایگان امام ابو حنیفه هر شب شعر اضاعونی و ای فتی اضاعوا را میخواند و مترنم میشد امام مشار الیه استماع مینمود و انبساط و اهتزازی او را حاصل میشد گویند شبی خواننده خلافی کرده بود حکومت او را گرفته حبس کرد ابو حنیفه که از آن آواز محروم مانده بود آن شب را منقبض بسر برد صبح بحکومت رفته او را مستخلص نمود و گفت دیدی تورا اضاعه ننمودیم در بعضی روایتی در اغانی

هست

در تزیین الاسواق مسطور است که زنی شوهر خود را از بادر دوست و گرامی میداشت اتفاقا آن مرد درگذشت و زن زاید الوصف مغموم و محزون گشت بر سر قبر او مقیم شد و با گریه و زاری ندیم و روز بهم اوست شد گریه دو بین گریه این ابیات بگفت

کفی حزنی انی اروح بحسرة | واغدو علی قبر ومن فیه لا یدری
فیا نفس شقی جیب عمرک عنده | ولا تبخلی بالله یا نفس بالعمر
فما کان یابی ان یجود بنفسه | لیفدینی لو کنت صاحبة القبر

پس از خواندن این اشعار جان بداد و از آن درد و اندیشه خلاص شد

دختر جوانی را دیدند بر سر قبری این بیت میخواند

سیغنیک قبی او فی البریة کلها | واقواهم فی الموت صبرا علی الحب

حقیقت حال را از وسوال کردند گفت مردی که درین قبر است عاشق و مفتون من بود در زندگانی خود هر وقت بواسطه محبت و عشق من دچار شدت و محنتی میشد صبر میکرد و هرچه با و بد میگفتند و اذیت میکردند بسکوت میگذرانید و آنگاه که الم عشق طغیان مینمود میخواند

یقولون ان جاهرت قد عضک الهوی | وان لم ابح بالحب قالوا تصبرا
فما للذی یهوی ویکتم حبه | من الامر الا ان یموت فیقبرا

و در همان وقتی که این اشعار میخواند جان بداد پس من هم تا ابد آن عهد بسر برم تا بمیرم و در پهلوی او دفن شوم جز این نخواهم کرد این بگفت و جان بجهان آفرین تسلیم نمود

شخصی از قبیلهٔ بنی تمیم شترهای خود را گم کرده بجستجوی آنها از هر طرف میرفت بدختر ماه منظری رسید که نور رویش چشمها را خیره میکرد

و روز ستاره را نیز احوال شتران را از وی پرسید وی گفت آنکه بتو داد از تو گرفت باز هم سزاوار است که او بتو مسترد سازد بی تردید از او مطالبه کن تمیمی از آن کلمات متعجب شده نظر دقت بروی دختر انداخته بچشم هوا در او دید دختر گفت فرضا ادب مانع نباشد شرم و حیا هم نیست که تو را از این خیال باز دارد چون شب بود تمیمی گفت جز ستاره کاکبی نیست که ما را ببیند دختر گفت مکوکب کواکب و مکون آنها را بیاد نمی آری تمیمی گفت آیا شوهر داری دختر گفت بود داعی پروردگار خود را لبیک اجابت گفت از خاک آمده بود باز بخاک رفت بعد از آن این ابیات را انشاد کرد

انی وان عرضت اشیاء تضحکنی	لموجع القلب مطوی علی الحزن
اذا دجی اللیل اعیانی تذکره	وزادنی الصبح اشجانا علی شجنی
وکیف ترقد عین صار مونسها	بین التراب وبین القبر والکفن
ابلی الثری وتراب الارض جدته	کان صورته الحسناء لم تکن
ابکی علیه حنینا حین اذکره	حنین والهة حنت الی وطن
ابکی علی من حسن ظهری مصیبته	وطیر النوم عن عینی ولم یقنی
والله لا انسی حب الدهر ما سجعت	حمامة او بکی طیر علی فنن

تمیمی در آن جمال و کمال و فصاحت و بلاغت مولّه نمود میل بتزویج او کرده گفت آیا شوهر اختیار خواهی کرد که از اخلاق ذمیمه مبرا باشد و تشویش هلاک او نداشته باشی دختر خواند

کنا کغصنین فی اصل غذاؤهما	ماء الجداول فی روضات جنات
فاجتث خیرهما من جنب صاحبه	دهر یکر بفرحات وترحات
وکان عاهدنی ان خاننی زمنی	ان لا یضاجع انثی بعد مثواتی
وکنت عاهدته ایضا فعاجله	ریب المنون قریبا من سنیاتی
فاصرف عنانك عمن لیس یردعه	عن الوفاء خلاف فی التحیات

زنی بحضور هرون الرشید آمده گفت اتم الله امرک وفرحک بما اتاک وزادک رفعة لقد عدلت فقسطت هرون از حضار سؤال کرده گفت ازاین کلمات چه فهمیدید گفتند جز دعای خیر چیزی نفهمیدیم گفت این زن نفرین بمن میکند اما اتم الله امرک نظر باین شعر دارد که گفته اند

اذا تم امر بدا نقصه ترقب زوالا اذا قیل تم

اما از فرحک بما اتاک مفهوم آیهٔ کریمهٔ حتّی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة را در نظر گرفته و از زادک رفعة منظورش ما طار طیر وارتفع الا کما طار وقع میباشد واز عدلت وقسطت میخواهد بگوید واما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا پس از آن از خود آن زن پرسید او اعتراف نمود بعد هارون گفت تو از چه طایفه وچه اذیت وزیان از من دیده گفت از آل برمکم مردان مرا کشته واموال مرا ضبط نموده هارون گفت مردان که رفته اند وبرگرداندن آنها ممکن نیست اما اموال تو بتو برمیگردد وچنانکه گفته بود مال زیاد باو عطا کرد

یکی از ظرفا از خاتونی که خود را در چادر پیچیده بود سؤال کرده گفت تو کیستی او در جواب گفت انا السادس فی السابع ومقصود او از این دو بیت مفهوم ومعلوم میشود که میگوید

جاء الشتاء وعندی من حوائجه سبع اذا القطر عن حاجاتنا حبسا
کنّ وکیس وکانون وکاس طلا مع الکباب وکس ناعم وکسا

نظیر این حرف را ابن جوزی حکایت کرده میگوید در بالای جسر بغداد زن ومردی بهم برخورده مرد گفت رحم الله ابن الجهم زن گفت رحم الله ابا العلا یکی از آنها که این سؤال وجواب را شنید زن را دنبال نموده پرسید ازین کلمات قصد چه بود گفت مقصود مرد از ذکر ابن الجهم این شعر بود که میگوید

عیون المها بین الرصافة والجسر جلبن الهوی من حیث ادری ولا ادری

ومقصود من از ذکر ابو العلا این بیت او بود که گفته است

فیا دارها بالخیف انّ مزارها قریب و لکن دون ذلک اهوال

بعد از آنکه داود انطاکی این حکایات و ادوا و اخر تزیین الاسواق ذکر میکند میگوید یکی از دقایق اشارات هم این قصّۂ متنبّی است که دشمن یکی از ملوک ممدوح خود را ثنا گفته پادشاه از بنیکار متغیر و غضبناک شده خواست متنبی را بوضعی هلاک کند او خبردار شده فرار کرد بعد از مدتی احضار او را بدبیر گفت مکتوبی با ملاطفت به متنبّی بنویسد دبیر با مشار الیه دوست بود در ذیل التفات نامه که مینوشت قد عفونا ان شاء الله نوشته و تشدیدی روی نون انّ گذاشت مکتوب که به متنبی رسید منتقل شده از آن محلی که بود رحلت نمود و همان مکتوب را بعد از زیاد کردن و الحاق نمودن الفی بر آخر انّ اعادت داد مقصود از تشدید کردن دبیر روی انّ گذاشت این بود که متنبّی ملتفت این آیۂ شریفه گردد که انّ الملأ یأتمرون بک لیقتلوک فاخرج انّی لک من النّاصحین ومقصود متنبّی که الف بر آخر انّ افزود این کریمه بود انّا لن ندخلها ابداً ما داموا فیها اگر این حکایت حقیقت داشته متنبّی و آن دبیر هر دو کمال هوش و فراست را داشته اند

امّا علی بن الجهم شاعری بدوی بود و ابتدا اگر بحضور متوکّل آمده قصیده در مدح او خواند تشبیهات خشن داشت مثلاً گفته بود

انت کالکلب فی حفاظک للودّ و کالتیس فی قراع الخطوب

انت کالدّلو لاعدمناک دلوا من کبار الدلا کثیر الذنوب

ومتوکّل را بسگ و بزو دلو کثیر الماء تشبیه کرده و ذنوب بفتح ذال بمعنی نصیب است متوکّل دانست قریحه و طبع این شخص بسیار خوب است امّا چون در بادیه بوده چیزی ندیده که مشبّه به را سگ و بز و دلو قرار داده لهذا او را در بغداد در نزد یکی جسر در خانه و باغچه جا داد و حکم کرد گاهگاه در قایق نشیند و بتماشای محلات و اطراف شهر رود تماشاه

چون در آنجا بدیمن نوال بزرگ برد و با ادبا و فضلا مجالست و صحبت نمود لطافت و سلاست طبعش از آب دجله در گذشت و قصیدهٔ در مدح متوکل گفت که مطلعش شعر مسطور در فوق یعنی عیون المها بین الرصافة والجسر بود متوکل چون آن قصیده شنید گفت لقد خشیت علیه ان یذوب رقة و لطافة

نیز از لطایف یکی این است که عدی بن ارطاة الفزاری نامهٔ بعمر بن عبد العزیز نوشت و تزویج هند بنت اسما را که ترجمهٔ حالش گذشت درخواست کرد عمر بن عبد العزیز در جواب نوشت اما بعد فان الفزاری لا ینفک والسلام عدی بن ارطاة معنی را ملتفت نشده از ابی عیینة بن مهلب که مرد عالم دانشمندی بود پرسید او گفت بشعر این داره اشاره کرده و آن شعر این است

ان الفزاری لا ینفک مغتلماً من النواکه دهدار ابدهدر

ودهدار ابدهدار یعنی باطلا بباطل ای یاتی باطلا بسبب باطل و هند بنت اسماء ابتدا در تحت ازدواج عبید الله بن زیاد بود بعد از آن که بشر بن مروان امارت کوفه یافت او را بزنی گرفت پس از وی در حبالهٔ نکاح حجاج در آمد

غنیه اعرابیهٔ بوده و پسری ناخلف داشته با صغر جثه و زشتی هیکل دایما بشرارت پرداخته و متعرض این و آن میشده است روزی بجوانی در او بخت جوان اورا بر زمین انداخته بینی وی را برید مادرش دیه آن را گرفت و چون مبتلا بفقر و فاقه بود قدری از دست تنگی بیرون آمد پس از چندی باد بکری معارضه کرد او کوشش را برید و باز غنیه از دیت بمنفعتی نایل گردید ثالثاً یکی لبهای او را برید و مبلغی از این راه بمادرش رسید در اینجا الخطاب بفرزند کرده گفت

احلف بالمروة حقاً والصفا انک خیر من تفاریق العصا

یعنی قسم بمروه وصفا که تو از قطعات چوب نافعتر و مفیدتری و در شان قطعات چوب شرحها نوشته اند بنابرین انک خیر من تفاریق العصا ضرب المثل گشت

سهل بن مالک الفزاری مهمان حارثه بن لام بزرگ یکی از احیاء بنی طی شد حارثه خواهری داشت سهل او را بدید و آرزومند وصال او گردید دو بیت مسطور در ذیل را بنظم آورده و هر طور بود باو شنوانید میگوید

یا اخت خیر البدو والحضاره
کیف ترین فی فتی فزاره
اصبح یهوی حرة معطاره
ایاک اعنی واسمعی یا جاره

آن زن در جواب گفت

انی اقول یا فتی فزاره
لا ابتغی الزوج ولا الدعاره
ولا فراق اهل هذی الجاره
فارحل الی اهلک باستخاره

اما عاقبت امر ازدواج ما بین آنها صورت پذیر شد

جندب العنبر از اشقیای عرب بود روزی بجاریه از بنی تمیم برخورد وباو گفت لتمکنینی مسروره او تقهرین مجبوره مقصودش تعرض بعرض او بود جاریه گفت مهلا فان المرء من نوکه یشرب من سقاء لم یوکه یعنی بمحلی که حالت آن معلوم نیست تعرض حماقت است جندب متنبه نشده خواست بقهر با او معامله نماید چون از اسب پیاده شده بجاریه نزدیک شد او دو دست جندب را با یکدست گرفته چنان فشرد که مشارالیه از کار افتاد پس دستهای او را با افسار اسب جسته در گله که بچرا میبرد انداخت و بچراگاه برد و این نظم را انشاد نمود

لا تأمنن بعدها الولائدا
فسوف تلقی باسلا مواردا
وحیة تضحی لحتی راصدا

ابو الفضل

ابو الفضل میدانی میگوید در آنوقت که جندب دست جستر و درست بود در مقام استغاثه گفت انصر اخاک ظالما او مظلوما و این عبارت مثل شد گویند در معنی این مثل از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند و گفتند یاری مظلوم صحیح ظالم را چگونه باید یاری کرد حضرت فرمودند او را از ظلم مانع شوید یاری او کرده اید

حسن بصری در اثنای طواف خانه خدا دید دختری این دو بیت را میخواند و میگوید

لا یقبل الله من معشوقة عملا	یوما و عاشقها غضبان مهجور
و لیس یاجرها فی قتل عاشقها	لکن عاشقها فی ذاک ماجور

حسن دختر را ملامت کرده گفت اینجا چه جای اینسخن است دختر گفت شما از ظرفا هستید و در اشعار عرب نظر دارید نشنیده اید که گفته اند

ببض حرائر ما همن بریبة	کظباء مکة صیدهن حرام
یحسبن من لین الکلام زوانیا	و یصدهن عن الخنا الاسلام

در تزیین الاسواق مسطور است که هرون الرشید چندی بیکی از جواری خود بمیل بود همینکه بر سر میل آمد شبی بوصال او رغبت کرد او وعده بفردا داد چون فردا هارون وفای وعده را مطالبه نمود جاریه گفت کلام اللیل یمحوه النهار هارون اینمصرع را برابو نواس خواند گفت این را قطعه کن ابو نواس این قطعه را بنظم آورده و خواند

و لیلة اقبلت فی القصر سکری	و لکن زین السکر الوقار
و قد سقط الردی عن منکبیها	من التخمیش و انحل الازار
و هز الریح اردافا ثقالا	و غصنا فیه رمان صغار
فقلت الوعد سیدتی فقالت	کلام اللیل یمحوه النهار

هرون به ابو نواس گفت مثل اینست که با ما بوده و ده هزار درهم باو عطا نمود و از این قبیل واردات قلبیه با بو نواس نسبت داده گویند شبی هرون را سهر طاری شده در قصر معلی میگشت بجاریهٔ بدیع الجمالی رسید که خواب بود پای او را گرفته کشید جاریه بیدار شده خلیفه را شناخته گفت یا امین الله ما هذا الخبر هرون گفت

هو ضیف طارق حیکم | یرتجی الماوی الی وقت السحر

جاریه در جواب گفت

بسرور سیدی اخدمه | ان رضی بی و بسمعی و بصر

هرون روز دیگر مصرع یا امین الله ما هذا الخبر را برابو نواس خواند گفت این را در قطعه تضمین کن ابو نواس گفت

طال لیلی حین وافانی السهر | فتفکرت و احسنت الفکر
قمت امشی فی مکانی ساعة | ثم اخری فی مقاصیر الحجر
واذا وجه جمیل حسن | زانه الرحمن من بین البشر
فلمست الرجل منها موقظاً | فرنت نحوی و مدت لی البصر
واشارت وهی لی قائلة | یا امین الله ما هذا الخبر
قلت ضیف طارق حیکم | یرتجی الماوی الی وقت السحر
فاجابت بسرور سیدی | اخدم الضیف بسمعی والبصر

هارون گفت ای ابو نواس مگر تو با من بودی گفت نبودم اما ذوق و سلیقهٔ شعریه مرا ملتفت نمود هرون مبلغی باو انعام داد

معروف است مامون روزی در هودج طلا نشسته جواری هودج را بردوش گرفته در باغچه او را تفرج میدادند اینوضع را بشعر اموده هر یک چیزی گفتند ابو نواس از همه خوبتر گفت یعنی این کریمه خواند
التابوت فیه سکینة من ربکم و بقیة مما ترک آل موسی و آل هرون تحمله الملائکه چون مامون پسر هرون است و عم او موسی الهادی



و حاملان هودج جواری آن کریمه کمال مناسبت را داشته است

جعفر بن یحیی البرمکی بزیارت خانه خدا میرفت در نزدیکی مدینه سوره در گذشتن از وادی عقیق زنی دید در راه ایستاده این دو بیت میخواند و میگوید

انی مررت علی العقیق واهله ... یشکون من مطر الربیع نزورا

ما ضرهم اذ جعفر قد جازهم ... ان لا یکون ربیعهم ممطورا

جعفر آن قدر مال بآن زن بخشید که مستغنی ابدی گردید و در سخای آل برمک گفته اند

اذا کنت من بغداد فی راس فرسخ ... اتاک نسیم الجود من آل برمک

و آل مهلب هم در دولت امویه مروانیه مثل آل برمک بوده اند

زنی نزد خلیفه ثانی آمده گفت یا امیر المؤمنین شوهر من شبها قائم و روزها صائم است عمر گفت نیکو شوئی داری و نیکو زنی که او را تمجید مینمائی زن کلام خود را مکرر کرد و خلیفه همان جواب داد شخصی کعب نام حاضر بود گفت یا امیر المؤمنین این زن از شوهر خود حق فراش مطالبه میکند میگوید چون پیوسته در عبادتست بمن نمیپردازد خلیفه گفت تو اصلاح ذات البین کن کعب شوهر زن را احضار کرده گفت این زن بفلان جهت از تو شکایت دارد مرد گفت من در امر خیریه قصوری نکرده ام زن گفت

یا ایها القاضی الحکیم ارشده ... الهی خلیلی عن فراشی مسجده

نهاره ولیله ما یرقده ... فلست فی حکم النساء احمده

زهده فی مضجعی تعبده ... فاقض القضا یا کعب لا تردده

مرد در جواب گفت

زهدنی فی فرشها وفی الحجل ... انی امرؤ اذهلنی ما قد نزل

في سورة النمل وفي السبع الطول | وفي كتاب الله تخويف جلل

کعب حکومت کرده گفت

ان لها حق عليك يا رجل | نصيبها في اربع لمن عقل
قضية من ربنا عز وجل | فاعطها ذاك ودع عنك العلل
فان خير القاضين من عدل | وقد قضى بالحق جهرا وفصل

عمر از بن حکم وفهم وفراست کعب تعجب کرده او را ولایت بصره داد
(نقل از مستطرف)

در بخاری شریف در فصل فضایل قرآن مسطور است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعبد الله بن عمرو بن العاص فرمودند یا عبد الله الم اخبر انك تصوم النهار وتقوم الليل قلت بلى يا رسول الله قال فلا تفعل صم وافطر وقم ونم فان لجسدك عليك حقا وان لعينك عليك حقا وان لزوجك عليك حقا وحدیث است که لن يشاد الدين احد الا غلبه نیز حدیث است که ان هذا الدين متين فاوغل فيه برفق وآنها که بر طریق این دو حدیث رفتار نکرده بر خود سخت گرفته زیانها دیده اند مرکب ایدرزاه کشته بمنزل نرسیده در وادی هلاك سرگشته مانده اند

مردی که حمار نام داشت زن دانائی در حباله نکاح خود داشت روزی زوجه گفت تغییر اسم ده او قبول کرده اسم خود را بغل (قاتر) گذاشت زن گفت اگرچه استر بهتر از خر است اما تو هنوز از طویله خارج نشده ومناسب حال اینحکایت است که عجل بن لجيم پدر قبیله بنی عجل اسبی ممتاز داشت او را گفتند اسبها نجیب جواد هر یك اسمی دارند نامی برای تو را نام چیست گفت هنوز در تسمیه او مردد م بعد یك چشم اسب را در آورده واو را اعور نامید ودر عالم حمق خود نامی گردید وابن دو بیت که در حق بنی عجل وهجو این قبیله گفته اند نظر بآن حکایت دارد میگوید

رمتني بنو عجل بداء ابيهم | وهل احد في الناس احمق من عجل

الیس ابوهم عار عن جواده ... فسارت به الامثال فی الناس بالجهل

شاعر سابق الذکر جاریه ظریفه ابتیاع کرده از وی پرسید تو بکری
جاریه گفت یا سیدی در عهد واثق بسا فتوحات شده است

چند زن از نزد یکی شاعری میگذشتند مشار الیه گفت

ان النساء شیاطین خلقن لنا ... نعوذ بالله من شر الشیاطین

یکی از زنها در جواب گفت

ان النساء ریاحین خلقن لکم ... وکلکم یشتهی شم الریاحین

ثعالبی گوید بهترین شعری که در حق زنها گفته شده این بیت است که میگوید

ونحن بنو الدنیا وهن بناتها ... وعیش بنی الدنیا لقاء بناتها

واما این دو بیت که میگوید

ثنتان یعجز ذو الصناع عنهما ... رای النساء وامرة الصبیان

اما النساء فمیلهن الی الهوی ... واخو الصبی یجری بکل عنان

در حق زنهای بی علم تربیت نشده خرف صحیح است ومسئله کید النساء
در قصه حضرت یوسف علیه السلام مشهور است و گفته اند

ولا تحسبا هندا لها الغدر وحدها ... سجیة نفس کل غانیة هند

در صحیفة الاخبار مسطور است که سلیمان بن عبد الملک در آخر عمر خود
روزی ملبس بر ثیاب ثمینه فاخره شده استعمال الطیب نموده بنظر عجب و غرور
در آئینه یعنی در خود میدید در این حال کنیزکی در حضور او ایستاده بود
رو باو نموده گفت مرا چگونه می بینی جاریه گفت

انت نعم المتاع لو کنت تبقی ... غیر ان لا بقاء للانسان

لیس فیما علمته فیک عیب ... کان فی الناس غیر انک فان

چیزی از این مفاوضه نگذشت که سلیمان درگذشت

صاحب حدیقة الافراح گوید در زمرهٔ ممالیک یکی از خلفا غلامی و جاریه
بود

بود که علاقه باهم داشتند روزی غلام ما فی الضمیر خود را بصورت رؤیا بجاریه اعلام کرده گفت

ولقد رایتک فی المنام کانما عاطیتنی من ریق فیك البارد
وکان کفك فی یدی وکاننا بتنا جمیعا فی فراش واحد
فطفقت یومی کله متراقدا لاراك فی نومی ولست براقد

جاریه در جواب گفت

خیرا رایت وکل ما ابصرته ستناله منی برغم الحاسد
انی لارجوان تکون معانقی فتبیت منی فوق ثدی ناهد
واراك بین خلاخلی ودمالجی واراك فوق ترائبی ومعاضدی

خلیفه این بشنید آن دو را بمنا کحت ومواصلت یکدیگر نائل کردانید

سلیمان بن عبد الملك روزی بندهای خود گفت کزیده ترین ابیاتی که شنیده اید برای من بخوانید یکی گفت یا امیر المؤمنین روزی ظریفی در کوچه دو چار باران شده بود در کنار دیوار خانه ایستاد تا محفوظ ماند دختری از بام سنگ کوچکی بر سر او زد چون سر بالا کرد و دختر را دید گفت

لو بتقاحة رمیت رجونا ومن الرمی بالحصاة جفاء

دختر در جواب گفت

ما جهلنا الذی ذکرت من الشکل ولا بالذی ذکرت خفاء

دایه که نزد دختر بود گفت

قد بدا الشیب بالذی ذکرته لیت شعری فهل لهذا وفاء

سائلی بر در خانه ایستاده بود او نیز گفت

ولعمری دعوتها فاجابت هی داء وانت منها دواء

سلیمان بن عبد الملك بیت سائله را پسندیده گفت او از همه اشعر بوده است

ابو الأسود الدؤلی از تابعین که واضع علم نحو است زوجه داشته که چون خود او از دهان بشمار آمده گویند چون ابو الأسود در باب معاویه تردید داشت معاویه او را بمجلس خود میخواند و نزدیک خود می نشاند هنگامی که معاویه در مدینهٔ منوره بود روزی که ابو الأسود نزد او نشسته بود زنی وارد مجلس شد بعد از ادای تحیت گفت اصلح الله امیر المؤمنین و امتع به المسلمین ان الله جعلک خلیفة فی البلاد و رقیبا علی العباد یستسقی بک المطر و یستنبت بک الشجر و یؤمن بک الخائف و یردع بک الجائف انت الخلیفة المصطفی و الأمیر المرتضی فنسئل الله لک النعمة من غیر تغییر و البرکة من غیر تقتیر فقد الجأنی الیک یا امیر المؤمنین امر ضاق بی عنه المخرج مع امر کرهت عاره لما اردت اظهاره فلیکشف عنی امیر المؤمنین و لینصفنی من الخصم و لیکن ذلک علی یدیه فانی اعوذ بک و بحقوبک من عار الوبیل و الأمر الجلیل الذی یشتد علی الحرائر ذوات البیوت الأخایر چون ماده شکایت را اظهار نکرد معاویه استفسار نمود او گفت امر طلاق جائر من بعل غادر لا تاخذه من الله مخافة و لا یحید باحد رافة معلوم شد شوهر او ناحق و براطلاق داده معاویه گفت شوهرت کیست گفت ابو الأسود معاویه رو با بو الأسود کرده گفت آنچه این زن میگوید حقیقت دارد یا اصل است ابو الأسود گفت انها تقول من الحق بعضا و لیس احد یطیق علیها نقضا اما ما ذکرت من امر طلاقها فحق و ساخبرک عن ذلک بصدق انا و الله ما طلقتها لریبة ظهرت و لا من هفوة حضرت لکن کرهت شمائلها فقطعت حبائلها معاویه گفت از اخلاق و سرشت او کدام تورا ناپسند است ابو الأسود گفت اگر بگویم بخشونت بمن جواب میدهد معاویه گفت البته جواب او را هم باید شنید تو حقیقت را بیان کن گفت هی یا امیر المؤمنین کثیرة الصخب دائمة الضرب مهیبة للأهل

ومؤذیة للبعل ان ذکر خیراً فستره وان ذکر شراً اذاعه تخبر بالباطل وتطیر مع الهازل لاتنکل عن عتب ولا تزال زوجها معها فی تعب زن کفت اما والله لولا حضور امیر المؤمنین ومن حضر من المسلمین لرددت علیک بوادر کلامک بنوادر تردع کل سهامک معاویه اورا فرمود کفت انچه درد لداری بکو او کفت هو والله یا امیر المؤمنین سئول جهول ملحاح بخیل ان قال فشر قائل وان سکت فذم غائل لیث حین یامن ثعلب حین یخاف شحیح حین یستضاف ان التمس الجود عنده انقمع لما یعلم من لوم آبائه وقصر رشائه ضیفه جائع وجاره ضائع لایحمی ذماراً ولا یضرم ناراً ولا یرعی جواراً اهون الناس علیه من اکرمه واکرمهم علیه من اهانه معاویه کفت عجبتر از بنحال ندیده ام حال کرصبح است این زن برو وبعد بیا رفت وعصر آمد چون ابو الأسود اورا دید کفت اللهم اکفنی شرها متاذ الیها کفت خدا جزای تو را دهد وشر تورا از تو رفع نماید ابو الأسود کفت طفل مرا بمن ده که من بولد صلبی خود از تو احق زن کفت از من احق نیستی ابو الأسود مستعد شد که طفل را از آغوش او بیرون آرد معاویه کفت مهلاً یا ابا الأسود و ابو الأسود را از کرفتن طفل منع کرد ابو الأسود کفت یا امیر المؤمنین حملته قبل ان تحمله ووضعته قبل ان تضعه وانا اقوم علیه فی ادبه وانظر فی اوده امنحه علمی والهمه حلمی حتی یکمل عقله ویستحکم فتله زن کفت کلا اصلحک الله یا امیر المؤمنین حمله خفاً وحملته ثقلاً ووضعه شهوة ووضعته کرهاً حجری فنائه وبطنی وعائه وثدیی سقائه اکلائه اذا نام واحفظه اذا قام معاویه از اندها وجزوئه آن زن تعجب نمود ابو الأسود ملتفت شد کفت یا امیر المؤمنین شعری هم خوب میکوید معاویه کفت پس باید با او مشاعره کنی ابو الأسود کفت

مرحبا بالتی تجور علینا	ثم اهلاً بحامل محمول
اغلقت بابها علی وقالت	ان خیر النساء ذوات البعول

شغلت

شغلت قلبها علی فراغا	هل سمعتم بفارغ مشغول

زوجه ابو الاسود گفت

لیس من قال بالصواب و بالحق	کمن حاد عن منار السبیل
کان حجری فنائه حین یضحی	ثم ثدیی سقائه بالاصیل
لست ابغی بواحدی ابن حرب	بدلا ما ادیته والجلیل

معاویه نیز گفت

لیس من قد غذاه طفلا صغیرا	وسقاه من ثدیه بالجدیل
هی اولی به واقرب رحما	من ابیه وفی قضاء الرسول

و بدین اشعار احق بودن زن را بر حضانت طفل اظهار نمود و ذکر هر حال چون با ابو الاسود غرض داشت طرف زن را گرفت (انتهی من شرح المقامات الاربعین الحریریه للشریشی)

ابن جوزی در کتاب الاذکیا نقل از ابن السکیت نموده میگوید محمد بن عبد الله بن طاهر عازم حج شده بود وقت حرکت جاریه شاعره او بحضور او آمده و بر اهبتای سفر دید گریست محمد این بیت را خواند

دمعة کاللؤلؤ الرطب علی الخد الاسیل	هطلت فی ساعة البین من الطرف الکحیل

بعد از آن بجاریه گفت چیزی بر بیفزای او گفت

حین هم القمر الباهر عنا بالافول	انما یفتضح العشاق فی وقت الرحیل

نیز در کتاب مذکور مینویسد اصمعی گفت با هرون الرشید عازم حج شده بودم دختر خورد سالی دیدم کاسه چوبین بدست گرفته از حجاج استدعای وجه اعانه مینمود و این ابیات میسرود

طحنتنا طواحن الاعوام	ورمتنا نوائب الایام
فاتیناکم نمد اکفا	لفضالات زادکم والطعام
فاطلبوا الاجر والمثوبة فینا	ایها الزائرون بیت الحرام
من رآنی فقد رآنی ورحلی	فارحموا غربتی وذل مقامی

هرون را

هرون را بجانب دختر ملتفت نمود و آمد و ابیات را شنید و از فصاحت گوینده متعجب گردید و کاسه دختر را پر از زر نمود

نیز در همان کتاب مسطور است که ابن الشیظمی گفته در قحط سالی بحج رفته بودم در اثنای طواف دختری دیدم پرده کعبه را گرفته میگفت الهی و سیدی ها انا امتک الغریبة و سائلتک الفقیرة حیث لا یخفی علیک مکانی و لا یستتر عنک سوء حالی فدهتکت الحاجة حجابی و کشفت الفاقة نقابی فکشفت وجهها رقیقا عند الذل و ذلیلا عند المسئلة طال و عزتک ما حجبه عنه ماء الغناء و صانه ماء الحیاء قد جمدت عنی اکف المرزوقین و ضاقت بی صدور المخلوقین فمن حرمنی لم اکمه و من وصلنی وکلته الی مکافاتک و رحمتک و انت ارحم الراحمین ابن الشیظمی گوید پرسیدم از قدری دلجوئی از وی پرسیدم کیستی و از کدام قبیله گفت الیک عنی من قل ماله و ذهب جماله کیف حاله بعد از آن این ابیات خواند

بعض بنات الرجال ابرزها	الدهر لما قد تری و اخرجها
ابرزها من جلیل نعمتها	فابتزها ملکها و احوجها
و طالما کانت العیون اذا	ما خرجت تستشف هودجها
ان کان قد ساءها و احزنها	فطالما سرها و ابهجها
الحمد لله رب معسرة	قد ضمن الله ان یفرجها

اسمعیل بن حماد بن ابی حنیفه گفته است روزی زنی با مردی نزد من آمد و گفت پسر عمم بیخبر از من مرا باین شخص تزویج کرده چون من خبر شدم قبول نکردم گفتم که رد کردی گفت همان وقت که خبردار شدم گفتم که خبردار شدی گفت همان وقت که رد کردم از فراست و فطانت او تعجب نمودم

صاحب حیوة الحیوان گوید اصمعی گفت پیرزنی از زنان قبایل عرب بلاشه گوسفندی و گرگ بچه اشاره کرد و این ابیات گفت

بقرت شویہتی وفجعت قلبی	وانت لشاتنا ولد ربیب
غذیت بدرّها وربیت فینا	فمن انباك انّ اباك ذیب
اذا كان الطّباع طباع سوء	فلیس بنافع فیها الأدیب

در بخاری شریف مذکور است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بطور ملاطفت بعایشه فرمودند من خشنودی و نا خشنودی ترا از اینجا استنباط میکنم که در حالت خشنودی در اثنای سخن میگوئی لا و ربّ محمّد و در ناخشنودی گوئی لا و ربّ ابراهیم عایشه گفت بلی یا رسول الله تنها اسم بزرك آنحضرت را تو اتم ترك کرد

نیز در بخاری است که روزی عایشه بحضرت رسول صلعم عرض کرد اگر شما بمحلّی نزول فرمائید و دو درخت ببینید که برك و ثمر یکی را چیده باشند و آن دیگر را دست نزده از اوراق کدام شتر خود را علوفه خواهید داد حضرت فرمودند البته از آنکه دست بآن نخورده و مقصود عائشه این بود که جز او از زوجات مطهرات احدی بکر نبوده

روزی زنی گشاده رو از ابو نواس پرسید اسمت چیست چون زن کمال صباحت داشت ابو نواس گفت وجهك زن گفت از ین قرار اسم تو حسن است

گویند ابو نواس بی اندازه کریه المنظر بود جاریهٔ ظریفهٔ فضل بن سهل داشت که همیشه اظهار کراهت و بیمیلی با بو نواس میکرد روزی ابو نواس باو گفت من اینهمه ترا دوست میدارم تو چرا نسبت بمن اینقدر بیمهری جاریه گفت وجهك والحرام لا یجتمعان در فارسی هم مثل است حرام و شلغم

تاجری مالدار از بصره باهواز رفت و در آنجا متاهل شد سالی یک دو بار ببصره می آمد و با زوجهٔ قدیم خود ملاقات میکرد و باهواز بر می گشت و با عم عیال بصراوی خود مکاتبه داشت وقتی یکی از نوشتجات عم زوجهٔ قدیم بدست زوجهٔ جدید افتاد دانست شوهرش در بصره زن دارد کاغذی بهمان سیاقها از قول عم زن بشوهرش نوشت باینمضمون که زوجهات درگذشته عاجلاً ببصره آی و میراث او را دریافت نمای مرد مشغول تدارک سفر شد آنوقت زن گفت این سفر شمارا متفکر می بینم البته عیالی دارید تاجر انکار کرد زن گفت اگر راست میگوئی بگو غیر از تو حاضرا غایبا اگر زنی داشته باشم مطلقه باشد تاجر که یقین کرده بود زن بصراوی مرده آن صیغه جاری نمود آنگاه زن گفت حالا دیگر حاجت ببصره رفتن نیست چه آن زن نمرده بعلاوه مطلقه است

کثیر عزه وقتی این دو بیت بگفت

اذا ما انثنا خلة کی تزیلنا	ابینا وقلنا الحاجبیة اول
سنولیک عرفا ان اردت وصالنا	ونحن لتلک الحاجبیة اوصل

پیرزنی شنید گفت باید مثل جمیل بگوئی که گفته است

یا رب عارضة علینا وصلها	بالجد تخلطه بقول الهازل
فاجبتها بالقول بعد تامل	حبی بثینة عن وصالک شاغلی

در تزیین الاسواق چاپ مصر بیت اول کثیر را اینطور نوشته

اذ اما انثنا خلة کی تزیلنا	ابین وقلن الحاجبیة اول

نیز روزی زنی بر کثیر رسید گفت تو گفته

وما روضة بالحزن طیبة الثری	یمج الندی جثجاثها وعرارها
باطیب من اردان عزة موهنا	اذا اوقدت بالمندل الرطب نارها

کثیر

کثیر گفت بلی زن گفت هرچه را با مندل تر و تازه مطیب کنی خوشبو میشود مجو استی مثل امرء القیس بگوئی که گفته است

الم تریانی کلما جئت طارقا   وجدت بها طیبا وان لم تطیب

کثیر انصاف داده و چیزی بتقدیم آن زن نمود که این انتقاد را جای دیگر نگوید   متنبی این مضمون امرء القیس را اخذ کرده و خوب گفته میگوید

اتت زائرا ما خامر الطیب ثوبها   وکالمسک من اردانها یتضوع

شخصی هاشمی در سفر بود بزوجه خود مکتوبی نوشت و این شعر را در آن درج کرد

بر التعلل لا اهل ولا وطن   ولا ندیم ولا کاس ولا سکن

زوجه در جواب او نوشت مصداق آن شعر در تو موجود نیست بلکه این شعر مناسب است

سهرت بعد رحیلی وحشة لکم   ثم استمر مریری وارعوی الوسن

راغب اصفهانی در محاضرات میگوید عربی در بیابانی تشنه شد بخیمه رفته آب خواست دختری برای او شیر و آب آورد بعد از دختر پرسید از کدام قبیله گفت از بنی عامر گفت از آن عامرها که در حق آنها گفته اند

لعمرک ما تبلی سرابیل عامر   من اللوم ما دامت علیها جلودها

دختر چون ذم قبیله خود شنید پایش لغزید و دو سبو از وی شکست بعد نزد عرب آمده گفت تو از کدام قبیله گفت از بنی تمیم گفت آن بنی تمیم که در حق آنها گفته اند تمیم بطرق اللوم اهدی من القطا گفت از باهله دختر خواند

اذا ولدت حلیلة باهلی   غلاما زاد فی عدد اللئام

گفت از بنی اسد دختر خواند

ما سرنی ان امی من بنی اسد   وان لی کل یوم الف دینار

قوم اذا استنبح الاضیاف کلبهم — قالوا لامهم بولی علی النار

کفت از بنی عبس دختر خواند

اذا عبسیة ولدت غلاما — فبشرهم بلوم مستفاد

کفت از قبیلهٔ فهیم دختر خواند

اذا قیسیة عطست فنکها — فان عطاسها سبب الوداق

کفت از بنی کلیب دختر خواند

اذا کلبیة خضبت یداها — فزوجها ولا تامن زناها

کفت از بنی ثقیف دختر خواند

اضل الناس سوز ابا ثقیف — فما لهم اب الا الضلال

کفت از خزاعه ام دختر خواند

باع خزاعة بیت الله اذ سکرت — بزق خمر واثواب وابراد

کفت از بنی جرم دختر خواند

اذا ما اتقی الله الفتی واطاعه — فلیس له باس وان کان من جرم

کفت از بنی حنیفه ام دختر خواند

اکلت حنیفة ربها — زمن التقحم والمجاعه

کفت از عشیرهٔ ابلیس دختر خواند

عجبت من ابلیس فی تیهه — وخبث ما اظهر من نیته

تاه علی آدم فی سجدة — وصار قوادا لذریته

کفت دیکر مبرد مرا ببخش دختر کفت لعنت خدا همراهت باد برو و بر هر قوم نازل شدی و بتو احسان کردند نسبت با آنها کافر نعمتی و ناسپاسی مکن (انتهی)

قطعهٔ ما سرنی ان امی من بنی اسد از اخطل شاعر است که در هجو جریر کفته و دو بیت دیکر آن اینست که میکوید

فمسلک البول جودا ان تجودهم — وما تبول لهم الا بمقدار

والخبز کالعنبر الهندی عندهم — والقمح سبعون اردبا بدینار

صفدی در شرح لامیة العجم میگوید اخطل در این اشعار بد و از ده عیب و ذم آن قبیله را هجو کرده و هر دو از ده را شمرده است

در شرح مواهب زرقانی مسطور است که اخطل شاعر نصرانی معاویه را مدح کرده آمد بر او بخواند معاویه گفت اگر مرا بشیر و پلنگ تشبیه کرده لازم نیست بخوانی اگر مثل خنساء گفته که میگوید

فما بلغت کف امرء متناولا — من المجد الا و الذی نال اطول
و لا بلغ المهدون فی القول مدحه — و لو حدقوا الا الذی فیه افضل

بخوان

اخطل گفت کمتر از خنساء نگفته ام و خواند

اذا مت مات الجود و انقطع الغنی — فلم یبق الا من قلیل مصرد
و ردت اکف الراغبین و امسکوا — عن الدین و الدنیا بخلف مجرد

معاویه گفت لعنت خدا بر تو باد مرا مرا بخاطر من آوردی و جز این کاری نکردی و بگرد خنساء هم نرسیدی و این برای خنساء شانی عظیم است

اصمعی از اعرابیه احوال پسرش را پرسید چه با آن پسر آشنا بود اعرابیه گفت او درگذشت و سایر مصائب دنیا مرا فراموش گشت آنگاه این بیت خواند

و کنت اخاف الدهر ما کان آمنا — فلما توفی مات خوفی من الدهر

زنی سر بریده او یحیی جعفر برمکی را دید بدان سر خطاب کرده گفت اما و الله لئن صرت الیوم آیة لقد کنت فی المکارم غایة بعد این ابیات انشاد نمود

و لما رایت السیف خالط جعفرا — و نادی مناد للخلیفة فی یحیی
بکیت علی الدنیا و ایقنت انما — قصاری الفتی یوما مفارقة الدنیا

وفاهی

وما هي الا دولة بعد دولة … تحول ذا نعمى وتعقب ذا بلوى
اذا انزلت هذا اسافل رفعة … من الملك حطت ذا الى الغاية السفلى

قالت امراة في العشق

رايت الهوى حلوا اذا اجتمع الشمل … ومرا على الهجران لا بل هو القتل
ومن لم يذق للهجر طعما فانه … اذا ذاق طعم الحب لم يدر ما الوصل
وقد ذقت طعميه على القرب والنوى … فابعده قتل واقربه خبل

جارية في مقبرة

انوح على دهر مضى بغضارة … اذ العيش غض والزمان مواتي
وابكي زمانا صالحا قد فقدته … فقطع قلبي منه بالزفرات
ايا زمنا ولى على رغم اهله … الا عد كما قد كنت مذ سنوات
تمطى على الدهر في متن قوسه … فصد عني منه بهم شتات

من حديقة الافراح

امراة حنظلة الكاتب لما توفي جزعت عليه فنهاها جاراتها وقلن يحبط اجرك فقالت

تعجبت دعد لمحزونة … تبكي على ذي شيبة شاجب
ان تسالينى اليوم ما شفني … اخبرك قولا ليس بالكاذب (انتهى)

قالت امراة من طي

دعا دعوة يوم الشرى يا لمالك … ومن لا يجب عند الحفيظة يكلم
فيا ضيعة الفتيان اذ يعتلونه … ببطن الشرى مثل الفنيق المسدم
اما في بني حصن من ابن كريهة … من القوم طلاب الترات غشمشم
فيقتل جبرا بامرئ لم يكن له … بواء ولكن لا تكايل بالدم

الشرى مكان معروف اتفقت فيه وقعة فنسب يومها اليه والحفيظة الخصلة التي يحفظ الانسان عندها اي يغضب ومعنى يكلم يجرح وهو كناية عن الغلبة والقتل

وقالت اعرابية
العشق جل ان يرى وخفي عن الورى فهو كامن في الصدور كالنار في الحجر ان قدح ورى وان ترك توارى اه
وهذا احد له بحقيقته في النفس
وحكى ان سعيد التيمي قال نظرت الى جارية سوداء تنتف الخوص وهي تقول
لك علم بما يجن فؤادي … فارحمن ذل ذلتي وانفرادي
اه من اول التزيين للاملاك
ان سواد العين اودى به … حزن على حنظلة الكاتب
اه من اسد الغابة

والقتل ويقال عتله يعتله ويعتله اذا قاده بعنف والفنيق هو الفحل الذي لا يركب لكرامته على اهله والمسدم الفحل الهائج المشدود الفم خوفًا من صياله وابن الكريهة ابن الحرب والطلاب الكثير الطلب يعني المتناهي في طلب الدم وادراك الثار والغشمشم الذي يركب راسه ولا يهاب الاقدام وجراسم رجل هو القاتل لولي هذه المراة والبواء الكفو ومعنى لا تكايل بالدم لا يجوز لك ان تقتل الا ثارك اي اما فيهم رجل هكذا فيقتل هذا الرجل برجل لم يكن له نظيرًا فيكون في دمه وفاء بدمه ولكن سقطت المكايلة في الدماء منذ جاء الاسلام فلا يقتل بدل الواحد الا واحد شريفًا كان او وضيعًا

قالت امراة من بني عامر

وحرب يضج القوم من نفيانها ... ضجيج الجمال الجلة الدبرات
سيتركها قوم ويصلى بحرها ... بنو نسوة للثكل مصطبرات
فان يك ظني صادقًا وهو صادقي ... بكم وباحلام لكم صفرات
نعد فيكم جزر الجزور رماحنا ... ويمسكن بالاكباد منكسرات

النفي ما نفاه اطراف الغيم من مطره وما نفته الحوافر من الحصى وغيره في سيرها والنفيان مصدر ذلك اي يضجون من ايسرها بله اكبرها انتهى من شرح ابي الحسين علي البيارى على الحماسه مصطبرات اي اعتدن ان يقتل رجالهن فهن لا يجزعن من ذلك صفرات اي لا خير فيها وقد زال السكر عنها فكانها الاناء الفارغ وجعل الاكباد للرماح على الاتساع اي ان كنتم على ما احسب من جهلكم فانكم نعود دون لحربنا ونعود لقتلكم ونصيب المقاتل عند الطعن

قالت امراة من بني شيبان

وفا لو اماجدا منكم قتلنا ... كذاك الرمح يكلف بالكريم
بعين اباغ قاسمنا المنايا ... فكان قسيمها خير القسيم

قولها يكلف اي يولع ويعشق وبابه علم وقولها فكان قسيمها الخ اي قتل بعض

وبقى بعض فكان من قتل خيرًا ممن بقى وعين ابانع موضع

قالت جارية ماتت امها فاضرت بها امرأة ابيها

فلو تاتى رسولى ام سعد | الى امى ومن يعنيه حاجى
ولكن قد اتى من بين ودى | وبين فؤاده غلق الرتاج
ومن لم يؤذه المرائى | وما الرتمان الا بالتناج

قولها ومن يعنيه حاجى اى من يهمه حاجتى وقولها ولكن قد اتى من بين ودى الخ ارادت به اباها غلق الرتاج يعنى ارتاج المغلق والرتاج هو الباب و الرتمان المحبة والتعطف

قالت امرأة من بنى اسد

خليلى عوجا انها حاجة لنا | على قبر اهبان سقته الرواعد
فنعم الفتى كل الفتى كان بينه | وبين المزجى نفنف متباعد
اذا انتضل القوم الاحاديث لم يكن | عييًا ولا عبء على من يقاعد

اهبان اسم رجل والمزجى كالمزلج وزنًا ومعنى وهو الذى يلحق بقوم وليس منهم والنفنف الجو وكل هواء بين الجبلين فهو نفنف والعبء الحمل الثقيل

قالت امرأة

الا اقصرى من دمع عينيك لن ترى | ابا مثله تنمى اليه المفاخر
وقد علم الاقوام ان بناته | صوادق اذ يندبنه وقواصر

اى يعجزن من ان يبلغن كنه الثناء عليه

وقالت امرأة ترثى اباها ايضًا

اذا ما دعا الداعى عليًا وجدتنى | اراع كما راع العجول مهيب
وكم من سمى ليس مثل سميه | وان كان يدعى باسمه فيجيب

العجول الناقة التى ذهب ولدها فهى تكون فازعة تحسب كل صيحة عليها

قالت امرأة من طى

تاوب عينى نصبها واكتئابها | وورجعت نفسًا راث عنها ايابها
اعلل نفسى بالمرجم غيبه | وكاذبتها حتى ابان كذابها

تذهبي عليك ابن الأشد لبهمة · افرّ الكماة طعنها وضرابها
متى يدع الداعي اليه فانه · سميع الى الاذا انضمّ جوابها
هو الابيض الوضاح لو رميت به · ضواحي من الريان لانهض نابها

قولها تأوّب عيني نصبها اي تأتي عيني تعبها والتأوب لا يكون الا بالليل والنصب ما يوذي قال تعالى انّي مسّني الشيطان بنصب وعذاب والاكتئاب الحزن والانكسار وقولها ابات الريث البطء والتأخر والرجم المظنون والبهمة بضم الباء الخيل يقع على الواحد والجماعة وههنا هي للواحد بدلالة قولها متى يدع الداعي اليه ولم تقل اليهم فاما قولها طعنها وضرابها فالضمير فيه جاء على لفظ البهمة وجعل الصمم للجواب مجازا وقولها افرّ معناه طرد واستخف وقولها هو الابيض الوضاح ارادت به خلوص النسب واشتهار الذكر وقولها لو رميت به الخ تريد به نفاذه وحسن خروجه مما يدخل فيه والريان جبل ببلادهم تقول لو رميت بو هذا الجبل لزعزعها فهد جوانبها

قالت امرأة من بني الحارث

فارس ما غادروه ملحما · غير زميل ولا نكس وكل
لو يشا طار به ذو ميعة · لاحق الآطال نهد ذو خصل
غير ان الباس منه شيمة · وصروف الدهر تجري بالأجل

قولها ما غادروه ما تركوه وقولها ملحما اي طعمة للسباع والزميل بضم الزاي وفتح الميم المشددة الجبان والوكل بفتحتين العاجز الذي يكل امره الى غيره ويتكل عليه وقولها لو يشا طار به الخ يعني انه لم يمت الا من انقضاء المدة ولو شاء لهرب على فرس نشيط ضامر الا انه لم يرد الفرار لان سجيته الباس

قالت امرأة من كندة

لا تخبروا الناس الا ان سيدكم · اسلمتموه ولو قاتلتم امتنعا
انعي فتى لم تذر الشمس طالعة · يوما من الدهر الا ضر او نفعا

يعنى لا تعتذروا من قتله بشئ سوى خذلانكم اياه وكان هو ضارا للاعدائه نافعا لاوليائه

وقالت امرأة

متى تردوا عكاظ توافقوها ... باسماع مجادعها قصار

اجيران ابن ميّة خبرونى ... اعين لابن ميّة ام ضمار

تجلل خزيها عوف بن كعب ... فليس لخلفها منه اعتذار

فانكم وما تخفون منه ... كذات الشيب ليس لها خمار

عكاظ سوق بناحية مكة كانوا يقيمونها فى الموسم اعنى زمن الحج والجدع القطع واكثر ما استعمل الجدع فى قطع الأنف وقد يستعمل فى قطع الأذن قالته حين قتل زوجها ابن ميّة تريد متى تجيئوا عكاظ تسمعوا بقبح ذكركم فتصيرون كانكم لا تسمعون باسماع اى باذان والعين هنا النقد الحاضر والضمار دين لا يرجى قضاؤه وكل ما لا يعتمد عليه الا قليلا فهو ضمار وقولها تجلل خزيها اى لبس مذلتها والخلف لا يستعمل الا فى الذم

قالت امرأة تهجو زوجها ليحزه وكان مسمى بقتادة بن مغرب

حلفت ولم اكذب والا فكلما ... ملكت لبيت الله اهديه حافيه

لو ان المنايا اعرضت لاقتحمتها ... مخافة فيه ان فى فيه داهيه

فما جيفة الخنزير عند ابن مغرب ... قتادة الا ريح مسك وغاليه

قولها اعرضت اى ظهرت يقال اعرضت الشئ فاعرض اى اظهرته فظهر كقولهم كببته فاكب وهو من النوادر

قالت امرأة من بنى مخزوم

ان تسألى فالمجد غير البديع ... قد حل فى تيم ومخزوم

قوم اذا اصوت يوم النزال ... قاموا الى الجرد اللهاميم

من كل مجبوك طوال القرى ... مثل سنان الرمح مشهوم

تخاطب امرأة تعنى ان المجد حل فيهم قديما غير محدث وصب غير على الخاب واللهاميم جياد الخيل جمع لهموم والقرى الظهر والمجبوك المحكم الخلق والمشهوم الذى اثر

فيه

فيه الغزو

وقالت امرأة

الا ان عبد الواحد الرجل الذي ... ينيلك ما طالبت والعرض وافر

قالت امرأة من اياد

الخيل تعلم يوم الروع اذ هزمت ... ان ابن عمرو لدى الهيجاء يحميها
لم يبد فحشا ولم يهدد لمعظمة ... وكل مكرمة يلقى يساميها
المستشار لامر القوم يحزبهم ... اذا الهنات اهم القوم ما فيها
لا يرهب الجار منه غدرة ابدا ... وان الم امور فهو كافيها

المعظمة الوجه فيه كسر الظاء وهي كالعظيمة بمعنى النازلة الشديدة ويروى لمعضلة والهنات بالفتح والتخفيف خصلات شر جمع هنة على لفظها

قالت امرأة من بني هزان يقال لها ام ثور في ابن لها عقها

ربيته وهو مثل الفرخ اعظمه ... ام الطعام ترى في جلده زغبا
حتى اذا آض كالفحال شذبه ... اباره ونفى عن متنه الكربا
انشا يمزق اثوابي يؤدبني ... ابعد شيبي عندي يبتغي الادبا
اني لابصر في ترجيل لمته ... وخط لحيته في خده عجبا
قالت له عرسه يوما لتسمعني ... مهلا فان لنا في امنا اربا
ولو رأتني في نار مسعرة ... ثم استطاعت لزادت فوقها حطبا

ارادت بام الطعام البطن والزغب صغار الشعر ولينه حين يبدو من الصبي والفحال وزان التفاح ذكر النخل الذي يلقح حوامل النخل ويسمى فحلا ايضا والتشذيب هو التهذيب ويسمى ما يقطع من اغصان الشجرة المتفرقة الشذب بفتحتين والابار الملقح والكرب بفتحتين اصول السعف التي تقطع معها الواحدة كربة مثل قصب وقصبة والسعف اغصان النخل ما دامت بالخوص فان زال الخوص عنها قيل جريد

قالت قائلة لامرأة اخذها الطلق

ايا سحاب طرقي بخير ... وطرقي بخصية واير

ولا ترتبنا طرف البظر

وكان اسم المرأة التي اخذها الطلق سحابة

وقالت جارية في نسائهن

سبتني ابي سبك لي بصيره ان معي قوافيا كثيره

ينفح منها المسك والذريره

يعني سببه انك لن يصيبه وانا اروي قبح السب فانتهي عنه مع اني لا اعجز عن جوابك ولا اقول الا بالخير

وقالت اخرى

ان اباك زهرق دقيق لا حسن الوجه ولا عتيق

تضحك من طرطبة العنوق

الزهرق اللئيم والطرطب بفتحتين صوت الراعي اذا دعى معزاه والعنوق اناث اولاد المعز جمع العناق بالفتح

وقالت اخرى

يا رب من عادى ابي فعاده وارم بسهمين على فؤاده

واجعل حام نفسه في زاده

(قالت امرأة ترقصها)

اجثم مطلي بزعفران تراه عند الضم والتداني

مبرطما برطمة الغضبان اورد لا يضحك عن اسنان

كان فيه فلق الرمان او لهبا كلهب النيران

المبرطم هو المنتفخ غضبا

قالت امرأة من قيس كبه

ان فتى اهلوه قيس كبه اجود خلق الله بالمحبه

نحن المقيمون بعين ذربه لم نخش قط من عدو نكبه

يابى لنا الارغام والمسبه اب كريم وحصان ندبه

وفي البخاري في كتاب الادب عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان من اكبر الكبائر ان يلعن الرجل والديه قيل يا رسول الله وكيف يلعن الرجل والديه قال يسب الرجل ابا الرجل فيسب اباه ويسب امه (انتهى)

فاطمه سلطان خانم

صبیهٔ مرحوم حاجی میرزا حسین نوادهٔ قائم مقام فراهانی و از طرفین منسوب بقائم مقام میباشد تولدش در ششم شهر رجب مطابق سنه ۱۲۸۲ هجری بوده در سنه ۱۳۰۱ بعموزادهٔ خود میرزا محمود پسر میرزا احمد تزویج یافت در فنون ادبیت و عربیت و تاریخ و شعر فارسی کفتن اطلاع و مهارتی دارد خاصه در سرودن شعر فارسی میتوان کفت چنانست که خنسا در عربی وقتی که جلد دویم خیرات حسان بنظر مشار الیها رسیده بود قصیدهٔ در تمجید کتاب انشاء نموده بتوسط برادر مهترش میرزا محمد صادق پروانه که جامع کمالات و در صحبت نکارنده است فرستاده در اینجا درج میشود تا خوانندکان پایهٔ فضلش را بدانند میکوید

چو آفتاب پدیدار شد اگر بچند — هفته بود هنر در زنان دانشمند
هنر خلیفهٔ فرزند باشد انسان را — همی نشاید کز زن نزاید این فرزند
بسان حوا کو با کمال و معرفتند — سر سپهر در آرند بر نجم کمند
زنان مشابه روحند نوع مردان جسم — ز جان روشن باشد همیشه تن خرسند
ای آنکه طعنه زنی بر کمال و فضل زنان — بمال دیده که جهلت ببر خار افکند
یکی است ناخن و چنکال شیر ماده و نر — یکی است لعل بدخشان بتاج و کردن بند
مکر نه حضرت صدیقه دخت پیغمبر — فکند بالش رفعت فراز چرخ بلند

مگر نه مریم با نفس خود مجاهده کرد | سپس مر او را با روح قدس شد پیوند
مگر نه آسیه شد در خشوع بیهمتا | مگر نه رابعه بُد در خضوع بی مانند
مگر نه زنّا چون جذبه ریخت بجا | مگر نه لیلی مجنون خود فکند به بند
اگر به تأنیث از قدر مردمان میکاست | خدا بشمس نمیخود در نبی سوگند
زنان فراخور مدح اند و لایق تمجید | که امهات کمال اند و مستحق پسند
بویژه سوی پرستان با خرد که شوند | به پیش شوهر خود همچو شیر نیکمند
خدا شناس و نصیحت پذیر و شوی پرست | خدا از ایشان خشنود و بندگان خرسند
نه هر که مقنعه بر سر فکند شد بانو | نه هر چه شیرین باشد بود چو شکر و قند
زنان با هنر الحق سزد که فخر کنند | ازین صحیفه که شد خوشتر از صحیفهٔ زند
نگاشت میر اجل اعتماد سلطنه نغز | یکی رساله زمشک ختن نساده پرند
در او نگاشت تمامی زنان فاضله را | نمود نام زنان را چو طبع خویش بلند
تبارک الله از آن میر بیهمال که تاخت | فراز گنبد گردون ز فرط فضل سمند
بعقل و دانش مهر زنخواجه کند | بفضل و دانش برتر ز صاحب میمند
گهی که خلقش آرد هوای فروردین | ز خاک لاله دمد گاه بهمن و اسفند
ز نقطهٔ رقش بهر دفع عین کمال | خرد بسوزد در مجمر کمال سپند
دعاش گویم باری چنانکه ای بار | بدور دهر از دور دار درد و گزند

مریم خانم

دختر مرحوم قایم مقام میرزا ابوالقاسم فراهانی و مادرش همشیرهٔ مرحوم میرزا حسن مستوفی الممالک آشتیانی در سنه ۱۲۷۷ اندازد بنادر گذشت در زمانی که سادات قایم مقامی مغضوب دولت علیه بودند قصیدهٔ خدمت پادشاه ماضی طاب ثراه فرستاد که باعث بخشایش و آسودگی تمامی طایفه گردید این رباعی از اوست

تا که تو ابجهان داستان باش | راست و آن را نزد کج نها
معتقد مردم دنیا مباش | آه ازین مردم کج اعتقاد

فهرست اسامی سلاطین قاجاریه انار الله برهانهم

السلطان	ولادت	جلوس	مدت سلطنت	رحلت	عمر	مدفن
فتحعلیخان	سنه ۱۰۹۷	سنه ۱۱۳۳	شش سال	سنه ۱۱۳۹	چهل و دو سال	در خواجه ربیع
محمد حسن شاه	سنه ۱۱۲۷	سنه ۱۱۶۴	هشت سال	سنه ۱۱۷۲	چهل و پنج سال	عتبه عبد العظیم (ع)
حسینقلی خان ملقب بجهانسوز شاه	سنه ۱۱۶۴	سنه ۱۱۸۴	هفت سال	سنه ۱۱۹۱	بیست و هفت سال	استراباد
آقا محمد شاه مرحوم	سنه ۱۱۵۵	سنه ۱۱۹۳	هیجده سال	سنه ۱۲۱۱	پنجاه و شش سال	نجف اشرف
فتحعلیشاه مبرور	سنه ۱۱۸۵	در طهران سنه ۱۲۱۲	سی و هشت سال و پنجماه	سنه ۱۲۵۰	شصت و چهار سال و چهار ماه	قم
نایب السلطنه عباس میرزا مرحوم	سنه ۱۲۰۳			در خراسان سنه ۱۲۴۹	چهل و پنج سال و شش ماه	در مشهد مقدس
محمد شاه طاب ثراه	سنه ۱۲۲۲	سنه ۱۲۵۰	چهارده سال و سه ماه	سنه ۱۲۶۴	چهل و یک سال و یازده ماه	در قم

سلطنت عظمی

السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان **ناصر الدین شاه** صاحبقران بن محمد شاه بن ولیعهد عباس میرزا ابن خاقان فتحعلی شاه بن حسینقلی شاه بن سلطان محمد حسن شاه بن فتحعلیخان بن امیر شاه قلیخان بن محمد ولیخان بن مهدیخان بن محمد قلیخان قاجار خلد الله ملکه ودولته

تولد همایون

شب سه شنبه ششم صفر المظفر سنهٔ یکهزار و دویست و چهل و هفت من الهجرة المقدسة النبویة ص

جلوس همایون بر تخت سلطنت

روز یکشنبه هیجدهم شهر شوال المکرم سنهٔ یکهزار و دویست و شصت و چهار در دار السلطنهٔ تبریز

جلوس مبارک بر تختگاه سلطنت در دار الخلافهٔ ناصری

در شب شنبه بیست و دویم شهر ذی القعدة الحرام سنهٔ هزار و دویست و شصت و چهار که الحال چهل و سه سال تمام است بالاستقلال مع الشوکة والعظمة والاجلال سلطنت و جهانبانی میفرمایند

ابناء سلطنت

نواب اشرف والا شاهنشاهزادهٔ اعظم ولیعهد جلوبهد دولت علیه مظفر الدین میرزا ادام الله اقباله العالی تولد روز جمعه چهاردهم شهر جمادی الثانیه سنهٔ یکهزار و دویست و شصت و نه من الهجرة المقدسة

نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه سلطان مسعود میرزا ادام الله اقباله العالی تولد یوم بیستم شهر صفر المظفر سنهٔ یکهزار و دویست و شصت و شش من الهجره

نواب اشرف والا نایب السلطنه دولت علیه امیر کبیر وزیر جنگ کامران میرزا ادام الله اقباله العالی تولد روز نوزدهم شهر ذی القعدة الحرام سنهٔ یکهزار و دویست و هفتاد و دو من الهجره

نواب اشرف والا سالار السلطنه نصرة الدین میرزا تولد روز دوشنبه سیزدهم شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار و دویست و نود و نه

نواب اشرف والا امجد رضا میرزا رکن السلطنه تولد روز پنجشنبه شانزدهم ربیع الثانی سنه ۱۳۰۱

نواب اشرف والا امجد حسین میرزا تولد شب دوشنبه شانزدهم محرم الحرام ۱۳۰۲

نوادههای سلطنت

اولاد نواب اشرف والا ولیعهد

نواب والا اعتضاد السلطنه محمد علی میرزا تولد یوم چهاردهم ربیع الثانی سنه ۱۲۸۹

نواب والا ملک منصور میرزا شعاع السلطنه

نواب والا ابو الفتح میرزا

نواب والا ابو الفضل میرزا

اولاد نواب اشرف والا ظل السلطان

نواب والا جلال الدوله سلطان حسین میرزا تولد در سنه ۱۲۸۵

نواب والا هرمز میرزا

نواب والا سلطان محمود میرزا

نواب والا امیر تیمور میرزا

نواب والا سلطان فریدون میرزا

اولاد نواب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر

نواب والا فتحعلیخان امیر تومان تولد در سنه ۱۳۰۲

اولاد جلال الدوله مرحوم

نواب والا مهدیقلی میرزا

بنات سلطنت

نواب علیهٔ عالیه فخر الملوک تولد در سنه ۱۲۶۳

نواب علیهٔ عالیه عصمة الدوله تولد در سنه ۱۲۷۲

نواب علیهٔ عالیه افسر الدوله تولد در سنه ۱۲۷۵

نواب علیهٔ عالیه والیه تولد در سنه ۱۲۷۵

نواب علیهٔ عالیه ضیاء السلطنه تولد در سنه ۱۲۷۲

نواب علیهٔ عالیه افتخار الدوله تولد در سنه ۱۲۷۳

نواب علیهٔ عالیه فخر الدوله تولد در سنه ۱۲۷۸

نواب علیهٔ عالیه فروغ الدوله تولد در سنه ۱۲۷۹

نواب علیهٔ عالیه ایران الملوک تولد در سنه ۱۲۹۸

نواب علیهٔ عالیه اختر الدوله تولد در سنه ۱۲۹۸

نواب علیهٔ عالیه فرح السلطنه تولد در سنه ۱۲۹۹

نواب علیهٔ عالیه تاج السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۱
نواب علیهٔ عالیه شرف السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۳

اخوان سلطنت

نواب والا عباس میرزا ملک آرا نواب والا عز الدوله
عبد الصمد میرزا نواب والا رکن الدوله محمد تقی میرزا

اخوات سلطنت

نواب علیه عالیه عزة الدوله نواب علیه عزیز الدوله
نواب علیه عفت الدوله

اعمام سلطنت

نواب والا معین الدوله احمد میرزا

اولاد خاقان مغفور

نواب والا عضد الدوله سلطان احمد میرزا نواب
محمد هادی میرزا نواب جهانسوز میرزا امیر تومان

امیرزادگان عظام بنی اخوان سلطنت

امیرزاده محمد میرزا سرتیپ ولد نواب والا
عباس میرزا ملک آرا امیرزاده علینقی میرزا
سرتیپ ولد نواب رکن الدوله امیرزاده عماد
السلطنه حسینقلی میرزا سرتیپ توپخانه
ولد نواب والا عز الدوله

سایر شاهزادگان کرام از افراد رشتهٔ ماضیه

نواب حاجی سیف الدوله میرزا ولد مرحوم ظل السلطان
نواب معتمد الدوله سلطان اویس میرزا امیر تومان
نواب عماد الدوله بدیع الملک میرزا نواب فرمانفرما
سلطان حمید میرزا امیر تومان نواب مؤید الدوله
ابو الفتح میرزا امیر تومان نواب محمد حسین میرزای
امیر آخور نواب ضیاء الدوله انوشیروان میرزا امیر تومان
نواب حشمة الدوله عبد الله میرزا امیر تومان
نواب علیجاه بهاء الدوله ساسان میرزا امیر تومان
نواب عمید الدوله کیومرث میرزا نواب معز الدوله
اسمعیل میرزا نواب نصرة السلطنه روح الله
میرزا نواب حاجی حسام السلطنه ابو النصر
میرزا امیر تومان نواب شعاع الدوله حاجی
سلیمان میرزا امیر تومان نواب نصرة الدوله

عبد الحسین میرزا دارای امتیاز امیر تومانی
نواب سهام الملک مهدیقلی میرزا نواب سیف الدوله
سلطان محمد میرزا شاهزادگان مخصوص حضور
مبارک نواب امیرخان سردار وجیه الله میرزا
امیر تومان نواب احتشام الدوله عبد العلی میرزا
امیر تومان نواب سلطان حسین میرزا نیر الدوله
پیشخدمت حضور همایون حکمران نیشابور
نواب محمد علی میرزا پسر مرحوم مهدیقلی میرزا
حاکم سرابی گرمرود نواب حشمة السلطنه محمد
حسن میرزا ولد مرحوم ایضاً نایب الایاله کرمان
و ناظم سرحد بلوچستان وغیره جعفرقلی میرزا
پسر مرحوم حاجی محمد ولی میرزا سام میرزای
شمس الشعراء حاجی ابو الفضل میرزا ولد مرحوم
ظل السلطان حاجی جهاندار میرزا ولد مرحوم
جهانشاه میرزا عادلشاه میرزا ولد مرحوم ایضاً
محمد کریم میرزا پسر مرحوم محمد مهدی میرزا
حاجی نصر الله میرزا ولد مرحوم سیف الله میرزا
حاجی فریدون میرزا حاجی محمد حسین میرزای
حشمة السلطنه خلف مرحوم امام وردی میرزای
کشیکچی باشی اوکتای قاآن میرزا ولد مرحوم
حسنعلی میرزای شجاع السلطنه حاجی محمد مهدی
میرزا مؤید السلطنه پسر مرحوم مؤید الدوله
عالمشاه میرزا ولد مرحوم تیمور میرزا سرتیپ
حسام الدین میرزا پسر مرحوم محمد رضا میرزا
اسحق میرزا ولد مرحوم رکن الدوله یعقوب میرزا
خلف مرحوم ظل السلطان یحیی میرزای نایب الایاله
خلف سیف الملوک میرزا امیرزاده مرتضی قلی
میرزا ولد مرحوم عماد الدوله سلطان محمد میرزا
ولد مرحوم ایضاً امیر مجد الدین میرزا ولد مرحوم
ایضاً جلال الدین میرزا ولد مرحوم ایضاً
سلطان ابراهیم میرزا ولد مرحوم ایضاً
سلطان اسمعیل میرزا ولد مرحوم ایضاً
اسحق میرزا ولد مرحوم ایضاً ایرج میرزا ولد
مرحوم ایضاً محمد باقر میرزا ولد مرحوم معتمد الدوله

فضل الله میرزا و لد مرحوم ایضاً محمّد کاظم میرزا
ولد مرحوم ایضاً محمّد جعفر میرزا و لد مرحوم ایضاً
حاجی محمّد طاهر میرزا جلال الدّین میرزا و لد مرحوم
شیخعلی میرزا اکبر میرزا محمّد حسن میرزا ایشیک
ولد مرحوم اعتضاد السّلطنه محمّد حسن میرزا ولد
مرحوم اسد الله میرزا حاجی سیف الملوک میرزا
ولد حاجی جهان دار میرزا حاجی مسعود میرزا ولد
مرحوم جهانگیر میرزا حاجی محمّد حسین میرزا ولد
مرحوم ایضاً حاجی فتح الله میرزا و لد مرحوم ایضاً
اسمعیل میرزا و لد مرحوم ایضاً اسد الله میرزا
ولد مرحوم ایضاً محمّد علی میرزای شکوه الملک
ولد مرحوم خسرو میرزا عبد المجید میرزا و لد مرحوم
جعفر خان میرزا کامران میرزا و لد نوّاب معین
الدوله جلال الدّین میرزا ولد نوّاب ایضاً ابو
الفتح میرزا ولد نوّاب ایضاً اکبر میرزا و لد ایضاً
مهدی میرزا و لد ایضاً علینقی میرزا و لد ایضاً
تیمور میرزا و لد ایضاً محمّد علی میرزا و لد ایضاً
لطفعلی میرزا پسر مرحوم مؤیّد الدّوله محمّد کریم
میرزا و لد مرحوم ایضاً محمّد باقر میرزا و لد مرحوم
ایضاً داراب میرزا و لد مرحوم ضیاء الدّوله
شاهرخ میرزا و لد مرحوم بهمن میرزا محمّد علی میرزا
ولد مرحوم ایضاً احمد میرزا فغفور میرزا و لد
مرحوم تیمور میرزا مسیح الله میرزا و لد مرحوم ایضاً
آقا شکور میرزا و لد مرحوم ایضاً کیومرث میرزا
و لد مرحوم محمّد قلی میرزای ملک آرا عبد الله
میرزای نظام العلماء و لد مرحوم ایضاً محمّد رحیم
میرزا و لد مرحوم ایضاً بهمن میرزا و لد ایضاً
عبد الحسین میرزا و لد ایضاً محمّد حسین میرزا
پیشخدمت حضور همایون معروف بشاهزاده جبر
پسر نوّاب حشمة السّلطنه نوّاب علی بخش میرزا
پسر مرحوم نصر الله میرزای والی اسد الله
میرزا پسر مرحوم کیکاوس میرزا سرهنگ توپخانه
مسعود میرزا و لد مرحوم حاجی محمّد ولی میرزا

عباسقلی میرزا و لد ایضاً اسکندر میرزا
ولد ایضاً خسرو میرزا و لد ایضاً طهمورث
میرزا و لد مرحوم محمّد تقی میرزای حسام السّلطنه
امیر شیخ میرزا و لد مرحوم ایضاً امان الله
میرزا و لد مرحوم علینقی میرزای رکن الدّوله
عبد الرّشید میرزا و لد مرحوم عبد الله میرزای
دارا قهرمان میرزا و لد مرحوم ایضاً
نادر میرزا و لد مرحوم احمد علی میرزا
حسین شاه میرزا احمد میرزا و لد مرحوم
کیقباد میرزا محمود میرزا و لد ایضاً
مهدیقلی میرزا و لد مرحوم شاپور میرزا
سلطان یوسف میرزا و لد مرحوم منوچهر میرزا
محمّد کاظم میرزا و لد ایضاً محمّد حسن میرزا
و لد ایضاً غلامحسین میرزای صدر الشعراء
و لد مرحوم ملک ایرج میرزای رئیس الاطبّاء
محمّد قلی میرزا و لد ایضاً حسنقلی میرزا و لد نصر
نصر الله میرزا و لد نوّاب حاجی سیف الدّوله
میرزا اردشیر میرزا و لد مرحوم شاهقلی میرزا
تقیقلی میرزا و لد مرحوم کیخسرو میرزا محمّد
حسن میرزا و لد مرحوم ایضاً محمّد علی میرزا و لد
ایضاً محمّد میرزا و لد مرحوم حاجی کیومرث میرزای
ملک آرا محمّد حسن میرزا و لد مرحوم ایضاً
اسد الله میرزا و لد مرحوم هوشنگ میرزای
ایلخانی جهانبخش میرزا و لد مرحوم ایضاً
جهانگیر میرزا و لد مرحوم ایضاً صیفور میرزا
و لد مرحوم سلطان مصطفی میرزا محمّد میرزا
و لد مرحوم ایضاً محمّد حسین میرزا و لد مرحوم
ایضاً شاهمراد میرزا و لد مرحوم حاجی
عباسقلی میرزا جمشید میرزا و لد مرحوم
بهاء الدّوله عبد الله میرزا و لد مرحوم
محمّد امین میرزا فیض الله میرزا و لد ایضاً

شاهزادگان و امرا و خوانین ایل جلیل قاجار که در رکاب جناب مستطاب اجل ارفع عضد الملک وزیر حضور همایون

بایلخانی گری جناب جلالتمآب میرزا محمد خان ایلخانی کل ایل جلیل قاجار

امیرزادگان وغیره که در جزو خوانین قاجار منظور شدند

محمد شریف میرزای سرتیپ محمد علی میرزا پسر مرحوم مؤیدالدوله محمد جعفر میرزا ولد مرحوم معزالدوله سرتیپ محمد صادق میرزا حبیب الله میرزا شاهرخ میرزا محمد حسین میرزا عبدالرحیم میرزا حاجی سیف الله میرزا شجاع الدین میرزا حیدرخان سرتیپ محمد تقیخان سرتیپ علی اکبرخان عباسخان علی اصغرخان علیخان محمد رضیخان محمود خان

امرا و خوانین طایفه بنی اعمام قوانلو

خلیل الله خان رئیس و سرتیپ غلامحسینخان محمد اسمعیل خان حاجی مصطفی خان محمد قلیخان

طایفه حاجی مهدیقلیخانی

حسینقلیخان سرتیپ اول جعفرقلیخان علیخان سرتیپ محمد قلیخان محمد ناصرخان سرهنگ محمد قلیخان قاضی سلیمانخان صادقخان

طایفه قزل ایاغ

محمد حسینخان سرتیپ و رئیس نورالله خان محمد صادقخان علی محمدخان احمدخان

طایفه دولو

حاجی محمد حسینخان سرتیپ و رئیس حاجی حسنعلیخان عباسقلیخان سرهنگ محمد صادقخان شهاب الدوله محمدخان ولد حاجی محمد حسینخان میرزا احمدخان ولد اسکندرخان سردار

طایفه عزالدینلو

محمد قاسمخان حبیب الله خان محمد رضاخان محمد کریمخان

طایفه شامبیاتی

محمد حسینخان پدر امین نظام حاجی مهدیخان امامقلیخان محمد حسینخان سرتیپ و رئیس محمود خان خلیل الله خان حاجی حبیب الله خان ابراهیمخان سلیمانخان سرهنگ

طایفه حاجی مشهدی سپانلو

محمد تقیخان سرتیپ و رئیس محمد طاهرخان سرهنگ محمد رضاخان ولد رحیمخان میرزا باقرخان زکیخان علیخان

طایفه شاه بوداغلو

محمود خان سرتیپ و رئیس حاجی محمد زمانخان علی محمد خان احمدخان محمد اسمعیلخان

سایر طوایف

محمد صادقخان سرهنگ و رئیس قاجلو محمد رضاخان محمد قلیخان سرتیپ و رئیس طایفه خزینه دارلو محمد خان سرتیپ و رئیس کرلو محمد حسینخان کرلو

سایر خوانین قاجار

سیصد و بیست و نه نفر

تحویلدار و یساولان وغیره

ده نفر

ذوالفقارخان تحویلدار امیرخان یساول باشی احمدخان نایب یساول

باقی یساولان

هشت نفر

دایرهٔ دولت

مجلس محترم دار الشورای کبرای دولتی بریاست جناب جلالتمآب اجل امین الدوله

اسامی وزراء عظام و اعضاء فخام دار الشورای کبری از شاهزادگان معظم و غیرهم از قرار سنوات ماضیه است و تغییری نکرده فقط در سنهٔ ماضیه دو نفر اشخاصی که تازه بعضویت این مجلس محترم نایل و برقرار شده اند از قرار ذیل است

نواب مشکوة الملک پسر مرحوم شاهزاده خسرو میرزا | جناب محمد صادقخان شهاب الدوله

وزارت جلیلهٔ جنگ

نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ و رئیس کل قشون ظفر نمون دولت علیه از توپخانه و قورخانه و زنبورکخانه و افواج قاهره و سوارهٔ منصوره و پیادهٔ نظام و خارج نظام

جناب جلالتمآب نظام الملک وزیر لشکر و رئیس دفتر لشکر

امیر الامراء العظام حسنخان اجودانباشی کل نظام امیر تومان

ارباب قلم دفتر لشکر ملتزمین رکاب مبارک و غیرهم

لشکر نویسان عظام

معتمد السلطان میرزا نعمت الله خان لشکر نویسباشی و نایب وزارت جلیلهٔ لشکر

جناب میرزا حبیب الله خان مجد الاشراف

جناب میرزا علی معین لشکر

میرزا زین العابدین مستوفی نظام

حاجی میرزا احسنخان مستشار لشکر میرزا علی ولد مرحوم حاجی میرزا افضل الله میرزا علی ولد مرحوم میرزا موسی وزیر لشکر (میرزا محمد علی اعتماد لشکر میرزا محمد علیخان لشکر نویس حاجی میرزا اشرف خمسه میرزا مهدی نوری میرزا ابو القاسم ولد جناب حاجی میرزا عباسقلی میرزا عبد الله خان ولد جناب جلالتمآب قوام الدوله میرزا حسینعلی ولد مرحوم میرزا نصر الله لاهیجانی

میرزا محمد حسین لشکر نویس پسر مرحوم میرزا ابو یوسف میرزا حسینعلی کروسی معتمد لشکر میرزا محمد لشکر نویس ولد مرحوم میرزا کاظم میرزا نصر الله لشکر نویس میرزا علی اصغر برادر متولیباشی سرکار فیض آثار رضوی علیه السلم حاجی میرزا رضای تفرشی میرزا عبد الحسین میرزا حبیب الله نوری میرزا ابو القاسم ضیاء لشکر حاجی میرزا سید باقر لشکر نویس حاجی میرزا محمد باقرخان لشکر نویس پسر مرحوم میرزا عبد الله خان نوری میرزا سید تقیخان تفرشی میرزا مهدی گروسی میرزا امامقلی میرزا سید باقر تفرشی میرزا علی اصغرخان پسر مرحوم میرزا محمد حسین تفرشی (میرزا تقیخان پسر مرحوم حاجی میرزا اشرف تفرشی

لشکرنویس میرزا حسنخان معاون
لشکر میرزا محمود لشکرنویس
نوادهٔ جناب جلالتمآب وزیر دفتر
میرزا عباس لشکرنویس و سررشته
دار کل میرزا عبد الکریمخان
لشکرنویس میرزا علی اکبر
لشکرنویس میرزا مهدی علی آبادی
حاجی میرزا رضای پسر مرحوم میرزا نقی
حاجی میرزا آقای سررشته دار
اصطبل خاصه میرزا علی طباطبائی
لشکرنویس میرزا سید مهدی
ولد میرزا سید کاظم وزیر الدوله
حاجی میرزا عبد الکریم لواسانی
میرزا سید حسین پسر مرحوم میرزا
شفیع مستوفی خانه میرزا سید
ابراهیم میرزا زمان کردستانی
میرزا ابو القاسمخان میرزا اسمعیل
خان لشکرنویس میرزا محمد ولد
مرحوم حاجی میرزا اشرف تفرشی
میرزا محمد ولد میرزا عبد الحمید لشکر
نویس حاجی میرزا حسنخان برادر
زادهٔ مشیر لشکر میرزا فرج خان
لشکرنویس میرزا علی ولد میرزا محمد
حسین نوری میرزا محمد خان
لشکرنویس فراهانی میرزا مصطفی
لشکرنویس ولد جناب وکیل لشکر

سررشته داران و محرران دفتر لشکر

میرزا حسین اصفهانی میرزا آقاخان
میرزا علی ولد مرحوم حاجی میرزا
اشرف لشکرنویس میرزا هدایت
الله ولد مرحوم میرزا اسماعیل
لشکرنویس میرزا حبیب الله
ولد میرزا احمد نوری میرزا علینقی

تفرشی میرزا سید احمد تفرشی
حاجی میرزا محمد ساوجی میرزا
سید یوسف قاجار نویس
میرزا مصطفیقلیخان سررشته دار
پسر مرحوم میرزا غلامحسین
میرزا شفیع لواسانی میرزا
اسمعیل کتابچه نویس میرزا
محمد علی نوری میرزا محمود میرزا
رحمة الله نهاوندی میرزا
اسمعیل خان تفرشی میرزا حبیب الله
میرزا حسنخان میرزا فرج الله
سررشته دار میرزا سید علینقی
میرزا عنایت میرزا صادق
میرزا فتح الله میرزا نور الله ولد
مرحوم میرزا محمد مستوفی میرزا
اسمعیل میرزا حسن تفرشی
میرزا حسینخان پسر معاون لشکر
میرزا عبد الحسین میرزا محمد
گرکانی ولد مرحوم میرزا جعفر
میرزا اسمعیل طهرانی سررشته دار
میرزا یوسف سررشته دار تفرشی

سررشته داران توپخانه و قورخانه

توپخانه

میرزا نصر الله سررشته دار میرزا
علی سررشته دار میرزا سید تقی
میرزا اسمعیل میرزا علیتقی میرزا
مصطفی میرزا علی

قورخانه

میرزا نصر الله سررشته دار میرزا
اشرف سررشته دار میرزا ابو القاسم
سررشته دار میرزا اسد الله
سررشته دار میرزا علی اکبر
سررشته دار میرزا حسنخان
ولد مرحوم میرزا رفیعخان

زنبورکخانه

میرزا هادی سررشته دار

منشیان

جناب فخامت نصاب میرزا محمد خان
دبیر لشکر و رئیس دار الانشاء نظام
میرزا علی خان منشی باشی نظام
میرزا ابو الحسن میرزا علیخان
منشی باشی وزارت لشکر میرزا
کلبعلی میرزا هدایت الله
میرزا محمود خان میرزا کاظمخان

عرّاب دفتر لشکر

میرزا مهدی عرب باشی میرزا علی اکبر
میرزا جعفر میرزا حسن میرزا جعفر
ایضاً میرزا حسین میرزا محمد
میرزا محمد قلی میرزا آقا

مأمورین ولایات آذربایجان لشکرنویسان

جناب میرزا محمود خان مشیر نظام
میرزا سید مرتضی لشکرنویس
میرزا علی آشتیانی ایضاً حاجی
میرزا کاظم خان میرزا علی اشرف
میرزا احمد میرزا محمد میرزا احمد
آشتیانی حاجی میرزا ابو الحسن
لشکرنویس

سررشته داران

میرزا رحیم میرزا عبد العلی میرزا علی
میرزا زین العابدین میرزا ابراهیم
ولد حاجی میرزا یوسف میرزا تقی
میرزا اسکندر میرزا عبد الله
سررشته دار میرزا محمود سررشته دار

منشیان

میرزا محمد خان میرزا سید رضا
میرزا عبد الحسین میرزا احمد میرزا
صادق میرزا مصطفی منشی

خراسان

ارض اقدس

میرزا سید محمد مؤتمن لشکر لشکرنویس باشی خراسان میرزا احمدخان لشکرنویس ولد میرزا سید محمد

سرحدداران

میرزا ابویوسف میرزا محمدعلیخان

فارس

میرزا لطفعلیخان لشکرنویس باشی فارس میرزا مصطفی لشکرنویس

اصفهان وغیره

میرزا احمدعلیخان لشکرنویس میرزا محمد لشکرنویس میرزا ابوتراب سررشته‌دار

لرستان و بروجرد

میرزا حسنخان لشکرنویس پسر مرحوم میرزا اسمعیل لشکرنویس

عربستان

میرزا اسمعیل سررشته‌دار

سمنان و دامغان

میرزا سید محمدعلی سررشته‌دار

عراق

میرزا سید باقر سررشته‌دار مأمور لشکرنویسی عراق

خمسه

میرزا علی‌محمد برادر میرزا سید تقیخان لشکرنویس

قزوین

میرزا سید ابراهیم لشکرنویس

مازندران

میرزا علیرضای لشکرنویس میرزا جعفر سررشته‌دار

گیلان

میرزا یوسفخان لشکرنویس

استراباد

میرزا مقیم لشکرنویس میرزا فتح الله پسر معزی الیه

کرمان

میرزا محمدعلیخان ناصر لشکر مأمور کرمان میرزا اسدالله خان لشکرنویس ولد میرزا محمدعلیخان میرزا عبدالله سررشته‌دار

کرمانشاهان

میرزا سید علی لشکرنویس

کردستان

میرزا علینقی کردستانی لشکرنویس

همدان

میرزا علی ولد میرزا محمد لشکرنویس

ملایر و تویسرکان و نهاوند و کلیایی [illegible]

میرزا محمدقلی لشکرنویس میرزا محسن سررشته‌دار پسر مشارالیه

اطبا و جراحان نظام

میرزا علی رئیس الاطبا حکیمباشی کل نظام میرزا سید محمد حکیم باشی توپخانه میرزا اسمعیلخان جراح باشی میرزا فرج الله سررشته‌دار الاطبا میرزا شیخعلی سراج الاطبا

اطبا و جراحان حاضر رکاب

و مأمورین ولایات [illegible]

صاحب‌منصبان

امراء تومان

(شاهزادگان و آنهائی که سمت وزارت دارند)

جناب جلالتمآب امیرنظام کارگزار کل مملکت آذربایجان جناب جلالتمآب معین الملک سفیر کبیر و وزیر مختار مقیم اسلامبول نواب والا جهانسوز میرزا امیر تومان حکمران شاهرود و بسطام نواب والا معتمد الدوله والی مملکت فارس نواب والا فرمانفرما والی مملکت کرمان و بلوچستان نواب والا ضیاء الدوله نواب مؤید الدوله نواب حشمت الدوله نواب حاجی بهاء الدوله نواب شعاع الدوله سلیمان میرزا نواب امیر تومان سرداد نواب حاجی حسام السلطنه والی ایالت گیلان و طوالش نواب احتشام الدوله عبدالعلی میرزا

سایرین

چون رعایت ترتیب صحیح اسامی صاحب‌منصبان عظام تولید بعضی اشکالات میکرد و اسباب زحمت و دلتنگی میشد لهذا چندان رعایت ترتیب نشد

امیرالامراء العظام سلیمانخان صاحب اختیار امیرالامراء العظام رحمت الله خان ساری اصلان امیرالامراء العظام ساعدالدوله سردار قشون عراق امیرالامراء العظام نصرالملک امیرالامراء العظام حسام الملک امیرتومان والی کرمانشاهان امیرالامراء العظام عزیز السلطان امیرالامراء العظام نظام الدوله محمد ابراهیمخان نوری والی کردستان امیرالامراء العظام شجاع السلطنه جناب جلالتمآب اعتضاد الملک امیرالامرا

العظام سیف السلطنه جناب
فخامت نصاب امیر الامراء العظام
حاجی شهاب الملک امیر الامراء
العظام یار محمد خان سهام الدوله
حاکم بجنورد امیر الامراء العظام
میر علیخان حشمت الملک امیر فاین
امیر الامراء العظام محمد باقرخان عماد
الملک وکیل طبس امیر الامراء
العظام حاجی حسام الدوله مأمور
آذربایجان امیر الامراء العظام
آقا خان امیر تومان امیر الامراء
العظام حاجی صمصام الملک
جناب فخامت نصاب جهانگیرخان
وزیر صنایع امیر تومان امیر
الامراء العظام نصرة الله خان
امیر تومان عمید السلطنه

ایضاً امرائیکه دارای امتیاز و نشان و حمایل امیر تومانی هستند

نواب نصرة الدوله مأمور آذربایجان
جناب جلالتماب نظام السلطنه
والی عربستان عمدة الامراء
العظام کنت دومنت فرت
نظم الملک رئیس پلیس

سرتیپان اول

(سوای سرتیپان اول که جزو نوکرهای نظام
و سواره نوشته شده اند)
نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا
نوه الاجودان حضور همایون
و والی ولایات ملایر و تویسرکان
و نهاوند حسینقلیخان قاجار
قوانلو عبد الحسین خان جناب
محمد خان والی مأمور آذربایجان
میرزا علیخان ولد مرحوم صدر اعظم
جناب حاجی حسینقلیخان نصیر السلطنه
میرزا محمد علیخان معین نظام
عزیز الله میرزا ظفر السلطنه
جناب مستشار الدوله میرزا
یوسفخان عبد الحسینخان افشار
حاجی حسینقلیخان برادر سالار
اصلان میرزا ازکیخان نواب
محمد میرزا ولد الملک ارا نواب
جلال السلطنه محمد میرزا
عباسقلیخان اعتماد نظام سرتیپ
اول وفتر هم نواب مستطاب
اشرف والا نایب السلطنه
محمد قاسمخان نصاحب جمع امین
علی محمد خان برادر جناب حاجی
السلطنه جناب نریمانخان
وزیر مختار مقیم وینه حاجی
عطاء الله خان

امیرزاده

عبد المجید میرزا حاکم سابق
قراجه داغ ولیخان نصر السلطنه
محمود میرزا سرتیپ اول حاجی
آقا غلامعلی سرتیپ اول
میرزا حسینخان سهام السلطنه
محمد علیخان پسر خازن الملک
نصر الله خان تلگرافچی مخصوص
حضور همایونی اعتماد الحرم
حاجی سرورخان آقا باشی
آقا بهرامخان میرزا ابو ترابخان
نایب اول اداره پلیس اسد الله
خان پسر مرحوم وزیر نظام
اسکندرخان افغان میرزا محمد خان
پیشخدمت خاصه و سرتیپ اول
غلامعلیخان سرتیپ اول پسر
سهام الدوله جعفرقلیخان ولد
مرحوم قنبرعلیخان سعد الدوله
عالمشاه میرزا فتح الله خان ناظم
دیوانخانه میرزا سید عبد الکریمخان
پیشخدمت خاصه محمد باقرخان
سرتیپ سابق فوج سیم شقاقی

سرتیپان دویم

(سوای آنهائیکه در جزو افواج
و سواره نوشته شده اند)
میرزا احمد خان مستشار
الوزاره خارجه محمد حسن خان
آردلباشی سرتیپ دویم میرزا
حسنخان پسر مرحوم سهام السلطنه
میر اسد الله خان ولد میر عطاء
الله خان میرزا حسنخان رئیس
پستخانه آذربایجان ابوطالبخان
محمد حسنخان شجاع الملک ولد
مرحوم عبد القادرخان شجاع الملک
محمد علی میرزا میرزا جوادخان
حیدرخان ولد مرحوم آصف الدوله
میر سلیمانخان صادر السلطنه
سرتیپ دویم میرزا حسنخان
ولد میرزا محسن مستوفی سرتیپ دویم
محمد حسین میرزا حاکم طارم سرتیپ دویم
میرزا اسمعیل ولد صحاف باشی
سرتیپ دویم میرزا عباسعلیخان
سرتیپ دویم

سرتیپان سیم

(سوای آنهائیکه در جزو سواره
و افواج نوشته شده اند)
داراب میرزا کامران میرزا
مرتضی قلی میرزا ثانی الاجودان
حضور همایون عین الملک
میرزا محمد خان سرتیپ پسر مرحوم
صدر اعظم میرزا سید محمد خان

سرتیپ سرهنگ سابق فوج بهادران اسمعیل خان ولد مرحوم محمد علیخان ماکوئی علینقیخان سرتیپ خارج از فوج ایلات محمد علیخان ولد مرحوم امیر الامراء مهدیخان جهان بیکلو خانبابا خان بسر صاحب اختیار میرزا علیخان افشار حیدر قلیخان هرابی علیقلیخان پسر مرحوم حاجی بهاء الملک عباسقلیخان هرابی عباسقلیخان پشت کوهی مهدیخان قاجار سیف الله خان لاریجانی میرزا نصر الله خان مهندس علیرضا خان ژنرال اجودان ولد مرحوم صمصام الدوله مصطفی قلیخان ولد مرحوم ایضا محمد تقیخان بیوکخان برادر شجاع السلطنه حسینقلیخان سرتیپ برادر مرحوم اجودانباشی حیدرخان سرتیپ پسر مرحوم حاجی سعد الدوله محمودخان میرزا عبد الکریمخان سرتیپ حاجی محمد حسنخان زند محمد حسنخان ولد مرحوم محمد خان امیر تومان محمد حسینخان ولد مرحوم ایضا مرتضی قلی آقای سرتیپ خارج از فوج پنجم شقاقی کوهباد خان بجنوردی یوسفخان سرتیپ سابق سواره افشار میرزا مرتضی خان ولد مرحوم میرزا زین العابدین البرز عبد العلیخان ولد سعد السلطنه علیخان ولد مرحوم نظام الدوله نصر الله خان ماکوئی حبیب الله خان ولد ابو الفتح خان ایلخانی اسد الله خان

پیشخدمت خاصه همایونی سرتیپ میرزا غلامعلیخان ولد جناب میرزا محمود وزیر سابق دار الخلافه قاسمخان کروسی محمد خان افشار میرزا حسینخان سرحددار امان الله خان پسر مرحوم ابراهیم آقای ماکوئی مرتضی خان رئیس تلگرافخانه استرآباد آقا سلطان خواجه حاجی شیخ محمد جعفر معتمد التجار آقا محمد خان

سرهنگان خارج از فوج

کلبعلی خان ولد مرحوم امیر نظام عبد العلیخان ولد مرحوم ایضا مرتضی قلیخان سمنانی آقا خان ولد مرحوم سلیمانخان امیر تومان حسنعلی میرزا جمشید خان ولد حاجی اردشیر خان علیخان ولد مرحوم علی اکبرخان سرتیپ رحمة الله خان شقاقی میرزا بزرگخان پسر مرحوم میرزا علی قائم مقام علی اکبرخان اصفهانی سرهنگ فوج سابق نهاوند کلبعلیخان پسر مرحوم نظام الدوله محمد آقا ولد مرحوم حاجی بیژنخان علیقلیخان شقاقی محمد خان ولد شیخعلیخان حاجی فضلعلیخان کاظم خان شقاقی اسد الله خان ماکوئی امیر اصلان میرزای سرهنگ علینقیخان علی اکبرخان برادر مشار الیه عباسقلیخان ولد مصطفی قلیخان جهان بیکلو فتح الله میرزا محمد کاظم میرزا ولد غلامشاه میرزا زین العابدینخان احمد خان

میرزا مسعود خان عبد الله خان ولد مرحوم جعفر خان ابو الحسنخان محمد خان یزدی فرج الله خان حسینقلیخان سرهنگ سابق فوج هفتم شقاقی مهدیخان افشار عبد العلیخان حسینعلیخان هرابی ولد مرحوم فضلعلیخان ابراهیمخان لاریجانی حسنخان افشار رشد آبادی پاشا خان خمسه مظفر السلطنه محمد حسنخان دوبرن علیقلیخان کمره غلامرضا خان خانی مرتضی قلیخان ولد مرحوم حاجی بهاء الملک اسد الله خان ولد مرحوم حاجی سعد الدوله آقا خان سرهنگ ولد مرحوم مهدی قلیخان دنبلی آقا مکلل خواجه حسنخان برادر مرحوم علیخان قراق میرزا علی اکبر زین العابدین میرزا فتح الله خان قراگوزلو حسنخان نواده جناب صاحب دیوان حسین آقای افشار محمد خان درجزینی میرزا محمد قلیخان ولد مرحوم میرزا غفار خان کردستانی یحیی خان پسر نصر الله خان عمید السلطنه اسمعیلخان ولد مرحوم محمد خان امیر تومان

نایبان اجودانباشی

جلال الدین میرزا یار محمد خان نایب اجودانباشی علی اکبرخان نایب اجودانباشی مصطفی خان قاجار علیرضا میرزا قزل ارسلان میرزا احمد میرزا خلف مرحوم امیر تیمور میرزا احمد میرزا خلف مرحوم کیقباد میرزا ارسلان میرزا سلطان مجید میرزا مصطفی قلیخان خلف مرحوم منوچهر خان

میرزا علی آقا اسدالله خان دنبلی
ناصر قلیخان میرزا یوسفخان
میرزا افضل الله خان یوسفخان
شقاقی غلامحسینخان رستمخان
کرجی سلطان احمد میرزا
علی اکبرخان نوادهٔ مرحوم فضلعلیخان
جعفرقلیخان قاجار محمد حسینخان
نوادهٔ مرحوم حاجی هادیخان
جهانبیگلو جعفرخان ولد مرحوم
حاجی محمد علیخان سرهنگ محمد
حسینخان پسر جمشیدخان تیموتخان
هادیخان زرندی میرزا عبدالله
خان نائینی محمد آقا باقرخان
نوادهٔ حاجی محمد علیخان محمد علیخان
پسر مرحوم رضاقلیخان نایب الشیلک
آقاسی باشی قزوینی غلامرضاخان
بسطامی قهرمانخان سید
حسنخان فیروزکوهی سید حسینخان
ایضاً حسنخان ولد مرحوم علیقلی
خان میرزا عیسی خان ولد مرحوم
عبدالرسولخان بیوکخان
افشار مهدیخان ایضاً محمد علیخان
ولد هاشمخان سیف الله خان
ولد ایضاً میرزا احمد خان ولد
مرحوم حاجی شجاع الملک
نجفقلیخان عبدالعلیخان افشار
داودخان ولد محمد علیخان سرتیپ
جلال الدین میرزا ولد مرحوم عماد
الدوله میرزا حسنخان امیرخان
آقالوخان پسر جبرئیلخان مسیحی
علی اکبرخان ولد مرحوم حاجی محمد علیخان
سرهنگ اسکندرخان حسینخان
ولد شکرالله خان علی آقا ولد
محمود آقا اسمعیلخان بسطامی

مرتضی قلیخان نکره رحمة الله خان
برادر مرحوم دبیرالملک
مصطفی قلیخان قاجار محمد علیخان
کرندی غلامحسینخان ولد مرحوم
محمد علیخان سقزی قاسمخان
ملایری مصطفی قلیخان کرمانشاهانی
علیخان ولد مرحوم حاجی میرزا صادقخان
محمدخان صاین قلعه محمد حسینخان
علیخان مرتضی قلیخان عراقی
میرزا افضل الله خان فیروزکوهی
میرزا نقیخان پسر میرزا اسمعیل
لشکرنویس میرزا حسینخان
ولد مرحوم میرزا زکی غلامحسین
میرزا اسدالله خان تفرشی
صادقخان منسوب مرحوم وکیل
الملک نقیخان کرمانی
حسین آقا ولد علی بیک افشار
محمد قلیخان پسر بشیرالدوله
سلیمانخان نایب اجودان باشی
ولد مرحوم مهدیقلیخان سرتیپ

یاور از خارج از فوج

مرتضی قلیخان یوسفخان اسکندرخان
پسر جبرئیلخان رضاقلیخان
باغمیشه حسین بیک قراباغی
اسمعیلخان بادکوبه علیخان
سرندی عباس آقا ولد مرحوم
بهاءالدین آقا جعفرقلی بیک
مرندی محمد یوسفخان هراتی
عزیز محمدخان ایضاً جعفرقلیخان
هراتی محمدخان رجبخان
گودرزی خسروخان خمسه
شکرالله خان ایضاً مرتضی قلیخان
قزوینی مرتضی خان ولد مرحوم
مهدیقلیخان سرتیپ نبلی

عباسقلی بیک ولد مرحوم جعفر
قلی بیک لطفعلیخان اکبرخان
ولد مرحوم محمدخان امیرتومان
شکرالله خان ولد مرحوم اسمعیلخان
جهانبیگلو رضاقلیخان ولد ایضاً

معلمین

ایرانی

اکبرخان میرزا عبدالوهابخان
سرهنگ علیخان قاجار محمد علیخان
عبدالحسین میرزا سرهنگ
محمود میرزا مصطفی بیک
میرزا شکرالله میرزا محمد علی
میرزا اسحق معلم میرزا محمد
خان معلم محسنخان

معلمین فرنگی

از قدیم و جدید

ژنرال اندرینی میسو لمیر
موزیکانچی باشی ژنرال واکنرخان
میسو لاگودس (بطول) استاد
کارخانه فشنگ سازی
میسو مرل جنرال اسنوداغ
معلم پیادهٔ نظام کپیتن کرزی
معلم پیادهٔ نظام کپیتن کازوری
معلم پیادهٔ نظام (جنرال
پروشنک معلم توپخانه)
میسو گارموز موزیکانچی باشی پیاده
نظام میسو ودل نایب اول
شاسور آدف

صاحبمنصبان نظام

طرح جدید اطریشی
یکصد و شصت و نه نفر
سرهنگ ده نفر نایب سرهنگ
که درجهٔ آنها یاور اول است
ده نفر یاور دویم یازده نفر

سلطان چهل و هفت نفر
نایب اول پنجاه و نه نفر نایب دویم
هفده نفر وکیل باشی زنبوران
دوازده نفر

مهندسین و مترجمین

مهندسین

احمد خان قاجار سرتیپ محمد
حسن میرزا سرتیپ

مترجمین

میرزا احمد علی سرتیپ دوم

مدرسهٔ مبارکهٔ جدید البنا نظامی موسوم بمدرسهٔ ناصری

صاحب منصبان و معلمین فرنگی و ایرانی

صاحب منصبان

میرزا اکبرخان سرتیپ اول و صمصام
السلطنه رئیس

لشکرنویس

در اداره جناب جلالتمآب نظام الملک
مرتضی قلیخان سرهنگ ناظم
میرزا علی اصغرخان سرهنگ اجودان
احمد میرزا سرهنگ کتابدار
جناب شیخ احمد قاضی پیشنماز
میرزا هدایت منشی

معلمین ایرانی

دوازده نفر

معلمین فرنگی

میسیو بروشنک سرتیپ معلم علم توپخانه
میسیو گیار سرتیپ معلم موزیک
دکتر مرل معلم زبان فرانسه
میسیو موتز معلم تیراندازی

شاگردان

صد و هفتاد نفر
مهندس پانزده نفر
توپخانه بیست نفر پیاده نظام
چهل نفر زبان فرانسه و غیره
پانزده نفر طبیب پانزده نفر
موزیک پنجاه و پنج نفر
شاطر و عمله جات ده نفر

توپخانهٔ مبارکه

بامارت نواب اشرف والا
آقای فتحعلیخان امیر توپخانه
و ریاست امیر الامراء العظام
امین نظام رئیس توپخانه

عدهٔ نفرات کل توپخانه

شش هزار و چهار صد و هشتاد
و هفت نفر

رؤساء

دو نفر
نواب اشرف والا آقای فتحعلیخان
امیر کل توپخانهٔ مبارکه امیر
الامراء العظام امین نظام رئیس
کل توپخانه
اشخاصی که در کلیهٔ توپخانه
مشغول و در جزو خدمتند پنج نفر
میرزا محمد علی اعتماد لشکر
لشکرنویس توپخانه و اصطبل
توپخانه میرزا اسمعیل خان
اجودانباشی توپخانه جنرال
پروشنک خان معلم جنرال
واگنر خان معلم میرزا ابراهیمخان
سرتیپ فرمانده و رئیس میدان
و معلم پسر مرحوم میرزا علی
اکبر خان اجودانباشی

نفرات افواج و طوایف

شش هزار و یکصد و چهارده نفر
پیشخدمتان و اطباء و اربابقلم
و اصناف و سرایداران و موزیکانچیان
و قیپوچیان سیصد و شصت و شش نفر

تشخیص افواج توپخانه

کلیهٔ توپخانه صورت بشش شده است
از دو تومان تومان اول
عبارت از افواج و طوایف آذربایجان
است که دوازده فوج است که بترتیب
فوجی و تومان بندی نوشته میشود

افواج آذربایجانی

از بابت تومان اول سه هزار و
پنجاه و هفت نفر فوج بهادران
بهادرلو جمعی محمد تقیخان سرتیپ
ولد مرحوم اللهویردیخان امیر
تومان رئیس سابق توپخانه
دویست شصت و هفت نفر
فوج اول بهادرلو جمعی غلامحسینخان
ولد مرحوم صفرعلیخان سرتیپ
دویست و پنجاه و پنج نفر
فوج بهادران افشار جمعی خسروخان
نصرالدوله سرتیپ اول دویست
و پنجاه و پنج نفر فوج اول
افشار جمعی خسروخان نصرالدوله
بسرتیپی صادقخان دویست و
پنجاه و یک نفر
فوج دویم تبریزی و اردبیلی جمعی
حاجی شکورخان سرتیپ اول
سیصد و هفتاد و هشت نفر
فوج سیم ارونقی جمعی حاجی میرزا
فرجخان سرتیپ دویم
دویست و شصت و نه نفر
فوج چهارم مرندی جمعی میرزا
شفیعخان مؤتمن نظام سرتیپ اول
دویست و پنجاه و چهار نفر
فوج پنجم خوئی بسرتیپی محمد حسنخان
صد و هشتاد و هشت نفر
فوج ششم لک صد و نود و هشت نفر

فوج هفتم شقاقی جمعی عسکرخان
سرتیپ دویست و چهل و سه نفر
فوج هشتم خلجانی جمعی میرزا فتح الله
خان سرتیپ اول دویست و پنجاه نفر
فوج مخبران مقدم جمعی بیوکخان
سرتیپ دویست و چهل و هشت نفر

افواج عراقی از بابت تومان دوم

سه هزار و پنجاه و هفت نفر
توپچیان کوچک نواب اشرف والا
امیر توپخانه که از اولاد صاحبمنصبان
توپخانه هستند پنجاه نفر
فوج خمسه جمعی تیمورخان
دویست و بیست و هشت نفر
فوج اول و دوم خرقانی جمعی
اصلانخان سرتیپ اول
پانصد و سی نفر
فوج جدید خمسه و کرهانشاهانی
وشترانی جمعی میرزا اسمعیلخان
اجودانباشی دویست و چهل نفر
فوج تو... جمعی علی اکبرخان سرتیپ
دویست و چهل نفر
فوج افشار بکشلو جمعی حاجی
باباخان سرهنگ صد و
شصت و هشت نفر
فوج گروسی جمعی علیرضاخان
سرتیپ دویست و پنجاه نفر
فوج همدانی جمعی حسینقلیخان
ضیاء الملک سرتیپ اول
یکصد و چهل نفر
توپچیان قراگوزلو جمعی عماد
السلطنه حسینقلیمیرزا یک
صد و پنج نفر
توپچیان نهاوند جمعی محمد علیمیرزای
سرهنگ یکصد و شصت و سه نفر
توپچیان مهندس ملایری
جمعی ذوالفقارخان سرتیپ
و قلعه بیگی یکصد و پنجاه و چهار نفر
توپچیان جدید طرح اطریشی
با انضمام صاحبمنصبان
جمعی مهدیقلیخان سرهنگ
یکصد و هشتاد و دو نفر
توپچیان اصفهانی بسرهنگی
عبد الحسین خان
یکصد و بیست و پنج نفر
توپچیان شیرازی و بوالوردی
جمعی حاجی عبد الحسین خان سرتیپ
اول یکصد و پنجاه نفر
توپچیان بسطامی جمعی عباس
میرزای سرهنگ یکصد و
بیست نفر
توپچیان انزلیچی و اشرفی
جمعی میرزا محمد خان سرتیپ
هفتاد و شش نفر
توپچیان زرندی بسرهنگی
آقا خان سی و شش نفر

تشخیص صاحبمنصب و تابین

از ششهزار و چهارصد و هشتاد و هفت نفر

عده نفرات موجود توپخانه

پانصد و شصت و هشت نفر
ارباب منصب هستند
اندرو سایر سرکردگان و صاحبمنصبان
و ارباب قلم و اطباء که از قرار
تفصیل ذیل تشخیص داده میشوند
باقی که پنجهزار و نهصد و نوزده
نفر بند تابین و غیره هستند
اما بنفراد

توپچی با انضمام کبل و سرجوقه

پنجهزار و هفتصد و چهل و دو نفر

موزیکانچی و شیپورچی

هشتاد نفر

اصناف

از حداد و نجار و سراج و خیاط
بیست و سه نفر

سرایدار و سقا

بیست و هفت نفر

مستمری بگیر

از اولاد صاحبمنصبان
متوفای توپخانه چهل و هفت نفر

اسامی صاحبمنصبان کل توپخانه

از حاضرین رکاب مبارک و
مأمورین سرحدات و متوقفین
و مرخصین خانه

سرتیپ اول و دوم و سیم

سی و دو نفر
جناب امیر الامراء العظام حاجی
شهاب الملک حاجی شکورخان
سرتیپ اول و معتمد نظام
اصلانخان سرتیپ اول شهاب نظام
حاجی میرزا فرج خان سرتیپ دوم
خسروخان نصر الدوله سرتیپ
اول میرزا شفیعخان مؤتمن نظام
سرتیپ اول میرزا فتح الله خان
سرتیپ اول حاجی عبد الحسینخان
سرتیپ اول محمد تقیخان
سرتیپ دوم حسینقلیمیرزا
عماد السلطنه سرتیپ دوم
ذوالفقارخان قلعه بیگی سرتیپ
دوم مرتضی قلیخان سرتیپ
توپخانه خمسه امیر الامراء
العظام امین نظام

ابوطالبخان سرتیپ دویم صائنخان
سرتیپ فتا عسکرخان سرتیپ
شقاقی محمدحسینخان سرتیپ
خوئی بیوکخان سرتیپ مقدم
علیرضاخان سرتیپ کروسی
حسینقلیخان ضیاءالملک سرتیپ
اول همدانی قهرمان میرزای
سرتیپ پسر نواب والا عزالدوله
عبدالحسین میرزای سرتیپ پسر
مرحوم محسن میرزای امیرآخور
حسنخان سرتیپ اسمعیلخان
سرتیپ حسینخان سرتیپ برادر
زاده جناب وزیر نظام حسینخان
سرهنگ اردبیلی حاجی باقرخان
سرهنگ افشار بکشلو تیمورخان
سرهنگ علی‌اکبرخان سرتیپ
قزوینی محمد آقای سرتیپ
محسن‌خان سرتیپ امیرخان
سرتیپ موزیکانچیان احمدخان
سرتیپ کرمانی میرزا محمدخان
سرتیپ پسر ملک الاطباء

سرهنگان

پنجاه و نه نفر

اسدالله میرزای سرهنگ
محمدعلی میرزای سرهنگ سیف
الدین میرزای سرهنگ بهارلو
غلامحسینخان سرهنگ بهارلو
حبیب‌الله خان سرهنگ افشار
محمدعلیخان سرهنگ فوج اول
افشار ابوالقاسمخان سرهنگ
تبریزی میرزین العابدینخان
سرهنگ اردبیلی فتحعلیخان
سرهنگ خوئی محمدصادقخان
سرهنگ پسر مرحوم وزیر نظام
آقاخان سرهنگ شقاقی
پاشاخان سرهنگ شقاقی
حاجی علی‌اصغرخان سرهنگ
شقاقی فتح‌الله خان سرهنگ
خلجانی پاشاخان خلجانی
فرج‌الله خان سرهنگ طالش
حسینخان سرهنگ حسنخان
سرهنگ توپخانه طرح اطریشی
معلم مدرسه ناصریه اسدالله
خان سرهنگ توپخانه طرح اطریشی
محمدعلیخان سرهنگ توپخانه
طرح اطریشی میرزا باقرخان
سرهنگ پسر مهندس باشی
میرزا حسینخان سرهنگ مأمور
تحویلداری توپخانه خراسان
رضاخان سرهنگ مأمور
تحویلداری توپهای ایرانی
حسنخان سرهنگ پسر مرحوم
احمدخان عمیدالملک میرزا
زمانخان سرهنگ امان‌الله
خان سرهنگ هاشمخان سرهنگ
حاجی محمدباقرخان سرهنگ
محمدولیخان سرهنگ مصطفی
خان سرهنگ ولد امیرالامراء
العظام امین نظام عباس
میرزای سرهنگ یوسفخان
سرهنگ خمسه کلبعلیخان
پسر مرحوم نظام الدوله محمد
ناصرخان ولد حاجی شهاب الملک
علیخان سرهنگ افشار
حسینقلیخان سرهنگ ارومی
هاشمخان سرهنگ قاجار
خانباباخان سرهنگ ولد مرحوم
حاجی قنبر علیخان سعدالدوله
غلامحسینخان سرهنگ تنکابنی
محمدباقرخان سرهنگ یوسف میرزای
سرهنگ خمسه مرتضی قلیخان
سرهنگ مظفرخان سرهنگ
کروسی فرج‌الله خان سرهنگ
شیرازی مصطفی خان سرهنگ
بوالوردی فتح‌الله خان سرهنگ
علینقی خان کروسی قلیخان همدانی
محمدصالح خان محمد ناصرخان
قاجار سلطانحسین میرزای
سرهنگ شیپورچی یوسفخان
سرهنگ موزیکانچیان
حسن رضاخان سرهنگ کرمانی
آقاخان سرهنگ زرندی
قاسمخان سرهنگ مأمور ذخیره
عبدالحسینخان سرهنگ مأمور اصفهان
میرزا مهدیخان سرهنگ مأمور
اصفهان حاجی خضر قلیخان
سرهنگ مأمور تحویلداری
توپخانه فارس میرزا غلامحسینخان
سرهنگ مأمور اصفهان
میرزا سیدجواد سرهنگ مأمور
اصفهان محسن میرزای همدانی
ابوالفتح خان سیلاخوری

نایبان اجودانباشی

پانزده نفر

میرزا حسینخان نایب اول اجودانباشی
عبدالحسین میرزا پسر مرحوم معتمدالدوله
سلطان مجید میرزا میرزا نجات
الله خان میرزا سید علیخان
علی‌اکبرخان جعفرقلیخان بیوکخان
کروسی میرزا علیخان مصطفی
قلیخان همدانی اسمعیلخان ملایر
فضل‌الله میرزا حاجی عبدالله خان

میرزا آقاخان کرمانی

یاوران اول و دویم

نود و پنج نفر

حسینخان یاور اول هاشمخان
یاور اول بهادرلو نریمانخان یاور
اول محمدعلیخان یاور اول فوج
بهادران افشار حبیب الله خان
یاور اول باقرخان یاور اول
حاجی عزیزخان یاور اول قلیچخان
یاور اول اردبیلی میرزا غفارخان
یاور اول اردبیلی جانمحمدخان
یاور اول اردبیلی حسینخان یاور
اول اردبیلی محمدعلی بیک یاور
اول مرندی عبدالله خان یاور
اول شقاقی شکرالله خان یاور
اول کرمانشاهی حسینخان یاور
اول کروسی میرزا عبدالله خان
یاور اول پیر امیر الامراء العظام
رئیس اصطبل توپخانه فریدون
میرزا یاور اول میرمصطفی خان
یاور اول نصرالله خان یاور اول
تبریزی حاجی یوسف بیک یاور
فتحعلی بیک یاور اول تبریزی سید
ولی بیک یاور اول مرندی جعفر
قلیخان یاور اول گرگری حمزه بیک
یاور اول مرندی آقاجانخان یاور
اول شقاقی هلول آقای یاور اول
علی عسکر آقای یاور اول صادقخان
یاور اول خوئی سلیمانخان یاور
اول مقدم رضاخان یاور اول
مهندس طرح اطریشی معلم مدرسه
ناصری میرزا ابراهیم یاور اول
طرح اطریشی محمدخان یاور اول ایلخ
بهوکخان یاور اول مقدم علیخان

یاور اول اسمعیلخان یاور اول
خمسه عبدالباقیخان یاور اول
قزوینی غلامحسینخان یاور اول
قزوینی روح الله میرزا یاور اول
محمد صادقخان یاور اول یحیی
خان یاور اول افشار بکشلو
محمد حسینخان یاور اول قزوینی
مرتضی قلیخان یاور اول خرقانی
ذوالفقارخان یاور اول همدانی
علیخان یاور اول همدانی سیف
الله خان یاور اول مهندس ملایری
حیدرخان یاور اول سلیمانخان
یاور اول مهندس ملایری
اسدالله خان یاور اول میرزا
احمدخان یاور اول محمد آقا یاور
دویم بهادرلو میرزا علیخان
یوسف بیک یاور دویم بهادرلو
باقرخان یاور افشار پاشاخان
یاور افشار علینقیخان یاور
افشار محمدجعفر آقای یاور
افشار عبدالعلیخان یاور افشار
میرزا نورالله یاور افشار
اسمعیل بیک یاور تبریزی
محمودخان یاور تبریزی جهانگیر
خان یاور اردبیلی
محمد حسین بیک یاور مرندی
میرزا آقاخان یاور مرندی سید
مهدی بیک یاور مرندی کلبعلیخان
یاور خوئی غلامعلیخان یاور
خوئی احمد آقا یاور خوئی
حیدرخان یاور خوئی حاجی آقا
بیک یاور خوئی آقا بیک یاور ملک
غلامحسینخان یاور شقاقی
میرزا یوسفخان یاور خلخالی

صادقخان یاور مقدم شریفخان
یاور خمسه علینقی میرزا یاور
خمسه خسرو میرزا یاور خمسه
محمدعلی بیک یاور خمسه میرزا
حسینخان یاور قزوینی میرزا
حسن یاور قزوینی اسمعیل
خان یاور دویم قزوینی
مصطفی خان افشار بکشلو
قلیخان یاور خرقانی خداداد خان
یاور نهاوندی نورالله خان یاور
خرقانی آقاخان یاور نهاوندی
ابراهیمخان یاور مهندس ملایری
عبدالله خان یاور شیرازی حیدر
قلیخان یاور شیرازی میرزا سید
حسین یاور میرزا ابوالفتحخان
یاور میرزا غلامحسین یاور
علی اکبرخان یاور میرزا سید علینقی
یاور محمدطاهر میرزا یاور
میرزا صادق یاور کلائی علی
اکبرخان یاور تنکابنی فریدون
بیک یاور میرزا علی اکبر یاور طرح
جدید اطریشی میرزا نجفقلی یاور
طرح جدید اطریشی میرزا محمد
یاور طرح جدید معلم مکتب ناصری
میرزا محمد علیخان یاور طرح جدید
اطریشی عبدالعلیخان یاور
سلیمان میرزا یاور معلم توپخانه
کوچک

ارباب قلم

بیست و شش نفر

میرزا عبدالکریمخان منشی باشی
توپخانه و قورخانه میرزا علی
علوفه لشکرنویس میرزا هاشم
لشکرنویس برات نویس توپخا

میرزا اسمعیل سررشته دار دفتر توپخانه
میرزا علی سررشته دار میرزا سید تقی
سررشته دار میرزا نصرالله سررشته
دار میرزا علی سررشته دار توپخانه
خلخالی میرزا رفیعخان سررشته دار
میرزا نصرالله سررشته دار قازقخانه
میرزا محمد علیخان سررشته دار
میرزا عباس سررشته دار میرزا
احمد آقا سررشته دار میرزا احسن
سررشته دار میرزا مصطفی ایضاً
میرزا عیسی خان ایضاً میرزا آقا
سررشته دار توپخانه ناظر بیگی
میرزا غلامرضا سررشته دار میرزا
عیسی ایضاً میرزا مهدی مشرف
میرزا حسین ایضاً میرزا ابوالقاسم
ایضاً میرزا محمد رضا ایضاً میرزا
سید احمد ایضاً میرزا علی اکبر ایضاً
میرزا محمد علی ایضاً میرزا فتح الله
ایضاً میرزا بزرگخان ایضاً میرزا
اسمعیل ایضاً میرزا آقاخان
سیلاخوری میرزا جعفر عرب دفتر

اطباء و جراحان

ده نفر
میرزا سید محمد حکیمباشی توپخانه
میرزا محمد حسین طبیب زندیکی میرزا
محمد حسین طبیب اشیلانی مأمور
خراسان میرزا عبدالله طبیب مأمور
آذربایجان میرزا احسن طبیب
مأمور فارس ابوالفتح میرزای
طبیب میرزا محمد طبیب میرزا
غلامرضا طبیب میرزا احسن جراح
سید عباس جراح مأمور خراسان
میرزا بزرگ دواساز و عکاس توپخانه

اجزاء دار الشفا جدید ناصری توپخانه

پانزده نفر
میرزا زین العابدین طبیب میرزا
ابوالقاسم طبیب رئیس تنظیمات
دار الشفاء میرزا کاظم جراح
میرزا بابای دواساز ناظر نفر
پرستار چهار نفر آشپز و
رختشوی دو نفر فراش
و [illegible] چهار نفر

سایر ارباب مناصب

از سلطان و یاوران و نایب و
غیره که در تمام افواج توپخانه
هستند سیصد و نه نفر

اداره اصطبل توپخانه

بر ریاست امیر آخوری امیرالامراء
العظام محمد حسینخان پیشخدمت
مخصوص حضور همایون

حاضر رکاب مبارک

اعتماد لشکر لشکرنویس کل توپخانه
مبارکه و اصطبل توپخانه میرزا
علیرضا لشکرنویس و براتنویس
اصطبل میرزا احسنخان امیر آخور
میرزا علینقی سررشته دار میرزا
محمود مشرف یحیی خان نایب اول
حسن بیک نایب اول علیخان نایب
و تحویلدار کاظمخان نایب و بیطار
باشی استاد حاجی علی نعلبند
نعلبند و اخرجی شش نفر
جلودار چهارده نفر

خمسه

محمد ابراهیمخان ریش سفید و تحویلدار
باباخان نایب اول فتح الله خان
نایب اول حاجی تقیخان نایب اول
نظر علیخان نایب اول نایب دویم
هشت نفر جلودار شانزده نفر

ملایر

رستمخان نایب اول حسنخان نایب
دویم جلودار شش نفر

نهاوند

هاشمخان نایب اول آقابابا خان
نایب اول غلامعلی بیک تحویلدار
هادی بیک نایب دویم جلودار
هشت نفر

عراق

افراسیابخان نایب اول علیخان
و نورالله خان نایب دویم جلودار
شش نفر

ساوه

هدایت الله بیک نایب دویم عنایت
الله بیک نایب دویم زین العابدین بیک
تحویلدار جلودار دو نفر

سایر ولایات و سرحدات

آذربایجان

جلیلخان سرهنگ و امیر آخور
نایب دو نفر جلودار ده نفر

خراسان و قاین و سیستان

محمد مهدیخان رئیس رشیدخان نایب اول
موسی خان نایب اول نایب دویم
دو نفر جلودار هشت نفر

اصفهان

حاجی قاسم نایب اول نایب دویم
نفر جلودار دو نفر

شیراز

عنایت الله بیک نایب اول
جلودار پنج نفر

عربستان

زمان بیک نایب دویم جلودار
دو نفر

لرستان

آقاخان بیک نایب دویم جلودار
دو نفر

کرمانشاهان

محمود خان نایب اول جلودار
شش نفر

کردستان

افراسیابخان نایب اول جلودار
دو نفر

استراباد

زین العابدین بیک نایب اول
جلودار دو نفر

قورخانهٔ مبارکه

ابو المجمعی جناب فخامت نصاب جهانگیر
خان وزیر صنایع امیر تومان
هفتصد و هفت نفر

رکاب مبارک

چهارصد و شصت و دو نفر

معارف

دویست و پانزده نفر
جناب فخامت نصاب جهانگیرخان وزیر
صنایع امیرتومان وزیر قورخانه
میرزا حبیب الله لشکرنویس و مستوفی

سرتیپان و غیره

محمد علیخان پسر مرحوم اقبال السلطنه
عبدالله خان زین العابدینخان سرتیپ
برادر جناب وزیر بقایا میرزا حسینخان
غلامحسینخان مسیو بن معلم
مکانیک قورخانهٔ مبارکه

سرهنگان

هاشمخان مباشر کارخانهٔ آتشبازی
میرزا محسن میر رفیعخان
شیخعلیخان میرزا حسینخان
میرزا سید حسین مصطفی خان
نایب اجودانباشی میرزا مهدی
نایب اجودانباشی حسینخان
قزوینی نصیرخان قزوینی نایب
اجودانباشی محمد طاهرخان
و موسی خان نوادههای مرحوم
صدراعظم سید علی اصغرخان
سرهنگ یوسفخان نایب اجودانباشی

لشکرنویس و سررشته دار

میرزا مهدیخان میرزا اشرف
میرزا نصرالله میرزا ابوالفضل
میرزا اسدالله میرزا علی اکبر

حکیمباشی و نقاشباشی

میرزا علی آقای حکیمباشی میرزا
عبدالرحیم نقاشباشی میرزا
عبدالرحیمخان طبیب میرزا
مهدی ساعتساز

یاوران

نصرالله بیک یاور اول و تحویلدار
انبار خالصه میرزا ابوالقاسم
یاور اول و تحویلدار و حاصل انبار
کار نوروز علیخان یاور و تحویلدار
قورخانهٔ توپ و غیره شهبازخان
یاور و تحویلدار انبار تفنگ
حاجی عبدالله بیک یاور و مباشر
کارخانهٔ سراجی طهماسب بیک
یاور و مباشر کارخانهٔ چاشنی سازی
عابدین بیک یاور و مباشر کارخانهٔ
مهران علی اکبر سلطان مباشر
کارخانهٔ طرقه سازی سید
درویش مباشر کارخانهٔ گلوله تراشی
و سوهانکاری میرزا احمد یاور اول
و مباشر دباغخانهٔ همدان سید
کاظم یاور اول مباشر کارخانهٔ طبل
و شیپورسازی آقا سید حسین
یاور مباشر کارخانهٔ اسباب مرمتی
موزیکان کاظمخان یاور اول
و مباشر کارخانهٔ ریخته گری
عبدالحسینخان یاور اول مباشر
کارخانهٔ فشنگ کاغذی حسن بیک
یاور و مباشر کارخانهٔ فشنگ کاغذی
میرزا محمد بیک یاور و مباشر کارخانجات
چرخ بخار امامویردی بیک
یاور و مأمور کرمانشاهان
حاجی ابوطالبخان یاور اول
محمد علیخان یاور و مأمور عربستان
میرزا ابیک یاور و مأمور خمسه
محمد علیخان یاور و مأمور قزوین
حاجی اسمعیل یاور میرزا ابوالقاسم
یاور مهدیخان یاور محمد علیخان
یاور میرزا علی اکبر یاور میرزا
محمدخان نوری استا میرزا احمد
نجارباشی رئیس کارخانجات نجاری

سلطان

سه نفر

اصناف صنعتکار

یکصد و بیست و چهار نفر
تفنگساز و پرداخنگر و قنداقساز
پانزده نفر ریخته گر دوازده
نفر توپ ریز پنج نفر سراج
بیست نفر دواتگر ده نفر
سوهانکار ده نفر چاشنی ساز
هفت نفر نجار ده نفر
خدادده نفر نقاش پنج نفر
گلوله ریز ده نفر

قورخانچی

دویست و بیست نفر کارخانهٔ
فشنگ فلزی بیست و هفت نفر

معارف

چهار نفر مسیو بیتو معلم مکانیک

طهماسبخان سرهنگ ناظم کارخانه
سلطان نفر نایب نفر

سایر

بیست و سه نفر

ولایات

دویست و چهل و پنج نفر

آذربایجان

جمعی میرزا عبد الله خان سرتیپ
سی و سه نفر معارف بیست و
یکنفر سایر هیجده نفر

اصفهان

جمعی میرزا احسنخان سرهنگ
هفده نفر معارف هفت نفر
سایر ده نفر

استراباد

جمعی رضا سلطان ده نفر
سلطان نفر سایر نه نفر

بسطام

جمعی محمد باقر بیک نایب سه نفر
نایب نفر قورخانچی دو نفر

خراسان

جمعی ابو القاسم بیک پنجاه نفر
معارف هفده نفر سایر
سی و سه نفر

بروجرد و عربستان

ده نفر
بروجرد جمعی میرزا ابو الفتح یاور
سه نفر
عربستان جمعی محمد صادق بیک نایب
هفت نفر

فارس

جمعی احمد خان سرتیپ بیست و سه نفر
معارف هفت نفر سایر
شانزده نفر

کرمان

جمعی علی اکبر خان یاور سی و هفت
نفر معارف چهارده نفر
سایر بیست و سه نفر

کرمانشاهان

جمعی محمد علیخان سلطان
بیست و هشت نفر معارف
هفت نفر سایر بیست و یکنفر

کردستان

جمعی غلامحسینخان یاور اول
شانزده نفر معارف پنج نفر
سایر یازده نفر

لرستان

جمعی محمد حسن بیک نایب
چهار نفر نایب نفر
قورخانچی سه نفر

قزوین

دو نفر نایب نفر قورخانچی نفر

یزد

جمعی عبد الوهابخان سلطان شش نفر
سلطان نفر سایر پنج نفر

زنبورکخانهٔ مبارکه

نصر الله خان سرتیپ زنبورکخانه
و رئیس قراسوران دار الخلافه
عبد الحسینخان سرهنگ
علی محمد بیک یاور اول
اسمعیل خان یاور دویم

موزیکانچیان صاحبمنصبان

شکر الله خان سرتیپ محمد حسنخان
سرتیپ نوادهٔ مرحوم خانباباخان
سردار کل محمد علیخان سرهنگ
موزیکانچی صفر علیخان سرهنگ
غلامحسین بیک یاور

دسته جات موزیکانچی

دسته

موزیکانچیان توپخانه

دسته

امنگرود و دبادیه

دسته

لور لئی و شهرستانکی

دسته

مخصوص نواب اشرف والا نایب السلطنه

دسته

موزیکانچیان قراقخانه

دسته

ساوه

دسته

سیلاخوری

دسته

موزیکانچیان فوج خرقانی

دسته

موزیکانچیان فوج بهادران

دسته

موزیکانچیان فوج ششم اقبال

دسته

موزیکانچیان فوج قزوین

دسته

موزیکانچیان فوج منصور قراگوزلو

دسته

موزیکانچیان فوج فدویه

افواج قاهره

فوج بهادران

نمره (۱)
ابو الجمعی شجاع السلطنه امیر تومان

فوج اول خاصه

نمره (۲)
ابو الجمعی شجاع السلطنه امیر تومان

بسرتیپی حاجی نقدعلیخان سرتیپ دویم
فوج ششم اقبال
نمره (۳)
ابوالجمعی شجاع السلطنه
بسرتیپی یوسفخان سرتیپ سیم
فوج دویم نصرت
نمره (۴)
محمدقلیخان سرتیپ
فوج دویم خاصه
نمره (۵)
ابوالجمعی عبدالحسین میرزای
نصرة الدوله امیرتومان بسرتیپی
احمدخان
فوج چهارم تبریز
نمره (۶)
آقاخان امیرتومان
فوج امیریه
نمره (۷)
جمعی لطفعلیخان سرتیپ حاجی
احمدخان سرتیپ عبدالحسینخان
سرهنگ
فوج مخبران
نمره (۸)
ابوالجمعی شجاع السلطنه
بسرهنگی میرزا احسنخان
فوج پنجم شقاقی نمره (۹)
ابوالجمعی شجاع السلطنه امیرتومان
بسرتیپی علیقلیخان سرتیپ
فوج هفتم شقاقی نمره (۱۰)
جمعی شجاع السلطنه
فوج ششم شقاقی نمره (۱۱)
ابوالجمعی عبدالحسین میرزای
نصرة الدوله امیرتومان بسرتیپی
اسدالله خان سرتیپ

فوج قهرمانیه نمره (۱۲)
ابوالجمعی عزیزالله میرزا ظفر
السلطنه بسرهنگی رضاخان سرهنگ
فوج پنجم ایلات نمره (۱۳)
ابوالجمعی شجاع السلطنه امیرتومان
رحیمدلخان سرتیپ
فوج تخته قاپو نمره (۱۴)
ابوالجمعی نصرة الدوله علینقیخان
سرتیپ
فوج اردبیل و مشکین نمره (۱۵)
بسرتیپی محمدولیخان قاجار
فوج هفتم خلج نمره (۱۶)
عزیزالله میرزا ظفرالسلطنه
فوج مظفر مراغه نمره (۱۷)
ابوالجمعی حاجی قلیخان قاجار
فوج سیم مراغه نمره (۱۸)
ابوالجمعی فتح الله خان سرتیپ
فوج چهارم جدید مراغه
نمره (۱۹)
ابوالجمعی فضلعلیخان سرتیپ
فوج هفتم افشار نمره (۲۰)
ابوالجمعی خسروخان سرتیپ
فوج هشتم افشار نمره (۲۱)
ابوالجمعی لطفعلیخان سرتیپ
فوج جدید افشار نمره (۲۲)
ابوالجمعی میرزا علیخان سرتیپ
افشار پسر حاجی بهاء الملک
فوج نهم خوئی نمره (۲۳)
ابوالجمعی حیدرخان سرتیپ
فوج بهادران خوئی نمره (۲۴)
حیدرخان سرتیپ دویم
فوج مخبر از ماکوئی نمره (۲۵)
بهلول پاشاخان سرتیپ
محمدپاشاخان سرتیپ

فوج مخصوص
نواب اشرف والا نایب السلطنه
امیرکبیر وزیر جنگ
نمره (۲۶) ابوالجمعی
میرزا احمدعلیخان معین نظام و
سرتیپی نقیخان
فوج اول طهران نمره (۲۷)
ابوالجمعی امیرخان سردار امیرتومان
فوج مخبر از زرندیک نمره (۲۸)
جمعی محمدحسینخان سرتیپ
فوج بهادران زرندیک نمره (۲۹)
علینقیخان سرتیپ اول حاجی
محمدحسینخان سرهنگ
فوج دویم خلج ساوه
نمره (۳۰)
سیف السلطنه امیرتومان
فوج مخبر از درجزینی
نمره (۳۱)
ابوالجمعی سیف السلطنه
بسرهنگی فضل الله خان
فوج ششم قدیم خمسه
نمره (۳۲)
ابوالجمعی مظفرالدوله
فوج دویم خمسه نمره (۳۳)
جمعی علاء الدوله
فوج کرّوسی
جمعی جناب جلالتمآب امیرنظام
بسرتیپی عبدالحسینخان نمره (۳۴)
فوج مخبر از کردستان نمره (۳۵)
جمعی محمدعلیخان سرتیپ ظفرالملک
فوج اول قدیم فیروز نمره (۳۶)
ابوالجمعی نصرالملک امیرتومان
بسرتیپی میرزا نبی خان هدایت
الله خان سرهنگ
فوج دویم جدید [illegible] نمره (۳۷)

نصر الملک امیر تومان بسرتیپی
مصطفی خان
فوج سیم افشار بکشلو نمره (۳۸)
ابوالجمعی حسنخان اجودانباشی
کل بسرهنگی علیخان پسر مرحوم
حاجی اسدالله خان
فوج ششم خرقانی نمره (۳۹)
ابوالجمعی اجودانباشی
بسرهنگی علی محمد خان
فوج بهادران حشمت نمره (۴۰)
ابوالجمعی حاجی اسحق خان سرتیپ
فوج هفتم عرب و عجم نمره (۴۱)
ابوالجمعی محمد اسمعیل خان سرتیپ
فوج مخبران فیروزکوهی
نمره (۴۲)
ابوالجمعی میرزا اکبر خان صمصام
السلطنه سرتیپ اول بسرهنگی
مصطفی خان
فوج هفتم سوادکوه نمره (۴۳)
ابوالجمعی جناب مستطاب امیر السلطان
بسرتیپی حاجی حسینعلیخان سرتیپ اول
فوج سیم لاریجانی نمره (۴۴)
ابوالجمعی میرزا محمد خان سرتیپ
فوج سیم تنکابنی نمره (۴۵)
ساعد الدوله امیر تومان و لیخان
نصر السلطنه سرتیپ اول
فوج سیم بندپی نمره (۴۶)
ابوالجمعی میرزا علیخان برادر
مرحوم عبدالحسینخان
افواج ثلثه هزار جریب
نمره (۴۷)
ابوالجمعی نجفقلیخان سرتیپ
نمره (۴۸)
ابوالجمعی لطفعلیخان سرهنگ

نمره (۴۹)
ابوالجمعی محمد خان سرهنگ
فوج بهادران فراهان
نمره (۵۰)
ابوالجمعی امان الله خان سرتیپ
فوج بزچلو
نمره (۵۱)
جمعی محمد خان سرتیپ
فوج مخبران خمسه
نمره (۵۲)
جمعی حاجی صمصام الملک حاجی
ذوالفقار خان سرتیپ
فوج ششم سربندی
نمره (۵۳)
جمعی حاجی صمصام الملک امیر تومان
فوج اول خلج
نمره (۵۴)
بسرتیپی حاجی عطا خان
فوج چهارم آره نمره (۵۵)
جمعی نصرالله خان سرتیپ بنورکلا
فوج پنجم گلپایگان
نمره (۵۶)
جمعی غلامحسینخان سرهنگ
فوج ششم سرهدی
نمره (۵۷)
نواب جلال الدوله سرتیپ
فوج چهارم فریدنی
نمره (۵۸)
بسرهنگی حاجی مصطفی قلیخان
فوج ششم چهار محالی
نمره (۵۹)
جمعی محمد علی میرزا بسرهنگی
میرزا عبدالحسینخان
فوج ششم قراگوزلو

نمره (۶۰)
ابوالجمعی حسام الملک امیر تومان
بسرهنگی فضل الله خان
فوج منصور قراگوزلو
نمره (۶۱)
ابوالجمعی حسام الملک
فوج بهادران فدوی
نمره (۶۲)
ابوالجمعی عبدالله خان سرتیپ
اول ساعد السلطنه
فوج مخبران قراگوزلو
نمره (۶۳)
ابوالجمعی جناب ناصر الملک
بسرتیپی مهدیخان
فوج دویم ملایری
نمره (۶۴)
ابوالجمعی عسکرخان سرتیپ
فوج دویم نهاوندی
نمره (۶۵)
ابوالجمعی معین نظام بسرهنگی
حسینخان نهاوندی
فوج سیلاخوری
نمره (۶۶)
جمعی ساعد السلطنه بسرهنگی
مصطفی خان
فوج چهار کرزنگنه
نمره (۶۷)
ظهیر الملک سرتیپ اول
محمد حسینخان سرتیپ سیم
فوج اول کرندی
نمره (۶۸)
علیمرادخان سرتیپ نصرالله
خان سرهنگ
فوج بهادران قلعه زنجیری

نمره ۶۹

نمره (۶۹)
سرهنگ حسینخان
فوج نمره (۷۰) سیم گلهر
جمعی محمد کاظمخان سرتیپ
نصر الله خان سرهنگ
فوج نمره (۷۱) لرستان
ابو الجمعی حسینقلیخان والی
سرهنگ غلامرضا خان
فوج اول امرایی
نمره (۷۲)
جمعی قاسمخان سرهنگ
فوج بهادران قرائی
نمره (۷۳)
ابو الجمعی حاجی علینقیخان سرتیپ
فوج مخبران ترشیزی
نمره (۷۴)
سرتیپ محمد یوسفخان سرتیپ
فوج اول قائینی
نمره (۷۵)
ابو الجمعی حشمة الملک
سرهنگ حاجی پرویزخان
فوج دویم جدید ایضا
نمره (۷۶)
جمعی حشمة الملک سرهنگ
حیدرقلیخان
فوج هفتم قدیم کرمانی
نمره (۷۷)
تقیخان سرتیپ
فوج هشتم شوکت کرمانی
نمره (۷۸)
ابو الجمعی سلیمانخان سرتیپ
عرب بسطام
فوج نهم جدید گرمسیر کرمانی
نمره (۷۹)

سرتیپ زین العابدینخان

سواره
آذربایجان

دسته
افشار رضا بن قلعه ابو الجمع
حیدرخان سرتیپ
دسته
افشار ارومی ابو الجمعی حاجی عبد الحسینخان سرتیپ اول سرتیپ نادرخان
دسته
قراق آذربایجان اعوض دسته
اردبیل ومشکین ابو الجمعی نصر الدین
دسته
چهاردولی ابو الجمعی نوروزخان
سرتیپ حسینقلیخان سرتیپ
دسته
چلبیانلو ابو الجمعی رحیمخان
سرتیپ دویم
دسته
شقاقی جمعی علیخان
دسته
اینانلو جمعی صارم الملک
دسته
قراپاپاق جمعی نجفقلیخان سرتیپ
دسته
حاجی علیلو سرکرده کی رستمخان
دسته
قراسوران راه قراجه داغ
جمعی عباسعلی بیک
دسته
قراسوران جمعی سیف الله خان سرکرده
دسته
قراسوران ازشو واسانارا
جمعی امین الوزاره

دسته
دیکانلو جمعی یوسفعلیخان
دسته
جدید شقاقی جمعی عباسخان
دسته
قراسوران راه مرند جمعی شکر الله خان
دسته
یکانی جمعی اسفندیارخان
دسته
مقدم جمعی صمدخان
دسته
مکری عزت الله خان
سرکردگان غلام نصرتخان
میرهدایت خان میرزا زین العابدین
علیقلیخان حسنخان
ابراهیم آقای سرهنگ
اسکندرخان سلیمانخان

خراسانی
غلامان مشهدی

دسته
جمعی ابو الفتح خان
دسته
جمعی حاجی فضل الله خان
دسته
جمعی حاجی فرامرزخان
دسته
قوچانی جمعی شجاع الدوله
دسته
بجنوردی جمعی سهام الدوله
یار محمدخان امیر تومان
دسته
سواره کوکلان جمعی سهام الدوله
دسته
قائینی وسیستانی جمعی حشمة الملک
امیر تومان

دسته
طبسی جمعی عماد الملک
دسته
درجز جمعی محمد علیخان
دسته
هزاره جمعی اسمعیل خان سرتیپ
بسرکردگی محمد عظیم خان
دسته جات
تیموری و جمشیدی
دسته
تیموری جمعی علیمردانخان نصرة الملک
دسته
تیموری جمعی میر عطاء الله خان
دسته
جمشیدی جمعی ذوالفقار خان
و حاجی محمد امین سرکرده
دسته جات
جمعی نواب حاجی محمد میرزای
سرتیپ اول
دسته
مرو ورابی
دسته
مروی بسرکردگی ابوالسیف خان
و محمد شریف خان
دسته
مروی جمعی سید رضا بیک
دسته
مروی جمعی قربانعلی بیک
دسته
آیدلان جمعی آقاخان سرکرده
دسته
چولایی جمعی غلامحسینخان سرکرده
دسته
قراسوران جمعی غلامرضا خان و
نصرالله خان

دسته
فرایی جمعی محمد خان سرکرده
دسته
نیشابوری ابوالجمعی باقرخان سرتیپ
دسته
عمادلو جمعی محمد رضا خان سرکرده
دسته
سبزواری جمعی حاجی فرامرز خان
دسته
مزینانی جمعی حسینخان سرکرده
پیاده خراسانی
دسته
قائینی و خوافی جمعی حشمة الملک
دسته
عمله قراول مخصوص یکصد و سی و پنج نفر
استرابادی و غیره
پیاده استرابادی
دسته
جمعی میر علینقیخان سرتیپ نایب
سواره فندرسکی
دسته
جمعی علی محمد خان سرتیپ نایب
سواره کتول
دسته
جمعی عبدالصمد خان سرتیپ
از نایب سواره مقصودلو
دسته
مسکین جمعی محمد خان سرکرده
دسته
ساوری جمعی علینقی خان
دسته
شاهکوهی جمعی محمد علیخان
دسته
سدن رستاقی جمعی محمد قلیخان

دسته
انزابی جمعی محمد علیخان
دسته
بلوچ و حاجی لو جمعی علی اصغر بیک
دسته
غلامان استرابادی جمعی علیخان
آقای قاجار
دسته
کلدی خان ریش سفید طایفه جعفربای
دسته
ایل کلدی نظر ریش سفید آتابای
دسته
قلیجخان آتابای سالار خان
دسته
قوشبه خان آتابای ایل کلدیخان جعفربای
دسته
امیر خان آتابای ملا قربانخان
دسته
ایضا نظر ریش سفید آتابای محمد قلیخان
دسته
سواره تراکمه یموت و کوکلان
جمعی حسینقلیخان یوزباشی
دسته
نردینی جمعی افراسیابخان سرکرده
کودارایی و بسطامی
ابوالجمعی نواب ضیاء الدوله امیر تومان
کرمانی
افشار کرمانی
میرزا محمود خان سرکرده
تفنگچیان بمی
ابوالجمعی
سواره و جمازه بمی و نرماشیری
اسدالله خان سرکرده عرب بسطامی
سواره و جمازه سوار نرماشیری

ودبیکانی مرتضی قلیخان سرکرده

سواره سیستانی

اسدالله خان سرکرده

سواره و جمازه سوار خبیصی

صادقخان سرکرده

کیلانی

ازبابت سواره گرگان رودی و
اسالمی جمعی نصرالله خان سرتیپ اول

مازندرانی

ازبابت سواره کودوزلو وغیره
ابوالجمعی میرزا عبدالله خان
پیشخدمت و سرتیپ اول
میرزا ابوالحسن مشرف

سرکردگان

عبدالله خان مدانلو فتح الله خان
ایضاً صفیخان ایضاً موسی
خان جهان بیکلو اسدالله
خان ایضاً محمدخان ایضاً
حسینخان کرایلی ذوالفقار
خان ایضاً حسنخان اصانلو
محمدخان افغان

جماعت خواجه وند

ابوالجمعی جناب مستطاب امین
السلطان علی اکبرخان سرتیپ
اول یزدانقلیخان سرکرده
نعمت الله خان حسینخان فتح الله خان

سواره عبدالملکی

ابوالجمعی عبدالله خان
بسرکردگی عسکرخان

عراقی

جماعت زرین کمر

ابوالجمعی نادی اصلان
امیرتومان علیقلیخان سرتیپ
مهدیخان نایب اول

جماعت شاهسون افشار

ابوالجمعی جناب مستطاب امین السلطان
جهانشاه خان سرتیپ اول

جماعت بختیاری

جمعی محمد حسینخان

جماعت عرب اردستان

جمعی میرزا حسینخان سهام
السلطنه سرتیپ اول میرزا
حسنخان سرتیپ دوم

جماعت افشار اسدآبادی

جمعی صاحب اختیار امیرتومان
بسرکردگی محمد کریمخان

جماعت خمسه

جمعی ذوالفقارخان سرتیپ اول

جماعت شاهسون اینانلو

عزیزالله خان صارم الملک
امیرتومان حاجی لطف الله
خان سرتیپ اول

جماعت شاهسون بغدادی

امیدعلیخان سرکرده اکبرخان
سرتیپ اسدخان سرکرده

جماعت شاهسون دویران

ابوالجمعی جناب مستطاب
امین السلطان آقاجانخان
سرتیپ غلامعلیخان سرهنگ
محمد حسینخان ایضاً غلامرضا
خان سرکرده ولیمحمدخان ایضاً

جماعت شاهسون قورت بیکلو

ابوالجمعی حسینقلیخان سرتیپ
ولد مرحوم حسینقلیخان

جماعت باجلان

ابوالجمعی حاجی احمدخان سرتیپ

جماعت خرقانی

ابوالجمعی اجودانباشی کل

حسنخان امیرتومان علینقیخان سرکرده

جماعت بیرانوند

جمعی ابدالخان سرهنگ برادر
مرحوم حسنخان سرکرده

جماعت اصانلو

ابوالجمعی جناب مستطاب امین
السلطان رحیمخان سرکرده

جماعت افشار ساوجبلاغ

جمعی حسنخان سرتیپ میرزا
رضای طبیب

جماعت کرد بچه

که مشغول خدمت قراسورانی
دارالخلافه هستند جمعی عزیزالله
خان صارم الملک امیرتومان
بسرکردگی خانبابا خان

جماعت هداوند

ابوالجمعی جناب مستطاب امین
السلطان بسرکردگی رحیمخان

جماعت شاهسون ورانی

که مشغول خدمت قراسورانی دار
الخلافه هستند جمعی صارم الملک

سواره جدید اصفهانی

ابوالجمعی محمدعلی میرزا

جماعت ایلات قزوین

ابوالجمعی میرزا محمدخان سرتیپ اول

جماعت قراچورلوی خوار

ابوالجمعی جناب مستطاب امین
السلطان بسرکردگی صفرعلیخان

جماعت افشار بکشلو

ابوالجمعی اجودانباشی کل
بسرکردگی کاظمخان

جماعت چلیبی

ابوالجمعی عزیز السلطان
بسرهنگی صادقخان

جماعت احمد و بهتوئی
ابو الجمعی محمد حسینخان
جماعت کلبائی
جمعی اسمعیلخان سرکرده
سواره کرزه بر لرستانی
جمعی حسینخان سرکرده
جماعت ناینکلی کرمانشاهی
برکردکی
جماعت یار احمدی
برتیپی حاجی احمدخان
جماعت عرب و باصری
جمعی محمد حسنخان سرتیپ و
قوام الملک
جماعت سنجابی
جمعی علی اکبرخان سرهنگ
جماعت فیلی
جمعی کریمخان سرکرده
سواره جدید کرمانشاهی
جمعی عزیزخان سرکرده
جماعت بختیاری
داراب خان سرکرده
پیاده
خراسانی
شمخالچیان
ابو الجمعی حشمة الملک
جزایرچیان سرخسی
جمعی حشمة الملک برکردکی
اشخاص مفصله
غلامحسینخان سرکرده عزیز
محمدخان پسر عباسخان سرتیپ
یوسف بیک
استرابادی
دسته فندرسکی
جمعی میرزا علینقیخان سرتیپ

دسته کتول
جمعی علی محمدخان سرکرده
دسته معصوملو
جمعی عبد الصمدخان سرکرده
دسته استرابادی رستاقی
جمعی فتحعلیخان سرکرده
دسته بالا شاهکوئی
جمعی آقا عبد الرحمن سرکرده
دسته پائین شاهکوئی
جمعی محمد علیخان سرکرده
دسته سدن رستاقی
جمعی محمد قلیخان سرکرده
دسته انزانی
جمعی محمد علیخان سرکرده
دسته مستکنی
جمعی محمد قاسمخان سرکرده
دسته ساوری
دسته جمعی جعفرقلیخان
دسته جمعی حاجی آقا رضا
دسته لیوانی و بیلسر
جمعی اسد الله خان سرکرده
دسته بلوچ
علی اکبر بیک
دسته حاجی کیلانی
دسته سالیانی
جمعی میر یوسفخان سرکرده
سوار اسلی
ابو الجمعی نصر الله خان سرتیپ
اوّل برهنگی الله یارخان
دسته انزانی
جمعی جبار قلیخان سرکرده
دسته شغنی
جمعی نعمة الله خان ایضاً
مازندرانی

جماعت کلبائی وغیره
جمعی میرزا محمدخان سرتیپ
لطفعلیخان سرکرده محمد
مهدیخان سرکرده طایفه
عمرانلو جماعت طالش
برکردکی علی اکبرخان
یخکشی برکردکی علی اکبرخان
جماعت اشرفی
برکردکی عباسقلیخان
کرمانی
تفنکچیان نائی
حسینقلیخان سرکرده
تفنکچیان نخعی و داودی
اسمعیلخان سرکرده
تفنکچیان عرب بسطامی
ابو الجمعی سلیمانخان سرتیپ
سرکردکی کریمخان
تفنکچیان ربعاری
داراب خان سرکرده
تفنکچیان کوهکی و بهاباد و رفسنجان
ملک بهادر سرکرده
عراقی از بابت پیاده بلوچ
جمعی شیخ محمدخان سرهنگ
اداره افواج طرح اطریش
و سواره طرح قزاق
افواج طرح اطریش
از بابت صاحبمنصبان که
برقرار هستند
در نظام اوّل
از بابت پیاده نظام
در نظام دویم
از بابت پیاده نظام
شاسوار
که عبارت از فوج مخبران باشد

ثانی

که عبارت از فوج مهندس باشد

تو پچیان توپخانه پراطرلیشی فوج

موزیکانچیان

اداره مزبوره

اداره قزاقیه

بریاست پلکنیک کوزمین کاراواف

فوج اول

ابو الجمعی حسنخان امیر تومان

اجودانباشی کل

فوج دویم

بسرتیپی علیخان سرتیپ

فوج سیم

بسرتیپی حسنخان قبه

موزیکانچیان

اداره مزبوره

قشون حاضر رکاب نه

از پیاده نظام و سواره و توپچیان

وغیره یکصد و پنجاه هزار نفر

ذخیره پنجاه هزار نفر

خزانه مبارکه نظام

بریاست جناب جلالتمآب وزیر نظام میرزا رضای البرز مستوفی حاجی شیخ جعفر معتمد التجار تحویلدار خزانه نظام و اجزاء مشار الیه میرزا جعفر نقشه‌منشی خزانه نظام میرزا شفیع نقشه‌کش سررشته‌دار ...

دار الخلافه طهران

نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ حکمران دار الخلافه الباهره وغیرها ادام الله اقباله العالی

اجزاء حکومت جلیله دار الخلافه

جناب جلالتمآب محمد ابراهیمخان وزیر نظام و وزیر دار الخلافه

اجزاء دایره حکومت

میرزا بزرگ مستوفی حضرت والا امیر کبیر میرزا حسن سرهنگ کلانتر میرزا جعفر منشی نقشه میرزا شفیع سررشته‌دار میرزا سید محمد علی نقشه مستوفی حضرت والا میرزا علی اصغر ساوجی میرزا صادق مشرف نایب محمود نایب اول قراولخانه سایر نوابهای قراولخانه ده نفر

نواب بلوکات دار الخلافه

میرزا محمد نایب بلوک ورامین و شهریار و غار و فشافویه میرزا اسمعیل نایب بلوک ساوجبلاغ تقیخان ذکر نایب نایب قصبه اشتهارد میرزا سید احمد نقشه

نایب شمیرانات و لواسانات

علمای علام دار الخلافه

جناب مستطاب آقای میرزا زین العابدین امام جمعه جناب آقای صدر العلماء میرزا محمد باقر جناب آقا میرزا حسن آشتیانی جناب آقا شیخ هادی نجم آبادی جناب ملا محمد تقی مجتهد کاشانی جناب آقا شیخ فضل الله جناب آقا سید محمد رضا جناب آقا سید عبد الله جناب آقا میرزا احمد جناب آقا شیخ جعفر جناب حاجی سید جعفر کاشانی جناب آقا سید مصطفی جناب آقا علی اکبر جناب شیخ محمد حسن استرآبادی

جناب آقا شیخ موسی

اعیان و امراء و خوانین

و معارف دار الخلافه از ارباب مناصب وغیرهم سوای آنها که اسم شان در دوایر دولتی ذکر شده از قرار تفصیل ضبط

جناب میرزا محمد خان نظام العلماء جناب امیر الامراء العظام امیر دیوان محمد خان معیر الممالک امیر الامراء العظام اعتماد الدوله امیر الامراء العظام عین الملک امیر الامراء العظام معتمد الملک ولد جناب اشرف مشیر الدوله نواب امیرزاده محمد میرزا جلال السلطنه نواب امیرزاده عبد الله میرزا نایب الایاله حکمران دولاب قم

نو فتحعلیخان سپهسالار امیر الامرا العظام خانبابا خان ولد ظهیر الدوله جناب میرزا احمدخان نصیر الدوله جناب محمودخان ملک الشعرا میرزا محمدخان ندیم باشی جناب حکیم الهی سلیمانخان ولد مرحوم حاجب الدوله اسمعیلخان بشیر الدوله میرزا احمدخان غلامحسینخان و الیخان حاجی محمدحسینخان محمودخان محمدخان ولد مرحوم احمدخان نوائی محمدحسنخان ولد ایضا حاجی محمدحسینخان ولد ایضا حاجی علیخان ولد ایضا محمدولیخان ابو القاسمخان پیشخدمت نواده زین الدوله عباسقلیخان ولد مرحوم سکندر بیگ هادیخان ولد ایضا محمدخان محمدجعفرخان حسینخان هدایت الله خان علی اکبرخان جعفرقلیخان محمدباقرخان امان الله خان و

اداره نظمیه و پلیس دار الخلافه

امیر الامراء العظام نظم الملک کنت دومنت فرت امیر تومان رئیس کل اداره نظمیه اعتماد نظام عباسقلیخان سرتیپ اول سوشف اداره نظمیه اجودان حضور حضرت والا میرزا ابوترابخان سرتیپ اول سوشف افتخاری و مدیر کل و مترجم اداره پلیس میرزا سید یوسف مستشار سرتیپ و تیم رئیس اطاق دعاو میرزا عبد الرحیمخان کلانتر رئیس اطاق محاکمات میرزا محمدعلیخان سرهنگ مدیر کل روزنامجات شهر و منشی باشی اداره میرزا ربیعخان سرهنگ رئیس مجلس استنطاق میرزا آقاخان سرهنگ مستشار پلیس میرزا محمودخان سوشف میرزا هدایتخان مترجم غلامحسینخان احمد میرزا امام مونس میرزا مبارک ناصری میرزا آقا منشی اطاق دعاو میرزا جعفرعلی منشی اطاق محاکمات میرزا محمدحسینخان سرتیپ و مستشار رئیس محله عودلاجان میرزا حسن نایب اول عباسقلیخان سرتیپ مستشار رئیس محله دولت میرزا رحیم نایب اول میرزا سید احمد رئیس محله بازار میرزا جعفر نایب اول حاجی میرزا محمدعلیخان سرهنگ رئیس چال میدان میرزا علینقیخان نایب اول میرزا عبد الغنی خان سرهنگ رئیس محله سنگلج میرزا علیخان نایب اول آقا لرخان سرهنگ دارو غه و رئیس بازار هاشمخان نایب اول غلامحسینخان و میرزا علی نوه ابی بکر بازار عدد کلیه اجزاء پلیس چهارصد و دو نفر فقط

اداره احتسابیه دار الخلافه

در تحت اداره و ریاست جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه وزیر انطباعات و مترجم مخصوص حضور همایون محمدتقیخان احتساب الملک پیشخدمت حضور رئیس اداره احتسابیه

اجزاء اداره احتسابیه

دویست و هشتاد نفر

نایب قلی نایب احتساب کل خیابانها دولتی میرزا ابو القاسم مشرف احتساب غلامرضا بیک آ میرزا محمدحسین نایب حسین بیک نایب حاجی محمد نایب سایر نواب و صاحبمنصبان بیست و پنج نفر فراش و عمله طویله و سقا و سایر دویست و چهل نفر

اسامی کارگذاران

و عمله جات مخصوص دبخانه نواب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ ادام الله اقباله العالی جناب مشیر العلما حاجی ملا باشی جناب جلالتمآب وزیر نظام و وزیر دار الخلافه مشیر خلوت همایون و فراشباشی مخصوص حضرت والا نایب السلطنه جناب عبد الله خان والی رئیس الاطبا میرزا علی حکیمباشی نظام معین نظام میرزا محمدعلیخان میرپنج عباسقلیخان اعتماد نظام سرتیپ اول و مترجم مخصوص میرزا عباسعلیخان سرتیپ و پیشخدمتباشی نصر الله خان قهوه چی باشی حاجی میرزا احمد ناظر میرزا سید حسین ساوجی طبیب مخصوص حسینخان سرتیپ و تفنگدارباشی محمد اسمعیل خان سرتیپ توپخانه و کشیکچی باشی رضاقلیخان یوزباشی کشیکخانه

آغایان

آغا سلطان خواجه باشی سرتیپ آغا مکلل حاجی مسرور

پیشخدمتان و غیرهم

شاهزاده آقا محمدخان سرتیپ و پیشخدمت حاجی علیخان سرتیپ و پیشخدمت میرزا خلیل خان پیشخدمت و قوشچی باشی حاجی محمدرضای پیشخدمت هدایت الله خان صندوقدار و شاطرباشی میرزا محمدخان پیشخدمت اسمعیل خان ایضا ولیخان سرهنگ و پیشخدمت احمد میرزای مرحوم حسینقلیخان سلطان مدیر تلفون

مستوفیان

میرزا علیخان مستوفی
میرزا هادی مستوفی
حاجی میرزا احمد مستوفی
میرزا سید محمدعلی

منشیان

میرزا محمدحسین مستوفی کاتب السلطان
میرزا محمودخان منشی مخصوص
میرزا مهدیخان منشی قایم مقامی

اداره

ادارات وزارت اعظم دولت علیه

جناب مستطاب اجل امین السلطان وزیر اعظم دولت علیه

وزارت جلیلهٔ داخله

جناب جلالتمآب آقا میرزا حسن مستوفی الممالک جناب جلالتمآب آقا میرزا هدایت الله وزیر دفتر مبارکه
جناب جلالتمآب حاجی امین السلطنه مدیر دفترخانه مبارکه استیفا و محصّل محاسبات و بقایای دیوانی

اجزاء خاصّهٔ دایرهٔ وزارت اعظم

جناب فخامت نصاب دبیر الملک نایب اوّل وزارت داخله جناب میرزا رضا قلیخان مدیر رسائل خاصّه و مستوفی اوّل آقا میرزا احمد منشی باشی وزارت اعظم میرزا سید امین منشی خاصّه میرزا عبد الکریم منشی میرزا عنایت منشی میرزا محسن منشی میرزا علیخان محرّر و غیره

اجزاء وزارت دفتر استیفا

مستوفیان عظام

مستوفیان عظام که بالخطاب

جناب افتخار یا فتر اند اعم از اشخاص که جزو وزرای دربار همایون یا مأمور ولایات یا ادارات یا در دفترخانه مبارکه مشغول خدمت هستند جناب جلالتمآب میرزا فتحعلیخان صاحب دیوان جناب جلالت نصاب میرزا حسین نایب مستوفی الممالک و رئیس مجلس تحقیق دفترخانه مبارکه جناب میرزا عیسی وزیر سابق دار الخلافه جناب حاجی میرزا عبد الله خان علاء الملک جزو اجزای دربار اعظم جناب میرزا محمود وزیر سابق دار الخلافه محاسب خزانهٔ عامره و ضابط استیفای خرج ولایات و بیوتات جناب میرزا رضای صدیق الدوله وزیر خالصجات جناب حاجی میرزا رضای مؤتمن السلطنه جناب میرزا محمد علیخان معاون الملک جناب میرزا محمد اقبال الملک جزو اجزای دربار اعظم جناب میرزا ابراهیم معتمد السلطنه محاسب مملکت آذربایجان جناب میرزا سید مصطفی حسام السادات مستوفی وظایف جناب میرزا محمد ولی سراج الدوله محاسب دار المرز مازندران و دار النظاره جناب میرزا علی اکبر مستوفی مخصوص موزهٔ مبارکه جناب میرزا سید کاظم وزیر دواب و برات نویس عملهٔ اصطبل خاصّه و آبدارخانه و کالسکه خانه و غیره جناب مؤتمن الملک ولد جناب صاحب دیوان جناب میرزا شفیع خان مستشار الملک جناب میرزا هدایت الله لسان الملک جناب میرزا حبیب الله خان مشیر الملک مأمور پیشکاری اصفهان جناب میرزا حسن وزیر دربخانهٔ مبارکه و محاسب کرمان و گلپایگان جناب میرزا محمود مستوفی محاسب مملکت خراسان جناب میرزا رضا قلیخان نوه جناب مستطاب اجل اعظم امین السلطان جناب میرزا رضا قلیخان سراج الملک جناب حاجی میرزا محمد پسر مرحوم حاجی میرزا نصر الله محاسب اصفهان جناب میرزا رضای معین السلطنه جناب میرزا رضا بیان الملک نوه جناب جلالتمآب صاحب دیوان جناب میرزا شفیع صندوقدار خانه عدلیهٔ اعظم

مستوفیانی که در دفترخانه

مبارکه خدمت مخصوص و محاسبه نویسی دارند

میرزا سید محمد ولد مرحوم حاجی مجد الاشراف محاسب لرستان و طالقان میرزا محمد حسین محاسب خزانهٔ نظام و غیره و سررشته دار کل میرزا افضل الله خان نوه جناب مستطاب اجل اعظم امین السلطان میرزا علی ولد جناب جلالتمآب وزیر دفتر محاسب استرآباد و براة نویس مدرسهٔ دار الفنون و تلگرافخانه

میرزا حسین خان نوری برات نویس
ادارهٔ نظمیه و احتساب میرزا جواد
نوادهٔ جناب جلالتمآب وزیر دفتر محاسب
گیلان و کرمانشاهان و خوار
میرزا ابو القاسم ولد مرحوم میرزا
اسد الله محاسب کاشان میرزا
تقی منشی الممالک میرزا محمود خان
ولد جناب معاون الملک محاسب
یزد و رخنه اربعانهٔ مبارکه
میرزا احمد خان ولد ایضاً محاسب
صرف جیب برات نویس باغات و
قنوات دیوانی وغیره میرزا علی
پسر مرحوم قوام الدوله محاسب انبار
دیوانی و غله و ولایات میرزا محمد
ولد مرحوم میرزا باقر محاسب شاهرود
و بسطام میرزا جعفر ولد مرحوم
حاجی میرزا نصر الله محاسب عراق
میرزا حسن ولد مرحوم وزیر لشکر
محاسب قزوین میرزا محمد علیخان
پسر جناب میرزا محمود وزیر محاسب مملکت
فارس میرزا رضا پسر مرحوم حاجی
میرزا نصر الله محاسب کردستان
و ساوه وغیره میرزا ربیع برات
نویس سرکارات عظام و خاندان
حرم جلالت وغیره میرزا بزرگخان
نایب وزارت بقا یا و مباشر صندوقخانه
و رخنه اربعانه و حیره مبارکه
میرزا علی محمد خان برات نویس ارباب قلم
و تفنگداران سرکاری و شاطران
وغیره میرزا محمد امین دفتر محاسب
خمسه و برات نویس عملهٔ خلوت همایونی
میرزا زکی پسر مرحوم میرزا مسیح محاسب
عربستان میرزا علی نوری محاسب
بروجرد میرزا محمد محاسب قم
وغیره و ذکوه

میرزا فتح الله ولد مرحوم قایم مقام
محاسب همدان میرزا محمد رضا
محاسب ملایر و تویسرکان میرزا
رفیع محاسب کرهرود و گرمرود میرزا
زکی نوری برات نویس عملهٔ حضور
وارباب طرب میرزا حسینعلی
محاسب نهاوند میرزا کریمخان
ولد میرزا فضل الله خان برات نویس
کل قراسوران و محاسب اصطبل
توپخانه میرزا عبد الحسین
خلخالی برات نویس محبوسین
میرزا شفیع نزد جناب جلالتمآب وزیر
دفتر میرزا حسین خان برات نویس
بنائی میرزا طاهر کاشانی محاسب
سمنان و دامغان میرزا شفیع نوادهٔ
صاحبدیوان محاسب دماوند

مستوفیانی که در دفترخانهٔ مبارکه شغل و خدمت مخصوصی ندارند

میرزا سید احمد ولد مرحوم میرزا موسی وزیر
میرزا محمد حسین وقایع نگار میرزا
محمد خان ولد جناب جلالتمآب وزیر دفتر
میرزا رضا ولد مرحوم میرزا زین العابدین
البرز حاجی میرزا سید حسین تفرشی
میرزا محمد علیخان ولد مرحوم میرزا علی
قایم مقام میرزا عباسقلیخان سپهر
نایب وزارت خارجه میرزا سید علی ولد
جناب میرزا علی اکبر مستوفی مخصوص
میرزا محمد خان تبریزی وکیل آذربایجان
میرزا حسنخان ولد جناب معتمد السلطنه
میرزا محمد خان ولد مرحوم میرزا ابو
الحسنخان قایم مقام جزو اجزای دربار
اعظم حاجی میرزا اشرف شیرازی برادر
زادهٔ مرحوم حاجی میرزا شفیع میرزا
حسن منشی باشی مرحوم صدر اعظم
میرزا مهدی پسر مرحوم میرزا موسی نایب کلانتر

میرزا نصر الله خان پسر جناب امین حضور
میرزا هاشمخان نزد جناب جلالتمآب امین الدوله
میرزا محمد باقر ولد جناب صدیق الدوله
میرزا کاظمخان نوادهٔ میرزا رضا قلی
میرزا شکر الله نوادهٔ مرحوم نصیر الملک
میرزا محمود ولد جناب میرزا محمد ولی
حاجی میرزا محمد علیخان پسر مرحوم وکیل لشکر
میرزا علیرضا تفرشی میرزا محسن وکیل
نواب حسام السلطنه حاجی میرزا علیخان
نزد نواب حسام السلطنه میرزا سلیمان
نزد جناب جلالتمآب عضد الملک میرزا
کاظمخان امین العداله میرزا هدایت الله
تحویلدار وجوه خزانهٔ عامره میرزا
منصور خان ولد میرزا طاهر کاشانی
میرزا سید علی ولد مرحوم میرزا سید کاظم
صندوقخانه میرزا سید کاظم ولد مرحوم
میرزا سید ابراهیم میرزا جلیل خان نزد
نواب علیهٔ عالیه امین اقدس میرزا سید احمد
ولد جناب وزیر وظایف میرزا عبد العلی
ولد مرحوم میرزا مهدی میرزا طاهر
میرزا ابو القاسمخان ولد مرحوم حاجی میرزا مهدی
میرزا جعفر خان پسر مرحوم میرزا علی تبریزی
میرزا حسنعلیخان ولد مرحوم میرزا نظر علی
حکیمباشی میرزا رضا خان ولد مرحوم
میرزا زین العابدین خان حاجی میرزا محمد خان
نزد جناب جلالتمآب حاجی امین السلطنه
میرزا آقا وکیل نواب والا امیر زاده نصرة
میرزا ابو الحسنخان میرزا کریم
میرزا محمد ولد مرحوم حاجی میرزا محمد حسین
میرزا علی ولد ایضاً میرزا علی اصغر ولد ایضاً
میرزا سلیم خان نزد جناب فخر الدوله
میرزا علی ولد مرحوم نصیر الملک
میرزا نبی خان میرزا سید احمد میرزا
حسینخان ولد معین السلطنه میرزا
مهدیخان ولد ایضاً میرزا باقر خان ولد ایضاً

میرزا حسینخان پسر میرزا کاظمخان امین العدالة میرزا عباسقلی ولد میرزا طاهر کرکانی میرزا محمود ولد جناب حاجی میرزا عباسقلی میرزا اسمعیلخان ولد میرزا رضاقلیخان میرزا علی ولد مرحوم میرزا ابو یوسف آشتیانی میرزا محمدقلیخان ولد مرحوم میرزا نصرالله فراهانی میرزا عبدالرحمن آشتیانی میرزا عبدالغنی آشتیانی میرزا محمود نزد جناب قوام الدوله میرزا محمدحسن نزد جناب قوام الدوله میرزا سید علی نزد جناب معاون الملک میرزا حسینخان پسر مرحوم مهندس باشی میرزا فتح الله کیلانی میرزا مصطفی قلی آشتیانی میرزا علیرضا ولد جناب میرزا محمود وزیر میرزا تقیخان ولد میرزا محمدحسین بلور میرزا عبدالوهابخان ولد مرحوم حاجی میرزا حسن آشتیانی میرزا محمدعلی همشیره زاده مرحوم میرزا موسی وزیر میرزا سید محسن تفرشی میرزا ربیع ولد میرزا علی نوری میرزا هادی پستخانه میرزا اسمعیل خان نزد جناب مجدالملک میرزا سید حسین نزد جناب مجدالملک میرزا حسن خان کاشانی نزد جناب امین خلوت میرزا محمدخان ولد مرحوم میرزا ابوالقاسم وزیر سابق عراق میرزا عباس پسر مرحوم منشی الممالک میرزا علیرضای سبزواری میرزا محمدحسین رئیس الکتاب میرزا محمدحسین دبیرها میرزا محمدعلی نزد میرزا افضل الله خان

مأمورین ولایات

میرزا حسینخان کارپرداز دوان پسر مرحوم میرزا موسی وزیر لشکر میرزا حسن کیلانی مأمور کرمانشاهان میرزا هادیخان مأمور خراسان میرزا تقیخان مأمور خراسان میرزا حسن آشتیانی مأمور بروجرد میرزا رضای بنان الملک مأمور خدمت حضرت والا ظل السلطان میرزا مصطفی ولد مرحوم قوام الدوله مأمور فارس میرزا محمدخان نزد جناب اعتضاد الملک میرزا مرتضی قلیخان نایینی میرزا علیخان ولد حاجی میرزا محمدحسین مأمور گیلان میرزا اسمعیلخان معتمد دیوان پیشکار کرمانشاهان میرزا علینقی مأمور سمنان و دامغان میرزا ابوالحسنخان مأمور کلپایگان و خوانسار میرزا علی اکبرخان ترشیزی مأمور خراسان میرزا جعفرخان

سررشته داران و غیرهم دفترخانه مبارکه

سررشته داران

میرزا نصرالله خان مستوفی نزد جناب مستوفی الممالک میرزا اسدالله سررشته دار سرکاران عظام میرزا اسدالله سررشته دار دفتر جناب مستوفی الممالک میرزا عبدالجواد سررشته دار مجلس تحقیق دفترخانه مبارکه میرزا احمد سررشته دار میرزا سید محمد سررشته دار تفنگدارخانه و شاطرخانه میرزا محمود سررشته دار پسر مرحوم میرزا جعفر میرزا فرج الله سررشته دار میرزا سلیمانخان سررشته دار میرزا مصطفی گرگانی میرزا عبدالله سررشته دار تاریخ دیوان و غیره میرزا علی سررشته دار همدان میرزا جعفر تفرشی نزد جناب نایب مستوفی الممالک میرزا سید محمدعلی نزد جناب نایب مستوفی الممالک میرزا حسین کرکانی میرزا اسحاق سررشته دار عمله خلوت میرزا اسحاق کرکانی میرزا عنایت الله سررشته دار میرزا اسمعیل سررشته دار کرمان و کلپایگان میرزا رضای سررشته دار گیلانی میرزا علیرضا تفرشی سررشته دار مملکت خراسان میرزا محمدعلی سررشته دار عراق و کردستان میرزا رضای آشتیانی نزد جناب عضد السلطنه میرزا عبدالله ساوجی نزد جناب صنیع الدوله میرزا ابوالحسن تفرشی سررشته دار اداره نظمیه و احتساب میرزا علی ولد مرحوم میرزا فتح الله شیرازی میرزا اسدالله عرب زاده فتنی میرزا محمود نواده مرحوم ناظم الملک سررشته دار شاهرود و بسطام

عزب باشی و عزبان دفترخانه مبارکه استیفا

میرزا علی اکبر عزب باشی میرزا ابراهیم میرزا علی میرزا فتح الله میرزا علی محمد میرزا آقای اصفهانی میرزا محسن میرزا فضل الله میرزا محمد میرزا احمد میرزا آقای آشتیانی میرزا محمد ولد مرحوم میرزا حسن میرزا جعفر ولد ایضا میرزا مطلب بیسواد میرزا علامحسین ولد میرزا ابراهیم

نابینا و یوزباشیان و فراشان

(نابینان) سه نفر

یوزباشیان و غیره بیست و دو نفر

وزارت جلیلهٔ مالیه و دربار اعظم دولت علیه

در ادارهٔ خاصهٔ جناب مستطاب اجل امین السلطان وزیر اعظم دولت علیه
جناب جلالتمآب امین الملک نایب کل وزارت اعظم

ادارات متعلقه و امور راجعه

بوزارت مالیه و دربار اعظم
موزهٔ مبارکه کتابخانهٔ مبارکه خزانهٔ
مبارکهٔ اندرون ریاست قراولان
وجود مسعود همایون ریاست اردوی
همایون خزانهٔ مبارکه خلوت همایونی
خواجه سرایان صندوقخانه و رختدار
خانهٔ مبارکه دار النظاره اطبای
خاصهٔ فرنگی و ایرانی آبدارخانهٔ مبارکه
قهوه خانهٔ مبارکه کشیکخانهٔ مبارکه
آشپزخانهٔ مبارکه غلامان مهدیه و
منصور غلامان تاجی فراشخانهٔ
مبارکه شترخانه و قاطرخانهٔ مبارکه
اصطبل خاصه زنبدارخانهٔ مبارکه
کالسکه خانهٔ مبارکه شاطران کرک
نقارخانهٔ مبارکه صرف جیب مبارک
خالصهٔ طهران غلهٔ ولایات انبار گندم
معمارخانه و قنوات ایلات طهران اداره
باغات و عمارات سلطنتی کارخانهٔ چراغ گاز
و چراغ الکتریسیته کوره پزخانهٔ دار
الخلافه ترتیب منافع جنگلها

خلوت همایونی

ارباب مناصب

جناب جلالتمآب اقبال الدوله جناب
جلالتمآب امین خلوت رئیس خلوت همایونی
و منشی حضور مبارک و رئیس تفنگداران
خاصهٔ سرکاری جناب فخامت نصاب
حکیم الممالک پیشخدمت باشی سلام
جزو اعضای مجلس دربار اعظم جناب
صدیق السلطنه غلامحسین خان خازن
رکیبخانهٔ مبارکه

جناب محمد حسنخان محقق

سایر

امیر الامراء العظام جلال الملک
جعفرقلیخان ولد مرحوم اعتماد الدوله
نوهٔ اکبر الدوله سلطانحسین میرزا
حکمران نیشابور و سبزوار ولایت و مضافات
مبشر خلوت محمد حسینخان پیشخدمت
و فراشباشی حضرت والا نایب
السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ
محمد ابراهیمخان ولد مرحوم امین الدوله
میرزا مهدیخان اجودان مخصوص
ولد مرحوم امین الدوله میرزا عبدالله
خان سرتیپ اول حکمران مازندران
جبارخان آقا میرزا محمد خان کروسی
سرتیپ اول حاجی حبیب الله خان
محمد حسنخان سرتیپ اول حکمران کاشان
میرزا سید عبدالکریمخان سرتیپ
محمد باقرخان ادیب الملک سرتیپ اول
محمد کریمخان پیشخدمت محمد تقیخان
احتساب الملک وزیر احتساب
دار الخلافه صدیق خلوت محمد
ابراهیمخان محلاتی امیرزاده
سلطان ابراهیم میرزا احمد خان
سرتیپ اول فخر الملک ابوالحسنخان
سرتیپ اول امیرزاده محمد حسن میرزا سرتیپ اول
امیرزاده آقا مسیح امیرزاده
تیمور میرزا میرزا سید محمد خان
سرتیپ میرزا کریمخان پیشخدمت و غیره

فراشخلوتان خلوت همایونی

محمد صادقخان فراشخلوت آقا
سلیمان دمباشی تحویلدار خلوت
همایونی میرزا آقا خان فراشخلوت
میرزا هدایتخان فراشخلوت

آقا صادق و غیره و غیره

دار النظارهٔ مبارکه

جناب جلالتمآب امیر الامراء العظام مجد الدوله
مهدیقلیخان خوانسالار

اجزاء

امیر الامراء العظام علی اکبرخان پیشخدمت
سرتیپ اول و نایب النظاره
حاجی میرزا محمد رضا میرزا محمد صادق
مشرف سایر نویسندگان چهار نفر
حاجی محمد ابراهیم تحویلدار نقدی و جنسی کارخانه
شربتخانه میرزا علی اکبر ناظم البکاء
شربتدار باشی حاجی میرزا محمد نایب شربتخانه
سایر هفده نفر آقا محمد حسین چراغچی باشی
سایر عمله جات دوازده نفر

چوبکخانهٔ مبارکه

آقا محمد حسن چوبکچی باشی سایر یازده نفر

آشپزخانه

آقا محمد ابراهیم آشپزباشی سایر بیست و سه نفر

تحویلخانه و وکیل خرج خانه

آقا محمد کاظم و آقا محمد اسمعیل وکیل خرج
سایر چهارده نفر

سایر عملهٔ دار النظاره چهل و هشت نفر

ادارهٔ آبدارخانه و سقاخانه

در تحت ریاست مخصوص شخص جناب
مستطاب امین السلطان وزیر اعظم
بنیابت اعتماد الحضره آقا مرتضی خان
(معروف بآقا دائی) نایب آبدار
خانهٔ مبارکه
حاجی آقا یوسف سقاباشی حاجی
حسینعلیخان سرتیپ آقا باقرخان
سرتیپ اول سعد السلطنه میرزا ابو
القاسم نایب میرزا غلامحسین

سررشته‌دار میرزا لطیف سررشته‌دار
آقا فتحعلی عمله آبدارخانه پانزده نفر
عمله سقاخانه سی و هفت نفر

قهوه‌خانهٔ مبارکه

غلامعلیخان قهوه‌چی‌باشی امین همایون
آقا جبار قهوه‌چی

صندوقخانه و رختدارخانهٔ مبارکه

جناب جلالتمآب حاجی امین‌السلطنه
صندوقدار و جامه‌دار خاصه و خازن
مخزن نقدارکان عسکریهٔ دولت علیه
میرزا ابوالحسنخان مستوفی مباشر صندوقخانه
و رختدارخانهٔ مبارکه

نقاشخانهٔ مبارکه

میرزا محمدخان نقاشباشی و پیشخدمت حضور
نقاشان نقاشخانهٔ مبارکه چهار نفر

تفنگدار خاصه

از قرار سنهٔ ماضیه
جناب جلالتمآب غلامحسین خان امین
خلوت منشی حضور و رئیس خلوتهای نوبتی
رئیس تفنگداران خاصه رضاقلیخان
پسر مرحوم سهرابخان رستمخان سرتیپ
میرزا ابوالفتحخان طالش حاجی علی
خان مرندی مصطفی‌قلیخان اسمعیل
خان قزوینی قهرمانخان ثانی
حاجی تقیخان میرزا احمدخان
میرزا باقرخان محمدکریمخان حاکم
ابوابکیف عیسی‌خان شقاقی
هادیخان نوائی فتح‌الله خان پسر
مرحوم قهرمانخان محمدخان گرجی
فیض‌الله خان کرمانشاهانی
شاه‌ملکخان علی‌اکبرخان کردستانی
شفیعلیخان جعفرقلی بیک مراغی
اسدالله خان ابهری عبدالله خان
قراجه‌داغی رضا آقای کلاتی
نصیرخان شیرازی اصلانخان

جهانبیکلو باقی تفنگداران
خاصه یکصد و شانزده نفر

کشیکخانهٔ مبارکه

از قرار سنهٔ ماضیه
جناب امیرالامراء العظام عبدالله خان
امیرتومان و کشیکچی‌باشی
جناب جلالتمآب وکیل لشکر عمدة
الامراء العظام حبیب‌الله خان
پیشخدمت خاصه و سرتیپ اول و
غلام پیشخدمت‌باشی

غلام پیشخدمتان

یکصد و شصت و چهار نفر
شاهزادگان شانزده نفر
خوانین و آقایان قاجار بیست و
دو نفر سایر خوانین یکصد و
بیست و شش نفر

سرتیپان دویم

عباسقلیخان طهماسبقلیخان حیدر
قلیخان عزیزالله خان خانلرخان

سرتیپان سیم

که نشان و حمایل سرتیپی دویم دارند
موسی‌خان کلبعلیخان باباخان
(منصب و حمایل و نشان سرتیپی سیم دارند)
عبدالله خان باقرخان علی‌اصغرخان
محمدحسنخان سعدالله خان محمد
ابراهیمخان محمد اسمعیلخان
یوزباشی علی‌اکبرخان

صاحب منصب سرهنگی

نوروزخان غلامعلیخان رضاقلیخان
شعبانخان تقیخان امیراصلانخان
نایبان) سی نفر سایر غلامان
هشتصد و پنجاه نفر

ایشیک‌خانهٔ مبارکه

صد و پنجاه و هشت نفر
جناب امیرالامراء العظام ظهیرالدوله

نایبان ایشیک آقاسی‌باشی

امیرالامراء العظام محمدناصرخان
محمدخان بهاءالسلطنه قوریساولباشی
محمدامین خان چارچی‌باشی نواب
والا حسینقلیخان ناظم التولیه
نایب ایشیک آقاسی‌باشی محمدتقیخان
قاجار اسدالله خان قاجار جعفر
قلیخان قاجار حسین‌خان قاجار
ابوالفتحخان قاجار علی‌محمدخان و مرتضی
قلیخان ولد مرحوم مصطفی‌خان قاجار
علیخان قاجار محمدحسینخان غلام
حسین‌خان عباسقلیخان مستشار
نصرالله خان بروجردی محمدخان نوائی
میرزا سید هاشم محمدعلیخان گروسی
میرزا حسینقلیخان سررشته‌دار
علیخان دنبلی غلامعلی خان اشرفی
محمدرحیمخان

نایبان جزو ایشیک‌خانهٔ مبارکه

و نایبان چارچی‌خانه
عیسی‌خان دنبلی موسی‌خان دنبلی
حاجی مهدیقلیخان قاجار میرزا مهدی
نوری میرزا عبدالحسینخان نوری
میرزا محمدتقی نوری میرزا داودخان
نوری آقاخان قاجار محمد آقای ایروانی
حسن‌خان قاجار عباسقلیخان قاجار
محمدخان دنبلی رضاخان دنبلی
خسروخان بروجردی احمدخان نوائی
اسدالله خان نوائی حسین‌خان نوائی
موسی‌خان نوائی اصغرخان دنبلی
کریمخان دنبلی سلیمان آقای قاجار
کریم آقای قاجار یحیی‌خان نوائی
حسینعلیخان حسنخان نوائی
امامقلیخان نوائی کریمخان زنگنه
محمدحسینخان زنگنه عباسقلیخان
زنگنه عبدالرزاق خان رضاقلیخان
حبیب‌الله خان غلامحسینخان ایروانی

یوسفخان [illegible] زخان میرزا حبیب الله
میرزا مهدی مرتضی قلیخان میرزا
عنایت الله میرزا عبد الکریم
عباسقلیخان نعمانی محمد اسمعیل خان
عباسقلیخان قراچورلو عباسقلیخان
قاقرانی میرزا نصرالله خداوندلو
هادیخان گجوری میرزا رضا
محمد حسینخان زنگنه محمد تقیخان زنگنه
حاجی علیخان رسولخان نایب چارچی باشی
میرزا ابوالحسن خان غلامحسینخان
میرزا حسن علی بیک
یساولان و چارچیان هفتاد و
هشت نفر میرزا نصرالله خان پیشخدمت
باشی و ناظر تشریفات پیشخدمتان
وزارت تشریفات ده نفر
محمود خان یساول باشی سرهنگ
یساولان ادارهٔ ایشیک خانهٔ مبارکه
و چارچیان شصت و شش نفر

فراشخانه و سرایدارخانه و شربتخانهٔ مبارکه

ابو الحسنی امیر الامراء العظام حاجی
حسینعلیخان حاجب الدوله

فراشخانه

سررشته دار وغیره
میرزا آقای تبریزی سررشته دار
میرزا سید جعفر تفرشی مشرف انبار
میرزا رضا تفرشی برات نویس
میرزا حسن تفرشی مشرف انبار میرزا
علی اکبر ولد میرزا آقا حسین آقا

نایبات

درجهٔ اول

موسیخان ولیخان آقا بشیر محمد [illegible]
ابوالقاسمخان طهرانی آقا علی اکبر
حسینی محمد ابراهیمخان کاشی
آقا محمد جعفر محمد تقی بیک حاجی
محمد تقی بیک میرزا محمد تقی قمی
میرزا عباسقلی قمی آقا رضاقلی
قزوینی میرزا عبد الحمید تفرشی
میرزا عباس قمی

درجهٔ دوم

میرزا حبیب الله تبریزی میرزا محمد
نوری آقا مهدی شیرازی آقا رجب
تبریزی احمد آقای تبریزی
کربلائی کاظم قزوینی محمد مهدی
بیک قزوینی میرزا سید محمد یحیی خان

درجهٔ سیم

احمدخان میرزا جبار تبریزی حسنخان
علی آقای سمنانی غلامحسینخان
شیرازی رضاخان کاشانی
میرزا احمد ملایری ابراهیمخان
ابوالقاسمخان نصرالله بیک تبریزی
محمود خان خداداد خان آقا حسن
محمد هادی بیک محمد آقا بیک تبریزی
میرزا آقا مازندرانی میرزا علی نوری
یحیی خان معصومعلی تفرشی اسد
الله خان میرزا محمد حسین حسن آقا
تبریزی احمدخان ولد فرج الله خان

سرایدارخانه

محمد ابراهیمخان سرایدار باشی
حسینعلیخان نایب ولد ایضاً رضاخان
نایب ولد ایضاً آقا یوسف تبریزی
آقا نجف نجف آبادی آقا محمد تبریزی
علی مددخان میرزا آقا میرزا حسین
مشرف میرزا اسد الله آقا حسن
حسن آقا میرزا اسد الله ایضاً
میرزا باقر ولد ایضاً

قاپوچیان

محمد آقای قاپوچی باشی حسینخان
نایب ولد ایضاً حاجی اسفندیار نایب
پهلوان ابراهیم یزدی نایب

چراغخانه

محمد حسن [illegible] چراغچی باشی
آقا محمد علی محمد حسن بیک نایب

خیاطخانه

حاجی محمد خیاط باشی میرزا آقا نایب
سید مهدی نایب مشهدی محمود میرباشی
حاجی اسمعیل میرغضب [illegible]

کشیکخانه

محمد رحیمخان [illegible] باشی عباسخان
قاجار ابوالقاسمخان قاجار
خان باباخان سرهنگ میرزا حسین
مشرف یوسفخان قاجار نبیخان
قاجار میرزا محمود مازندرانی
حاجی عبدالله خان قاجار یحیی بیک
طهرانی رضا بیک قزوینی

ادارهٔ باغات و عمارات و قنوات دولتی

بریاست جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه
وزیر انطباعات و دار الترجمهٔ
مبارکهٔ دولتی
حاجی میرزا حسین ممیز محمد باقر بیک
باغبان باشی میرزا مهدی سررشته
دار کل باغات و قنوات دولتی
میرزا عبد المجید خان نایب کل
دوشان تپه و عشرت آباد و قصر
قاجار باغبان و سرایداران کل
باغات مبارکهٔ دولتی پانصد نفر

اطباء خاصه فرنگی وغیره

جناب فخامت نصاب دکتر طولوزان
حکیمباشی حضور (دکتر فوریه حکیم
مخصوص) (دکتر محمد حسنخان [illegible]
عماد الاطباء) (میسو هیبنه [illegible]

ایرانیه

جناب [illegible] سلطان الحکما [illegible]
آقا میرزا کاظم [illegible]
شیخ الاطباء میرزا حسینعلی

رئیس الاطبا میرزا علی دکتر حکیمباشی کل نظام
مؤتمن الاطباء میرزا زین العابدین خان
کاشانی شمس الاطباء میرزا نصر الله
تنکابنی لقمان الملک ولد فیلسوف الدوله
میرزا کمال الدین ملک الاطباء ولد ایشان
شمس المعالی میرزا سید علی حاجی
میرزا حبیب الله مجد الاطباء

خواجه سرایان

اعتماد الحرم حاجی آقا سرور خان خواجه باشی
سرتیپ اول آقا بهرام خان سرتیپ اول
آقا محراب آقا رضا خان حاجی آقا
غلامعلی آقا سید اسمعیل عزیز الله
خان آقا فتح الله آقا میرزا احمد خان
اردستانی آقا نوری آقا فرج

اطاق موزهٔ مبارکه

جناب آقا میرزا علی اکبر مستوفی میرزا
سید علی مستوفی نایب ایضاً آقا محمد
نایب آقا مهدی ساعت ساز

ادارهٔ خزانهٔ مبارکه

ریاست جناب جلالتمآب میرزا اسمعیل خان
امین الملک میرزا افضل الله
خان مستوفی شیخ مرتضی ناظم
خزانه تحصیلدار میرزا سید جعفر
دفتردار میرزا هدایت مستوفی
تحویلدار حاجی محمد رضا خان تحویل
دار گمرک پسر مرحوم آقا محمد علی
میرزا هادی خان سررشته دار میرزا
محمود سررشته دار میرزا سید عبد الله
سررشته دار آقا غلامحسین صراف
آقا سید جواد محصل وجوه خزانه
آقا علی صراف

ادارهٔ صرف جیب مبارک

حاجی حسینعلی خان سرتیپ تحویلدار
جناب میرزا رضا قلیخان مستوفی
مدیر [illegible] خراسان و سیستان

ادارهٔ ضرابخانهٔ مبارکه

حاجی محمد حسن امین دار الضرب
آقا باقر رئیس میرزا عبد الله سر
رشته دار حاجی محمد تقی تحویلدار
سایر اجزاء هفتاد نفر

فوج سوادکوه قراول مخصوص

ریاست حاجی حسینعلی خان سرتیپ
ابو الحسن خان سرهنگ میرزا
سید یوسف لشکر نویس
میرزا سید باقر سررشته دار ایلی

ادارهٔ چراغهای خیابانهای دولتی

ریاست حاجی حسینعلی خان سرتیپ
میرزا عباس مشرف میرزا حسین

ادارهٔ گمرکخانه‌های ممالک محروسه

مسیو کتابچی قانون نویس مدیر گمرکات
دار الخلافهٔ طهران محمد تقی خان
معز الملک مدیر گمرک آذربایجان
میرزا آقا ناظم میران پسر معز الملک
میرزا علیخان مستوفی ولد مرحوم
حاجی میرزا محمد حسین میرزا علی اصغر
خان نایب اول امور خارجه و مترجم
ولد مرحوم ایضاً گمرک فارس و
بنادر جزو عمل حکومت در ادارهٔ
جناب محمد حسنخان سعد الملک
حکمران بنادر است فتح الله خان
بیگلربیگی مدیر گمرک خراسان
و گیلان و مازندران گمرک
کرمانشاهان در ادارهٔ جناب
حسام الملک حکمران محمد حسین
میرزا مدیر گمرک خمسه و قزوین
گمرک اصفهان سپرده بجناب سعد
الملک میرزا جان مباشر گمرک
بروجرد میرزا علی حیدر مباشر
گمرک گلپایگان میرزا حسین خان
مباشر گمرک کاشان حاجی حسنخان
مباشر گمرک کردستان و همدان

ادارهٔ غلات ممالک محروسه

ریاست جناب جلالتمآب میرزا اسمعیل خان
امین الملک میرزا ادبی سررشته دار
محمد تقی خان معز الملک مأمور غلات
آذربایجان میرزا علی اکبر خان مأمور
خمسه محمد باقر خان سعد السلطنه
حکمران قزوین مأمور غلات قزوین
حاجی اسمعیل مأمور همدان
محمد قاسم بیک مأمور عراق

ادارهٔ حکومت و تولیت زاویهٔ

مقدسهٔ حضرت عبد العظیم علیه السلام
جناب جلالتمآب میرزا اسمعیل خان
امین الملک خازن مهر مقدس
جناب آقا میرزا هدایت الله نایب التولیه
مختار خان نایب الحکومه آقا سید حسن
فراشباشی حاجی میرزا عبد الکریم
صدر الحفاظ میرزا حبیب الله
کلیددار میرزا عبد الحسین سرکشیک
میرزا باقر سرکشیک میرزا کاظم مستوفی
میرزا ولی منشی باشی حاجی آقا محمد
تحویلدار نقد و جنس میرزا حسین
سررشته دار خدام بیست و پنج نفر
فراش بیست نفر کلاه دار پانزده نفر
مؤذن و چراغچی پانزده نفر

ادارهٔ حکومتهای مخصوص

خمسه بحکومت امیر الامراء العظام
احتشام السلطنه خوار بحکومت
ابو تراب میرزا طالقان فرخ آقای
نایب الحکومه حضرت عبد العظیم ع
بحکومت مختار خان [illegible] بحکومت
محمد اسمعیل بیک قزوین و سیاهدهن
بحکومت محمد باقر خان سعد السلطنه
سرتیپ اول طارم بحکومت امیرزاده
محمد حسین میرزا بندر عباس و بندر لنگه
و بندر بوشهر و غیره بحکومت جناب
محمد حسنخان سعد الملک

اداره غلامان مهدیه و منصور

و فوج دویم خمسه ابو الجمع امیر الامراء
العظام علاء الدوله امیر توپخان نهصد
هفتاد و یک نفر

غلامان مهدیه

چهارصد و شصت و یک نفر

ارباب قلم جناب جلالتماب وکیل لشکر
میرزا اسمعیل غلام نویس میرزا سید علی

سرتیپان

حاجی حسینخان سرتیپ دویم نواب عبد
الحسین میرزا میرزا تقیخان فتح الله
خان بیوکخان جهانگیرخان علیقلی
خان ایرج میرزا زین العابدینخان
عباسقلیخان

سرهنگان

نصیب آقا میر ابراهیمخان حسینقلی
مصطفی قلیخان زین العابدینخان
نعمت الله خان منوچهر میرزا باقرخان
یحیی خان پسر مرحوم سپهدار
شاهسوار خان

سایر یازده نفر نایب
سیزده نفر پنجاه باشی سیزده نفر
غلام چهارصد نفر

غلامان منصور

پانصد و نه نفر

سرتیپان

عباسقلیخان سرتیپ دویم محمعلیخان
ایضا حاجی لطفعلیخان آقاخان
میرزا احمدخان شعبانعلیخان اسد الله خان
اسمعیل خان ایضا

سرهنگان

حاجی خان احمد آقاخان یوسفخان
میرزا باقرخان غلامحسینخان
کلبحسینخان خدامرادخان مرتضیخان
سایر چهارصد و هشتاد نفر

فوج دویم خمسه

بسرتیپی حاجی رستمخان سرتیپ
میرزا حاجی آقا مشرف
سایر هشتصد و دو نفر

اداره شترخانه و قاطرخانه

و شتران کلاتی بریاست امیر الامراء
العظام محمد قاسمخان صاحب جمع
و پیشخدمت خاصه همایونی میرزا
علیمحمد مشرف شترخانه بادیه میرزا
علینقی مشرف قاطرخانه میرزا
علیرضا مشرف شترخانه کلاته
عباسعلی بیک تحویلدار جواد
بیک نایب شترخانه نصیر بیک
نایب ایضا کاظمخان قاطرچی باشی
سایر عملجات از نایب و صد اروغه
و دهباشی و قاطرچی و ساربان
یکهزار و پانصد نفر

تحتخانه مبارکه

بریاست امیر الامراء العظام محمد
قاسمخان صاحب جمع حاجی میرزا
محمدعلی مشرف موسیخان نایب
محمد باقر بیک انباردار
سایر پنجاه نفر

اصطبل خاصه همایونی

از قرار دستور ماضیه
دویست و هشتاد و دو نفر
نواب محمد حسین میرزا امیر آخور

نویسنده

میرزا رضاقلی سررشته دار
میرزا نصرالله حاجی میرزا مهدی
مشرف غیره دو نفر

نایبان

امیرزاده رشیدخان میرزا
حاجی نایب مرادخان آقا
محمدخان غلامرضاخان میرزا

سید عبدالله کریم بیک حبیب الله
بیک محمدعلی بیک حاجی محمد آقا
میرمهدیخان محمد قاسم بیک
عباسقلی بیک قربانعلی بیک
حیدرقلیخان آقا جعفر محمد حسن بیک
نایب تحویلدار نقدی رحمان بیک
یحیی بیک علیخان بیک محمد
مهدی بیک عباسقلی بیک
افراسیاب بیک
سایر دویست و سی و نه نفر
عزیز الله بیک بیطار سوقانچی
سه نفر محمد مهدی بیک نعلبند باشی
نایب نفر شاگرد دو نفر
حلوادار یکصد و بیست و دو نفر
مهتر و چابکسوار یکصد و هفت نفر

قوشخانه مبارکه

ابراهیمخان قوشچی باشی میرزا علیخان
قورقچی باشی قوشچی ده نفر

زینخانه مبارکه

جناب صدیق السلطنه غلامحسینخان
پیشخدمت خاصه خازن زینخانه مبارکه

اجزاء

از قرار دستور ماضیه

کالسکه خانه مبارکه

بریاست لطف الله خان شجاع الملک
پیشخدمت خاصه
میرزا علیرضا سررشته دار
میرزا یعقوب مشرف کربلائی حسینخان
انباردار محمد اسمعیل بیک ناظر
اسمعیل بیک عباسقلی بیک
علی احمد بیک حاجی اسمعیل نایب
هادی بیک نایب بدرخان نایب
محمد کاظم بیک سرکشیک آقا
سید علی اکبر کشیک محمد حسن بیک
نایب و سرکشیک آقا سید یوسف

نایب سرکشیک زین العابدین بیک یاور اول
مشهدی جعفر یاور اول اصغر بیک یاور اول
حاجی بابا بیک یاور ثانی مأمور اهل
طرب علی بیک یحیی بیک دانشمندی
اضافه دوازده نفر

عملجات اصطبل کالسکه خانه

رضاقلی بیک نایب میرزا محمد بیک
ولد رفیع بیک نایب عباس بیک
نایب ابوالقاسم بیک مباشر جنس
علی زمان بیک سئیس نجفقلی بیک
سئیس محمد رضا بیک انباردار
جنس جلودار بیست و پنج نفر
نعلبند دو نفر کالسکه چی
یکصد نفر مهتر هفتاد نفر

شاطرخانه مبارکه

بریاست جناب امیرالامراء العظام
بشیرالملک فضل الله خان شاطرباشی

مشرف و نایب

شش نفر میرزا مهدی مشرف
ولیخان یاور و نایب اسمعیل خان
یاور و نایب محمد بیک یاور و نایب
محسن بیک یاور و نایب مهدی بیک
نایب میرزا ابراهیم نایب

اداره سواره دیوانی

بریاست امیرالامراء العظام محمد
قاسمخان صاحبجمع و سرتیپ اول

سواره بختیاری

حاجی علیقلیخان سرتیپ سوار
یکصد نفر

سواره دویرن

آقاجان خان سرتیپ دویم محمود خان
سرهنگ میرزا رحمة الله سررشته
دار سایر صاحبمنصب و سوار
پانصد نفر

سواره افشار

جهانشاه خان سرتیپ اول میرزا
محمدقلی سررشته دار محمد تقیخان سرهنگ
سایر صاحبمنصب و سوار پانصد نفر

سواره خواجه وند

علی اکبرخان سرتیپ اول میرزا اسدالله
مشرف حسنخان سرهنگ نعمت الله
خان سرهنگ سایر صاحبمنصب
و سوار پانصد نفر

سواره اصانلو

سیف الله خان سرکرده میرزا جعفر
مشرف صاحبمنصب و سواره دویست نفر

سواره هداوند

رحیمخان سرکرده میرزا احسن مشرف
صاحبمنصب سوار یکصد و پنجاه نفر

سواره قراچورلو

صفرعلیخان سرکرده میرزا علیرضا مشرف
صاحبمنصب سواره یکصد نفر

سواره قراسوران راه قزوین

جنبی محمد باقرخان سعدالسلطنه
سرتیپ اول بیوکخان سرکرده
میرزا علی اصغر مشرف صاحبمنصب
و سوار یکصد و هفتاد نفر

اداره انبار غله دارالخلافه

بریاست حاجی آقا یوسف سقاباشی
میرزا احسن سررشته دار میرزا
ربیع مشرف مباشر عملجات از
قپاندار و فراش و غیره ده نفر

اداره ایلات دارالخلافه

بایلخانی گری امیرالامراء العظام
محمد قاسمخان صاحب جمع
ایل شاهسون دویرن ایل
شاهسون افشار ایل خواجه وند
ایل اصانلو ایل قراچورلو
ایل هداوند ایل قشقائی
ایل اوربات ایل بختیاری
ایل کاوباز ایل البکائی عرب میش مست
عرب سهنانی عرب پشت کوهی
عرب کلکو عرب منیفیه

اداره معمارخانه و فخارخانه

میرزا حسینخان مستوفی صنیع الملک
حاجی حسینعلیخان معمارباشی کل
استاد حسین خان صنیع لشکر
معمار نظام محمد تقیخان مباشر
فخارخانه حاجی میرزا سید ابوطالب
سررشته دار میرزا علی اکبر
سررشته دار میرزا غلامحسین
سررشته دار میرزا آقا مشرف
میرزا حبیب مشرف حاجی قاسم
کدخدای فخارخانه آقا مهدی
نایب معمارخانه

اداره راههای شوسه

راه شوسه قزوین سپرده
بمحمد باقرخان سعدالسلطنه سرتیپ
عملجات یکصد و هشتاد نفر

راه شوسه قم

سپرده بمحمد باقرخان سعدالسلطنه
عملجات دائمی پنجاه نفر

راه فجه نور و فیروزکوه و آمل

سپرده بمیرزا نظام مهندس الممالک

میرشکار و اتباع

از قرار سنه ماضیه
حاجی مصطفی قلیخان میرشکار
علیخان سرتیپ ولد میرشکار رتبه
اول غلامحسینخان ولد ضیا
صادقخان جهانگیرخان
امیر اصلانخان

سایر

اجزاء معروف
بیست و پنج نفر

وزارت وظایف و اوقاف و پست ممالک محروسه وغیره

در اداره جناب جلالتمآب اجل امین الدوله رئیس مجلس شورای کبری

وزارت وظایف و اوقاف

جناب جلالتمآب مجد الملک وزیر وظایف و اوقاف ممالک محروسه

وظایف

دفتر استیفاء

جناب حسام السادات مستوفی وظایف میرزا علی اصغر سررشته دار کرمانی میرزا رضا قلی محرر

دفتر انشاء

میرزا مهدی منشی باشی نایب الوزاره میرزا سید حسین مستوفی و منشی میرزا سید یوسف میرزا محمد خان اجودان میرزا غلامحسین عرب دفتری

وزارت اوقاف

میرزا اسمعیل خان مستوفی (ملا) عبد الله قاضی میرزا حسینخان منشی میرزا علی محمد ثبات

مامورین ولایات

(آذربایجان) میرزا رضا مستوفی (اصفهان) میرزا عبد الوهاب (بروجرد) میرزا عبد الرحیمخان (خراسان) میرزا حسن مستوفی (عربستان) امیر اصلانخان (کردستان) میرزا کریم (کرمانشاهان) میرزا عبد الرحیمخان (یزد) محمد حسنخان (عراق کزاز فراهان) میرزا حسینخان (کمره و گلپایگان و خونسار) میرزا محمد علی (لرستان) میرزا عبد الرحیمخان (استرآباد) میرزا علی اشرفخان سررشته (کرمان) میرزا عبد الرحیمخان مستوفی (سمنان و دامغان) میرزا آقا (شاهرود و بسطام) میرزا علی (مازندران) میرزا حسن (گیلان) میرزا مجد الدین (خوار) میرزا طهماسب (خمسه) میرزا محمد علیخان (ساوه و زرند) میرزا حسن (قم) میرزا احمد (کاشان) میرزا مهدیخان (قزوین) میرزا عباسخان (گروس) میرزا فرج الله (ملایر و تویسرکان) میرزا محمد (فارس) حاجی میرزا علی (همدان) میرزا حسن

وزارت پست ممالک محروسه ایران

در اداره جناب جلالتمآب اجل امین الدوله رئیس مجلس دار الشورای کبری

اجزاء وزارت پست

میرزا احمدخان پیشخدمت خاصه رئیس کل میرزا مطلب مستشار و تحویلدار کل نقد و تمبر میو سمینو سکرتر جنرال میرزا اسمعیل نایب الوزاره میرزا علی مقوم نایب مستشار میرزا خداداد

دفتر محاسبات

میرزا ابراهیم مستوفی میرزا اسمعیل سررشته دار میرزا محمد ایضاً میرزا علی ایضاً

دار الانشاء

میرزا مصطفی خان منشی باشی میرزا حسن منشی

اطاق انسپکسیون

میو استال انسپکتر میرزا افضل الله میرزا سید محمد علی دفتردار

اطاق ثبت امانات و نوشتجات سفارشی ولایات

میرزا محمد حسین دفتردار نوشتجات سفارشی میرزا محمد علی امین و دفتردار ملتمسه امانات تذکره

اجزاء پستخانه دار الخلافه

میرزا هادی نایب الریاسه و میرزا عبد العلیخان ناظم

اطاق امانات

میرزا فضل الله تحویلدار میرزا آقا میرزا محمد فراش نفر

اطاق واردات

میرزا اسد الله تحویلدار میرزا رضا معین

اطاق نوشتجات سفارشی

اسد الله خان تحویلدار میرزا آقا معین میرزا حافظ قبوضات ملتمسه و حساب پست میرزا ابو طالب ثبات قبوض سفارشی

اطاق ثبت نوشتجات غیر سفارشی

میرزا ابراهیم میرزا محمد علی

اطاق ضبط نوشتجات

(غیر سفارشی) میرزا یوسف تحویلدار

اطاق تجزیه نوشتجات

میرزا جلال میرزا آقا

اجزاء پست شمیران

(و خیابان فرنگیها) اسمعیل خان رئیس غلام سه نفر فراش پنج نفر

عمله خدمت

از پیشخدمت و قهوه چی چهار نفر

غلامخانه

از نایب و غلام هفده نفر

فراشخانه

فراش نفر سرایدار نفر چراغچی نفر

خط آذربایجان

(قزوین) خانبابا خان رئیس ابو الحسنخان ناظم میرزا نفر فراش نفر (هیدج) میرزا علی رئیس فراش نفر (زنجان) میرزا محمد علی رئیس میرزا نفر (میانج) مهدیخان رئیس فراش نفر

(خلخال) آقا علی رئیس فراش نفر
(تبریز) میرزا حسنخان رئیس میرزا حاجی آقا
مباشر عمل خارجه میرزا محمود مباشر امانات
میرزا مهدی کمپانی صندوقخانه میرزا حسن تحویلدار
مالیات میرزا جعفر دفتردار غلام و فراش ۳ نفر
(جلفا) میرزا غلامحسین فراش نفر
(مرند) فراش نفر (شبستر) میرزا علینقی رئیس نفر
(خوی) میرزا تقی رئیس فراش نفر
(سلماس) میرزا غلامعلی رئیس فراش نفر
(آروجی) میرزا نیکلا رئیس فراش نفر
(مراغه) میرزا غلامحسین رئیس فراش نفر
(آستارا) میرزا حسن رئیس فراش نفر
(ساوجبلاغ) میرزا علینقی رئیس فراش نفر
(سراب) میرزا تقی رئیس فراش نفر
(اردبیل) میرزا مهدی رئیس فراش نفر
(میاندوآب) میرزا غلامحسین رئیس فراش نفر
(بایزید) رئیس فراش نفر
(اردبیل) میرزا مهدی رئیس فراش نفر

خط گیلان

(منجیل) میرزا شفیع رئیس فراش نفر
(رشت) میرزا عبدالوهابخان رئیس میرزا
نفر غلام دو نفر فراش دو نفر
(انزلی) میرزا موسی رئیس کرجیبان
نفر عمله کرجی شش نفر
(لاهیجان) حیدرخان رئیس غلام فراش دو نفر
(لنگرود) میرزا اسحق رئیس فراش نفر

خط خراسان

(سمنان) حسینعلی میرزا رئیس فراش نفر
(دامغان) میرزا محمد رئیس فراش نفر
(شاهرود) میرزا افضل‌الله رئیس غلام
دو نفر فراش دو نفر
(سبزوار) میرزا اسمعیل رئیس میرزا
نفر فراش نفر
(نیشابور) میرزا محمدحسین رئیس فراش نفر
(خراسان) حاجی میرزا ابوالقاسمخان
رئیس میرزا دو نفر دفتردار نفر
غلام دو نفر فراش دو نفر
(تربت) میرزا رضاقلی رئیس فراش نفر

(ترشیز) میرزا محمدحسین رئیس فراش نفر
(کلاباد) آقا بیک رئیس فراش نفر
(تون) میرزا محمد رئیس فراش نفر
(طبس) میرزا اسمعیل رئیس فراش نفر
(قوچان) میرزا عبدالکریم رئیس فراش نفر
(بجنورد) میرزا محمد رئیس فراش نفر

خط مازندران

(ساری) حسنخان رئیس میرزا نفر
غلام دو نفر فراش نفر
بارفروش میرزا اسمعیل رئیس فراش نفر
(اشرف) میرزا مصطفی رئیس غلام نفر
فراش نفر (آمل) میرزا علی‌اکبر رئیس
فراش و غلام دو نفر
(بندرجز) میرزا باقر رئیس فراش و غلام دو نفر

خط فارس

(قم) میرزا فتح‌الله رئیس فراش نفر
(محلات) میرزا قاسم رئیس فراش و غلام دو نفر
(کاشان) میرزا محمدعلی رئیس فراش و
غلام دو نفر میرزا نفر
(اردستان) میرزا سید محمد رئیس فراش نفر
(اصفهان) میرزا سرکیس رئیس میرزا اکبر
ناظر رئیس جلفا نفر فراش نفر
(شیراز) میرزا علیرضاخان رئیس میرزا
غلامحسین ناظر غلام دو نفر
فراش دو نفر قاصد آباده شش نفر
(کازرون) میرزا محمدعلی رئیس
فراش نفر قاصد نفر
(بوشهر) میرزا محمود رئیس فراش
دو نفر کرجیبان دو نفر
(فسا) میرزا محمدخان رئیس فراش نفر
(نیریز) میرزا محمدخان رئیس فراش نفر
(داراب) میرزا کوچک رئیس فراش نفر
(بهبهان) میرزا عبدالله‌خان رئیس فراش نفر

خط یزد و کرمان

(نائین) میرزا سید اسحق رئیس فراش نفر
(اردکان) میرزا حبیب‌الله رئیس فراش نفر
(یزد) میرزا علیخان رئیس فراش نفر
غلام چهار نفر نویسنده نفر

(رفسنجان) میرزا محمدحسین رئیس فراش نفر
(سیرجان) میرزا عبدالوهاب رئیس فراش نفر
(انار) میرزا محمدحسین رئیس فراش نفر
(بندرعباس) میرزا افضل‌الله رئیس فراش نفر
(لار) میرزا محمدرحیم رئیس فراش نفر
(گلپایگان) حاجی میرزا علی‌اکبر رئیس فراش نفر
(خوانسار) میرزا جواد رئیس فراش نفر

خط همدان

(زرق) میرزا محمدعلی رئیس فراش نفر
(نوبران) میرزا علینقی رئیس فراش نفر
(ساوه) میرزا حسن رئیس فراش نفر
(همدان) میرزا یحیی‌خان رئیس میرزا محمد
منشی غلام دو نفر فراش دو نفر
(کردستان) میرزا آقاخان رئیس میرزا
نفر غلام دو نفر فراش نفر
(کرمانشاهان) حاجی میرزا ابراهیم‌خان
رئیس میرزا نفر غلام دو نفر
فراش دو نفر
(بیجار و گروس) میرزا فرج‌الله
رئیس غلام نفر فراش نفر
(دولت‌آباد ملایر) ابوالقاسمخان
رئیس فراش نفر
(خانقین)
میرزا فراش نفر
غلام دو نفر
(دزفول)
میرزا کاظمخان رئیس فراش
نفر
(بروجرد)
رضاقلی میرزا رئیس
میرزا نفر

وزارت علوم و تلگراف و معادن ممالک محروسه

جناب جلالتمآب مخبر الدوله وزیر علوم و تلگراف و معادن ممالک محروسه

وزارت علوم
مدرسهٔ مبارکهٔ دار الفنون
رؤسا و غیره

جناب فخامت نصاب جعفرقلیخان نیر الملک امیر تومان رئیس مدرسهٔ مبارکه محمد حسینخان ناظم مدرسهٔ مبارکه سرتیپ اول محمد تقی میرزا اجودان مدرسهٔ مبارکه سرتیپ دویم میرزا محمد حسین رئیس الکتابخانه میرزا محمد تقی سررشته دار مدرسهٔ مبارکه اسد الله خان کابیدار مدرسهٔ مبارکه میرزا جعفرخان ناظر میرزا عبد الوهاب نجار

معلمین ایرانی و فرنگی
معلمین ایرانی

جناب میرزا ابو القاسم سلطان الحکما معلم طب ایرانی جناب حاجی نجم الملک معلم کل علوم ریاضی مکسر سرتیپ اول میرزا محمد کاظم معلم حکمت طبیعی و دارای نشان دویم شیر و خورشید میرزا علی دکتر رئیس الاطبا و حکیمباشی کل نظام معلم طب فرنگی میرزا علی اکبرخان نقاشباشی و معلم نقاشی و زبان فرانسه سرتیپ سیم جناب میرزا حسن معلم علوم ادبیه و عربی ملا محمد صادق معلم زبان فارسی و مقدمات عربی میرزا علیخان قاجار معلم طب تجابی سرهنگ سلیمانخان معلم علوم ریاضی سرهنگ آقا خان معلم علوم ریاضی سرهنگ میرزا اسمعیل معلم علوم ریاضی مهدیخان معلم علوم ریاضی میرزا محمود معلم ریاضی و منجم باشی حاجی خان معلم زبان فرانسه

معلمین فرنگی

مسیو ریشار خان معلم زبان فرانسه سرتیپ اول پروسکی خان معلم زبان فرانسه و جغرافیا سرتیپ اول مسیو لمر معلم کل موزیک سرتیپ اول مسیو ویلیه معلم علم معدن دارای نشان دویم شیر و خورشید دکتر آلبو معلم طب فرنگی سرتیپ دویم مادروسخان معلم زبان روسی سرتیپ دویم مسیو فلر معلم علم توپخانه سرتیپ مسیو وت معلم علم پیاده نظام سرتیپ دکتر ازبل معلم زبان انگلیسی

صاحبمنصبان و مترجمین
صاحبمنصبان

محمد حسن میرزای مهندس سرتیپ عباسعلیخان مهندس سرتیپ سلیمانخان مهندس مخصوص سرتیپ علیخان مهندس سرتیپ محمد حسین میرزای مهندس سرهنگ

مترجمین و خلفاء

میرزا احمد مترجم سرهنگ میرزا خلیل مترجم سرهنگ میرزا رضاخان سرهنگ محسن میرزا مترجم علیخان خلیفهٔ ریاضی اسد الله خان خلیفهٔ ریاضی میرزا نبی خان خلیفهٔ نقاشی حاجی آقا خلیفهٔ نقاشی کاظمخان مترجم

طبقات متعلمین

مهندسین نظامی و معدن بیست و یک نفر اطباء سی و دو نفر توپخانه سی و چهار نفر پیاده نظام چهل و پنج نفر مخصوص زبان ده نفر مقدماتی بیست نفر موزیک چهل و پنج نفر موزیک آلای عزیز السلطان چهل نفر شاگردان مجانی سی نفر مأمور پانزده نفر حاضر مدرسه سی نفر

عکاسخانه و باسمه خانه و دواخانهٔ مدرسهٔ مبارکه

عبد الله میرزا مدیر عکاسخانه شاگرد عکاسخانه سه نفر میرزا حسین مدیر باسمه خانه شاگرد و عمله جات شش نفر

دواخانهٔ مرکزی

مسیو شودین مدیر دواخانه شاگرد دو نفر

فراشخانهٔ مدرسه

غلامحسین بیک نایب فراشباشی آبدار سرایدار دو نفر فراش هشت نفر

اجزاء دار النظاره

آقا احمد نایب ناظر نویسنده نفر ایاغچی دو نفر آشپز دو نفر

اجزاء حفظ الصحهٔ دار الخلافهٔ الباهره

جناب دکتر طولوزان حکیمباشی مخصوص دکتر کامیوسانپیر مأمور دولت عثمانی دکتر آلبو معلم مدرسهٔ مبارکه

اجزاء مجلس مرکزی

جناب نیر الملک امیر تومان جناب میرزا ابو القاسم سلطان الحکماء میرزا محمد کاظم معلم طبیعی و غیره میرزا علی رئیس الاطبا حکیمباشی نظام میرزا زین العابدین خان مؤتمن الاطباء حاجی میرزا حبیب الله مجلل الاطباء میرزا نصر الله شمس الاطباء میرزا عبد الکریم میرزا ابو الحسنخان سرتیپ و رئیس مریضخانه میرزا عبد الله میرزا سید محمد حکیم باشی توپخانه

میرزا نصرت سرهنگ حکیم مریضخانه
میرزا نصیر داماد میرزا سید محمد
ناظم الاطباء میرزا محمد تقی سررشته دار

خط آذربایجان و غیره ولایات

تبریز سیف الاطبا
خوی میرزا علیقلی
مراغه میرزا علینقی
ارومیه نواب حیدر میرزا
سنندج میرزا احمد
کردستان میرزا سید خلیل
زنجان حاجی میرزا رضا
قزوین میرزا باقر
رشت جناب حاجی میرزا جعفر
همدان میرزا اسمعیل
کرمانشاهان میرزا ابراهیم

خراسان و مازندران

مشهد میرزا حسنخان
سبزوار میرزا اسمعیل
شاهرود میرزا صالح
سمنان میرزا کریم
استراباد میرزا ابوالقاسم
مازندران میرزا علی اکبر

خط فارس

شیراز حاجی میرزا جعفر
اصفهان میرزا محمود خان
کاشان محمد صادق خان
قم میرزا حسن

لرستان و عربستان

میرزا مصطفی خان
یزد میرزا مرتضی
کرمان میرزا عبدالرضا خان
بوشهر میرزا سید عبدالرضا

مریضخانه دولتی

میرزا ابوالحسنخان رئیس و سرتیپ
میرزا نصرت قوچانی سرهنگ طبیب سه نفر مباشر نفر میرزا و دو استاد ناظر و طباخ دو نفر تحویلدار نفر پرستار شش نفر حمام و دلاک دو نفر رختشوی پنج نفر

اجزاء مدرسه مبارکه تبریز

احمد خان سرتیپ رئیس جعفر قلیخان سرتیپ معلم توپخانه محمد جعفر خان حکیمباشی معلم طب و طبیعی محمد میرزا سرهنگ معلم ریاضی میرزا علیخان معلم زبان فرانسه و سرهنگ حاجی ملا عبدالله معلم عربی شاگردان داخله بیست و پنج نفر شاگردان خارجه بیست و پنج نفر نویسنده نفر فراش پنج نفر ناظر نفر آشپز نفر

وزارت تلگراف ممالک محروسه

جناب جلالتمآب مخبر الدوله وزیر علوم و تلگراف

اجزاء دار الخلافه طهران و حضرت عبد العظیم

صاحبمنصبان

جناب مخبر الملک رئیس کل نواب نصرالله خان تلگرافچی مخصوص محمد رضا خان سرتیپ آقا خان سرتیپ قاجار محمد جعفر میرزا سرتیپ خلیل میرزا سرتیپ تحویلدار نصرالله خان سرتیپ ترک میرزا سلیمان خان مستوفی محمد مهدی میرزا سرتیپ ناظم محمد تقیخان سرهنگ محمد حسین میرزا سرهنگ میرزا عبدالوهاب خان منشی باشی

سایر هفتاد و نه نفر

اجزای خارجه سه نفر مسیو شاد دو فرزند از خارجه تلگرافچی خارجه دو نفر

سایر هفتاد و شش نفر

تلگرافچی بیست و چهار نفر منشی و محرر بیست نفر غلام ده نفر فراش پانزده نفر عملجات هفت نفر

سایر ولایات

چهار صد و چهل و پنج نفر

خط فارس و کرمان

هفتاد و دو نفر

قم پنج نفر غلامحسین میرزا رئیس تلگرافچی نفر نویسنده نفر فراش دو نفر

کاشان شش نفر میرزا احمد رئیس تلگرافچی دو نفر نویسنده نفر فراش دو نفر

اصفهان و کوهپایه و نائین

بیست و یکنفر محمد حسین میرزا سرتیپ رئیس تلگرافچی نه نفر نویسنده دو نفر غلامان پنج نفر فراش ۴ نفر

شیراز و ابوشهر و آباده و کازرون

بیست و یکنفر میرزا حبیب الله خان سرتیپ و رئیس شیراز عبدالعلی میرزا سرهنگ تلگرافچی چهار نقطه ده نفر نویسنده نفر فراش هشت نفر

یزد و اردکان و کرمانشاهی

سیزده نفر علی اکبر خان سرهنگ نوری رئیس تلگرافچی چهار نفر فراش و غلام هشت نفر

کرمان و رفسنجان و انار

سیزده نفر میرزا احمد خان سرهنگ رئیس تلگرافچی سه نفر فراش سه نفر غلام شش نفر

خط آذربایجان و گیلان

یکصد و پنج نفر

قزوین نه نفر محمد مهدی میرزا سرتیپ و رئیس تلگرافچی سه نفر

فراش سه نفر غلام طرفرشت دو نفر
زنجان سه نفر شاهزاده میرزا
سرتیپ رئیس تلکرافچی نفر فراش نفر
رشت و توابع بیست و یک نفر
رشت انزلی ده نفر
عبد الجواد میرزا سرتیپ رئیس تلکرافچی
سه نفر نویسنده نفر غلام پنجنفر
سایر نقاط یازده نفر
خرم آباد تنکابن چهار نفر
تلکرافچی نفر غلام دو نفر فراش نفر
لاهیجان و دوده سر هفت نفر
تلکرافچی دو نفر غلام چهار نفر
فراش نفر
آذربایجان شصت و هشت نفر
شهر تبریز نوزده نفر
میرزا فضل الله خان مبشر السلطنه رئیس
تلکرافچی هشت نفر منشی و محرر
سه نفر غلام دو نفر فراش پنجنفر
ولایات خمسه آذربایجان چهل و نه نفر
مرند و جلفا چهار نفر
تلکرافچی دو نفر غلام و فراش دو نفر
خوی پنجنفر
میرزا سید جواد خان سرهنگ رئیس
تلکرافچی نفر غلام دو نفر فراش نفر
سلماس هشت نفر
عباسقلیخان سرهنگ رئیس تلکرافچی
نفر غلام پنجنفر فراش نفر
ارومیه پنجنفر حسین آقا
سرهنگ رئیس نویسنده نفر
غلام دو نفر فراش نفر
کوکان سه نفر
تلکرافچی نفر غلام دو نفر
مراغه چهار نفر
ابو الفتح خان سرتیپ رئیس غلام
دو نفر فراش نفر

میاندوآب چهار نفر
تلکرافچی نفر غلام دو نفر
فراش نفر
ساوجبلاغ سه نفر
تلکرافچی نفر غلام نفر فراش نفر
میانج سه نفر
تلکرافچی نفر غلام نفر فراش نفر
خط خانقین و عربستان
صد و چهل و دو نفر
خان آباد سه نفر **نوبران**
سه نفر **زرق** سه نفر
اسد آباد چهار نفر
کنگاور سه نفر
کرمانشاهان سیزده نفر
سرحدات ده نفر
کردستان و فروه یازده نفر
گروس چهار نفر
ملایر هشت نفر
عراق و دراه گز هشت نفر
بروجرد و دزا زای دوازده نفر
نهاوند و قره آباد یازده نفر
قلاع لرستان نه نفر
شوشتر شش نفر
دزفول شش نفر
مأمورین نمره کشی محمره و اهواز و متوقفین
آنجا بریاست میرزا حسینعلیخان سرتیپ پانزده نفر

اسامی ... [illegible]

خط خراسان و مازندران
صد و بیست و سه نفر
ایوانکیف و خوار و فیروزکوه
و دامغان یازده نفر
ایوانکیف سه نفر
تلکرافچی نفر غلام دو نفر
خوار تلکرافچی نفر غلام دو نفر
فیروزکوه تلکرافچی نفر غلام نفر
دامغان تلکرافچی نفر غلام دو نفر

سمنان شش نفر حاجی بابا خان
سرهنگ رئیس تلکرافچی نفر
غلام سه نفر فراش نفر
شاهرود و میامی و دشت و بیابان
دوازده نفر میرزا عبد الحسین خان
سرهنگ رئیس تلکرافچی سه نفر
غلام هفت نفر فراش نفر
سبزوار و دو فرسخ باغستان نه نفر
میرزا اسمعیل خان سرهنگ رئیس
تلکرافچی دو نفر غلام و فراش ۶ نفر
نیشابور چهار نفر میرزا ابو سعید خان
رئیس غلام دو نفر فراش نفر
مشهد مقدس هجده نفر
علی اصغر خان سرتیپ رئیس محمد حسین خان
سرهنگ سیف الله خان سرهنگ
داود میرزا سرهنگ تلکرافچی دو نفر
غلام هفت نفر فراش پنجنفر
چناران و قوچان هشت نفر
تلکرافچی نفر غلام پنجنفر فراش نفر
استرآباد نه نفر
مرتضی خان سرتیپ رئیس تلکرافچی
دو نفر غلام و فراش شش نفر
بجنورد چهار نفر تلکرافچی
نفر غلام دو نفر فراش نفر
سرخس هشت نفر تلکرافچی
نفر غلام و فراش هفت نفر
کلات چهار نفر
درگز سه نفر
مازندران از بابت ساری
و بارفروش و اشرف و بندرجز
و مشهدسر) بیست و هفت نفر
حبیب الله میرزا سرهنگ میرزا
حسینخان سرهنگ رئیس
تلگرافچی هشت نفر غلام ده
نفر فراش هفت نفر

وزارت انطباعات و دار الترجمهٔ خاصّه و دولتی و غیره

جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه مترجم مخصوص حضور همایون و وزیر انطباعات دولت علیه و مدیر کل باغات سلطنتی و قنوات دیوانی و احتسابیهٔ دار الخلافه

میرزا علی محمد خان سرتیپ نایب کل وزارت انطباعات و غیره و غیره

دار الترجمهٔ مبارکهٔ دولتی

آقا میرزا محمد حسین ادیب ملقب بفروغی مدیر دار الترجمهٔ همایونی و رئیس دار الطباعهٔ دولتی مترجم زبان فرانسه و عربی

مترجمین فرنگی و غیره

میرزا رضا خان معروف بصبور دیشارد خان سرتیپ قسم مترجم زبان فرانسه و انگلیسی و غیره   پرونسکی خان سرتیپ اول معلم و مترجم زبان فرانسه و جغرافی با وجود اه مخصوص وزارت جلیلهٔ جنگ   نارون نرمان سرتیپ مترجم زبان فرانسه و المان   میرزا امادروس خان سرتیپ مترجم زبان فرانسه و روسی مامور بخدمت ترجمهٔ اداره سوارهٔ قزاق روسی   تمیوادانو خان مترجم زبان فرانسه و انگلیسی   میرزا ابکار مترجم زبان روسی

ایرانی و غیره

میرزا غیاث ادیب کاشانی منشی و مترجم زبان عربی   میرزا علیخان سرتیپ مترجم الممالک   عارف خان منشی و مترجم ترکی عثمانی   آقا سید حسین شیرازی مترجم روزنامهای هندوستان   میرزا جعفر قراجه داغی مترجم روزنامجات ترکی عثمانی   میرزا احمد خان قفقازی مترجم زبان روسی   میرزا سید عبد الله مترجم زبان روسی   آقا میرزا محمد منشی   آقا میرزا هدایت الله منشی   میرزا عبد الحسین منشی

وزارت انطباعات و ادارهٔ روزنامجات

آقا میرزا سید حسن مستوفی روزنامجات و دار الطباعهٔ دولتی   میرزا محمد حسین ادیب ملقب بفروغی رئیس دار الطباعه و مدیر دار الترجمهٔ مبارکه   میرزا علیخان منشی دار الطباعه   میرزا موسی نقاشباشی وزارت انطباعات   میرزا محمد رضا خوشنویس کلهر نویسندهٔ روزنامهٔ شرف   میرزا محمد صادق شمس الکتاب نویسندهٔ روزنامهٔ ایران و اطلاع و سالنامه و غیره   میرزا یوسف مباشر نظم ناسخ خانهای شهر دار الخلافه   میرزا حبیب الله استاد مخصوص طبع دار الطباعهٔ دولتی   ملا غلامحسین مذهب دار الطباعه   استاد محمد اسمعیل صحاف دار الطباعه   میرزا عنایت نایب فراشان دار الطباعه   محمد حسن بیک نایب ایضا   صفر علی بیک یوزباشی   سایر فراشان و کارگرها بیست و شش نفر

آذربایجان

عمل روزنامه و ناسخ خانهای آذربایجان بریاست امیرزاده عباس قلی میرزا   محرر یک نفر   فراش دو نفر

ادارهٔ روزنامهٔ فرهنگ منطبعهٔ اصفهان

میرزا محمود خان افشار مدیر و منشی روزنامهٔ فرهنگ   میرزا عبد الرحیم خوشنویس متخلص بافسر محرر روزنامه

دار التألیف کتاب منتظم ناصری و نامهٔ دانشوران

جناب حاجی میرزا ابو الفضل ساوجی   جناب آقا شیخ محمد مهدی شمس العلماء عبد الرب آبادی

میرزا غلامحسین ادیب   شیخ محمد پیر مرحوم ملا آقا   میرزا طاهر خوشنویس کاتب   آقا سید علی کتابدار   محرر دو نفر

ادارهٔ باغات و عمارات و قنوات مبارکهٔ دولتی

میرزا جابر بیک و مصطفی بیک اعضای نظارت قنوات دربار و دربیل [illegible]

ادارهٔ احتسابیهٔ دار الخلافهٔ باهره

از قراریکه گردد با حکومت جلیلهٔ دار الخلافه نوشته شده است احتیاج بتکرار نیست

وزارت جلیلهٔ عدلیهٔ اعظم و وزارت تجارت

جناب جلالتمآب اشرف مشیر الدوله وزیر عدلیهٔ اعظم و وزیر تجارت کل ممالک محروسه

مجالس و اجزاء وزارت جلیلهٔ عدلیهٔ اعظم

که به پنج مجلس منقسم میشود

اعضاء و اجزاء مخصوص مجلس محترم وزارت عدالت عظمی

عمدة الامراء العظام حاجی محمد خان اعتماد الملک
نواب نادر میرزا حاجی عباسقلیخان
قاجار حاجی میرزا علیخان رئیس
حاجی میرزا محمد علیخان مستوفی خانباباخان
مستشار میرزا سید کاظم مستوفی
مدیر تظلمات عامه که در صحابت پست
از ولایات بعرض میرسد میرزا حسنخان
مستوفی برادر جناب سراج الملک
میرزا ابراهیمخان نواده مرحوم وزیر نظام
غلامحسینخان پسر میرزا اسدالله خان
سرتیپ میرزا اسمعیلخان منشی باشی
میرزا احمدخان مستوفی میرزا سید
محمد علی میرزا محمد حسین منشی

مجلس جناب میرزا شفیع صدر

دیوانخانه و مستوفی دیوان اعلی که
اغلب امور ملکی و شرعیات با نجام مرحوم
فتح الله خان سرتیپ اعلی ناظم دیوانخانه
متصدی عرایض سواری میرزا عبد
الرحیم شیخ الاسلام قاضی دیوانخانه
میرزا محمد حسین نوری عبدالله خان
سرتیپ غلامان نواب محمد حسن
میرزا نواب سیف الله میرزا
میرزا ابوالقاسم رحیمخان
میرزا ابراهیمخان منشی میرزا محمد علی
منشی حاجی محمد رضا خان ممیز کل
دیوانخانه میرزا محمد حسین منشی
نوائی میرزا محمود خان میرزا علیخان
منشی نواده علیقلیخان اجودانباشی
میرزا سید مهدی منشی قزوینی
میرزا سید محمد علی منشی میرزا
اسدالله نائینی میرزا مرادخان
ثبات میرزا ابوالقاسم ثبات
میرزا اسدالله ثبات

مجلس میرزا کاظمخان امیر العدلیه

و مستوفی دیوان اعلی
نواب سلطان حسین میرزا میرزا حسینخان
مستوفی میرزا محمد خان منشی
میرزا شیردلخان منشی میرزا جعفر
محرر میرزا احمد ثبات

مجلس حاجی میرزا حسینخان معتمد الوزاره

ولد مرحوم احمدخان عمید الملک
حسینقلی میرزا ولد مرحوم علینقی میرزا
نواب عبد الصمدخان ولد مرحوم مؤید
الدوله میرزا محمد حسین منشی
میرزا ابوطالب منشی میرزا عبد
الحسین منشی میرزا حسین تفرشی

مجلس میرزا باقرخان

نواب منوچهر میرزا میرزا یوسف منشی
میرزا آقاخان منشی میرزا محمود ثبات

مجلس محمد رحیمخان

برادر مرحوم محمد تقیخان حاجب الدوله
میرزا ابراهیم منشی میرزا عبد
الحسین ثبات

مامورین وزارت جلیلهٔ عدلیهٔ اعظم

پنجاه و دو نفر
عبدالله خان سرتیپ
غلام سی نفر میرزا محمد و
میرزا علی نایبان فراشخانه
مبارکه
فراش سرکاری بیست نفر

وزارت جلیلهٔ تجارت

جناب جلالتمآب اشرف مشیر الدوله

اعضاء و اجزاء مجلس تجارت که در هر هفته روز یکشنبه و چهارشنبه در مجلس حاضر میشوند

سلیمانخان دبیر مجلس ملک التجار ممالک محروسه آقا محمد امین ارباب آقا عبد الباقی ارباب حاجی علی اکبر تاجر شیرازی حاجی میرزا ابراهیم امین التجار کردستانی ناظم التجار حاجی محمد حسین کاشانی آقا سید محمود آقا سید

اجزاء مجلس تجارت که همه روزه در دیوانخانه حاضر و مشغول خدمت هستند

سلیمانخان رئیس اسمعیلخان سرتیپ میرزا یوسفخان مدیر میرزا سید ابراهیم منشی میرزا آقا منشی میرزا محمد علی دفتردار

ادارهٔ مهر مهر آثار مبارک

در تحت ادارهٔ جناب مستطاب عضد الملک وزیر حضور همایون

امیر الامراء العظام امیر سلیمان خان رئیس اجزای مهر مهر آثار مبارک

میرزا اسلمان خان حافظ مهر مهر آثار مبارک مستوفی دیوان اعلی

محمد کریم خان حامل مهر مبارک آقا میرزا رضا سررشته دار و محررین سه نفر فراشان و قراولان و سایر اجزاء مهر مبارک پانزده نفر

وزارت جلیلهٔ خارجه

جناب جلالتمآب قوام الدوله وزیر امور خارجهٔ دولت علیه

جناب جلالت نصاب صدیق الملک رئیس کل ادارهٔ وزارت خارجه

نایبان وزارت خارجه

سعد الدوله میرزا جوادخان نایب اول وزارت خارجه مصباح الملک میرزا نصرالله خان نایب اول وزارت خارجه مستشار الوزاره میرزا احمدخان سرتیپ اول مهماندار سفراء میرزا عبدالعلیخان سپهر نایب اول وزارت خارجه معاون الوزاره میرزا محمد علیخان نایب وزارت خارجه حاجی میرزا علی اکبر خان نایب وزارت خارجه حسینعلی میرزا نایب وزارت خارجه عبدالحسینخان نایب وزارت خارجه

ادارهٔ تحریر نامجات و فرامین

مبارکه و عهدنامجات وغیره

با نامه نگار میرزا شکرالله خان نایب اول وزارت خارجه میرزا اسدالله خان منشی وزارت خارجه

ادارهٔ متعلقه بسفارت روس

با مصباح الملک نایب اول وزارت خارجه

میرزا اسدالله خان منشی میرزا حسنخان منشی میرزا ابوالقاسم منشی میرزا شفیعخان منشی میرزا احمد منشی

ادارهٔ متعلقه بسفارت عثمانی

با محمد آقای سرتیپ و میرزا جعفرخان نایب وزارت خارجه میرزا هادیخان منشی میرزا ابراهیمخان منشی میرزا حبیب الله منشی حسین افندی کاتب ترکی

ادارهٔ متعلقه بسفارت انگلیس

با اعتضاد الملک میرزا حسینخان منشی

ادارهٔ محاکمات تجارتی

با نایب الوزاره میرزا زین العابدینخان منصب محاکمات تجارتی وزارت خارجه میرزا ابوالقاسمخان منشی وزارت خارجه میرزا اسمعیل خان منشی

ادارهٔ دفتر ترجمه و خطوط رمز

با مفتاح الملک نایب وزارت خارجه بارون نرمان مترجم میرزا مسعود خان منشی رموز میرزا داودخان

ادارهٔ دفتر محاسبات

با معتمد الوزاره میرزا غلامحسینخان مستوفی وزارت خارجه میرزا شفیعخان دفتردار میرزا اسدالله سررشته دار میرزا علی اکبر عرب دفتر

ادارهٔ دفتر تشریفات

با مستشار الوزاره میرزا احمدخان سرتیپ اول میرزا هادیخان منشی وزارت خارجه

ادارهٔ دفتر ثبت و ضبط

با میرزا رضیخان نایب وزارت خارجه میرزا حسینخان ناظم میرزا علینقی منشی میرزا اسدالله خان منشی میرزا عبدالله منشی

ادارهٔ متعلقه بسفارتهای دول

غیرهمجوار فرانسه و المان و اطریش و اتازونی و ایطالی و هلاند و بلژیک

با حاجی میرزا حسنخان سرتیپ نایب وزارت خارجه میرزا خلیل منشی میرزا احمد منشی

ادارهٔ کارگذاری ممالک محروسه

با میرزا جعفرخان نایب وزارت خارجه [illegible] میرزا رفیعخان مدیر انطباعات وزارت خارجه میرزا عبدالله منشی میرزا محمد سررشته دار نفر مهرکننده تذکرها دو نفر ثبات و نویسنده دو نفر

صاحبمنصبان وزارت خارجه

جناب ناظم الدوله حاجی میرزا رمانخان میرزا جوادخان نایب اول وزارت خارجه اعتماد الوزاره میرزا معصومخان سرتیپ اول نایب اول وزارت خارجه حاجی ثقة الملک نایب وزارت خارجه حاجی میرزا سید رضی نایب وزارت خارجه حاجی میرزا محمد حسین ملک الکتاب میرزا سید محمد خان سرتیپ حاجی میرزا عبدالله خان کارگزار سابق بنادر فارس میرزا عباسخان سرتیپ کارگزار سابق حاجی ترخان میرزا ابوالقاسمخان نایب وزارتخانه میرزا مهدیخان سرتیپ مهندس میرزا علی اکبرخان کارپرداز سابق باطوم میرزا آقاخان کارگزار سابق گیلان میکائیل خان برادر جناب ناظم الدوله اسکندرخان برادر ایضاً میرزا حسینخان سرهنگ کارگزار خارجه سابق همدان میرزا علیخان کارگزار سابق بندر عباس میرزا احسنخان نایب سابق سفارت وینه میرزا محمد علیخان منشی سابق سفارت لندن محمد تقیخان سرهنگ محمد حسنخان کرمانشاهانی

کارگذاریهای داخله سایر مأمورین ولایات

آذربایجان

جناب مستشار الدوله حاجی محمد صادقخان سرتیپ حاجی میرزا معصومخان میرزا اسمعیلخان میرزا مهدیخان سرهنگ میرزا حسینخان سرهنگ میرزا محمودخان پسر مرحوم میرزا احسنخان میرزا اسعیدخان میرزا رضاخان سرهنگ ساطورخان سرهنگ مترجم میرزا محمدخان سرهنگ ناظم دفتر میرزا هاشم میرزا ابوالقاسم جوان علیخان ایجودان میرزا جواد ایجودان

اداره تذکره آذربایجان

امین الوزاره رئیس امنای تذکره سرحدات آذربایجان میرزا اسمعیلخان امین تذکره تبریز میرزا احسنخان امین تذکره خوی میرزا احمدخان امین تذکره خداآفرین

کارگذاری خراسان

جناب ناظم الملک کارگزار خارجه خراسان و سیستان میرزا جهانگیرخان سرتیپ معاون کارگذاری میرزا حسینخان سرهنگ نایب اول کارگزاری میرزا علیخان منشی میرزا ابراهیمخان امین تذکره

بجنورد و قوچان

میرزا محمد قلیخان سرتیپ نایب وزارت خارجه کارگزار مرتضی خان امین تذکره بجنورد میرزا فتح الله خان امین تذکره قوچان

سرخس

میرزا علیخان کارگزار

دره جز و کلات

میرزا اسدالله خان سرتیپ کارگذار

استرآباد

میرزا علی اکبرخان سرتیپ کارگزار بندرجز حاجی میرزا طاهر سرحددار علی اکبرخان امین تذکره وقایع نگار شکرالله خان نویسنده

مازندران

میرزا ابوالحسنخان کارگزار میرزا موسیخان وقایع نگار میرزا علی رضاخان میرزا فتح الله خان نایب نورعزخان نایب هادیخان نایب

کارگذاری فارس (شیراز)

حاجی عز الملک کارگزار میرزا رحیمخان نایب کارگزاری

بوشهر

نجفقلیخان قاجار کارگزار میرزا خانی امین تذکره نایب کارگزاری

محمره

میرزا جوادخان کارگزار

بندرعباس

محمد ابراهیمخان کارگزار

گیلان

میرزا موسیخان کارگزاری میرزا عبدالرسول نایب کارگزاری

اداره تذکره گیلان

میرزا امان الله خان امین تذکره

کرمانشاهان

حاجی محمد صالح خان کارگزار نصرالله خان نایب کارگزاری

زهاب

میرزا احمدخان سرحددار

کردستان

عبدالله خان کارگزار میرزا علیخان امین تذکره

کاشان

میرزا افضل الله خان وزیر کارگزار

اصفهان

محمد جعفرخان سرتیپ کارگزار عبدالرحیمخان نایب کارگزاری

کرمان

میرزا حبیب الله سرهنگ زرتشتی ملا کیخسرو کلانتر ملا گشتاسب دیش سفید میرزا بهرام ریش سفید

سفراء و مأمورین و کارگذاران دولت علیه ایران در ممالک خارجه

ولایات دولت عثمانی

اسلامبول

جناب معین الملک سفیر کبیر جلالتمآب میرزا جوادخان شارژدافر سرتیپ اول آرتکی خان نایب اول ارانس خان جنرال قونسول میرزا اسدالله خان حاجی آقاخان مترجم حاجی مجیدخان

میسیو باروتینی مستشار حقوق
سفارت رضاخان سرهنگ

مصر

حاجی میرزا نجفعلیخان
حنا بهنان ترجمان اول

طرابزون

حاجی میرزا رضی خان کارپرداز
شام میرزا علی اکبرخان کارپرداز
ارضروم میرزا علینقیخان کارپرداز
وان میرزا حسینخان کارپرداز
حکاری میرزا اسحق خان کارپرداز
بیروت حسنخان کارپرداز

اسکندریه

حاجی میرزا حبیب الله خان کارپرداز
ازمیر اوهانس خان کارپرداز
طنطه سلیم غنامی کارپرداز
حلب میرزا عبدالله خان کارپرداز

عراق عرب

بغداد

مشیرالوزاره جنرال قونسول
میرزا طهماسبقلی نایب حسن افندی
کاتب ترکی حاجی میرزا ابوالقاسم
خان ترجمان ترکی
بصره حاجی محمد رضاخان کارپرداز

نجف اشرف

میرزا اسمعیل نایب پسر مرحوم حاجی
محمد علی نایب سابق کارپردازی بغداد

کربلای معلی

محمد اسمعیل خان نایب

سلیمانیه و کرکوک

عباس آقا کارپرداز
کاظمین نصرالله بیک
خانقین عباس بیک
مندلیج میرزا ابوطالب
دیاربکر میرزا اسمعیل
مسیب احمد بیک
عماره علی بیک
سموات حسین بیک
بیت المقدس میرزا هادی
بعقوبه یوسف خان
حله حاجی عباسقلی
قزل رباط شیرخان بیک
انطاکیه موسی بیک

دولت انگلیس

سفارت لندن

جناب جلالت نصاب علاء السلطنه وزیر مختار
و ایلچی مخصوص

بمبئی و هندوستان

حاجی میرزا حسینخان جنرال قونسول
آقا عبدالحسین ملک التجار حاجی
محمد علی معتمد التجار
کلکته رستمجی قونسول
حیدرآباد آقا محمد علی شوشتری
بیرمان حاجی میرزا احمد

دولت روس

سفارت پطرزبورغ

جناب جلالتمآب میرزا محمودخان وزیر مختار
و ایلچی مخصوص و امیر تومان میرزا اسمعیل خان
نایب

تفلیس و سایر خاک قفقاز

معین الوزاره میرزا رضاخان
جنرال قونسول میرزا محمد دفتردار
جبارخان ویس قونسول ایروان
میرزا بابابیک ویس قونسول بادکوبه

حاجی ترخان

میرزا حسنخان نایب وزارت خارجه
جنرال قونسول

دولت فرانسه

سفارت پاریس

جناب فخامت نصاب نظرآقا وزیر مختار و ایلچی
مخصوص
میسیو مرزلییر حکیم سفارت
بردو میسیو کادواسو قونسول
مارسیل میسیو مبنیه
هاور میسیو ادینه

دولت آلمان

سفارت برلن

جناب جلالت نصاب میرزا رضاخان وزیر مختار
و ایلچی مخصوص امیر تومان

دولت اطریش

سفارت وینه

جناب فخامت نصاب نریمانخان وزیر مختار و ایلچی مخصوص

سفرای دول متحابه مقیم طهران

مقیم دربار [illegible]

سفارت دولت اتازونی

جناب ادوارد اسپنسر پرات وزیر مقیم دکتر
طرنس میرزا ابوالقاسم منشی

سفارت دولت اطریش و مجارستان

جناب جلالتمآب جنرال بارون تیمل وزیر مختار
و ایلچی مخصوص میسیو راکوسکی
نایب اول شارژدافر میرزا
آقاخان منشی

سفارت دولت آلمان

جناب جلالتمآب بارون شنک فون شوین
برک وزیر مختار و ایلچی مخصوص
مسیو دن بورناتیس نایب
سفارت دکتر فرانک مترجم
حاجی میرزا رضاخان منشی اول

سفارت دولت انگلیس

جناب جلالتمآب سر هانری درومند ولف
وزیر مختار و ایلچی مخصوص
مستر روبرت کانارا نایب اول
مستر فردریک ارت ریت نایب دوم
مستر هدنی چرچیل نایب دوم السنه شرقی
مستر هانری کنس ویس قونسول
مستر نول التنم مستر کاسون حکیم سفارت
مستر هانری نوارا محاسب میرزا
زین العابدین منشی اول

منشی

مشهد مقدس

جنرال مکلین جنرال قونسول

تبریز

مستر آبت قونسول جنرال

رشت

کلنل استورت قونسول

بنادر فارس

کلنل رووس جنرال قونسول

شیراز

حیدر علیخان وکیل سفارت

کرمانشاهان

حاجی آقا حسنخان بهادر وکیل الدوله

اصفهان

مستر آقا نور وکیل سفارت

همدان

آقا سید حسین وکیل سفارت

استراباد

محمد تقی آقا وکیل سفارت

سفارت دولت ایطالی

جناب مسیو لکونت دوناتو وزیر مقیم کرموقتاً باسلامبو ولایت خودش رفته است

سفارت دولت بلژیک

جناب مسیو بارون دربی وزیر مقیم

سفارت دولت روس

جناب جلالتمآب مسیو بدسف وزیر مختار و ایلچی مخصوص
مسیو اشپیر نایب اول
مسیو غریغوریچ مترجم اول
مسیو فیلیپف نایب دوم
مسیو استجلکونف مترجم دوم
میرزا مهدیخان منشی اول
میرزا ابوالقاسمخان منشی دوم
خواجه میکائیل تاجرباشی ارامنه
آقا قاسم خان تاجرباشی مسلمانان

مشهد مقدس

مسیو ولاصوف جنرال قونسول

تبریز

مسیو پطروف جنرال قونسول

رشت

مسیو باخیطوف قونسول

استراباد

مسیو کاخانفسکی قونسول

بجنورد و قوچان

یحیی بیک طاهروف اگنت

دره جز و کلات

آکاروف اگنت

بارفروش

آقا یوسف اگنت

سفارت دولت عثمانی

جناب جلالتمآب خلیل خالد بیک سفیر کبیر
علی احسان افندی مستشار سفارت کبری
حسن حسنی بیک نایب اول
سرکیس افندی نایب دوم
میرزا احسنخان شوکت منشی اول

تبریز

بهجت بیک باش شهبندر

کرمانشاهان

رسول افندی باش شهبندر

کردستان

محمد بهاء بیک باش شهبندر

شیراز

حاجی سید ابراهیم ناظم التجار

همدان

حاجی محمد سعید وکیل شهبندر

بوشهر

میرزا حسین وکیل شهبندر

ساوجبلاغ

راغب بیک قونسول

ارومیه

وکیل شهبندر

سفارت دولت فرانسه

جناب جلالتمآب مسیو بالوا وزیر مختار و ایلچی مخصوص
مسیو ادی بر مترجم اول
مسیو مالیر توی مترجم و شانسلیه
مسیو نیکولا مترجم و شانسلیه
میرزا ابراهیم منشی اول

تبریز

مسیو امیل برنه جنرال قونسول

بوشهر

مسیو بیات ویس قونسول

سفارت دولت هلاند

جناب مسیو کنوبل شارژدافر

ولایات ممالک محروسه سوای دار الخلافه باهره طهران که جزو ادارات کبری نیستند

مملکت آذربایجان

نوّاب مستطاب اشرف والا شاهنشاهزاده اعظم ولیعهد جاوید مهد دولت علیّه صاحب اختیار مملکت آذربایجان ادام الله اقباله العالی

نوّاب والا اعتضاد السلطنه

جناب جلالتمآب امیر نظام کارگزار کل مملکت آذربایجان

حکام ولایات و اجزاء حکومتی متفاوت

صاحبمنصبان نظامی و قلمی و بلدیّه آذربایجان از قرار سنهٔ ماضیه است

ولایات و ایالات محکومهٔ نوّاب مستطاب

اشرف والا شاهنشاهزاده معظّم ظل السلطان ادام الله اقباله العالی

اصفهان

ومضافات و توابع

نوّاب مستطاب اشرف والا شاهنشاهزاده معظّم ظل السلطان صاحب اختیار اصفهان ومضافات وعراق وغیره وغیره ادام الله اقباله العالی

اجزاء حکومت

میرزا سلیمانخان رکن الملک منشی باشی نایب الحکومه اصفهان جناب فخامت نصاب مشیر الملک مستوفی رئیس دفترخانهٔ اصفهان جناب سراج الملک مستوفی پیشکار باقی اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه است

یزد

نوّاب اشرف والا جلال الدوله حکمران ولایت یزد و توابع حاجی میرزا ابراهیمخان پیشکار

عراق

حاجی مصطفی قلیخان نایب الحکومه

محلات

نایب الحکومه

خراسان و سیستان

نوّاب والا رکن الدوله والی مملکت خراسان و سیستان و متولیباشی آستانهٔ مقدسه نوّاب معین الدوله نایب الایاله

امراء و حکام معتبر

ولایات و محال جزء خراسان و سیستان

نوّاب امیرزاده علینقی میرزا حکمران سبزوار نوّاب نیّر الدوله سلطانحسین میرزا حاکم نیشابور و سر ولایت امیر الامراء العظام امیر حسینخان شجاع الدوله ایلخانی زعفرانلو و حکمران قوچان امیر الامراء العظام یار محمّد خان سهام الدوله امیر تومان ایلخانی شادلو و حکمران بجنورد امیر الامراء العظام میر علیخان حشمة الملک امیر تومان حکمران قاینات و سیستان امیر الامراء العظام حاجی محمّد باقرخان عماد الملک امیر تومان وکیل طبس

فارس

نوّاب والا احتشام الدوله امیر تومان فرمانفرمای مملکت فارس حاجی نصیر الملک پیشکار مملکت فارس قوام الملک ناظم ایلات خمسه ولار و سبعه وغیره

بوشهر

جناب فخامت نصاب محمّد حسنخان سعد الملک حکمران بنادر فارس

کرمان و بلوچستان

نوّاب والا فرمانفرما امیر تومان والی مملکت کرمان و بلوچستان نوّاب حشمة السلطنه محمّد حسن میرزا نایب الایاله کرمان و حکمران بلوچستان و ناظم بم و نرماشیر وغیره

استرآباد و گرگان

امیر الامراء العظام ولیخان نصر السلطنه میر پنجه حکمران استرآباد و گرگان و ترکمان

گیلان و طوالش

نوّاب والا احتشام السلطنه امیر تومان والی ایالت گیلان و طوالش میرزا علیخان مستوفی رئیس دیوانخانه

عربستان

از قرار سنهٔ ماضیه

جناب جلالتمآب نظام السلطنه والی عربستان دارای نشان امتیاز امیر تومانی میرزا محمّد علی تفرشی پیشکار عربستان رضا قلیخان رئیس عدلیّه

کرمانشاهان و لرستان و بروجرد

جناب جلالتمآب حسام الملک امیر تومان والی ایالت کرمانشاهان و لرستان و بروجرد و سرحددار عراقین میرزا اسمعیلخان معتمد دیوان مستوفی پیشکار کرمانشاهان (لرستان) ظهیر الملک ... [illegible]

کردستان

امیرالامراء العظام نظام الدوله امیر تومان والی ایالت کردستان میرزا دیوان پیشکار کردستان میرزا محسن رئیس دیوانخانه

مازندران

عمدة الامراء العظام میرزا عبدالله خان سرتیپ اول و پیشخدمت خاصه والی مازندران

ملایر و تویسرکان و نهاوند

محمد تقی خان والی ولایات ثلث ملایر و تویسرکان و نهاوند

کاشان

عمدة الامراء العظام محمد حسنخان سرتیپ اول و پیشخدمت خاصه حضور همایون حکمران کاشان میرزا فضل الله پیشکار

همدان

نواب والا عضد الدوله حکمران ولایت همدان میرزا احمد شریف الملک پیشکار همدان

قم

نواب امیرزاده نایب الایالة عباس میرزا حکمران میرزا رضا خان پیشکار

ساوه زرند و شاهسون بغدادی

بحکومت جناب جلالتمآب امین حضور وزیر بقایا (نایب الحکومه ساوه) (نایب الحکومه زرند)

ولایات خمسه

امیرالامراء العظام احتشام السلطنه حاجی محمود خان قوللر آقاسی باشی میرزا احمد مستوفی پیشکار

قزوین

عمدة الامراء العظام محمد باقر خان سعد السلطنه سرتیپ اول حکمران ولایت قزوین

شاهرود و بسطام

از قرار سنه ماضیه

نواب والا جهانسوز میرزا امیر تومان حکمران شاهرود و بسطام میرزا عبدالغفار پیشکار و رئیس دیوانخانه

سمنان و دامغان

جناب جلالتمآب اعتضاد الملک حکمران سمنان و دامغان پیشکار

گلپایگان و خوانسار و کمره

جناب جلالتمآب امیر لشکر حکمران گلپایگان و خوانسار و کمره

گروس

در تحت حکومت جناب جلالتمآب امیر نظام کارگزار مملکت آذربایجان حاجی لطفعلی خان سرتیپ حکمران گروس میرزا لطف الله پیشکار

خرقانین

بحکومت امیرالامراء العظام حسنخان اجودانباشی کل امیر تومان

کنگاور

بحکومت امیرالامراء العظام ساری اصلان امیر تومان

اسدآباد

بحکومت خانباباخان سرتیپ پسر امیرالامراء العظام سلیمانخان صاحب اختیار امیر تومان

نطنز

در جزو حکومت نواب بان مؤید الدوله و حاجی حسام السلطنه میرزا اللهیار نایب الحکومه نطنز

جوشقان

بحکومت کاشان نواب معز الدوله

طالقان

در جزو حکومت جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم فرخ آقای نایب الحکومه

طارم

در جزو حکومت جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم امیرزاده محمد حسین میرزا حکمران

خوار

در جزو حکومت جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم امیرزاده ابوتراب میرزا حکمران خوار

ممالک خارجه

اروپ

دولت آستریه و مجارستان

امپراطور فرانسوا ژوزف در سنهٔ ۱۲۴۶ هجری متولد شده ولیعهد فرانسوا فردیناند شارل لوئی ژوزف ماری هیجدهم ماه دسامبر سنهٔ ۱۸۶۳ مسیحی متولد شده است پای تخت وینه صدر اعظم و وزیر دول خارجه کنت کالنکی مذهب دولتی کاتولیک و پروتستان هم دارد جمعیت تقریبا هفتاد کرور

دولت اسپانیا

پادشاه آلفونس سیزدهم در هفدهم ماه مه سنهٔ ۱۸۸۶ مسیحی متولد شده مذهب دولتی کاتولیک جمعیت تقریبا بیست کرور و سیصد و سی و پنجهزار نفر پای تخت مادرید

دول معتبرهٔ المان

جمعیت کلیهٔ از قرار سنهٔ ماضیه هشتاد و چهار کرور مذهب دولتی پروتستان و بعضی کاتولیک هستند

اوّلا باد

فرمانفرما فردریک گیلیوم لوی سنتش شصت و چهار سال شمسی ولیعهد فردریک گیلیوم لوئی لئوپلد اگوست سنتش سی و دو سال پای تخت کارلسروهه مذهب پروتستان

باویر

پادشاه (اوتون) تولد ۱۷ اوریل ۱۸۴۸ چون مریض است تمام سلطنت بدست پرنس رژان است ولیعهد پرنس لوئی پای تخت مونیک مذهب کاتولیک

پروس

امپراطور المان و پادشاه پروس گلیوم دوّم در بیست و هفتم ژانویه سنهٔ ۱۸۵۹ میلادی متولد شده و در پانزدهم ژوئن سنهٔ ۱۸۸۸ میلادی مطابق شوال سنهٔ ۱۳۰۵ هجری بسریر امپراطوری المان و پادشاهی پروس جلوس نمود ولیعهد پرنس فردریک گیلیوم در ششم ماه مه سنهٔ ۱۸۸۲ متولد شده سنتش هشت سال وزیر اعظم جنرال کاپریوی مذهب دولتی پروتستان و بعضی هم کاتولیک هستند پای تخت برلن

دولت ساکس

شاه آلبرت فردریک اگوست سنتش شصت و دو سال پای تخت درزد مذهب دولتی پروتستان و قدری کاتولیک

ورتمبرغ

شاه شارل اوّل فردریک الکساندر سنتش شصت و هفت سال پای تخت استوتکارت مذهب دولتی پروتستان و قدری کاتولیک

دولت انگلستان و ارلند و اسکاتلند

پادشاه ملکه ویکتوریا الکساندرین در سنهٔ ۱۸۱۹ میلادی متولد شده اند ولیعهد پرنس البرت ملقب به پرنس دوگال سنتش چهل و نه سال وزیر اعظم لرد سالزبوری پای تخت لندن جمعیت تمام این مملکت از انگلیس و ارلند و اسکاتلند از قرار سنهٔ ماضیه شصت و هفت کرور و سیصد هزار نفر و جمعیت تمام ممالک متصرفی انگلیس از هندوستان و غیره چهارصد و هفتاد و دو کرور مذهب دولتی پروتستان و مذهب مملکت ارلند کاتولیک فرمانفرمای هندوستان مارکی دولانسدون

دولت ایطالیا

پادشاه هومبرت اوّل سنتش چهل و پنج سال ولیعهد ویکتور امانوئل پرنس ناپل سنتش بیست و یک سال وزیر اعظم سینیور کریسپی مذهب کاتولیک جمعیت از قرار سنوات سابقه پنجاه و چهار کرور و چهارصد هشتاد و دو هزار نفر پای تخت رم

دولت بلژیک

پادشاه لئوپلد دوّم سنتش پنجاه و پنج سال پای تخت بروسل جمعیت تقریبا ده کرور و سیصد و سی و ششهزار نفر مذهب دولتی کاتولیک

دولت پرتوغال

پادشاه شارل اوّل در سنهٔ ۱۸۶۳ میلادی متولد شد

ولیعهد لوی فیلیپ تولد در سنه ۱۸۸۷ پای تخت لیزبن جمعیت تقریباً در اروپ نه کرور و یک صد و هفتاد و دو هزار نفر خارج از اروپ شش کرور و دویست و هشتاد و یک هزار نفر

دولت بلژیکا

که هلاند نیز نامند

پادشاه گلیوم سیم الکساندر فردریک لوی سنش هفتاد و سه سال پای تخت لاهه جمعیت تقریباً هفت کرور و سیصد و نه هزار نفر مذهب دولتی پروتستان

دولت دانمارک

پادشاه کریستیان نهم سنش هفتاد و دو سال ولیعهد کریستیان فردریک گلیوم شارل سنش چهل و پنج سال پای تخت کپن هاگ مذهب دولتی پروتستان جمعیت تقریباً سه کرور و چهار صد و سه هزار نفر

دولت روس

امپراطور روس الکساندر سیم سنش چهل و پنج سال ولیعهد گراندوک نیکلا الکساندرویچ سنش بیست و دو سال مسیو دوگیرس وزیر خارجه جمعیت تقریباً صد و هفتاد و هفت کرور و دویست هزار نفر مذهب ارتودکس کرک و مذاهب متفرقه هم دارد پای تخت سینت پطرزبورغ

دولت رومانی

پادشاه شارل اول سنش پنجاه و یک سال پای تخت بوگارست جمعیت تقریباً ده کرور و سیصد هفتاد و شش هزار نفر مذهب ارتودکس کرک

دولت سربی

پادشاه الکساندر اول سنش پانزده سال پای تخت بلگراد جمعیت سه کرور و یکصد هشتاد و دو هزار و پانصد نفر مذهب کاتولیک و کرک

دولت سویس

رئیس جمهوری مسیو درئر وزیر اول دکر دژر پای تخت برن مذهب نصف پروتستان و نصف کاتولیک جمعیت پنج کرور و سیصد هزار نفر

دولت عثمانی

سلطان عبد الحمید خان سنش چهل و هفت سال ولیعهد رشاد افندی صدر اعظم کامل پاشا پای تخت اسلامبول مذهب دولتی مسلمان سنی عیسوی و غیره نیز دارد جمعیت از قرار گفته خودشان هشتاد و شش کرور و سیصد هزار نفر است که نصف این جمعیت رعیت خود عثمانی و نصف دیگر در تحت تبعیت و حمایت عثمانی هستند

دولت فرانسه

رئیس جمهوری مسیو سادی کارنو رئیس وزراء و وزیر جنگ مسیو فرسینه پای تخت پاریس مذهب عمومی کاتولیک جمعیت تقریباً هفتاد و دو کرور و صد و نه هزار نفر

ایالت منتنگرو

پرنس نیکلای اول سنش چهل و نه سال ولیعهد پرنس دانیلو سنش بیست و شش سال پای تخت چتینیه جمعیت یک کرور و سی و شش هزار نفر مذهب ارتودکس کرک بعضی هم کاتولیک و مسلمان دارد

دولت یونان

پادشاه ژرژ اول سنش چهل و پنج سال ولیعهد قسطنطین در سنه ۱۸۶۸ مسیحی متولد شده مسیو تریکوپی وزیر اعظم پای تخت آتن جمعیت قریب چهار کرور نفر است مذهب عیسوی کرک

دولت سوئد و نروژ

پادشاه اسکار دویم تولد در سنه ۱۸۲۹ مسیحی ولیعهد اگوستاو ادلف تولد در سنه ۱۸۵۸ پای تخت استکهلم

جمعیت سوئد و نروژ روی هم رفته از قرار سنوات ماضیه یازده کرور و چهار صد و پنجاه و هفت هزار و یک صد و هفتاد و هفت نفر

دولت سوئد و نروژ چون سهواً از زیر موقع خود رد شده بود و بالا تو نیز در اینجا نوشته شود

آسیا

دولت چین

امپراطور گوانك سو سنش نوزده سال وزیر اعظم شاهزاده نون پای تخت پکن مذهب دولتی بودا مذهب هستند مسلمان وغیره هم دارد جمعیت کلیه از قرار سنوات ماضیه هشتصد و شصت و هفت کرور جمعیت رعیت هشتصد نه کرور و چهار صد و چهل و شش هزار نفر جمعیتی که در زیر حمایت هستند پنجاه و هفت کرور

دولت ژاپن

(میکادو) یعنی (امپراطور) موتز حیت سنش سی و هشت سال ولیعهد یوشی حیت وزیر دربار و رئیس وزرا (حیت ابر بومی) پای تخت یدو مذهب بودا مذهب جمعیت تقریباً شصت و شش کرور و صد و دو هزار نفر

دولت سیام

پادشاه سامدیح فراپارامندرماها کولالونکورن در سنه ۱۸۵۳ میلادی متولد شده پای تخت بانگك وزیر امور خارجه کرم لو آنك داآونك مذهب بودا مذهب جمعیت تقریباً دوازده کرور و سیصد هزار نفر

افریقه

ایالت تونس

در تحت نظارت و حمایت فرانسه والی سید علی بیك پای تخت تونس جمعیت چهار کرور

دولت حبشستان

امپراطور کرنکوس مینامند اسمش منلیك جمعیت دوازده کرور مذهب دولتی کاتولیك مسلمان وغیره هم دارد

دولت زنگبار

در تحت حمایت دولت انگلیس سلطان سید علی پای تخت بندر زنگبار جمعیت جزیرهٔ زنگبار یکصد هزار نفر اما تمام جمعیت آن مملکت مشخص نیست مذهب مسلمان جمعیت قریب دویست هزار نفر که اکثر سیاه و باقی عرب اند

جزیرهٔ ماداکاسکار

در زیر حمایت و نظارت دولت فرانسه پادشاه ملکه (وانااوال مانژاکا) سیم در سنه ۱۸۶۲ متولد شده جمعیت پنج کرور پای تخت تاناناریو

دولت مراکش

سلطان مولی حسن الحسنی العلوی پای تخت فاس جمعیت تقریباً دوازده کرور مذهب مسلمان

ایالت مصر که جزو سلطنت عثمانی است

خدیو توفیق پاشا صدر اعظم پای تخت قاهره مذهب اسلام سنی جمعیت تمام مصر تقریباً سی و شش کرور

امریکا

ینکی دنیای شمالی

جمهوری اتازونی

رئیس جمهوری ژنرال هاریزن پای تخت واشینگتن مذهب اغلب پروتستان وغیره جمعیت هفتاد و هفت کرور و سیصد هزار نفر

جمهوری مکسیك

رئیس جمهوری اسمش پرفیر یودیاز پای تخت مکسیکو مذهب کاتولیك جمعیت هیجده کرور و دویست و هفتاد و شش هزار نفر

ینگی دنیای مرکزی

جمعیت کل تقریباً پنج کرور و صد هزار نفر

جمهوری سان سالوادر

رئیس جمهوری ژنرال مندس   پای تخت
سان سالوادر جمعیت چهل هزار نفر

جمهوری کوستاریکا

رئیس جمهوری ژنرال سوتو   پای تخت سان ژوزه
جمعیت بیست و پنج هزار نفر

جمهوری گواتمالا

رئیس جمهوری ژنرال باریلاس پای تخت گواتمالا
جمعیت سه کرور و صد هزار نفر مذهب کاتولیک

جمهوری نیکاراگوا

رئیس جمهوری کلنل اوادیستو کارازو پای تخت نیکاراگوا

جمهوری هوندوراس

رئیس جمهوری سوتو   پای تخت کوماناياگا

ینگی دنیای جنوبی

جمهوری ارژانتین

رئیس جمهوری ژوارس سلمن پای تخت بوئنس آیرس
جمعیت دو کرور و سیصد هزار نفر

جمهوری اکواتر

رئیس جمهوری ژنرال کامانیو جمعیت دو کرور و چهل
هزار و سیصد و هفتاد و یک نفر پای تخت کوئیتو

جمهوری اوراگه

رئیس جمهوری ماکسیمو تاژس   پای تخت
منته ویدئو جمعیت چهار صد هزار نفر

برزیل

رئیس جمهوری مارشال فنسیکا
پای تخت ریودژانیرو
جمعیت بیست کرور و صد و هشت هزار نفر

جمهوری بولیوی

رئیس جمهوری پاچکو پای تخت چوکیساکا
جمعیت چهار کرور

جمهوری پاراگه

رئیس جمهوری اسکوبار پای تخت آسمبون
جمعیت از قرار سنوات ماضیه دو کرور نفر

جمهوری پرو

رئیس جمهوری ژنرال کاسرس پای تخت لیما
جمعیت پنج کرور مذهب کاتولیک

جمهوری شیلی

از قرار سنه ماضیه رئیس جمهوری ژنرال بالماسدا
پای تخت سانتیاگو جمعیت چهار کرور نفر

جمهوری دول متحده کولمبی

رئیس جمهوری نونز   پای تخت بگتا جمعیت
کل دول متحده کولمبی دوازده کرور

جمهوری ونزوئلا

رئیس جمهوری ژنرال گوسمان بلانک پای تخت
کاراکاس

جزایر

جزیره ساندویچ

پادشاه کالاکوا اول در ۱۸۳۶ مسیحی متولد
شده پای تخت انولولو

جمهوری دومینیکن

رئیس جمهوری اولیزس هرو   پای تخت
سن دومنک جمعیت شانزده هزار نفر

جزیره هائیتی

رئیس جمهوری سالومن پای تخت پورت پرنس
جمعیت هشتصد هزار نفر

اعتذار

خدمت رجال عظام و آقایان ذوی العزّ
والاحترام مطالعه کنندگان کتاب سالنامه
اعتذار از زحمت عرض میدهد اگر در طی مطالعه
اوراق سالنامه ترک یا اختلاف یا تقدیم یا تأخیری
بدون حق و سزاوار در ذکر اسامی و القاب و عنوانات
ملاحظه فرمایند که مرضی طبعشان نباشد
امیدواریم که از اداره انطباعات رنجشی حاصل نفرمایند
زیرا آنچه صورت اسامی از طرف رئیس و مدیر هر اداره
باین اداره رسیده است بعینها انگارش یافته و تغییری
در آنها داده نشده است و از هر اداره هم که صورت
اسامی جدید با وجود چندین مرتبه خواهش و مطالبه و اظهار
نرسیده است اسامی آن اداره یا مطابق سنوات ماضیه نوشته شده یا از
جهت رفع ایراد و اعتراض و تقصیر از اشتباه و خطا از ذکر اسامی اغماض شده
و همینقدر نگارش یافته است که مطابق سنهٔ ماضیه است امیدواریست
که این عذر پذیرفته آید که غیر از این گزیری نبوده است

هو الله تعالی شأنه العزیز

جلد سیم

کتاب خیرات حسان

از مؤلفات جناب جلالتمآب

اجل محمد حسن خان اعتماد السلطنه

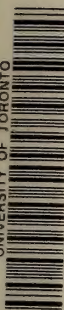
دام اقباله

سنه ۱۳۰۷ هجری

قیمت دوازده هزار

۱۲ هزار دینار

دینار


UNIVERSITY OF TORONTO
3 1761 01596209 5